



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۴ جلسه از تاریخ ۱۳۷۵/۳/۲۳ الی ۱۳۷۵/۱۰/۵ به بحث پیرامون «فلسفه حکومت» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



فهرست:

۷.....	جلسه ۱.....
۴۱.....	جلسه: ۳.....
۵۵.....	جلسه: ۴.....
۷۷.....	جلسه ۵.....
۱۰۱.....	جلسه ۶.....
۱۱۹.....	جلسه: ۷.....
۱۴۳.....	جلسه ۸.....
۱۴۹.....	جلسه ۹.....
۱۶۹.....	جلسه: ۱۰.....
۱۸۹.....	جلسه: ۱۱.....
۲۰۵.....	جلسه: ۱۲.....
۲۲۵.....	جلسه: ۱۳.....
۲۵۱.....	جلسه: ۱۴.....



فلسفه حکومت

تاریخ : ۷۵/۳/۲۳

۰۲۶۹ ۲۸۲۲

## جلسه ۱

میرزایی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی :

من بنظرم می‌رسد یک سوژه بسیار خوبی بدست آمده در دست دفتر که این را از مقدمه قرار بدهد برای ضرورت فلسفه تاریخ هم یک کار عملی عینی مشخصی هست هم کار فسفله تاریخ ما اگر خاطرتان باشد طرح کلیاتش را گفتیم می‌توانیم بنوسیم حتی طرح تفصیلی اش را نمی‌تونیم بنویسیم بدون کمک دیگران. یعنی یک چیز بسیار بزرگی هست که باید دانشگاه و مثلا حوزه ایها سر جای خودش با ما همکاری کنند اما تکمیل بکنیم طرحش را، اجرائش را هم مثلا در نظر می‌آید یک فلسفه تاریخ خوب نوشتن بین ۵ تا ۱۰ سل مرحله رساله های دانشگاهی روی آن کار بکند و جمع بندی بکنند تا بشود یک فلسفه تاریخی نوشت.

فلسفه تاریخ که کار خیلی عظیمی هست، اثبات به همین دلیل که باید دستگاه های مختلف همراهی بکنند اثبات ضرورتش اگر از یک نمونه های عملی آغاز شود من بنظرم می‌آید خیلی کار خوبی هست. کتابی نوشته مهدی حائری پسر مرحوم آقا شیخ عبد الکریم حائری بنام حکمتی و حکومت بحث هایی که آقای سرو می‌کند بنظرم من بحث های سروش را ذیل کتاب حکمت و حکومت می‌شود تنظیم کرد چون شواهد کاربردی باری همان مطلب آورده است چیز اضافی اصلا ندارد حکمت و حکومت هم یک کتابی است در ردیف خودش سنگین یعنی چی؟

یعنی آمده گفته که اصالت وجود یعنی هستی شناسی توصیف این مطب را با کد قشنگ و ظریف از صد المتألهین آورده اصالت ماهیت یعنی چیستی کدش را دقیق آورده اصالت معذرت یعنی خواهم - معنا بایستی

یا علم حکمت عملی یعنی نسبت بین هستی و چیستی کدش را دقیق آورده یعنی هیچ چیز از خودش مایع نگذاشته برای استنتاج، سعی کرده همه اش را با نشان از قول شخصیت های فرهنگی شیعه ذکر کند حتی آیه گفته که ای توی علم کلا خواجه نصیر الدین طوسی، مثلا خواسته قاعده لطف را بگوید و بگوید قاعده لطف مربوط به حکومت نیست اصلا نگفته من می گویم نیست گفته در نوشته ای شخصیت های تاریخی خواجه نصیر الدین اینرا گفته علامه حلی در شرح تجرید این را گفته یعنی جمع بندی کرده مطالب دانشمندان ما راه البته نظمی را که به آن داده جمع بندی که کرده دقیقا رسانده به اینکه نه فقط فقیه حق حکومت ندارد حکومت خروج موضوعی از دین ندارد.

امام و پیغمبر هم حکومت به این معنا را وظیفه اش نیست حکومت را آمده کرده مثل نجاری بقالی و اینها نهایت خیلی بزرگش و این را کرده تمدن سازی این را از امور انسان خارج کرده کتابش هست اینجا. ما اگر این را دو تا کار برایش بکنیم یکی ایشان خلاصه و فشرده نوشته کدهایش را ما با تفصیل بیشتری توی ضمیمه بیاوریم یکی یکی نشان بدهیم که این دستگاه با اصلا بنظر بنده می آید اگر کسی خواهد بنوسید اسلام آمریکایی یعنی چی؟

من می گویم این کتاب، کتاب بسیار خوبی است اسلام آمریکایی را معرفی می کند اسلام آمریکایی اسلامی هست که مانع آمریکا به هیچ وجه در کارهایش نباشد و این چقدر خوب چیزی هست برای آمریکا. دین را کاری می کند که کاری به او نداشته باشد حالا البته جناب آقای سروش آمده این را با شعر و نمونه عینی و نمی دانم چه مخلوط کرده عوام فهمش کرده.

این باید پاسخ خوبی داده شود پاسخش را جناب آقای آملی دارند می دهند نه اینکه نمی دهند خدمت خودشان که رفته یکی از محورهای کارهایشان همین را ذکر کردند من پهلوی حاج آقا جوادی آملی.

آقای ساجدی : چه زمانی تشریف بردید؟

ج ( حدود مثلا یک ماه ونیم قبل من رفتهم آنرا یک گزارش اجمالی از (سلام علیکم و رحمه ...) ولکن آقای آملی قدرت تحرکش در این قضیه بسیار ضعیف است سرش ایناست که سعی می کند نظامی را که او درست



کرده از تسلسل مطالب این را یک مقدار جابجایش بکند تطبیقش را در آخرش مورد حمله قرار می‌دهد  
ولکن آنجاهایی که ریشه‌ایی که ایشان شالوده‌هایی را که ایشان کنده ایشان اصلا حرف نمی‌تواند رویش  
بزند آنجاها را با دقت از کنارش عبور می‌نکند ولی من این خطر را درم عرض می‌کنم خدمتتان که این خطر  
چیز خوبی است برای فهماندن صورت فلسفه تاریخ که امروز بدایه و نهاییه در حوزه تدریس می‌وشد علم کلام  
در حوزه تدریس می‌شود اصول تدریس می‌شود.

اینها حامی فرمایشات آقای حائری هست و این خیلی بد هست یعنی یک کتاب کسی بنویسد به جوری که  
لازم نباشد برای تحصیل درباره اش به صورتان که عرض کنم که جزوه آموزشی بنویسد کتاب های حوزه  
جزوه آموزشی آن باشند ما را می‌توانستیم همچنین کاری بکنیم خیلی خوب بود.

کتاب های حوزه بشوند جزوه های آموزشی نتیجه این که ایشان گرفته هیچ گروهکی هم همچنین کاری  
نتوانسته بکند. گروهکی می‌آید یک تفسیر های آب دوغ خیار در دست می‌کرد می‌فرستاد توی حوزه بر  
می‌گشت حالا گیریم که یک بوی هم توی حوزه از حرفش می‌پیچید ولی این را ببرید پهلوی کسانی که  
درس خوانده هستند بگویند درست می‌گوید و نزد دیدنهایی ایشان را ببرند که این قضاوت درباره اختیارات  
امام معصوم فقط اشتباه است.

ولی درباره اینکه ما وظیفه داشته باشیم حرفش حرف مثلا ایشان درباره چیز در فقه از شیخ انصاری تنها  
نیاورده است که آن وقت به اصطلاح رجز هم می‌خواند مثلا رجزش ایناست که استاد گرامیش آقای  
بروجردیدر فلان قسمت از درس خئودش با که لاستدلالی این حرف را زده هست نشان میدهد که خودم  
استاد دیده هستم، همین جوری حرف نمی‌زنم خوب این را من به بنظرم می‌آید کهاگر ما یک ربط خوبی که  
ظاهرا بعضی جاها هم نظر مبارکشان هست که این رد متدل آن نوشته بوشد نشوته بوشد و امثال سروش را  
توی پاورقی روشن بکنیم که اینها به اصطلاح خلاصه مطلب مال ایشان هست حالا آمدند عوامیش کردند  
مطلب آنها ندارند در حقیقت البته دو تا شعر خوانده دوست اسم خارجی گفته دو تا نمونه عینی آورده دیر  
ولی پایه مال ایشان هست.

این را دست به حضورتان که عرض کنم رد کند بعد از رد این آن وقت سوال می‌شود که آیا برای جامعه ما اگر نتوانیم یک به اصطلاح توسعه تاریخی یک تکامل تاریخی رهبریش را برای دین اثبات بکنیم هم از نظر یعنی رد ایشان هم در دو شکل می‌شود نوشت یکی رد عقلی یکی رد نقلی که بنظر می‌آید رد نقلی هم خیلی مهم هست البته الان قدرتش را نداریم و لااگر اصل استنباط احکامل حکومتی تمام شده بود من می‌گفتم رد نقلی اش را هم محکوم می‌نویسیم احیانا رد نقلی اش را من بنظرم می‌آید از همه ادیان هم باشد نوشت اگر فلسفه تاریخ حکم بگیریم باید نشان بدهیم خدا رحمت ککند اموات شما را مرحوم والد جواب کسروی را که می‌دهند می‌گویند اینخمسی را که توی می‌گویی نه در دین موسی هست برای چه کسانی هم هست در تورات کجایش فته این را در دین عیسی هست برای چه کسانی هست در انجیل کجایش گفته هست؟

در دین ما هم هست این هم بحضورتان که عرض کنم کدش ، این را باید نقلی اش را هم بعدا فلسفه تاریخ حتما اثبات شود درست است که من الان تکیه می‌کنم به چیزی که زود به ذهن شما می‌آید می‌گویم که دین اسلامی را که اول زیارت ها می‌گویید سر فصل های تاریخی تکامل هست، ولیکن این باید تبدیل شود به یک چیزی که قاعده نمد نسبت به شرع پیدا بکند و فقط از زیارت نامه بنا شد از آیات و روایات و به اصطلاح تمدن های تکامل دین را بتواند درست تمام بکند و ان را محور قرار بدهند من بنظرم می‌آید که برای اثبات ضرورت در عمل چنین چیزی خوب هست اما برای خودمان بخواهیم صحبت بکنیم در اثبات ضرورت بصورت خلاصه عرض می‌کنیم ما خلقت را بدون ربوبیت اگر ملاحظه بکنیم معاد هم نمی‌شود برایش اثبات کرد.

۳) یعنی آن قمست اول هک بعد صحبت می‌کنید راجعش

ج : درباره همینکتاب ایشان؟

۳) بله.

ج) کتاب ایشان من بنظر می‌آید یک کار عملی اجرایی مشخص هست مدون هست به اصطلاح مستند هستو چیزی است که ببینید باید وقتی علی‌المبنای ایشان حرف مز نید اگر دست خود ایشان بدهد بگوید غرض من را هم خوب فهمیدند هم من خواستم مختصر بگویم آنها خوب مفصل گفتند نباید بگوید که اینها سیاسی برخورد کردند ظالمانه بر خورد کردند مرید هایش نباید بتوانند همچین حرفی را بزنند معذرت می‌خواهم بادش که بخواهید بکنید حرفهای آقای سروش را هم بعدش توی پاورقی اش قشنگ منظم بیاورید،

یعنی قسمت اول اصل اشکال چه چیزی هست قبلش باید موضوع محل نزاع را تحریر بکنید محل نزاع در این فصل چه چیز هست این را خوب توضیح بدهید ثمره دو تا رای چه چیزی هست رای شماره الف مبنایش چه چیز هست و استدلالش چه چیزی هست موارد و مصادیق و اینهاش چه چیزی هست خوب گفته شود بعد گفته شود اما رای شماره ۲ مبنای ما چه نقض‌هایی داریم بر این نقض‌ها هم باید پاکیزه گفته شود جوری گفته شود که طرف قبل از این که شما جمع بندی بکنید بگوید حرف مشا قوی تر از حرف او هست.

اصلا به اینکه به اجمال برگذار کنید توی کتاب ایشان نباشد ولو کتاب ایشان یک جلد هست بوشد شما جوابتان تا تما شود بشود ۵ جلد بعد خلاصه برایش درست کنید بعد خلاصه درست کنید مراجعه بدهید به کتاب یعنی شما یک کیسه بوکسی را گیر آورده باشید که خوب توانید بهان ورزش کنید و به رخ دیران بکشید.

طرد آلباب، توی پاورقی، شبهاتی که به این ریشه‌ها می‌خورد ولی مال آقا شیخ مهدی نیست خیلی سبکتر هست مثلا شبهات انجمنی‌ها بدون ذکر نام شبهات مال حوزوهی‌ها بدون ذکر نام ایشان راچوب کنید کف پای آنها بکوید قشنگ بیاوری بگویند این حرف هم براساس این مبنا جای پیدا می‌نکد به حضورتان که عرض کنم این جوری هست بعد با صاحب مبنایش با هم حلش بکنید این کتاب من بنظرم می‌آید که به اصطلاح خوب هست.

ج ( آقای میر باقری در فلسفه خوب مسلط هست آقای نجفی من بنظر من می‌اید که یک تیپ داریم توی حرف های حوزی تنظیم بکنیم.

۳ ( حالا این اقرار به عنوان کسانی که چند عیبی دارد مثلا انها کهکار حوزوی دارد از امثال آقای نجفی استفاده کنیم کارهای عقلی اش را طبیعتا باید حضور مثل آریالای میر باقری باشد آن وقت اینها بیک جلسه دشته باشند

ج ( البته چند فصل هست ببینید کارهای آقای میر باقری توی چند قسمت خوب هست ایشان مثلا از نظرات شیخ آقای بروجردی اینا استفاده کرده از نظرات متکلمیم هم استفاده کرده یعنی هم از فقه استفاده کرده هم از کلام و اخلاق استفاده کرده مرحله از فلسفه استفاده کرده خوب این باید ردهر کدام از اینها شما لا اقل یک نفر را داشته باشید تا بتواند کار کند نداشته باشید بخش.

۳ ( نه حاج آقا این خوشد می‌وشد زمینه استفاده کردن از حوزه به حمد ا... آن قدر آدم بی کار این جوری می‌دارد می‌شود رفت سراغشان افرادی را دعوت به کار کرد برای یک مورد خاصی من بنظر من می‌رسد این خودش بهانه این است ما توی جلسه ای که می‌گیریم مسئله را خمت حاج آقا راستی هم تقدیم کنیم که ایشان هم ببیند دو بپذیرند بخش های فقهی و تفسیرش و این حرفها را می‌شود خدمت خودایشان استفاده کرد حاصل کار داد که ایشان بهر حال اشکال کردن ضعف بگیرند یا مثلا تکمیل کنند.

ج ( مثلا شاید شاید داماد خودش ایشان اگر همکاری کنند یک دوستی دارد کهان دوست را یک دفعه برخورد کرد با آقای سروش.

۳ ( قصد اینکه یک آدمی پیدا کنیم قوی باشد

ج ( آدم های قوی باشند.

آقای میر باقری در یک بخش هایی قوی هستند یک افراد دیگری هم توی بخش های دیگر به عنوان متخصص.

ج) بخش کتابهایی را که شما میتوانید کمک کنید می‌توانید از دوستان و اदार کنید که کتابهای فروش را متناظر با این یعنی شما این را بلا نسبت حالا نمی‌دانم بلا به نسبت باید بگوییم برای آقای شیخ مهدی یا نه شما مثل آقا خمینی که شاه را واسطه را کرده بود بای حمله هر جا می‌خواست بکند بر اساس شاه حمله می‌کرد دیگران می‌رفتند خرده و ریز را پیا می‌کردند شما یک دانه شاخص علمی درست کنید حتی اگر بزرگش کنید عیبی ندارد دیگران را بکنید از یال و سمپاتهای خودتان.

۳) نه ایشان هم از یک طرف آیه هست از یک طرف آیه مریکایی هاست

ج) از طرف هم بگویید آیه. .... زاده یعنی پرسپژ

آقای ساجدی: ( آیه زاده و موسسه و حوزه زاده هست در خدمت شما یک بار رفتیم به منزلشان ذهن مبارکتان هست به آقای گلپایگانی بود می‌گفت.

ج) از غرورش هم هست که اینجوریهست.

۳) می‌گفت سید محمد رضای اصفهانی - گلپایگانی

ج) آقا سید نه نگفت اولش گلپایگانی اگر گفته بود که می‌فهمیدیم اول گفت آقای سید محمد رضا از ما خواسته که بیاییم درس بگوییم پای درسمان بنشیند ما توی فکر هستیم که این آقا سید محمد رضا چه کسی است که پای درس ایشان گفتم چه کسی؟ گفت آقا سید محمد رضای گلپایگانی به حضورتان گفتیم آقای منظری را صحبت کنیم گفت شیخ حسینعلی قوه دراکه اش نمی‌کشد.

آقای معلمی: قسمت اول که فرمودید بنظر می‌رسد که توی این نقضی که می‌خواید انجام بدهید یک کاری بشود که بالطبع آنها تایید بشوند یعنی منزل آقای حائری رفتیم اثبات کنیم که حرف حوزه علمیه همین هست دقیقا و افراد دانشگاهی هم که به اصطلاح جزو خلاصه با فهم های دانشگاه هستند؛

مثلا در نظریه دکتر مثل آقای فروش هم عینا همین حرفها را می‌زنند اگر ما از این راه وارد شویم یعنی لشکر بزرگی درست کردیم برای آقای حائری که بگوییم که با جا همه شما حوزویان حرفی را که آقای حائری می‌زند حرف شما هم همین است و خیلی هم منطقی و خوب این چیزها بررسی کرده و بفرمایش

حضرت عالی هر جایش را به اجمال گذاشته ما تفصیل کنیم که حرف حوزه دقیقاً همین است و بعد بخواهیم ما آن وقت جواب بدهیم بیاییم در بیافتیم با مبانی حوزوی قطعاً وقتی ما بخواهیم در بیافتیم مثلاً طرفی کنیم بگوییم که آقا لازمه پذیرش فصلش می‌شود به اصطلاح در هستی می‌گویند بله لازمه پذیرش فرضاً اصالت وجود همین است و بعدش هم بیاییم جوابی که خواستیم بدهیم پس باید بیاییم اصالت وجود رد کنیم یا توی بخش فقهی اش بگوییم بله لازمه پذیرش این اصول همین حرفها هست که ایشان می‌زنند پس اگر این حرفها نباید رواج بیافتد بیایید برویم یک اصول جدید درست کنیم این یعنی لشکر ایشان را زیاد کردیم آن وقت با کل حوزه علمیه در بیافتیم و شاید این مصلحت نباشد.

ج ( شما چارش می‌توانید بکنید؟

۳ ( باید یک کار دیگر انجام داد یعنی یک وقت هست که می‌خواهیم با ایشان درگیر بشویم خوب ایشان را همین جور می‌شود درگیر شد یعنی در سطوح مختلف هم باید درگیر شد و به اصطلاح کتاب ایشان یک فصل دارد آخرین فصل آن هست همان یزی که نتیجه گرفته که گفته خلاصه جمهوری اسلامی.

ج ( معمای لاینحل

۳ ( معمای لاینحل خلاصه جمهوری و ولایت با همدیگر خلاصه یک تناقضی هست که هیچ کس نتوانست حلش کند یک مقدار می‌شد این را جواد یعنی بقیه کتاب را اصلاً ولش کرد آمد سراغ همین که این جمهوری و ولایت با همدیگر قابل جمع یا قابل جمع نیستند و اگر مثلاً قابل جمع هستند.

به چه صورت جمع می‌شوند و اگر قابل جمع نیستند اشکال از کجاست و چرا توی این شرایط ما مجبوریم شدیم اینجوری بگوییم بعدش می‌شود بله جمهوری با ولایت قابل جمع نیست ولی در حقیقت ولایت اصل هست و جمهوری اصل نیست و توی این شرایط جمهوری انتخاب شده به عنوان یک مرحله ای برای پیاده شدن ولایت جوابش داده شود جواب سیاسی هم بخواهیم به او بدهیم توی غیر از این راهایی که شما می‌فرمایید در جلسه این که با شما بود این طرف و آن طرف هم که رفته چرت و پرت زیاد گفته در همین دادگاهی که داشته بقوی آقای دکتر مددی می‌گفت با سخنرانی می‌کرده گفته که اسفار بعلیات به اطلاع

ملاصدراست و در سخنرانی هم آورده این یعنی آدم مغرور و از خود راضی است و هیچ کس را هم قبول ندارد.

بر عکس به جای اینکه ما اصرار کنیم که ایشان حرف همان حوزه را دارد می‌زند و همه حوزویان روبروی حرف شما از همچنین چیزهایی اگر بتوانیم مستند پیدا کنیم باید بگوییم این اصلا مخالف حوزه هست این طرفش تکیه کنیم بکنیم بگوییم که آقا این یک آخوند آمریکایی هست توی دل فرهنگ انگلیس و کانادا و .. ج) خوب این کارها را دیگران هم می‌کنند.

۳) خوب این سیاسیست اگر ما بخواهیم علمی آنجوری برخورد کنیم ما باید از یک زاویه ارد شویم که آن زاویه زاویه نقاط قوت ما هست نه اینکه از انجلاهی کهوارد بشویم یعنی با پذیراندن این رحن حوزه و دانشگاه یک حوری هم که آن مبانی متزلزل شود ولی نه اینکه مستقیما به آن اشاره کنیم.

ج) چه جور یاین کار را بکنیم یعنی ما می‌خواهیم آنچه که نتیجه می‌خواهیم که کسی نگوید ظالمانه به اینا برخورد کردند آقای سروش نتواند توی بوق بکند شعر بخواهد که شعر آن المظلوم بگوید بلکه بگوید که مطلب را از نظر نظری و تئوری یک قوی رد کردن لازم

۳) خیلی خوب لازم نیست که ما بیاییم توی ان میدانی که انها رفتند ما بیاییم توی همانجا که شما سنگر کردید و از قبل هم آماده رفتید نشستید من از این طرف جلو بیایم به اصطلاح شما را بخواهیم از سنگر بیرون بکشم من از یک راه دیگر وارد می‌شویم ان را یک وقت در بحث ولایت فقیه و ربط بود خواستیم استفاده کنیم.

برای حکومت ما آن وقت چهار الی پنج طریق بای حکومت گفته شد گفتیم آقا حکومت نظرم می‌خواهد یک طریق بود اجرای احکام حاکم می‌خواهد یک طریق بود همین طریقهای متداوی که حالا در یک کتابش منتظری رفته یک کتابش آقای جوادی رفتند و بعضی کتابهای دیگر کتابهایی را جمع کردم من یاد می‌اید هر کدام از این روشها را که بحث می‌کردیم می‌گفتیم کمک می‌کند به اثبات حکومت بعدش یک ضعفهایی دایم بعد هم آن موقع فکر کرده بودیم بخاطر این بحث را می‌کنیم اصلا نقضی به آن صورت وارد نشویم که

بگویی مثلا این یک روش هست مثلا فلانی هم گفته این باطل است بلکه بیاییم بگوییم که برای اثبات حکومت مثلا طریق جود دارد طریق اول دوم سوم بعد توی طرق دوم طریق اول تکمیل کنیم.

طریق اول این ضعف ها را دارد این دومی این ضعفها یادم هست آن بحث آخریش این است گفتیم که از بحث رشد استفاده کنیم یعنی هر رشد متولی می خواهد و نهایتا از مباحث عرفانی حضرت امام کتاب مصباح الهدایه استفاده کنیم و از طریق بحث رشد و از طریق بحث اینکه خلاصه حکومت بدون حاکم نمی شود و حکومت به اصطلاح به عبارت قراردادهای اجتماعی تنظیمات اجتماعی مبنا می خواهد و حاکمش بخواد او را پیاده کند باید متناسب با آن مبنا باشد.

یک رشم این که بیاییم بگوییم اسلام در این موارد دستور ندارد توی قسمت های قبلش گفته شد یعنی آن روشی که آقای متظری رفته توی کتابش همین هست یعنی تک تک احکام اسلامی را آورده گفته این حکم اگر بخواد اجرا شود حاکم می خواهد ما این را به عنوان فکر کنم روش چهارم بود یا پنجم بود بحث می کردیم بعد می آمدیم می گفتیم این؟؟؟؟ را درد بعد می رفتیم توی روش آخری ان در آن در روش بیاییم بگوییم آقا جامعه رشد می خواهد یا نمی خواهد جامعه که رشد می خواهد باید متولی داشته باشد بعد هم رشدش هم قبلا تعریف می شود که رشد در یک جهت خاصی می خواهد که کسی هم بخواد یک چیزی توی یک جهت خاصی رشد بدهد بادی عالم بر آن مطلب باشد.

بنابراین اگر خواست

ج ( یعنی شما می فرمایید به خود استدلال او نپردازیم از یک جای دیگر برویم جلو

۳) از یک جای دیگر می رویم و جواب او را هم می دهیم چرا چون عرض می کنم به خاطر اینکه استدلال این جور که شمایی فرمایید من هم همین جور دقیق نخواندم کتاب را فقط همین فهرستش را نگاه کردم و سه الی چهار قسمتش را که برای من یک مقدار جالب بر داشتم همان قسمت آخرش را خواندم یک قسمت هایی هم مال اصالت وجود بحث چیستی هستی بیاستی اش اینها را هم یک مقدار نگاه کردم بعدش همان موقع بنظرم رسید که این راهش این نیست که باییم توی دامی این توی جاله این که کنده ما برویم خودامن توی



آن قرار بدهیم بگوییم بله حرف شما است است مثلا اصالت وجود به اینجا می‌رسد یا اصالت ماهیت بحث کرده اصالت ماهیت هم همین جور که شما می‌گویید هست حوزه‌هم که اصالت وجودی یا اصالت ماهیتی هست که این هر دوی آنها هم که شما می‌گویید به حکومتی رسد بلکه باید از یک بدیهیاتی ما باید یک یز دیگر را اصل بگیریم تا توی ذهن خواننده خودمان

چ ( مفروضان این است که این را خوب دقت کنید مفروضان این است که آن خطری که شما می‌گویید دصد در صد وجود دارد و یان باید رویش فکر کرده ولی مفروضان این است که یک طلبه حوزه درس خوان آیا به وسیله این کتاب به تردید می‌افتد یا نه؟

۳ ( اگر هم بیافتد آن کتاب ما را هم که بیاید بخواند به یک تردید دیگر می‌افتد آن وقت باید آن تردید بگذارد او حل بکن ما از یک ضروریات و بدهیات و مسلمانی شروع بکنیم.

ج ( مثلا در نظر یک طلبه این است که هستی ابداء بدیهیات هست

۳ ( نه این طوری نیست در نظر مردم عادی این جوری نیست که هستی ابداء بدیهیات نیست

ج ( البته این که می‌فرمایید که

اقای ساجدی : خدمت شما عرض کردم یک کاری بکنیم که آقای حائری بشود حوزه و دانشگاه و ما بشویم کسانی می‌خواهیم حوزه و دانشگاه را نجات بدهیم این به غرق خودمان می‌انجامد شکی نباید داشت به نتیجه نمی‌رسد و او پیروز می‌شود.

همین طور که می‌فرمایند حتما باید یک کاری بکنیم که حتی حضرت عالی می‌فرمایید این در عینیت این نیست ولی ما باید حتی عیل رغم اینکه در عینیت نیست طوری حرکت کنیم که نشان بدهیم او در اقلیت هست و کسانی هم که از ایشان خلاصه حمایت می‌کنند گراهانی هستند که در اقلیت هستند ولی اکثریت جامعه و انهایی که خیلی مسلمان هستند آنهایی که استخوان دارند و می‌فهمند، اینها حرف ما را می‌زنند سیاست حرکتی مان باید حتما این طوری باشد احل این که توی این مورد خاص چطور میشود من نمی‌دانم ولی می‌فهمم مثلا توی هر کدام از این قمست ها که امید حوزه اینجوری نیست که به مدالله یک فکر

منسجم و هماهنگ شده توی همه جهات در همه افاردش حام باشد یعنی توی فلسفه هم کهتشریف می‌آوردی توی منطق هم کهمی روید بعد دیگر توی شاخه های دیگر که می‌رویم وسیعتر حالا یا عرفا به جات فلاسفه افتادند یا بالاخره توی این وسط.

ج ( یعنی راه نفس کشیدنی هست

۳ ) بله یک دست نیستند لذا می‌شود رفت حرفهای همان بزرگانی در اقلیت هستند حالا مثلا نسبت به بخی از آن گرفت گفت این اکثریت هست و گفت این حرف را زدند و مستند به آن کرد یعنی ببیند توی همه جایش می‌شود حرکت کرد ما توی این بحث فرهنگ که می‌خواستیم راجب انسان صحبت کنیم مرحوم مطهری حرهایی مختلفی زده است ما رفتیم حرفهای از مرحوم مطهری انتخاب کردیم و زدیم که می‌خواند با چیزهایی که خودمان گفته بودیم یعنی توانست کار ما را حرف دفتر تایید حرف دفتر بود که از آنها آوردیم هیچ جایش گفتیم فرهنگستان این حرف را می‌زند از علام که آوردیم از مرحوم مطهری که آوردیم بعد یعنی آقای آقای زوئل که جزو با سوادهای ارشاد بود یک جلسه آمد با ما از وزارتخانه بحث کرد معاون برنامه ریزی آن موقع بود آمد شروع کرد بحث کردن که خلاصه اینها منطقی نیست این حرفهایی که می‌زنید یک مشت جواب به او دادیم بعد گفت که مرحوم مطهری خیلی حرف زده شما آمدید این را آوردید گفتم مقصودتان این بوده که مثلا ما حرفهای مختلف مطهری بیاییم رو بروی هم بچینیم بگوییم ایشان تناقض گفتند ما طبیعی است حرفایی راهی آوریم که بنظرمان صحیح ترند.

پس اتفاقا این حرفهایی را که ما آورده بودیم از قضا آخرین حرفهای مرحوم مطهری است یعنی گفتیم ار بنا باشد بیاوریم این حرف هاست حالا من عرض می‌کنم حالا توی کتاب که کسی نمی‌نشیند خیلی آدم را به این محاکمات بشکد، ولی می‌شود واقعا رفت اقوالی را پیدا کرد از حوزه و بزرگان و اینها که تایید این طرف مطلب هست.

و روال منطقی داد به ایناه اگر توانستیم چنین کاری بکنیم برای کسی که می‌خواهند معلوم یمش ود که اگر در فلان جا هم فلان شیخ یا اخوند در اقلیت بوده حرفش درست بود.

این نه از حوزه جدا شدیم نه آدمیم حوزه را خیلی یعنی متکی بر خود حوزه باز حرکت کردیم من معتد نیستم که بیاییم جدا کنیم حرف غیر حوزه این بزنییم چون جواب حرف حوزه حرف حوزه ای هست اما باید با حرف خود حوزه جوابش را بدهیم این آقای امامی علی رغم اینکه خیلی وارد عمق بحث های حضرت عالی نمی شود هر وقت شما یک بحث را مطرح می کنید یک مشی خوبی دارد می گوید می شود جواب بدهی همیشه نظر مبارکتان هست هر چه که می فرمایید ایشان می گویند بنظر من راه دارد یعنی هیچ وقت دنبال این نیست که بگوید حرف شما غلط هست حرف شما را می پسندد می گوید این هست در اقوال موجود باید رفت پیدا کرد مصادیقی که مویدش هست را آورد.

ج ( یعنی شما یعنی می فرمایید انجایی که پای حکمت هست مثلا می گویم ما بیاییم - ۲۰ از کلمه قرض بگیریم - از فقها قرض بگیریم انجا بیاوریم.

۳ ( قرض بگیریم بعد فقط مهم این است این یک نکته حسابی است که این با مشی عملیدفتر سازگار نیست و مشی جاری حوزه ما بیاییم اشکالی که او گفته بازش کنیم مویدات آن را از بقیه از دوست و دشمن بیاوریم مرتبا بزرگش کنیم اگر ادم بداند انیکهدارد بزرگش می کند.

ج ( مشی تحقیقاتی

۳ ( می تواند در همان جلسه ای که بزرگش می کند با همان حضور اینها مهم است با حضور همان هایی که بزرگش کرده بزندش زمین این دفعه خودش بزرگ می شود اما در مورد کتاب بخصوص وقتی که من در نظرم هست کتای که آقای حضرت عالی شروع کردید همین مشی را من بعد از مدتی بنا شد بروم خدمت ایشان که کتاب ولایت مثلا تنظیم شود به اندازه دو جلد کتاب ۵۰۰ صفحه ای آقای نیاز تنظیم کرده بود ما سر فصل های مختلف ثابت اینها همه اش می کرد نظر آن طرف را که دیگر تمام کرد.

با این دو جلد که خلاصه آن طرف درست است گفتم خوب حالا اینها چه کسی می خواهد رد کند یعنی همان آدم هایی که اینها را می خوانند در ذهن آنها می افتد بعد هم می رسند بعد حتما می دانید جلدهای بعدی را می خوانند این به حداقل حالا اگر در مورد باز جیزهای طبیعی حوزه بود مشکلی نبود اما در مورد شخص

ایشان با این وضعیتی که هست بخصوص با این چیزی که ما می‌دانیم شکل، مشکل چه چیزی است باید واقعاً کاری بکنیم که نگوییم فکر ایشان فکر حوزه است بگوییم ایشان یک اقلیت.

ج ( قبول دارید که هر گاه ما اینجوری به شکلی که جناب آقای معلمی گفتند اگر یک نقال قوی بخواند صحیح است بگوید این استفاده ای را که کردید از فقها اینجا این جور می‌گویند مقابل عرفا این دلیلشان عقلی نیست از بداهت اولیه عقلی آغاز نکردند بصورت برهانی

۳ ( چند تا آدم این جوری حاج آقا هستند و چند تا می‌تواند خنثی کند؟

ج ( این هوچی اش آقای سروش است

۳ ( عیبی ندارد آقای سروش هر حرفی بتواند بزند الان می‌زند یعنی چقدر می‌تواند روبروی این ل کند ما بحثمان توده جامعه است.

آقای معلمی : اگر او هم همین اشتباه را بکند که بجای اینکه از همان طریق روبروی هست بیاید توی طریق ما اگر ما طریق خودمان را درست بسته باشیم او می‌افتد توی دام ما:

یعنی ما باید همین جور عرض کردم یک وقت توی بحث منطق و فلسفه هست وهمه دقت دارند می‌گویند اقا سنگ بنای اولیه چه چیزی است می‌گویند مثلاً هستی ابداً بدیهیات هست ولی یک دقت توی بحث دیگر است همه که از اینجا شروع نمی‌کند مثلاً فرض کنید همه به اصطلاح مسلمان که خوند و غیر آخوند و آنها که رفتند بحث اقتصاد خواندن این مبانی اولیه اش را چه جور پذیرفتند که بعد سر از اصالت سرمایه در آورند همه اش یا بحث های حکومت همه اش می‌آید می‌گوید بشر یک نیازهایی دارد دروغ هست می‌گوید نه درست است بعد می‌گویند این بشریت نیازهایی دارد این به عنوان یک امر ضروری بدیهی هست.

حالا این ربطش با هستی ابداً بدیهیات هست چه چیزی است کسی اصلاً به این کار ندارد یعنی اگر کسی هم بگوید نه ندارد حالا شما ظهور اگر غذا نخورد زند می‌مانی و اگر کسی بپرسد نیاز دارد چه چیزی هست می‌گوید خوراک هست پوشاک هست و مسکن اینها هم به اصطلاح ضروری ترین چیزهایی هست که بشر به آن نیاز دارد.

یک خور هم بخواند که چونه بزند می گوید حالا اگر شما خوراک نخورید می توانید نماز بخوانید اگر خانه نداشته باشی لباس نداشته باشی روزه بگیری نماز بخوانی مکه بروی همه می دانند خوب اینها ضروریات اولیه است بعدش این چیزها هم که توی دنیا کم هست هر که بخواند هر چه بخورد هر که بخواند توی هر خانه زندگی کند می شود جواب می دهند نه نمی شود؛

پس معلوم می شود بشر به این نیازها احتیاج دارد این نیازها هم خیلی هست این چیزهای هم کم هست اینرا باید تقسیم کنیم بین مردم اقتصاد هم علم تخصیص منابع محدود به نیازها نامحدود است همه می گویند بله این حرف درست هست بعدش هم می آیند جلو تا حال همه ما نشنیده ایم کسی بیاید بگوید این نیازها که شما اول گفتید با هستی شناسی نگاه می کنیم ببینیم که این بدیهی نیست ضروری نیست هیچ کس که اگر خواسته را بکند از اینجا رد نکرده است.

بنابراین می شود ما بیاییم همچنین چیزهایی را پیدا کنیم بیاییم بگوییم اقا مثلا فرض بکنید نمی خواهم بگویم این حالا توی آن سیر دیده شد فهرستی نوشته بود بنظرم فهرست دقیق و خوب بود مثلا بیاید بگوید حکومت یک امر ضروری است اگر حکومت نباشد هرج و مرج می شود.

کسی هست بگوید اگر حکومت نباشد هرج و مرج نمی شود همه می گویند در زندگی اجتماعی معلوم است که باید حکومت باشد، حکومت هم یک مبانی می خواهد هر یک مبانی حاکم می خواهد حکم بکند یک مبنایی می خواهد اگر همه به اصطلاح مردم مسلمان نباشند از همان طریقهای

ج ( حالا اگر ما جواب دادیم ما بیاییم این فرض را بررسی کنیم دیگر بنظرم می آید دیگر از خدمتتان مرخص بشوم لکن جلسه آینده همین مطلب باشد اگر ما جواب دهیم و جوابمان ضرورت فلسفه تاریخ را اثبات نتواند بکند بنشینند ما می خواهیم از فلسفه تاریخ چه چیزی را بدست بیاوریم ما می خواهیم فلسفه تاریخ را که تمام می کنیم بعد کلیه علوم اجتماعی را شاخصه هایی توصیف معادلاتی محقق شدن تکامل جامعه بشماریم.

بنابراین محوری را که قوی موضوعات انتخاب می‌کنیم اینکه تکامل تاریخ آن چه جویر هست تکامل تاریخ چه جوری هست تا من بگویم تکامل اقتصاد سیاست، فرهنگ چه جوری باشد این هم رییس آن باشد خوب حالا این مطلب.

(۳) فکر می‌کنم توی آن بحث که بودیم تمام شد در مورد فلسفه تاریخ

(ج) حالا سوال همین جاست این مطب تمام شدنش در کنار فرهنگ تمام می‌شود یا می‌آید فلسفه خود فرهنگ را هم پوشش می‌دهد یعنی فلسفه فرهنگ را هم تکاملی می‌کند ما نیازمند به یک علومی هستیم که یک استفاده‌هایی را از دین بکنیم تعبد را نسبت به توصیف عالم ببریم این بزرگ ترین استفاده بشر از دین هست استضائه به نور دین اینکه تعبد توسعه پیدا کند چه کارش کنیم اینها را؟

س: البته من فکر می‌کنم در این سیری که بود یک مقدار بعضی کارها حل می‌شود حالا فرض می‌کنیم حل نشود.

(ج) البته این نکته نکته مهمی هست که ما اگر ایشان را آوردیم دارای یک لشکر عظیم کردیم

آقای ساجدی: نه واقعا از نظر سیاسی ایشان الان متروی هست دیگر، از نظر سیاسی منزوی هست از نظر ریشه‌های فرهنگی از نظر نمود فرهنگ عمومی هم ایشان منزوی هست از نظر فرهنگ نظری هم اگر دقت بکنیم اینها یکی هست ممکن است این دقت را نکند یک جور دیگر باید دقت کنیم که از این طرفی بشود واقعا نباید آقا را تنها کرد.

آقای معلمی: ایشان لاق و خلاق حزوه را که هیچ تشکیلات ندارد اول نه جایی مدرس بود توی داخل کشور

(ج) ایشان منکر قاعده لطف همه چیز هم شده یعنی دامنه این را که برای قاعده لطف می‌گوییم خیلی محدودش کرده

(۳) حرفهای اثباتی حاج قا از حرفهای اثباتی دفتر بسیار خوب می‌شود مشروط بهاینکه فقط احتیاط کنیم که طرفمان حوزه نشود طرف دانشگاه هم نشود می‌گوییم اصلا دانشگاه و حوزه ما مسلمانند و حرف ما را می‌زنند اما این حرف‌ها را می‌زنند بعد حالا می‌آیند این حرف را از کجا آوردی این خیلی واه

آقای معلمی : این جوری نیست که ما بگوییم که مثلاً فقه ، حکمت، عرفان چیزهای حزه صد در صد باطل است اگر صد در صد باطل می شد که اینجوری نمی شد.

ج ( اصلاً بما نمی رسید چیزی

۳ ) بنابراین یک ناتی مثبتی دارد باید آن نکات مثبت ها را گرفت و ما روی آن نکات مثبت حرف ایشان را رد کنیم بر فرض که یک نفر پیدا شد بعد آمد گفت خوب از طرف که می رویم حرف این ها اثبات می شود از آن طرف هم که می رویم حرف آنها اثبات می شود

فرضاً، فرض محال که ریشه این حرف او را رد نکردند او هم که ریشه این حرف اینها را رد نکرده این خودش می ماند توی اینکه این معارفی که توی حوزه است دو سنخ هست به بعضی هایش تکیه بکنی این جوری می شود به بعضی هایش تکیه کنی این جوری می شود باید خودش بنشینند حل کند.

ج ( یک فهرستی برای این مطلب تهیه بکنید من بگویم جلسه آینده اگر صلاح می دانید آقای میر باقری بیاید.

۳ ) بله من به نظرم می رسد کسانی که بناست باشند این خودش باید برنامه ریزی شود اگر اجازه بفرمایید ما بدهیم کتاب را یک خلاصه بکنند بعد از اینکه دوستانی که می خواهند نظر بدهند ببینند بعد یک جلسه بنشینیم برای برنامه ریزی بحثی اش یعنی همین بحث باید حضور هر کسی می خواهد توی بحث باشد انجام شود بعد یک تصمیم بگیریم که چه کار کنیم انشاء الله.

ج ( انشاء

و صلی الله علیه و آله محمد





فلسفه حکومت

تاریخ: ۷۵/۳/۳۰

۰۲۶۹ ۲۸۲۳

جلسه: ۲

آقای میرزایی:.... نه حتی من بنظرم می‌آید که آدم‌های اهل فکر ما هم بسادگی متوجه است ارتباط این موضوع با مثلاً این نظر خاصی که این آقا داده نمی‌شوند این است که من بنظر من اگر واقعاً این یک نگرانی در جامعه ما ایجاد کرده است و ما می‌خواهیم بصورت خاص به این نگرانی پاسخ بدهیم، باید کتاب آقای حائری، چون همانطور که عرض شد وقتی که ما تعریف و بسط می‌دهیم، معمولاً اینطوری بوده است که ارتباط آن تعریف بسط داده شده، با این تعریف خاصی که این آقا داده است را معمولاً به سادگی کسی متوجه نمی‌شود و یا کمتر کسی متوجه می‌شود.

یعنی اگر ما واقعاً می‌خواهیم برای قشر دانشجو بنویسیم، این گونه نیست که حالا دانشجویان ما خیلی مباحث فکری مانند این داشته باشند و بتوانند ربط منطقی بین این نظر گسترش یافته و این نظر خاص را ببینند، بعد نقض آن را هم ببینند. اگر ما می‌خواهیم برای این تیپ آدم‌ها یا حتی طلبه‌های حوزه بنویسیم، طبیعتاً باید بصورت خاص به موضوع پرداخته شود.

آقای ساجدی: بله من البته قصدم از هر دو روش، باز نفی یکی خاص نبود. عرض کردم که نکته شما را قبول دارم. ما حتماً به لحاظ این حساسیتی که ایجاد شده و پیداست الان هم علتی که به این مسئله می‌خواهیم

بپردازیم، ایجاد این حساسیت هست، اینکه آن آقا اینگونه نوشته است، همانطور که حاج آقا تفسیر نمودند، - متأسفانه حالا یا خوشبختانه حالا نمی‌دانم شاید بهتر باشد بگوییم متأسفانه - الان ممنوع شده و اجازه انتشار ندارد. علیرغم اینکه مدتها بود دیگر این مسائل رواج نداشت، بهر حال در حال حاضر به خاطر پشتوانه شخصیتی آقای حائری و سروش، این کتاب دارد دست به دست در جامعه می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تکثیر می‌شود.

۳س) تکثیر می‌شود و ما می‌خواهیم به این حساسیت پاسخ بدهیم. در پاسخ دادن به این حساسیت و با حفظ این حساسیت بود که عرض می‌کردم باز دو راه هست. قصدم این بود و به آن شکلی که گفتید ما بنشینیم، وسیع بکنیم و انواع احتمالات، قصدم این نبود. حالا شاید در عینیت، بله اگر بنا باشد بنشینیم یک فهرستی بدهیم معلوم شود، لیکن همان مطالب آقای حائری را که می‌خواهیم جواب بدهیم با یک طبقه‌بندی مناسبی که خودمان می‌پسندیم، تنظیم کنیم، می‌توانیم هم از اول متن کتاب ایشان ملاک قرار بدهیم و مثلاً بگوییم مطلب اولی که ایشان گفتند این است، رد آن هم این می‌شود.

میرزایی: بالاخره هر طور که بخواهیم طبقه‌بندی کنیم، کارایی آن کتاب باید به نحوی باشد که بصورت روشن به این حساسیت و به این نگرانیها جواب بدهد، یعنی این باید نتیجه کار باشد.

ج) حضرت عالی جناب آقای معلمی نظرتان چیست؟

س) همانطور که در جلسه قبل عرض کردم، بنظر می‌رسد که اگر ما بخواهیم با توجه به تا تحقیقاتی که در فرهنگستان وجود دارد، یک روشی را بپذیریم که مطالب این کتاب فصل به فصل مطرح بشود، حالا یک مقدار احتمالاً تقویت بشود که روشن بشود که این احتمال خوب فهمیده شد، بعد جواب آن داده شود، این امر منجر به این می‌شود که این نظر در عرف جامعه جای بیافتد، برعکس اینکه می‌خواهد رد شود.

با اطلاعاتی که در فرهنگستان هست مجبور می‌شویم که مثلاً به اصول یا منطق یا فلسفه حوزه حمله کنیم که این خودش شاید بار منفی داشته باشد. یک راه حل دیگر آن هم این است که من فهرست آن را که نگاه کردم، اگر خیلی ببینیم که ضرورت دارد تا کتاب نقد شود، من زیاد نشنیدم که این کتاب در جامعه پخش

شده باشد. ممکن است یک مقدار بوسیله افراد خاص تکثیر شده باشد البته من نشنیدم، حالا شاید باشد یا ما می‌گوییم که مثلاً ۲۰۰ الی ۳۰۰ تای آن در حوزه دست طلاب می‌گردد، یا مثلاً ۱۰۰ تای آن در دانشگاه‌ها دارد می‌گردد.

نکته‌ی دیگر آنکه دانشگاه امروز با دانشگاه اوائل انقلاب خیلی تفاوت پیدا کرده است. دانشجوی امروز هم مثل دانشجوی اول انقلاب نیست که تشنه مطالب فلسفی و فرهنگی باشد. هر کسی که خط فکری خاصی را انتخاب کرده است، خیلی فعال باشند همان خط خودشان را حفظ کنند. یعنی واقعاً اینگونه نیست که دنبال احتمالات مختلف بگردند و بخواهند ببینید چه کسی حرف بهتر می‌زند. بنظر من از این لحاظ دانشگاه تضعیف شده است و حال و حوصله این کارها دیگر نیست. در حوزه هم همانطور که عرض شد، من نشنیدم - البته تماس زیادی هم نداریم - شاید اینگونه بنظر می‌رسد که این کتاب در آنجا هنوز مطرح است.

حال اگر واقعاً به هر علت بخواهیم همین کتاب را جواب بدهیم، دو راه هست؛ یکی همانطور که بیان شد فصل به فصل جواب بدهیم که آن مشکلی ندارد. حداقل آن این است که باید دسته‌بندی آنجا [؟] به همدیگر من این کتاب را یک نگاه کردم، الآن اینجا نداریم؟

ج) الان دم دست نیست.

س) حالا بالا هست می‌توانیم بیاوریم. در آخر کتاب بحثی مطرح شده است که بنظر می‌رسد شاید بهتر باشد اصلاً از آخر کتاب شروع کنیم.

در آخر کتاب این بحث را مطرح کرده است که ولایت با جمهوریت یک تناقض حل نشدنی است. اگر از این جا شروع کنیم خوب است که بگوییم ولایت با جمهوریت اولاً چگونه حل شدنی هست - حالا چیزی به ذهنم رسید، ساده عرض می‌کنم - این گونه پاسخ دهیم که اصلاً در طول تاریخ شیعه، بعد دوران غیبت همینطور بوده است که مردم می‌گفتند، در رساله همه فقها هم نوشته بود که هر کس بخواهد به احکام خدا دست پیدا کند، یا باید مقلد باشد یا مقلد.

در مورد شناختن مرجع تقلید هم باید دو نفر عادل عالم نظر بدهند، یا اینکه ببینند چه کسی بیشتر در جامعه شیوع دارد و یا اینکه خودش اهل تشخیص باشد. الان هم در جمهوری اسلامی همین کار دارد انجام می‌شود فقط منظم‌تر شده است بجایی اینکه بگویند دو نفر که نظر مخالف نباشد، عده زیادی می‌روند، تشخیص می‌دهند که این آقا برتر است و می‌توان در تشخیص اینک‌ه‌چه اموری حلال یا حرام است، از نظر این آقا تبعیت کرد. بدین ترتیب اصولاً جمهوری اسلامی موضوع جدیدی نیاورده است. کم کم بحث پیچیده‌تر می‌شود، بدین ترتیب که اگر هم جمهوریت با ولایت اشکال داشته باشد - که واقعاً بعضی جاها اشکال دارد - اصل با ولایت است نه جمهوریت. جمهوری اسلامی در آن شرایط جمهوریت را پذیرفته است. همه آقایان فقها و سیاستمداران این را می‌دانند و قبول دارند. چون در این شرایط بود، ما جمهوری اسلامی را انتخاب کردیم، شاید یک رژیم دیگر یک فرم دیگر انتخاب کند.

بعد از این مبنا که بیرون آوردیم، همینطور که تا حدی بحث ولایت را نگاه کردیم، باید گفت که می‌توانیم در این مسأله به یک ضروریات و شواهدی تکیه بکنیم که نخواهیم وارد بحث اصلی شده، درگیر آن بشویم [۹]. حال اگر بخواهیم آن کتاب را اصل قرار بدهیم، باید بدانیم که متأسفانه در حال حاضر اگر کسی بخواهد کتابی چاپ کند که خوانند داشته باشد، باید با یکی درگیر بشود. اگر یک کتاب یا حتی یک مقاله روزنامه بصورت معمولی و بی سر و صدا نوشته شود، خواننده آن معدود خواهد بود ولی اگر دو طرف پیدا کند - معمول آن الان اینگونه است - و خیلی هم دعوا جدی شود، خوانندگان آن کتاب بیشتر خواهند شد. متأسفانه چنین چیزی درست است.

ولی اگر نخواهیم به این کتاب پردازیم، بلکه به گونه‌ای دیگر حرکت کنیم که مثلاً بگوییم ما به این نتیجه رسیدیم که این کتاب خیلی هم گسترش پیدا نکرده است و لازم نیست به همین اندازه دوباره مطرح شود. چرا که مطرح کردن آن باز هم مشتری آن را بیشتر می‌کند لازم [۹] خودش را داشته باشد که تشخیص بدهند که حرف او با حوزه سازگارتر هست، می‌توان یک روند منطقی برای اثبات ولایت طرح کرد که باز می‌شود آن را هم دو رقم نوشت، یک رقم اینکه مثلاً کل اشکالاتی که وجود دارد، از اشکالاتی که آقای

سروش گرفته‌اند تا دیگر منتقدان، همه را دسته‌بندی کرده و مباحثی آماده کند تا به همه این اشکال‌ها پاسخ گوید، البته بصورت عمومی. بدین ترتیب لوزمی ندارد که وارد یک نظریه خاص باشد. راه دیگر این است که - آن چیزی که ظاهراً ۷ الی ۸ سال پیش خدمتتان بحث شد فهرستی هم نوشته شد - اصلاً به طرف منفی به این صورت پرداخته نشود، بلکه فقط به طرف مثبت پرداخته شود یعنی فقط بحث اثبات ولایت فقیه به روشها و احتمالات مختلف مطرح گردد. یعنی مثلاً بگوید تا کنون شش روش برای اثبات ولایت فقیه شناخته شده است، در مرحله بعد این شش روش را مطرح می‌کند. یکی یکی هم نقض نمی‌کند. اولی را که گفت، دومی، سومی، چهارمی، پنجمی و ششم بدین ترتیب شش نظریه می‌شود که فرض کنید در بحث‌های فرهنگستان وجود دارد. سپس در مرحله بعد اشکال روش اول، دوم و سوم تا پنجم را می‌گوید. بعد که روش ششم را گفت و برای خواننده جا افتاد، با توجه به نظریه ششم بگوید مثلاً اگر از طریق نظم و از طریق ضرورت اجتماعی و از طریق نیازها حرکت کنیم، این یک تا شش روش را که گفتیم، هر کدام مثلاً این اشکالات را دارد. اگر بخواهیم منطقی بررسی کنیم، خواننده را اصلاً با مورد منفی آشنا نکرده و در ذهن خواننده موارد منفی نپرورانیم، تا در ذهن بعضی‌ها آن مورد منفی جای بیافتد با حوزه و اینها هم

(ج) این همه اش تا آخر فهرست است؟

(س) بله.

(ج) این فهرست همان کتاب حکومت ولایت فقیه است.

(س) فهرستی است که آن سال درست شد، ولی مطلبش نوشته نشده است. در فصل اول یک احتمال هست، شیوه مبتنی بر ضرورت اجتماع و حکومت را بیان کرده است.

در این فصل به این پرداخته است که بشر نیازهایی دارد که باید رفع شود، پس بشر مجبور است اجتماعی زندگی کند، یا بعضی گفتند اصلاً بشر مدنی‌الطبع است. در قسمت دوم، حدوداً وسط‌های صفحه، ضرورت حکومت بحث می‌شود. سپس در قسمت سوم که صفحه بعد می‌شود، مبنای اختلاف حکومت‌ها و نظام‌های اجتماعی بحث شده است و قوانین الهی و قوانین مادی را مطرح می‌کند. در قسمت چهارم انواع قوانین از

.....

حیث منشاء قانون بیان می‌شود و در قمست پنجم، به بررسی اجمالی قوانین مالی حکومت‌های مبتنی بر آن پرداخته می‌شود. در صفحه بعد به بررسی مبنای انواع حکومت‌ها پرداخته می‌شود، همچنین به لوازم حکومت‌های مبتنی بر قوانین عادی پرداخته می‌شود تا قسمت ششم که بررسی اجمالی قوانین الهی و حکومت‌های متناسب آنها است. قسمت هفتم هم به بررسی مشخصه‌های حکومت اسلامی می‌پردازد. حال منظور من از نشان دادن معرفی یک روش بود که در حال حاضر در بعضی کتاب‌ها دنبال می‌شود. مثلاً از ضرورت، نیاز، اجتماع و قانون و اینکه برای نظم باید قانون باشد. قانون می‌تواند مادی باشد، می‌تواند الهی باشد این احتمال تمام می‌باشد.

احتمال دوم شیوه مبتنی بر اساس استنباط از آیات و روایات هست که بعضی‌ها بر این اساس ابتدا مفهوم لغوی و اصطلاحی ولایت، و بعد از احکام و آیات استفاده می‌کنند تا نشان دهند که مثلاً در اسلام ولایت فقیه آمده است.

قسمت سوم مبتنی بر لوازم بعضی از احکام است که آقای منتظری در کتاب ولایت فقیه از این راه رفته است. البته ما در آن ولایت فقیه یک همچنین اشاره‌ای داریم. مثلاً بعضی از احکام را مثل جهاد، قصاص، قضاوت، جمع و جماعت مطرح می‌کنیم می‌گوییم اگر حکومت اسلامی نباشد، این احکام اجرا نمی‌شود. پس لازمه اجرای احکام، حکومت دینی است و مثلاً احتمال مبتنی بر نظر عرفا که مفهوم رشد را رشد فردی مطرح می‌کنند و در آنجا مسأله ولایت تمام می‌شود.

احتمال پنجم هم شیوه مبتنی بر اثر عنصر سیاست در احکام الهی و شیوه ششم مبتنی بر پرستش بود که بحث خود فرهنگستان بود. این شش احتمال مطرح می‌شد، بعد یکی یکی ضعف این پنج احتمال نسبت به احتمال ششم مطرح می‌شد.

حال اگر از این طریق عمل کنیم - منظور این نیست که عین این نوشته بشود، فقط قصدم، توضیح مشی بود - همه برخوردها ایجابی خواهد بود و اصلاً سلبی برخورد نمی‌کند، بدین ترتیب درگیری هم با حوزه ایجاد نمی‌شود. روش‌های مختلفی را که حوزه مطرح کرده است، می‌آورد، هر کسی هم هر کدام از این را پذیرفت

از نظر ما ولایت را پذیرفته است. حالا مثلاً احتمال ششم که احتمال خودمان است را هم مطرح کردیم، ضعف آن روشها را هم نسبت به روش خودمان گفتیم. نیامدیم بگوییم این روش کلاً باطل است، گفتیم بله این روش مثلاً مبتنی بر نیازها، ضرورت اجتماع و اینها اثبات می‌کند، ولی این ضعف را هم دارد که در احتمال ششم مثلاً ندارد. هم راه خودمان را به حوزه نشان دادیم که باید به این صورت ولایت را اثبات کنیم، هم خودمان را با آنها درگیر نکردیم.

البته باید گفت که مثلاً خواننده این روش احتمالاً کم می‌شود و اگر بخواهیم آن را کار کنیم، یک چیز مفصلی می‌شود، ۷۰ الی ۸۰ صفحه‌ای، ۲ الی ۳ جلد کتاب می‌شود. ولی ما مبنایی این جواب همه احتمالاتی را که ضد ولایت فقیه است، دادیم بدون اینکه آنها را طرح کنیم. این هم یک روش است که هر کدام از اینها یک حسنی دارد و یک اشکالی. اشکال این ممکن است این باشد که خواننده آن کم شود، ولی حسن آن این است که ما را با حوزه درگیر نمی‌کند. احتمال خلاف ولایت فقیه هم پرورش پیدا نمی‌کند که در ذهن بعضی‌ها با خواندن همین هم جا بیافتد، یا آن حرفها رواج پیدا کند. ما اگر از این طریق عمل کنیم به رواج کتاب آقای حائری کمک نمی‌کنیم، اما اگر آن کتاب را نفی کنیم خودش طرفینی می‌شود. یک عده هم باز می‌روند آن را می‌خوانند، ممکن است بگویند، بله حرف خوبی زدند، اما این جوابی که دادند، جواب این سؤال نبود. حالا بین این چهار روش که عرض کردم هر کدامش را اصلح می‌دانید انتخاب کنید.

(ج) یک روش این شد که مبارزه در آن اصل باشد، یکی دیگر آن که مبارزه در آن اصل نباشد. دو روش دیگرش چه چیزی بود؟

(س) دو تا مربوط به می‌شود به خود آن کتاب که فصل به فصل همان را بگیریم، جواب بدهیم. یکی دیگر که نه آن کتاب را باید اصل قرار بدهیم، اما روی روند خودش حرکت نکنیم، دسته‌بندی آن را به هم بزنیم.

(ج) از آخر به اول باشد.

(س) بله، چون اگر از آخر بیاییم به اول می‌توانیم مصداقی‌تر رفتار بکنیم نه کلی‌تر با حوزه هم کمتر درگیر می‌شویم، در عین حال به نظرم وقتی از آخر به اول هم بحث می‌کنیم باید حرف‌های آنها را خیلی سنگین و

مبهم بنویسیم البته نه اینکه مجمل بنویسیم، بلکه به گونه‌ای بنویسیم که اگر کسی این حرفها را بلد است، وقتی می‌خواهند، می‌گویند این حرف را فهمیده و گفته است و آن کسی که این حرفها را بلد نیست و نخوانده است وقتی از مجموعه ما هم می‌خواند، چیز زیادی در ذهنش جای نمی‌افتد. با انشا سنگینی نوشته شود، مغلق نوشته شود که در ذهن خواننده خیلی خود آن احتمال رسوب نکند. اما از این طرف که می‌خواهیم حرف خود را بزنیم، بصورت ساده‌تر و مشروح‌تر بیان کنیم تا اگر رسوبی هم در ذهن کسی آمده است، با این بر طرف شود و مصداقی‌تر عمل کند این دو تا روش که در آن، کتاب اصل باشد.

حال اگر بخواهیم این کتاب اصل نباشد، کلی‌تر برخورد بکنیم یعنی آن کتاب، بین آنهایی که نمی‌دانند طرح نشود، باز دو روش دارد. یک روش این که انواع و اقسام نقض‌هایی که بر ولایت فقیه هست را جمع‌آوری کنیم، از جمله سروش و دیگران و بعد یک متنی تهیه کنیم بعد این اشکال‌ها را باز بصورت سنگین طرح کند و جواب دهیم. بدین ترتیب اصلاً به منفی اش کار نداشته باشیم و فقط مثبت بحث کنیم، بگوییم مثلاً با شش روش یا چهار روش یا ده روش می‌شود ولایت فقیه را اثبات کرد. بعد وقتی روی اینها بحث کند قطعاً هر کسی بیاید - هم کتابش که می‌شود استفاده‌های مختلفی کرد - یک دور بخواند آن احتمالات در ذهنش جای نمی‌افتد.

(ج) شما نظرتان چه چیزی است؟

(س) حاج آقا من فکر می‌کنم که چهار روش خیلی زیاد شد. یک مسئله همان طوری که می‌گویند حساسیت ایجاد شدن در مورد کتابی که نوشته شده، یک مقداری کار را مشکل می‌کند، از جهت اینکه اگر ما یک کتاب خیلی گسترده هم بنویسیم، یعنی مطالب خیلی زیاد بر اساس مبانی خودمان جمع‌آوری بشود ولی جواب آن کتاب را ندهیم، بهر حال یک شبهاتی به ذهن یک عده می‌رود، مثلاً بنده خدایی آمده بود می‌گفت با همین آقای حائری یزدی در رادیوی خارجی مصاحبه کردند گفت این چیز را گفته اینجوری گفته، ما یک جوابهایی دادیم اما خود آن آدم هم معلوم نیست که بیاید این کتاب را بخواند، یعنی این اشکال دارد. اگر بخواهیم بر اساس کتاب جواب بدهیم بنظر بنده می‌رسد می‌شود ما سیری را که می‌نویسیم مستقل باشد از



کتاب. یعنی همان نظم کتاب را به هم بزنیم. ببینیم چه نقاط مشخصی را بیشتر اشکال کرده، روی چه محورهایی بیشتر مانور داده است. حالا ممکن است که به سیر خاص خودش نوشته شود ولی ما بنظرمان می‌رسد مطلب مهمتر است روی همان محورها شروع کنیم اشکالات را جواب دادن و با همان محورها کار کنیم منتهی به گونه‌ای هم بنویسیم که گویا داریم خودمان یک کتاب مستقل می‌نویسیم. یعنی به صورتی باشد که هم آن محورها را جواب بدهیم، و هم این که خود کتاب یک سیر مستقلی داشته باشد.

ج) حالا یک مقدار کمی هم صحبت می‌کنم خدمتتان بصورت کلی خارج از این کتاب بعدش هم درباره این کتاب.

بسم الله الرحمن الرحيم

یک وقتی است که ما فکر می‌کنیم قبل از انقلاب زندگی می‌کنیم. قبل از انقلاب دین‌داری با دنیای مردم درگیر نبوده است. هر کسی به هر نسبت متدین می‌شد، به همان نسبت به رساله عمل می‌کرد، به هر نسبت مشتاق حقایق می‌شد، به اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) متوسل می‌شد. یک وقتی است الان شما می‌گویید ما حکومت درست کردیم در مدیریت آمریکا بر دنیا دخالت می‌کنیم، نمی‌گذاریم اسرائیل آبرو داشته باشد، نمی‌گذاریم یهودی‌ها بر منابع اسلامی مسلط باشند. مردم دنیا را تشجیع می‌کنیم، آنها را صبور می‌کنیم که زیر بار ظلم و زور نروند. به آنها نمونه نشان می‌دهیم و ایستادگی می‌کنیم. حال مردم دنیا هم برابر اسلام شما می‌ایستند. سطر به سطر کتابهای شما را می‌خوانند. علاوه بر این شما در شرایط حادثه سازی علیه کفر قرار می‌گیرید. حوزه برابر رهبری است در عین حالی که پشتوانه رهبر هم هست، در عین حالی که انگیزه‌های مذهبی پشتوانه هست، در عین حال قالب‌ها و اصطلاحات مقابل هم هستند.

وضعیت طوری می‌شود که رهبری بلند می‌شود می‌آید اینجا داد می‌زند می‌گوید، این حوزه بیمار است، درد دارد: بگویید، تکرار کنید، بفهمانید، مصر بشوید. روی مطلب فشار می‌آورد. حالا ما یک نمونه‌ای داریم که روی این نمونه می‌توانیم سطر به سطر با حوزه حرف بزنیم، بگوییم این حرفهای شما این را می‌آورد. امروز حائری اصلاً مرد! کتاب او هم نیست شد! شما علیه حکومت کتاب عینی هستید.

من خطر حوزه بر حکومت کمتر از خطر آمریکا بر حکومت نمی‌دانم و کلمه حکومت را می‌گویم به معنای حاکمیت کلمه توحید و اسلام می‌دانم.

یک روزی خیلی نافع بوده این حوزه و اصطلاحاتش یک روزی خیلی مصر الان واقع شده است. یعنی حوزه با احکام فردی در مقابل پیشرفت اسلام هست. یک روزی هم خدمتگذار اسلام بوده است، در دوران تقیه. امروز اشتباه است که کلام سابق را تکرار کنیم و بگوییم که اصول الدین بدان اول که پنج هست، همین هست والسلام! اگر اصول الدین بدان اول که پنج هست، همان هست، سبیل کفار هم برای شما حتماً هست! اگر بنا هست که همان فقه رساله باشد و همین تحریر الوسيله باشد «لن يجعل الله الكافرين على المسلمين سبيلاً» قطعاً اتفاق نمی‌افتد. یعنی سبیل کفار بر همه شئون مسلمین واقع هست. ما اگر واقعاً دلسوز حوزه باشیم، باید آن را از سرطان نجات بدهیم. نباید بگوییم که این بیماری چون فعلاً ظهور ندارد، بگذارید روزی ظهور پیدا کند که دست و پای مسلمین بسته شود. باید بگوییم آقا جان این نحوه برخورد، عمل را قیچی می‌کند، می‌دهد به این دست. دیروز آمدند یک نواری از من پر کردند برای آقای موحد. ایشان رییس دانشگاه آزاد شیراز هستند و طرحی را با این عنوان به استحضار رساندند؛ «بررسی مصادیق بارز، عوامل و علل بروز و راههای مبارزه با خرافات و موهومات، جهود، تحجر فکری، مقدس‌مآبی، ظاهرگرایی» که به در خواست و سفارش شورای فرهنگی عمومی کشور، توسط گروهی از اعضا هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز در دست انجام هست. از ما خواستند که درباره این مصادیق مسلم صحبت کنیم و بگوییم چه رفتارهایی را می‌شناسیم که مصداق مسلم و شایع خرافات باشد و عمومیت نسبی داشته باشد، شیوع آن مشخصاً برای توسعه کشور و قداست اسلام زیان بخش باشد. ما در پاسخ گفتیم که حوزه و دانشگاه هست، محکم! آقای ساجدی: شما فال قضیه را کنید اینها غیر از این است.

(ج) نه ما یک نوار صحبت کردیم گفتیم تنسک و تهتک اساس مخالفت با تعبد هست. معنای تهتک این است که با پیش دآوری به طرف اسلام و وحی برویم و معنای تنسک این است که با آرای گذشتگان به اسلام حرف بزنیم، احترام شخصیت‌های گذشته را باید داشت و نسبت به آنها باید کمال توقیر و تجلیل را کرد ولکن ابداً

در شخصیت آنها غرق نشد، و متوجه شد که الان اسلام در مواجهه با چه چیزی است. الان ما درگیر با آمریکا هستیم. الان ما مبتلای به پرستش لذات مادی در شکل مدرن آن هستیم. این خرافه است. آیه قرآن می‌فرماید «هل انبئکم بالآخرین اعمالا الذین ذل سعيهم فی الحیات الدنيا و یحسبون» خرافه آن است که آدم گمان می‌کند درست هست. ولی درست نیست. ما گفتیم کل نظام سرمایه‌داری و ابزارهای اداره آن که بعنوان دانش و دانشگاه هست، خرافه است.

از این طرف هم تنسک به اقوال بزرگان گذشته چه در حکما و چه در فقها، چه در عرفا و نشناختن اینکه اسلام الان چه مایحتاجی دارد، این هم خرافه هست. اگر می‌خواهید ناهنجاری جامعه برداشته شود، که مردم مبتنی بر آن ناهنجاریها به چند شخصیتی مبتلا نشوند، چرا که اگر مبتلای به چند شخصیتی شدند، متشنج عمل می‌کنند. برای تشنجشان هم راه حلی پیدا نمی‌کنند جز تمحضهای فکری و ذهنی، رفتن سراغ خواب و خیال. یک سوال مهم این است که آیا ما واقعاً این مسئله را دامن بزنییم و بهانه‌ای بدست بیاوریم و رسوا کنیم و مستند هم حرف بزنییم. درد را عکس‌برداری کنیم و بگذاریم در سر چهار راه بازار. بگوییم درد را باید علاج کرد، یعنی دنبال مسئله انقلاب فرهنگی باشیم، برای خود متدینین حوزه هم، یک عده واقعاً معلوم نیست که برای آنها روشن باشد که این اصول و این حکمت و این منطق، نمی‌تواند خدمت گذار اسلام باشد.

[...]

من معتقدم که اگر برای آقای جوادی آملی حفظه ... که از حکما هست، واضح شود که این حکمت مقابل اسلام ایستاده، مقابل نبی اکرم (ص) ایستاده است. دست از آن بر می‌دارد، ولو بعد از آن صفر الکف باشد، ولو بعد از آن هیچ چیز نداشته باشد. اگر ما این را درست روشن بکنیم، این خدمت هست به حوزه، جمعیت زیاد شود [؟] دنیا دارند اسلام را می‌خواهند، دنیا دارند از وضعیت اختناق کفر و بت پرستی مدرن، مدرنیسم، به ستوه آمدند. این گونه نیست که اگر معلوم شود که اطلاعات حوزه مقابل پیشرفت اسلام است و اطلاعات حوزه اسلام آمریکایی را ترویج می‌کند، مردم بگویند باز ما اسلام آمریکایی را قبول داریم، عده‌آنهايي که می‌گویند قبول داریم بسیار کم است، یعنی این مسئله مبارزه با نارسائی‌ها را به حالت خیلی خیلی نرم و در

عین حال حفظ اینها، دعوا را مدتی روز عقب‌تر می‌اندازد. من نمی‌گویم الان وقتش هست یا الان وقتش نیست، ممکن است کسی بگوید این مطلب درست است، ولی الان وقتش نیست، بهتر است ۲۰ سال دیگر باشد، آن را ولی فقیه باید تشخیص دهد که بگوید که الان وقتش هست یا وقتش نیست. ولی این مطلب برای ما واضح است که از انتزاع و تجرید اوصاف از هم، نسبت بین آنها در نمی‌آید. نسبتی که بین کلیات هست، غیر از نسبتی است که بین مجموعه و نظام هست. نسبت بین طبقه‌بندی کلیات که قانون اندراج هست اندراج معنایش این است که این صفحه بزرگتر است و یک صفحه کوچکتری وسط آن قرار می‌دهید این می‌شود اندراج. این از نظر مساحت مندرج در این هست، اگر یک صفحه کوچکتری وسط این قرار بدهید این مندرج در این هست. معنای صغری و کبری همین هست، هر وصفی که برای این چارچوب بگویید، این را هم می‌گیرد این را هم می‌گیرد. با قانون اندراج کل و کلی و نظام نمی‌شود ساخت و ابتکار عمل بدست کفار می‌افتد و حوزه به این امر التفات ندارد. این التفات ضروری است، حالا وقتش هست؟ نمی‌دانم، ده سال دیگر وقتش هست؟ من نمی‌دانم. الان از اول انقلاب تا حالا خیلی از شخصیت‌های انقلابی را از بین برده است. بنظر بنده ناهنجاری فرهنگی مثل سنگ آسیاب، یک طرف آن عینیت هست و یک طرف آن التزامات است. این همین طوری خط ۳ را از بین برده، خط فقاقت را هم بدنبالش از بین می‌برد.

اینهایی را که شما در انقلاب از دست دادید، مثل آقای شیخ مهدی کروی که از طرفداران شاه و ضد آقای خمینی نبود. حتی مجاهدین خلق هم که طرفدار شاه نبودند. این‌ها اول کار بنا به دعوت شما علیه شاه، به کمک انقلاب آمده بودند. بعد خوراک دشمنان شما شدند، در اینجا باید روی یک استراتژی فرهنگی دقیقی تامل کرد که ما چرا اینگونه شدیم که آب به آسیاب دشمن داریم می‌ریزیم، از دو طرف یک طرف متنسکین، یک طرف هم اینکه ما انقلابی‌ها مطلب را به ریشه نمی‌بریم، در عنصر ختم می‌کنیم.

در عنصر ختم کردن اینگونه می‌شود که طرفداری از انقلاب می‌شود مثل همان قضیه شیخی و سیدی یزدی. الان طرفدار فقاقت و به اصطلاح خط ۳ یا حالا مثلاً طرفدار ولی فقیه و کارگزاران اینطوری شده‌اند. خیال نکنید کارگزاران افراد بد ذاتی هستند، الان بین مردم اینطوری جا افتاده که کارگزاران یعنی ضد دین. ولی

اگر به افراد کارگزاران در زمان شهید بهشتی و قبل از آن که نگاه کنید، آنها طرفدار دین بودند و به طرفداری از دین آمدند. مثلاً محمد علی نجفی اینها که طرفدار شاه نبودند، اینها مخالف دین نبودند. اگر تک تک آنها را نگاه کنید، به کمتر کسی از آنها می‌توان گفت که این کاری به اسلام ندارد.

با مسئله فساد فرهنگی، باید چه کرد؟ کتمان‌ش بکنیم؟ آن را سر نوک پیکان مبارزه بیاوریم؟ به اندازه خودمان به آن دامن بزنیم؟ اصل آن بنظر بنده سیاست‌گذاری فرهنگی است که آقا {خامنه‌ای} باید نظر بدهد.

بنظر بنده آقای خمینی مخالفت می‌تراشید. کسی کتاب ننوشته بود، انجمن اینطور زمزمه و در گوشی می‌کرد و مخالفت می‌کرد. آقای حلبی خودش در حضور ما به مرحوم رجایی جسارت کرد ولی در خفا حرف می‌زد.

آقای خمینی حتی در وصیت‌نامه‌اش به آنها فشار آورده است، آقا حتماً بیش از ده بار به انجمن {حجتیه} حمله کرده است. یعنی آقا مخالف می‌تراشید و حمله می‌کرد به یک فکر. رسمش نبود که با یک فکر مستقل از صاحبان فکر برخورد بکند. نمی‌گفت مردم مواظب شیطان باشید، می‌گفت ابلیس، شیطان بزرگ آمریکاست، شاخص درست می‌کرد و موضع‌گیری را بالا می‌برد.

بنابراین یکی از مطالب بسیار مهم این است که صرف نظر از انگیزش عمومی برای خواندن یک کتاب، معالجه یک بیماری فرهنگی چه چیزی است؟ و الان اگر کسی بگوید که آیا بضاعت‌درگیری با فرهنگ را دارید؟ کجاها را می‌شناسیم که این بضاعت را داشته باشند؟ یک وقت می‌گویید ما خودمان دچار عجب شدیم و خود را بزرگ می‌بینیم یک وقت هست که می‌گوییم، بقیه نمایشگاه می‌زنند، می‌بینیم دیگران چه چیزی دارند. از بهترینهایی که در قم مرکز دارند انتخاب می‌کنند می‌بینیم آن بهترین‌ها. این دیگر چشم روی هم گذاشتن و حرف زدن نیست. با چشم باز داریم صحبت می‌کنیم.

اگر نقص فرهنگی را می‌بینیم، آن را کتمان نکنیم. اگر دیروز سروش بود و بوسیله او می‌توانستید افشا کنید، امروز یک نمونه قوی‌تر دارید و به وسیله این نمونه قوی‌تر می‌توانید خوب افشا کنید. کتمان آن نقص و

تجلیل از حوزه در مقابل نیازمندیهای فرهنگی اسلام، در واقع نوعی فراموش کردن نیازمندیهای فرهنگی اسلام است، و این کتمان کردن را من خوب نمی دانم. این امر فقط دعوا را چند صباحی عقب تر می اندازد. حالا اگر ولی فقیه صلاح نمی داند، می گوید فعلاً [؟] به حوزه نپردازید، دست به آنها نزنید. روی چشم! ولی بدانیم درد کجا هست. اینکه بگوییم حوزه چیزهایی خوبی هم دارد این صحیح! ولیکن چیزهای بدش دارد ضرر می زند، کسی نگفت چیزهای خوبش دارد ضرر می زند. نگفتیم که تقوی، توجه به معصومین، احترام و تعبد دارد ضرر می زند. گفتیم تنسک به اقوال آقایان دارد ضرر می زند. ما که نگفتیم که سیره مستمره الی زمان معصوم صلوات الله علیه که تعبد به فرمایشات در محدوده عقلشان بوده، این تعبد مضر بوده نه، آن جهت باید حفظ شود. نگفتیم مقنن کردن و به تفاهم اجتماعی گذاشتن آن ضرر می زند، آن هم باید حفظ شود. ولیکن تنسک به آرا گذشته برای معالجه دردهای فعلی، این مضر است.

به نظر بنده این یک احتمالی هست که این احتمال را باید رویش دقت کرد و بنابراین کاملاً دقیق معتقدیم باید حرف ایشان را آورد منتهی به گونه ای که هیچ فیلسوفی نتواند بگوید این حرف به حکمت نمی خورد. قسمتی از آن که هستی شناسی می کند، دقیقاً نشان می دهد که به مبانی فکری و فلسفی حوزه می خورد بدنبال آن هم آثارش را در عینیت و حاکمیت کفر بر اسلام بطور دقیق نشان داد.

آقای ساجدی: من سوالی بکنم (متأسفانه امروز تهران هم برویم یک جلسه داریم) [؟] درست است آن ضرری هم نمی خواهیم داشته باشد، نخواهد داشت، و آن اینکه خلاصه نه خودنمان به خودسوزی می افتیم نه باعث دیگر سوزی می شویم، که باز این دو اثرش یکی می شود. اما فرمایش حضرت عالی هم تامین می شود، به این معنا که اگر همه آنچه را که ما می خواهیم رد کنیم، به اسم حرف آقای حائری رد کنیم یعنی ما یک شخصیت بسازیم به اسم آقای حائری.

س) یعنی این شخصیتی که هست؟

آقای ساجدی: نه، ببینید می خواهم بگویم بسازیم. یک مقدرای هست. من اگر طبع خودم باشد بخواهم به این منظور حاج آقا تحقق بدهم، بنظرم می رسد که این آقا را بزرگتر از این که هست می کنم یعنی چهار تا

اشکالی هم که به ذهن او نرسیده، می‌بندم به او، مثلاً کامل که می‌شود بعد او را زمین می‌زنم گاهی ما می‌آییم می‌گوییم که آقای حائری یعنی حوزه، حالا حوزه اصلاً باطل است و خیانت کردند، می‌خواهیم او را آتش بزنییم.

(ج) نه، نه نگو خیانت کرده! حوزه برای سابق خدمت، تنسک به آن خلاف است.

(س) احسنت، گاهی این طوری می‌گوییم گاهی است که نه فرصت اصلاح به کسانی می‌دهیم که جزء خانواده خودمان هستند، می‌دانیم همه اینها به تعبیر حضرت‌عالی وبا گرفتند، اما یک ریشه داریم که آن وبا ساز هست. یکی را پیدا می‌کنیم می‌گوییم خصوصیات وبا و همه چیز را روی آن می‌گوییم تا آنها یک نگاهی به خودشان بکنند وبگویند به حمد... هیچکس وبا ندارد و همین یکی دارد آنهایی که دارند به خودشان نگاه می‌کنند و خود را اصلاح می‌کنند. این راهش این است که فرصت مهم است که آنها بروند درمان [؟] این یکی را هم آتش می‌زنییم.

من بنظرم می‌شود در قالب آقای حائری یا در ردیه نوشتن به آقای حائری یا آقای سروش، بخشی از حرف‌های حوزه که مصلحت هست را آورد. اما خود این حوزه نیست، این حرف آقای حائری هست اگر کسانی این حرف را می‌زنند بد کار می‌کنند. این حرف خیلی بدی هست. ما هم به حمد... یک حوزه‌ای داریم با عظمت ۱۵۰۰ سال سابقه از شیخ مفید گرفته تا الان، الان هم مراحل

(ج) ۱۵۰۰ سال، شیخ مفید قبل از پیمبر مرده یک صد سال هم پیش از پیغمبر اسلام هم حوزه داشتیم!

(س) هستند و الان هم پشتوانه اسلام هستند، یک لشکر وسیعی هستیم این طرف بعضی‌ها هم می‌ایستند یک [؟] می‌گویند ما هم آنها را رد می‌کنیم.

(ج) «ملت ابراهیم حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین»

(س) با این، نظر حضرت‌عالی اتفاقاً تأمین خواهد شد.

(ج) انشاء الله تعالی حالا یک فهرست هم جناب عالی تهیه کنید.

س) این هم اجازه از آقا نمی‌خواهد بگیریم، آقا حتماً این را می‌پسندند و اگر نپسندیدند بهر حال ما را نهی می‌کنند، ولی اینکه مشکلی ندارد.

ج) حالا شما برای سازماندهی آنجا می‌روید انشاء... تعالی تا تنظیم بفرماید؟

س) بله حالا کلیاتش هست دیگر دیدی ایشان فعلاً



فلسفه حکومت

تاریخ : ۷۵/۴/۷

۰۲۶۹ ۲۸۲۴

### جلسه: ۳

میرزایی ۴۵ دقیقه

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: بصورت دو مرحله انجام داد، یک مرحله ابتدایی برایش فرض کنیم. در مرحله ابتدایی همان مسیری را که جناب آقای معلمی فرمودند یعنی موضوع گیری نکردن مگر برابر آقای حائری و سعی کنیم چیزهایی را که لغزشهای ایشان بوده است را گزینش کنیم، حوزه و جامعه اسلامی را منزله دانسته و بگونه‌ای آن را برابر عینیت قرار بدهیم، یعنی پذیرفته شده‌هایی از جامعه اسلامی، پذیرفته شده‌هایی از مذهب را در کنار هم قرار بدهیم. یعنی نکته قوت های حوزه، نکته قوت های جامعه اسلامی، نکته ضعف های دموکراسی را بزرگ و نشانه دارش کنیم و نشان بدهیم > ادعایی که بشر به دنبال آن بود در دموکراسی بدست نیاورده است. در جمهوریت هم از زمان افلاطون که جمهوریت طرح شده تا الان، همچنین

چیزی جز در عالم خیال در جای دیگر جای نداشته است. فقط مدینه فاضله افلاطون نیست که رؤیایی است. دموکراسی که ایشان طرح می‌کن نیز هست.

فساد استکبار را در تکامل مظالم عالم ذکر کنیم و معنای ظلم را بیان کرده، نشان بدهیم که اساساً تأسیس حکومت‌ها برای این بوده که ظلم بصورت نشود ولی ظلم سازمان یافته، پیچیده و غیر قابل اجتناب، در نظام دموکراسی حضور پیدا کرده است ناهنجاری‌های تاریخ، یعنی کلاً آنچه را که خود فجایع تاریخی، می‌نامند و مردم جهان هم از آن نفرت دارند، در هر مرحله بگونه‌ای ظاهر شده است.

امروزه اسلام‌گرایی و دین‌گرایی بشر پرخاش نسبت به دموکراسی است. بعلاوه اسلام آمریکایی، اسلام سازگار با مستکبرین تاریخ، دین سازگار با مظالم، که سعی کرده از فلسفه تا کلام و فقه، تا برسد به اخلاق را توجیه سازگار با ظلم بکند. برای این یک سیر بگذاریم. شواهدی از قرآن بیاوریم که خدای متعال، علمای یهود و نصاری را مذمت می‌کند و می‌گوید اینها کلمات را از جای خودش تحریف کردند، ظلم کردند، اکل سحت، یعنی اکل به باطل را مورد تأیید قرار می‌دهند. معنای تحریف را توسعه بدهیم. بگوییم در تحریف گاهی می‌آیند کلمه‌ای از دین را جابجا می‌کنند، گاهی می‌آیند فلسفه دین را طوری طرح می‌کنند که سازگار با مظالم، یا بی تفاوت نسبت به مظالم باشد و این مطلب تازگی ندارد.

ایشان جزء علمایی بشوند که قرآن آنها را مذمت می‌کند، و مصداق واضح آن بشود و آن وقت کار ایشان تطبیق بشود، شما را بجای اینکه در فکر تکامل فلسفه باشید، کاری کردید که مفهوم خداپرستی با صفت عدل‌گرایی مقابل واقع بشود. گفتید که دین کاری با مظالم در شکل اجتماعی ندارد. اینجا قول علمای اشعری و اموی آورده بشود، گفته بشود این کار را قبلاً هم کردند، اگر به توانید از یهود و نصاری هم که بیاورید خیلی خوب هست، و بگویید که ما یک دسته رهبانی داریم که از آنها قرآن تمحید می‌کند.

ایشان را روبروی ادیان و اعتقادات بشر بگذارید، بصورت تک هم نگذارید بلکه به همراه کلیه علمایی که سازگار با این مطلب بودند و دین را از این زاویه نگاه می‌کردند. آن وقت بگویید اسلام آمریکایی یعنی همان

ادامه استمرار نصارای مثلاً قیصر گرا. یعنی یهود مثلاً مظالمی را که ذکر می‌کنید آنجا می‌گویید که گرایش به فلان کردند. می‌گویید که علمای یهود رأی به قتل یحیی دادند.

یعنی [؟] و خداوند متعال این‌ها را به سختی می‌کند. قرآن گاهی علما و عباد آنها را گاهی مثل کلب و گاهی هم مثل الاغ می‌زند. یک جا [؟] عابد مثل آن را مثل کلب می‌زند و یکجای دیگر برای روحانی دیگر که اهل سواد و کتاب بود مثل حمار می‌زند (الان یادم نیست) اینها را می‌آورید و حمله را تند می‌کنید. این یک سیر باشد، سیر ابتدایی‌تان، در این سیر ابتدایی کاملاً حوزه را تنزیه می‌کنید و نشان هم می‌دهید که دو خط بوده است. آن وقت آخرش تعجب بکنید که فرزند آقای حاج عبدالکریم که انتظار می‌رود که حالا با مفاسد دنیا بجنگد، سعی در اثبات این می‌کند که نباید نظامی باشد در مقابل اینها باشد اینجا را حمله می‌کنید که فتوای همه فقها شیعه بلا استثناء،

این کارها فیش اطلاعاتی لازم دارد، کار می‌برد، من به حول و قوته برای قسمت مهم آن می‌توانم برنامه ریزی بکنم که از کجاها بدست بیاورید، هم مال یهودش، هم مال نصاری، هم مال مسلمین آن، هم مال سنی، هم مال شیعه. ایشان بشود مظهر اسلام آمریکایی و اسلام آمریکایی خوب شرح داده بشود که کتاب می‌شود اسلام آمریکایی و این که آیا این تعبیر پشتوانه تاریخی دارد یا ندارد؟ در امم دیگر بوده یا نبوده است؟ در این امت چطوری بوده؟ چه کار کرده تا به اینجا رسیده است؟

س) معذرت می‌خواهم من اصلاً با دقت کتاب آقای حائری را نخواندم اصلاً، اما به عکس قسمت‌های آخرش هم که بحث ولایت فقیه را مطرح کرده است را خوانده‌ام یک چیزی که من به نظرم می‌رسد حتماً واضح و آشکار است این است که آقای حائری از مبنای حوزه آمده این حرفها را زده، یعنی روشن است.

ج) شما نتیجه اش را می‌گیرید، نتیجه را می‌برید قوی تاریخ شما

س) نه حالا اگر،

ج) شما، شما بیابید بگویید که تمام این مقدمه چینی که شما کردید این رامی‌دهد، ما ابتدائاً در جلد اول کاری به استدلال شما نداریم کار به نتیجه شما داریم. این نتیجه

(س) یعنی آثار کتابتان نه دلائلتان؟

(ج) نه دلائلتان، اثر کتابتان در تاریخ چه اثری هست، اثر کتاب شما این است که فلسفه را آمریکایی تعریف می‌کند و به قسمت‌هایی از فلسفه تکیه می‌کند که بگوید نسبت به مظالم بی‌تفاوت باش، خدا به تو تکلیف نکرده است، عقل به تو تکلیف نمی‌کند، خدا به تو تکلیف نکرده، پیغمبرانش نگفتند، علمایش هم نمی‌گویند. تو برو با مردم علی‌حده بساز برای اینکه چگونه زندگی کنی، در این چگونه زندگی کنی، حرف قدرت‌مندان سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تسلیم‌باش!

(س) نه آقای حائری این حرف‌ها را نمی‌زند حاج آقا.

(ج) نه ببینید! نتیجه اش را شما می‌گویید و اگر وکالت شد یک خط [؟] هم می‌گویید، اگر دین از حوزه دین خروج موضوعی دارد، یعنی خدا در اینجا حرف ندارد، یعنی اول عقل حرف ندارد که می‌گوید فلسفه،

(س) یعنی ولایتی را که او تعریف می‌کند، ما تعریف بکنیم؟

(ج) تعریف بکنید به نتیجه، کتاب را بیاورید توی نتیجه در بیاورید. نتیجه آن را لااقل در هر فصل از کتاب چندین بار تکرار کنید. نتیجه را به رخ بکشید، از نتیجه بروید و حمله کنید و بگویید که تو از فلسفه به گونه‌ای نگاه می‌کنی که معنایش این است که عقل در حوزه عدل و ظلم دخالت ندارد. تو به دین آنگونه نگاه می‌کنی، تو فقه آنگونه نگاه می‌کنی. همین‌طور می‌آید تا آخر کار، مرتباً کلمه نگاه می‌کنی، نگرش تو بعد از نگرش را باید به گرایش حمله می‌کنید، این گرایش شما برای چیست؟ اسلام آمریکایی یعنی اسلام ظلم‌گرا، ظلم معتقد. آن وقت بگویید مگر علماء شاعره کار دیگری می‌کردند؟ علماء آنها می‌خواستند بگویند امویان درست کردند. حالا چیز جدید در اسلام نیست که یک نفر پیدا بشود به لسان فقهی بگوید، نه به لسان کلامی ابتدائاً یک حمله این‌طوری می‌توان داشت، که اگر جلد اول باشد خوب است. حوزه متوجه می‌شود که شما نمی‌خواهید در سینه او بروید. بعد بر می‌گردید مجدداً آنگاه می‌کنید که آیا نظرم‌ان نسبت به او ادراکات عقلی باید تکاملی باشد یا نه؟ بسیار خوب، از فلسفه این قسمتش، این‌طوری در می‌آید. ما کمال فلسفه را باید

بخواهیم؟ یا بگوییم فلسفه بیاید آیتان بوس ظلم بشود؟ کمال کلام را می‌خواهیم؟ کمال تفقه رامی‌خواهیم،  
یا اینکه شما مال آن دوران،

جلد دوم بنظر بنده باید یک درجه از جلد اول به استدلال‌های نظری نزدیکتر باشد. پشت سر هم شواهد از  
مردم دنیا بیاورید.

(س) شواهد از چه چیزی؟

(ج) مردم دنیا، مردم نسبت به این ساختارهای بین‌المللی این اعتراض‌ها را دارند، مردم این مظالم را از اینجا  
به آن برخورد می‌کنند، مردم این فلان را از اینجا، اینجا شواهد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دنیا را بیابید خوب  
بگویید. جلد سوم بنظر من می‌آید که صحیح هست بیابیم بگوییم که - البته سه تا کتاب علی حده مستقل  
هم می‌تواند باشد ولی بنظر خود جلد سوم را خیلی خوب است - حالا اگر بخواهد تکمیل بشود چه فرضیه  
هایی وجود دارد و در مورد تکمیل حکمت حوزه نظر بدهیم، مثلاً حکمت اگر بخواهد در امور تحریری محض  
نظر بدهد، حوزه آن، فرضاً حوزه‌ی کنترل عینیت نشود، کاربردش کجاها هست؟ اگر بخواهد بشود، اثرش  
کجاها هست؟ باز به آثار به حکمت صحبت می‌کنید نه با شئون دیگر! آیا واقعاً متقن بودن یک حکمت این  
است که آثار عینی و احرائیش با تلائم نظریش هماهنگ باشد؟ یا اینکه انفصال هم داشته باشد عیبی ندارد،  
بعد هم سراغ کلام و فقه تا بیابید سراغ ولایت فقیه.

(س) من نظر شخصی خودم را می‌گویم که همان‌طور که حاج آقا می‌فرمایند این روش مناسبی است که ما در

مرحله اول بیابیم بگوییم که آثار چنین تفکراتی چه چیزی هست، آثار عینی اش چه چیزی هست؟

(ج) و در تازیخ هم چه چیزی بوده است؟ در تازیخ هم اشاره کنید اینطوری نیست که آنها استدلال  
نمی‌آوردند، مگر اشاعره کم استدلال آوردند؟ اشاعره استدلال‌هایشان به اصطلاح خودشان آنقدر قوی بوده  
است که لااقل ۵۰۰ سال استدلال عقلی علیه آن شده است. اگر یک استدلال آبکی بود که تا جواب می‌دادند  
می‌پرید می‌رفت که ۵۰۰ سال پاسخ نمی‌خواست.

س) بله و در مرحله دوم هم می‌آییم می‌گوییم که حالا این حرفها که زدی، بصورت نظری چه اشکالاتی بر آن وارد است، یعنی خود استدلال و خود نظریه را نقد می‌کنیم. یعنی باز در هر در قسمت اولش باز کتاب آقای حائری را محور قرار می‌گیرد، نظر آقای حائری محور قرار می‌گیرد بعد در ضمن نظر حوزه هم هست.

ج) طرح تکاملی که انجام می‌شود، من بنظرم می‌آید در دوره دوم هم که می‌خواهیم رد بکنیم، معنای این نباشد که بخواهیم رد مستقیم بکنیم. دو فرض را کنار هم بگذاریم. اگر در فلسفه فقط تلائم نظری، به عنوان آثار نظری اصل باشد و هماهنگی نسبت به جریان علیت در عینیت نباشد، این چطور می‌شود؟ این بحث اگر برای حوزه خوب تشریح بشود خیلی لذیذ شدید قابل پذیرفتن هست، که علیت بر پایه خود نظرات حوزه در مفاهیم ذهنی همانکاری را می‌کند که در کیفیات عینی، اگر هماهنگی بین محصول در محصولات عینی و محصولات نظری نباشد، این چه نقصی است؟ نقص این را درست تشریح کنید، که آیا تمامیت به تلائم نظری صرف تمام می‌شود؟ یا به تلائم نظری و تلائم کیفیات عملی، نسبت بین هر دوی آنها با هم دیگر، تناسب داشته باشند.

این قسمت ضعف کارآمدی فلسفه، کارآمدی کلام، کارآمدی اصول و فقه را ذکر می‌کنید. مثالها هم باید خیلی روشن باشد پس بنابراین ما درباره تلائم دو تا جریان علیت بحث می‌کنیم. نه در عینیت می‌تواند علیت وجود نداشته باشد، شما بگویید اختیار هست، آدم خلاف می‌کند، درست می‌کند، صحیح! ولی محصولی را که می‌سازد که دیگر اختیار ندارد. این طبق علیت کار می‌کند، اثر این روی این، روی این مثل کیفیات نظری هست. اینکه دامنه را ضیق یا توسعه می‌دهد برای اینکه اختیار الهی یا الحادی انجام بگیرد. بنابراین این را در خاطر داشته باشیم که ما نقض حوزه را از اینجا آغاز می‌کنیم که علیت در کیفیات عینی چگونه جریان دارد و چطوری می‌تواند دست را ببندد، اختیار کم بشود. اختیار موجود مختار، دستش را ببندد، اختیار و اراده دارد، اختیار دارد که چیزی باطناً نپذیرد، اختیار دارد قبول نداشته باشد، ولی عمل نمی‌تواند بکند، دست که بسته شد عمل نمی‌شود کرد. این کیفیات خارجی، دست را می‌بندد. یا دست را باز می‌کنند.

اگر فلسفه نتواند تلائم خودش را با این دست بستن و دست باز شدن تمام بکند، هماهنگی جریان علیت در عینیت با جریان علیت در مفاهیم ذهنی و کیفیت‌های عینی، روی این مانور می‌دهید، دوباره از اول تا آخر می‌آید در فلسفه اش می‌آید، در اصولش می‌آید، در کلامش می‌آید، می‌گویید که این هماهنگی‌اش باید تمام باشد، تمامیت، یعنی نگویید باطل هست، بگویید ناقص هست، یک جزء از کار هست، یک جزء از کار نیست. تمامیت و کمال اینکه دو جزء با هم باشند.

یعنی جریان علیت در کیفیات عینی و مفاهیم نظری با هم هماهنگ باشند. همچنین با مفاهیم اسنادی و استنادی، هم هماهنگ باشد. آن وقت اگر یک همچنین چیزی سیر دوم تمام شد، آمده می‌شود ذهن مخاطب برای اینکه بگوید حالا حرفتان چه چیزی هست، حالا یک فرض اثباتی را در جلد سوم می‌آورید که اگر ما در فلسفه این‌طوری بگوییم، این بن بست‌ها، این آثار را دارد، یظهر ثمره النزاع» اگر در کلام این‌طوری بگوییم، این آثار را دارد، آن وقت بین پیش داوری آثار فرق بگذارید، که بگویند این آیا تفسیر به رأی می‌شود تا آخر یا نه یا بین هماهنگی با اصول اولیه که در اعتقادات انکار ناپذیر هست، عدلیه، شیعه، عدل را صفت فعل حضرت حق می‌داند و این مطلب را انکار نمی‌کند، مناسبات آن را نمی‌تواند انکار بکند.

یعنی این‌طوری نیست که شما فقط قاعده لاضرر و یا قاعده نفی سبیل کفار بر مسلمین را در فقه داشته باشید پایه مطلب شما در عدل است. عدل صفت فعل است. خدای متعال از ظلم منزّه هست، خدای متعال که نمی‌آید دست مسلمین را ببندد بگوید سبیل کفار برای شما باز باشد، ظالم بیاید اداره شما را بدست بگیرد، دستان را ببندد، هیچ کار نتوانید بکنید، و من هیچ راهی برای اینکه شما به توانید دست خود را باز بگذارید. برای شما نگذاشتم برای تعاون بر خیرات بعد هم امر هم کردم که، تعاونوا علی البر و التقوی» بعد هم امر کردم به شما که یا الله کار خیر بکنید. بنظر من می‌شود یک سیر باشد تا مطلب را تمام بکند. البته بنظر می‌رسد یک مقدار کمی کتاب مفصل می‌شود.

س) حداقلش این است که ما بالاخره از کتاب اول شروع می‌کنیم، کتاب اول که تمام شد طبیعتاً بعد

می‌رویم سراغ کتاب دوم، همین [؟]

(س) [؟] امام خمینی (ره) [؟]

(ج) اسلام آمریکایی

(س) بله در جاهایی که بحث حکومت را می‌کردند، معمولاً همین را با تکیه بر لوازمش می‌کردند، که مثلاً اینها که می‌گویند حکومت نباشد توجه به این آثار ندارند که مثلاً همه پیامبران این‌گونه برای محو ظلم و برای ایجاد عدالت قیام کردند و استقرار عدالت و بحث اینکه لوازم این مطلب چه چیزی هست، لوازم را در تاریخ هم نشان دادند که مثلاً پیامبران ما همه شان وقتی آمدند، نرفتند به دربار سلاطین تا تجلیل از آنها بکنند، توجیه گر

(ج) این یک حسن آن هست، یک حسن دیگر این است که کلمه اسلام آمریکایی و شیطان بزرگ را مقدس‌ها مسخره می‌کنند، و از روی نافهمی می‌گویند ما در قرآن و کتاب و سنت اسلام آمریکایی نداریم را و بنظرشان می‌آید که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه با دین بازی می‌کرده است!

بسیار بسیار احمقانه هم این را به اصطلاح خودشان با فن آخوندی می‌گویند. پاسخ دادن به او کمتر از پاسخ دادن به آقا شیخ مهدی نیست. پیشنهاد می‌کنم که اسم کتاب را اگر بگذارید تفسیری بر اسلام آمریکایی. در تاریخ اگر آمدید گفتید، همه ادیان آنهایی که توجیه گر سلاطین و مظالم بودند و دین را از این زاویه نگاه می‌کردند، چه جوری بودند، و بعد هم بحث را به آقا شیخ مهدی، برسانید.

این حمله خوبی هست جای انداختن چیز خوبی هم هست. عبارات امام را می‌شود توی بالای سر هر صفحه این در چاپش از اول تا آخر کتاب، می‌تواند متن مناسب پیدا کند. دهم شرح باشد. این کار خیلی خوبی هست، آقای خمینی هم در عالم ارواح دعا می‌کند، دعایش هم مستجاب هست و بنده به آن معتقد هستم.

(ج) به نظر بنده اگر کسی اسلام آمریکایی را خوب تشریح کند و هر چه می‌خواهد در مباحث اجتماعی بگوید، در این مطلب بگوید - چون توی وصیت نامه‌شان هم این مطلب را فرمودند - و این را جای بیاندازد. آن وقت خیلی از کسانی هم که بهانه‌گیری‌های بد در شهرستان‌ها می‌کنند، دهانشان بسته می‌شود. به نظر بنده کتاب خوبی می‌شود. انشاءالله تعالی



آقا سلیمی: کار دیگری که می‌شود در بخش دوم کرد که می‌فرمایید که جواب استدلال‌ها را بدهیم که (ج) جواب استدلال‌ها را باز به آثار می‌دهیم، هماهنگی استدلال‌ها با کجا باید باشد؟ چه طوری باید باشد؟ یعنی همان خودمان بصورت بینشی تا سطح سوم جلو می‌رویم. پس از اینکه زمینه تعلق روحی را، یعنی معانی بیان همین کار را می‌کند، هنر معانی و بیان باید این باشد که هیچ وقت انگیزش را روبروی نکند یعنی شما یک چیزی دلت می‌خواهد، دلت می‌خواهد این را بخرید، من هیچ وقت روبروی شما نیایم، از کنار دست شما بیایم نشان این قلم را بدهم، بگویم این چقدر برای شما خوب هست. شما اگر این را به حدی پسندید که در اولویت گفتید نه، این خوب نیست، قدم دوم می‌توانم بیایم علیه این حرف بزنم،

(س) حالا یک نکته این که می‌شود در اینجا به آن توجه داشت این است که اگر ما می‌خواهیم بگویم لوازم پذیرش تلائم نظری صرف نقص‌هایی دارد بعد هم روی مصداق

(ج) یعنی مطلق‌گرایی نظری، مطلق‌گرایی نظری را هم خود آقای خمینی رد کردند

س: کنارش حوزه را توجیه هم بکنیم و تنزیه بکنیم که مثلاً اگر کمتر به این مسئله پرداخته شده دلائلش اینها بوده که زمان غیبت [؟]

(ج) عیبی ندارد، طبیعتاً

(س) مثلاً زمان تقیه بود یا مثلاً

(ج) طبیعتاً یعنی ما در هر جا که می‌رویم قاعدتاً چند مرحله دارد. یکی تفسیق هست، یعنی حمل به غرض کردن. یکی تجهیل هست. یکی تنزیه هست. ما اول مواظب باشیم که جز کسی را که فسق او محرز باشد تفسیق نکنیم مثل آقای شیخ مهدی را تفسیق کنید، تا اینکه بعد برگردیم سراغ تجهیل، بگویم این آدم جاهلی هست، بعد هم کسی دوست خودمان هست را تنزیه بکنیم مرتباً تا آخر کار برسیم به صدق [...]

آقای ساجدی: همین که می‌فرمایید خوب هست بنظر می‌رسد که کتاب اول را بلحاظ [؟] البته بایستی یک مقدار فهرست‌بندی بشود و منظم دیده بشود. یعنی الان کلی‌اش را حضرت عالی فرمودید که خط کلی این باشد، اگر حالا به توانیم یک فهرست منظم در بیاوریم که به تواند ما را برساند وب است. نه کتاب آنقدر

وسیع بشود که دیگر حساسیت خودش را نسبت به شرایط فعلی از دست بدهد، و نه در عین حال سبک از کار در بیاید. یعنی چیزی باشد که معلوم بشود که جواب سنگینی بر حرفهای آقای حائری هست. در مورد اسلام آمریکایی و مقدسهای نادان هم همانطور که می‌فرمایید کار خوبی است، در واقع به دلیل کوتاهی‌هایی که متدینین، یا به هر حال چیزی در تبیین نظرات حضرت امام داشته‌اند نه فقط در مورد اسلام آمریکایی بلکه نکات اصلی که امام را از آقایان فقهای دیگر جدا کرده است و متمایز کننده حضرت امام (ره) هست همه اینها در حال حاضر در نظر یک عده آدم به تعبیر خود حضرت امام مقدس نما یا متحجین که در حوزه هستند و علمای ما، اینها همه کارهای سبک است و کوچک می‌کنند و دست از این هابر نمی‌دارند و واقش بنظرم می‌رسد اگر همه در این زمینه‌ها یک مقداری تلاش کند و بنویسد، این حیات انقلاب زنده کردن افکار حضرت امام است و واقعاً زمینه سازی ظهور منوط به این‌هاست. بنظر می‌رسد مانع اصلی آمریکا و اینها خیلی نیستند، مانع اصلی داخلی‌ها هستند که می‌خواهند.

(ج) بله خودمان هستیم. حالا واقعاً اینکه من در عین حالی که

(س) یعنی آنهایی که جرأت می‌کنند امام زمان را [؟] بکنند [؟]

(ج) آرزوی اینکه واقعاً روحمان را خدا روحی قرار بدهد که فدایی خاک پای حضرت ولی عصر (عج) باشیم. ولی واقعاً با زمینه سازی ظهور هم، من خیلی زیاد معتقد نیستم که کسی تعریفش را بکند. تکلیف را باید انجام داد، حالا خدای متعال هر وقت که امر فرمود، فرمود، ما الان در برابر کفر موظف هستیم یا نیستیم؟ اگر در برابر کفر موظف هستیم، چه بنا باشد بفرمایش آقای خمینی یک وقتی این طوری گفت [؟] بعد در خدمت آقا بودیم، چه بنا شد صد هزار سال دیگر امام تشریف بیاورند، چه بنا شد فردا صبح بیایند. فردا صبح که تشریف آوردند نباید بگویند که شما دیروز چه کار می‌کردید برای اسلام؟ بگوییم منتظر بودیم شما بیایید کار درست بکنید، یا بگویید ما برای اسلام بنظرمان رسید نیم سطر نوشتیم، دو تا کلام حرف زدیم، بهر حال آن کاری که به ذهنمان می‌آید انجام دادیم البته اول این را بگوییم من خودم هم در این قسمت بسیار قاصر و مقصر هستم برای اینکه تکلیف ما برابر ائمه طاهرین حالا زمان ظهور، شما خیال می‌کنید تکلیف برابر امام

انحام دادن خیلی ساده تر از الان هست! نه خیر! صحبت این است که الان امام، امام هست و امامی هست که برابر امام کفر هست و الان هم باید در خدمتش مقابله با کفر کرد. این طوری نیست که وقتی ایشان تشریف آوردند آن وقت امام بشوند و ما آنموقع بنا باشد اطاعت کنیم. حالا وظیفه مان این باشد که زمینه را بسازیم تا بعد استغفرالله امام به امامت برسد یا ظاهر بشود. نخیر، الان، ایشان امام هست و هم داریم که ایشان با مخالف‌های اسلام مخالف هست و دوستانش را موظف می‌داند که دفاع بکنند. این قطع و متدل است نه اینکه خیال کنید، همین طوری ما داریم بهر حال به نظر بنده سیر که بیایید، به آن استدلالها منتهی می‌شود و ضعفها را در آخر کار بر طرف می‌کند، هم شیبی هست که از اول کار به دهن نمی‌آید که شما، یعنی حرف آخر را از اول زدن، برای چه چیزی هست؟ حرف را وقتی بزنیم که خود آنها هم همراهان این حرف را تکرار می‌کنند.

س) برای اینکه فهرستی که می‌فرمایید در بیاید بنظر من لازم هست که اول آن کتاب خلاصه شود، محورهایی که ما می‌توانیم برگردانیم و روی آثار عینی آن صحبت بکنیم نیز مشخص شود، که از صحبت‌های آقای حائری این محورها بیرون می‌آید. بعد باید آثار عینی‌اش این محورها را ببینیم. یعنی اول باید این کتاب خلاصه شود و بعد از همان دیدی که با این روش که می‌خواهیم آثار عینی آن را ملاحظه کنیم، محورها را مشخص بکنیم.

ج) خوب است، درست است، آن وقت حول آن محورها فکر کنید، اینکه حرفهای آقای حائری را فقط در این زمان بیان نکنیم، بلکه اول زمان‌های قبل را داشته باشیم، یعنی یک سیر تاریخی ادیانی که

آقای ساجدی : این حرف، حرف تازه‌ای نیست که

ج) بله، ادیانی که حامی این نظر بودند که دین را از موضعی نگاه بکنند که مردم را تسلیم جباره بکنند، یعنی دست آنها با جباره همکاری نزدیک داشته‌اند.

س) معذرت می‌خواهم، فرمودید هم آثار عینی صحبت‌های آقای حائری را در زمان موجود ببینیم، هم تاریخچه؟

(ج) بله تاریخچه را هم ببینید.

(س) یعنی کسانی که این تفکرها را داشتند [؟]

(ج) که در دنیا یهود مطرح است، عبارت است از ، مسیح و اسلام، نشان بدهیم که در زمان یهود، فتوای قتل یحیی را دادند، برای اینکه ایشان با سلطان مخالفت می کرد اینها چه کسانی بودند؟  
(س) و هماهنگی اش را با این ببینیم.

(ج) بله و مرتباً گریز بزنیم اینجا. در زمان حناب عیسی بن مریم چه کسانی بودند؟ و زمان نبی اکرم کسانی که سعی می کردند از دانشمندان سوء استفاده کنند، چه کسانی بودند؟ و بعد زمان معصومین (ع) که دیگر واضح هست طرفداران بنی امیه اشاعره راه انداختند همین طور زمان بنی عباس تا برسانیم دین را از پایگاه طرفداری از نظامات باطل دیدن. بعد بگوییم خاصیت حرف شما مگر غیر از این می تواند باشد؟ بعد بگوییم مگر این دموکراسی که شما می گوید ظلمهایی را که در طور تاریخ بوده را مرتباً به چهره های مختلف ایجاد نکرده است؟ الان مظلومی که داریم مال کجا هست؟ مردم دنیا از دین چه چیزی می خواهند؟ شما می خواهید بگویید این را دین ندارد، باید به همین مظالم تسلیم بشوید، این را یک بحث داریم آن وقت اشکالهایی که از طرف مقدسین به نظام می شود را بگونه ای کنار آقا شیخ مهدی بنشانید و آقا شیخ مهدی را رئیس این قافله بکنید.

(س) البته ممکن است صحبت های قبل از آقای حائری اهم بدست بیاوریم که فقط به این کتاب محدود نکنیم.

(ج) یعنی می شود مفهوم را توسعه داد، ببینید برای مفهوم یک پرچمدار درست کنید، در حدی که خودش گفته یک دامنه درست کنید. در دامنه کسانی را که همراه او هستند را شریک قرار بدهید، شما می خواهید به آثار حمله کنید، آنها در آثار مشترک هستند.

یعنی مقدسینی که الان به امام بد می گویند می گویند که قضیه، این حکومت زیر سر خود کفار و انگلیس و آمریکا و یهود بود، روحانیت مال الصلح قضیه شد، به او حکومت دادند تا این چیزها را از او بگیرند. می گویند

گاهی آنقدر نافهمی بلوغ پیدا می‌کند که انگلیسی‌ها را با یهودیها همکار می‌کنند، بعد آنها را کارگزار می‌کنند، مثلاً آقای خمینی را آن وقت بعضی از آنها که می‌خواستند خیلی احتیاط مقدسی بکنند، می‌گفتند که امام خمینی اینها نمی‌فهمیدند که آنها دارند فریبشان می‌دهند!! بعضی از آنها حتی از این هم بیشتر جسارت مسخره می‌کنند، دست می‌اندازند، طنز می‌گویند، کارهای بی‌سوادى نظام و عدم قدرت ارتباط نظام را با اسلام ذکر می‌کنند، اینها را اگر با هم یکجا بکنیم و جواب بدهیم ثواب خیلی بزرگی دارد، انشاء الله تعالى (خوب ما دیگر مزاحمتان نمی‌شویم).

آقای ساجدی: حالا در این مسئله از دیگران نیز می‌توانیم استفاده کنیم یا نه؟ آقای حسینیان بی‌علاقه نبود، خودش کتاب را خواسته و دیده است، اما نمی‌دانم الان برنامه ایشان چطوری هست.

(ج) نه برنامه ایشان پر است، ولی بنظر بنده در فهرستی که شما دادید چند کار می‌توان انجام داد، یکی جمع آوری منابع ببینیم فیشهایی که مورد نیاز هست را تهیه کنیم و، یک طبقه‌بندی موضوعی متناسب با کتاب داشته باشیم، یعنی به عبارت دیگر یک دوره جمع آوری مواد خام داریم، یک دوره آرایش دادنی این مواد، یک دوره هم تدوین داریم.

(س) برای مواد خامش می‌توان از بیرون هم استفاده کرد، یعنی از کسانی که حالا طلبه باشند یا غیر از طلبه. (ج) حتماً همین طور است. حال اگر فیشها مختص این کتاب نباشد و بر مبنای یک نظام موضوعی، یا یک نظام فهرستی عمل کنیم، مثلاً با این محورها ما فیش می‌خواهیم. الان ما برای کار خود نفر کم داریم. و لکن این کار را سر جای خودش انشاءالله تعالى اهتمام بکنید تا منابع آن در بیاید و فهرست آن هم درست بشود، آن وقت در کار تدوین آن امیدوارم مشکلی نداشته باشد. وزارت ارشاد یا جایی را برای بانی این کار سراغ ندارید؟

آقای ساجدی: مطلب بعدی بود که باید روی آن فکر کنیم. اگر که آقای واعظی اداره کل می‌ماندند، با همانها قرار داد می‌بستیم. اصلاً کتاب را هم ایشان به ما دادند.

.....

ج) من یک جای دیگر سراغ دارم که سعی می‌کنم با آنجا تماس بگیرم. شما فهرست برنامه آن را تکمیل  
بکنید.

۳) اگر نباشد باید یک طرح بنویسیم

ج) بله یک طرح کامل و برنامه اش را بنویسید.

## فلسفه حکومت

۷۵/۴/۱۳

### جلسه: ۴

میرزایی

آقای نصرتی) بحثی که شروع شد تقریباً تا دیروز ادامه داشت. من از دیروز شروع کردم به جمع کردن و نوشتن تلخیص دوستان، اما موفق نشدیم بیش از بخش اولش که ۸۰ صفحه بود را بنویسیم و خدمتتان بدهیم. ولی کتاب را یک دور کلاً مطالعه کردم. در واقع می‌شود گفت که در مرحله اول ایشان می‌آیند یک پایه‌های فلسفی و کلامی و منطقی را بصورت خیلی دقیق و با نکته سنجی بحث می‌کنند که اینها را بعداً استفاده می‌کنند. یک خصوصیتی هم که این کتاب دارد این است که بصورت زنجیره‌ای است، یعنی آمده زنجیرها را پشت سر هم کاملاً متصل و متداخل در هم بحث کرده و مهره‌های بحثی را به این صورت بحث کرده و جلو رفته است.

یک قسمت که مهره‌های فلسفی و منطقی بحث هست، قسمت بعد وارد تعاریف حکومت می‌شوند که اصلاً حکومت در تعاریف متداول چه معنا دارد؟ همچنین از نظر لغوی، از نظر عرفی، اجتماعی، از نظر علم سیاست تا به اعلان موضع نظر خودشان را می‌رسند. اینجا بر پایه‌های عقل عملی که چیده بودند و در آنجا هم، می‌آیند اعلان موضعی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی) من همین جا سؤال دارم، فرمودید که می‌آیند تعریف حکومت را از لغت، یعنی از عرف می‌گیرند، بعد می‌آیند اصطلاحی‌اش می‌کنند، یعنی برای گروه خاصی می‌کنند، بعد آن

گروه خاص محققاً از عقل نگرفته است. چون مجبور هست از علوم سیاسی روز بگیرد. محال است که

تئورسین‌های موجود، تعریف حکومت را فلسفه عقل عملی اسلامی گرفته باشند، یا اینگونه هست؟

(س) بله، همانطور که گفتیم مهره‌ای به هم وصل می‌کند. عقل عملی را به عقل نظری متصل می‌کند. یعنی

پایه عقل عملی را می‌برد در عقل نظری. یعنی می‌گوید چیزی جز اثبات و استدلال نظر نیست. آنجاست که

ثمراتش

(ج) صورتش را می‌تواند اما ماده آن را مجبور است از وجدانیات بگیرد. وجدانیات معقول نیستند، پایه نظر، به

بدهت نظری بر می‌گردد و پایه وجدانیات بنا برای قوم به فطرت بر می‌گردد بنابراین نمی‌تواند چنین کاری را

بکند.

(س) بله این مطلب جای بحث دارد. ایشان تعریف ارسطو و افلاطون را از حکومت کاملاً می‌پذیرد، منتهی یک

نظر اضافه‌ای که دارد می‌آید اجتماع را در جوامع دموکراتیک یک جوامع مدرن تعریف می‌کند. تعریف

حکومت هم باز زنجیره بندی آن این است که می‌گوییم حالا جامعه چیست؟

جامعه را طبق نظر قرارداد اجتماعی تعریف می‌کند بعد ایشان در قرارداد اجتماعی مناقشه‌ای می‌کند

اجتماعی که قرارداد اجتماعی به این وصفی که می‌گویند که مردم می‌آیند با هم یک قرار می‌بندند، به این

صورت نیست، بلکه امری فطری و عقلانی است آن را به طبیعت انسانها بر می‌گرداند که اصلاً طبیعت آدمها

به این صورت است که اولاً انسان مالکیت شخصی دارد، یعنی ریشه جامعه اصالت فرد بر می‌گرداند. یعنی

می‌گوید این فرد هست که مالکیت دارد، مالکیت شخصی هست، بعد بالضروره به ضرورت جمع مجبور

می‌شود.

اینها یک نوع همزیستی مسالمت آمیز با هم می‌توانند داشته باشند و اقتضاء همزیستی مسالمت آمیز هم ین

است که با هم تعامل داشته باشند و مالکیت را که شخصاً پیدا کردند، بصورت مشاع در اختیار دیگران قرار

می‌دهد و در مالکیت‌های دیگران هم باز مشاعاً شریک می‌شود. یعنی مالکیت را در کل جامعه، در تصمیمات

و در سرنوشت‌ها بصورت مشاع می‌داند. مثل کسی که از دنیا می‌رود و میراثی باقی می‌گذارد، ورثه بصورت



مشاع در تمام ملک و مستقلات شریک هستند. تا این رتبه‌اش می‌گوید اجتماع و جمع در همه امور اجتماعی و در تصمیم‌گیری‌ها مشاعاً شریک هستند.

اینها می‌آیند به یک نفر که عالم به قانون و مسائل اجتماعی هست، وکالت می‌دهند تا از حقوقشان دفاع کند و حقشان را عادلانه تقسیم کند، حق هر کسی را به خودش بدهد. می‌گویند حاکم هم همین هست. یعنی مردم بر اساس مالکیت مشاعی که در جامعه دارند، می‌آیند به یک نفر وکالت می‌دهند تا حقوقشان را استیفا بکند و به هر کس حقش را برساند.

بعد از بحث حکومت و زمامداری و سیاست، بصورت خاص، وارد بحث ولایت فقیه می‌شوند، هر چند بصورت مستقیم حضرت امام را، بلکه در قالب فرمایشات مرحوم نراقی شروع به رد کردن کل استدلال‌های امام یعنی تقریباً شبیه استدلال‌ات حضرت امام، با مرحوم نراقی می‌آیند رد آن قالب را می‌کنند. یعنی از ایشان بعنوان نوک پیکان هجوم استفاده می‌کنند، لذا می‌گویند که از دین هیچ نوع ولایت و حکومت و قیومیتی بر انسانها بر نمی‌آید. اگر پیامبران و ائمه هم یک مدت زمانی حاکم بودند و سرپرستی جامعه را بعهده داشتند، این از مال خود دین نیست. خوش به حال آن مردمی که چنین مصلح و امامی در زمان آنها بود. چون از آن حق شخصی و مالکیت مشاعی که داشتند استفاده کردند و گفتند چه کسی بهتر از ایشان که آشنای به مسائل اجتماعی، سیاست و امور هست. با او به عنوان حاکم هم بیعت بکنیم و الا اینکه در متن دین باشد که پیامبر امام هم باشد یعنی

ج) حضرت را داوود را که خدای متعال می‌گویند ما شما را قرار دادیم که بین الناس حکم کنی، این را چه می‌گویند؟

س) حکم را

ج) نه، جعل خدا می‌شود، نه انتخاب مردم «یا داوود انا جعلناک فی الارض خلیفه» آن وقت به تورات هم که رجوع بکنید، عین همین را قبول می‌کند.

س) بله اینها حکم را در متون که آمده

آقای ساجدی) که این خلیفه هست، حاکم نیست. اگر خلیفه شد

(ج) چرا، «احکم بین الناس» اینکه بین مردم حکم برانی بعد می گوید به قسط حکم کن.

حجت الاسلام نصرتی) آن را به معنای قضاوت می گیرد.

(ج) نه، می گوید به قسط عمل کن. معنای قسط این است که وقتی که دارد بین مردم تسهیم می کند نه اینکه

قضاوت می کند. قضاوت هم برای داوود هست، ولی آن «احکم» هم هست. حالا برویم جلو.

(س) لذا می گویند از متن دین حکومت بر نمی آید. بعد و روایاتی که وارد شده از جمله روایت عمر بن حنظله

و روایت ابی خدیجه را مورد بررسی قرار می دهند. می گویند فقیه که این منصب را پیدا می کند که مرجع

رجوع مردم باشد - شروع می کنند به بررسی واژه ای و مفهومی فقیه - آن فقیهی نیست که اصطلاحاً در

حوزه ها مثلاً کسی بخشی از فروع را بداند. این را می گوئیم فقیه، اما فقیه آن کسی است که مسائل ریشه ای

دین و علم عالی و اعلی را بداند. در واقع می خواهد مسأله را برساند به آنجا که فویش هم اگر کسی باید

ارشاداً مرجع رجوع باشد آن حکماء و فیلسوفان هستند.

(ج) نه کند خود ایشان باشد!! [خنده استاد]

(س) خوب ایشان خودش هم که فیلسوف است، پروفیسور فلسفه است.

(ج) آخی بنده خدا آدم دلش می سوزد!

(س) و دیگر اینکه موضع گیری های آخر کتاب، موضع گیری های خیلی تند و ناشیانه ای است. اینکه حالا این

حکومت که مستقر شده یعنی به نظر می آید با مبانی خودشان که اصلاً سازگاری ندارد، یعنی اگر همان

وکالت را مثلاً بپذیریم، ولی بگویی حکومت بر پا شده، فراندومی که برگزار کردند، تقلبی بوده است، البته

کلمه تقلب را بکار نمی برند، می گویند مردم را فریب دادند و اسماً فراندوم انجام دادند. می گویند این

حکومت طبق آن مبانی که ما چیدیم نیست، یعنی

(ج) یک حکومت فطری نیست.

س) یک حکومت فطری نیست و این خودش به دین را منتسب می‌کند و از دین یک چنین چیزی بیرون نمی‌آید. البته بدعت نمی‌گوید ولی مفهوماً این را می‌رساند که اینها آمدند این حکومت را بنام دین مطرح کردند و به دین نسبت دادند که حکومت دارد و یا اینها چون ضررهایش بیشتر از فایده‌هایش است، این مشروعیت که ندارد، بماند، و تمام قراردادهای، تعهد نامه‌ها و دخل و تصرفهایی هم کرده است، مشروع نیست.

ج) مال شاه مشروع بوده مال ایشان مشروع نیست مال کلیه امرایی که در عالم هستند

س) با کودتا می‌آیند سر کار

ج) نه اصلاً امرایی که هستند، چه یهود باشند چه نصاری، چه کافر و چه جائز، قراردادهای ایشان بین‌المللی و معتبر است ولی قرارداد این یکی معتبر نیست!

آقای ساجدی) قرارداد هم جنس بازهای ولد زنای یهودی معتبر است.

ج) معتبر و مشروع است.

حجت الاسلام نصرتی) جالب این جاست که می‌گوید هر موقعی زمان اقتضاء بکند، می‌توانند حقشان را مطالبه بکنند، یعنی اگر که قراردادی هست، می‌توانند پس بگیرند یا فسخ کنند.

آقای افکاری) با سایر حکومت‌ها می‌توانند.

حجت الاسلام نصرتی) چه سایر حکومت‌ها چه افراد. یک نکته دیگر هم که داشت، نشان می‌داد که ظرف زمان آن مال سال ۶۷ و ۶۸ متن کتاب نوشته شده است و حالا دارند آن را نشر و تبلیغ می‌کنند چون یک جا می‌گوید «تا حالا که یک دهه از انقلاب می‌گذرد».

حجت الاسلام و المسلمین حسینی) البته من بعید نمی‌دانم - یک احتمال ضعیف هست نه اینکه بخواهم تقویت کنم - که با اشاره آقای شریعتمداری و آقا مرتضی هم شروع بکار کرده است، چون مرحوم آقا مرتضی

در آخر عمرش خیلی خیلی از حکومت ناراحت بود و پشت تلفن گریه می‌کرد برای آقای شریعتمداری

آقای شریعتمداری هم همان حکومت «الکل فی الکل» یعنی همان دموکراسی که ایشان مدعی بود من احتمال اینکه استارت اولیه آن را ابلیس بدست افراد صالح زده باشد را می‌دهم، بعید نمی‌دانم.

س) نکته آخر هم که دارند این است که این جمهوری اسلامی با ولایت فقیه و آن هم با ولایت مطلق فقیه، هیچ گونه سازگاری ندارد و یک معمایی هست که همه را گیج کرده است و حتی می‌گوید در تعجب هستم که چطور شده این که کشورها با این همه کارها و پیچیدگی‌هایی که دارند و کارهایی که می‌کنند نتوانستند این معما را همان روز اول بفهمند و این تناقض را در بیاورند که جمهوری اسلامی با ولایت مطلقه فقیه نمی‌سازد.

ج) می‌گوید آن را چرا به رسمیت شناختند.

س) بله، چرا آن را به رسمیت شناختند.

ج) خود همین مطلبی که ایشان فرمود؛ تعجب می‌کنم، این خودش در کتاب ماده نقض محسوب می‌شود، چون بر حسب نظر آقایان اموری را که عقلاً جمعشان بپذیرند، این فطری شناخته می‌شود. یعنی شاخصه فطری بودن پذیرش عمومی هست. عین بدهت که در عقل نظری هست، در عقل عملی هم پذیرش عمومی شاخصه صحت هست. خوب بفرمایید.

س) دیگر اجمال مطلب گفته شد.

ج) اجمال مطلب گفته شد.

آقای ساجدی) خلاصه ما ، هشت صفحه است.

حجت الاسلام نصرتی) خلاصه مبانی فلسفه هست، بله آن ۸۰ صفحه که پایه‌های منطقی بحث هست.

آقای افکاری) بخش دومش چه چیزی است؟

حجت الاسلام نصرتی) در بخش دوم وارد بحث مالکیت می‌شود و این همان تئوری مالکیت مشاع را که می‌گوید مال من است.

آقای افکاری : یعنی مبنای حکومت می‌شود.

حجت الاسلام نصرتی) بله. مبنای حکومت می‌شود.

ج) یعنی به عبارت دیگر ایشان مبنای حکومت را هم تقاضای عدل و ظلم نگذاشته است، سرمایه داری گذاشته است.

س) خیر. بهزیستی، همان بهزیستی

ج) نه، این مالکیت که می‌گذارد، معنایش این است که مالک بودن نسبت به چیزی که آن چیز می‌تواند تحت سلطه مالکش باشد، یعنی ملکی را قائل می‌شود و مالک مسلط بر مال و ملک هست و این اصلش همان سرمایه‌داری می‌شود.

آقای افکاری) البته فکر نمی‌کنم ملک به معنای اقتصادی است.

ج) ایشان مالکیتی را که می‌گوید،

س) یا اختیار

ج) من نمی‌دانم مالکیت را به چه نحوی می‌گویند.

حجت الاسلام نصرتی) یک کم تعمیم می‌دهند. اول شروع می‌کند می‌گوید انسانها

ج) دو تا فرض دارد، می‌شود خود مالکیت اقتصادی را تعمیم بدهیم بگوییم ریشه همه معنای اختیار به اختیار در تصرف بر می‌گردد، متصرف فیه می‌خواهد، پس مال در اختیار اصل می‌شود و بگوییم همه هویت دیگر، هویت ثانیه هستند.

س) همین است یعنی شروع که می‌کند از مالکیت بر محدوده سکنی [؟]

ج) این معنایش همان است. این معنای سرمایه‌داری را اصل قرار دادن هست. اگر مالکیت را اصل قرار بدهند، هویت دیگر هویت ثانیه می‌شود می‌گویید هویت سیاسی، می‌گویید مدیریت مال است. می‌گویید هویت فرهنگی، می‌گویید آگاهی بر تصرف در مال است.

دیگر همه اش معنای مال پیدا می‌کند. آن وقت می‌شود اصالت سرمایه. دیگر کرامت نفس اصل نمی‌شود. یک وقتی هست شما می‌گویید، مال نمی‌تواند اعتبار داشته باشد، مگر برای ارضا. ارضا نمی‌تواند صحیح باشد، مگر در جهت کمال، آن وقت بعد می‌گویید کرامت نفس در جریان اختیار اصل هست، بعد مالکیت را جزو

هویت ثانی می‌آورید، اختیار و کرامت نفس را جز هویت اولیه می‌آورید. یعنی به عبارت دیگر در یکی انسان در خدمت شیء می‌شود چون اولش می‌گوید مال هست و من اولی به تصرف در آن هستم، ولی آن را موضوع قرار می‌دهید. بعد می‌گویید توسعه مال اصل هست. پس از توسعه در مال آن وقت می‌شود قوانین توسعه مال و تکامل مال اصل هست. مناسبات آن اصلش می‌شود سرمایه داری.

اگر بگویید خیر ارضا اصل هست، ارضا هم بلحاظ تکامل اصل هست. انسان باید کامل شود، کرامت نفس اصل است. مالکیت جزء فروع این مطلب می‌شود. به میزانی که

ساجدی) در واقع تامین نیازها

ج) تامین نیازها. آن وقت می‌گویید نیاز به چه چیزی هست؟ نیاز را به شیء تعریف نمی‌کنید، می‌گویید انسان در جهت تکامل به چه چیزهایی نیاز دارد؟ شما می‌خواهید تشریف ببرید مشهد، ساعت زنگی هم می‌خواهید که شب بیدار شوید. تعریف نیاز، چه چیزی لازم دارد؟ برای چه چیزی آن وقت این اگر این قسمت باشد که عرض می‌کنیم فرق بین اینکه انسان اصل باشد یا مال اصل باشد، اگر مال اصل باشد، مناسبات مال حاکم می‌شود، انسان می‌شود بنده مال.

در عین حالی که خوب است، باید هم مرتباً روی آن دقت داشته باشیم، در عین حال آن سیری را که آن هفته عرض کردم، ما بلحاظ نتیجه باید بیابیم نه به لحاظ خود سیر. به لحاظ خود سیر آخرین بررسی ما باید باشد.

آقای ساجدی) حضرت عالی بحث‌های آقای جوادی را که گاهی از تلویزیون پخش می‌شود ملاحظه فرمودید؟

ج) خیلی کم

س) نه، بحث اخیری که جواب آقای سروش را می‌دهد

ج) ضعف ما این است که نه کتاب می‌رسیم بخوانیم، نه گوش بدهیم.

س) نه موقعی که ناهار می‌خوریم، ممکن است گاهی سر ناهار باشد. اخیراً برنامه‌ای را آقای جوادی گذاشتند

ج) در تلویزیون یا رادیو

س) تلویزیون یک سری دانشجویها هستند که از بیرون می‌آیند، یک سری هم طلاب هستند.

ج) اگر بشود کتاب آن را تهیه کنید و خلاصه کنید، این بهتر است تا اینکه بخواهیم ما ببینیم.

س) نه، بحث زنده شما نو است عمده بحث ایشان هم بحث عقل و دین است، یعنی همان حوزه دانش و ارزش، و من که خیلی خلاصه هر جلسه‌اش را می‌بینم، احساس می‌کنم که به یک نکاتی توجه ندارند در عین حال که خیلی پخته و سنگین، مثل همیشه بحث می‌کنند و تلقی جمعیتی که می‌آید و کلاً جامعه این است که این آخرین حرف حوزه است، چون همه ایشان را به عنوان بالاخره دانشمندترین فرد جامعه، یا یکی از دانشمندان می‌شناسند. به هر حال این جلسه، جلسه خاصی است که تشکیل دادند و برای اولین بار در حوزه، جلسه مختلط است، نصفش زن‌ها می‌نشینند نصفش مرد‌ها می‌نشینند، پرده هم ندارد آقای جوادی همه اینها را پذیرفته، این مرز شکنی‌ها شده است. یک طرف دخترها می‌نشینند، یک طرف هم طلاب و دانشجویهای جوان می‌نشینند و ایشان بحث می‌کنند.

ج) در قم بحث می‌کنند؟

س) بله دفتر و منزل خودشان و حسینیه خودشان هست. بهر حال ایشان هم دائماً دارند سعی می‌کند که این مسائل را پاسخ بدهند در عین حال که عقل را می‌پذیرند، یعنی عقل را همان شرع می‌کنند یعنی می‌خواهم بگویم به عنوان یک نکته این برای ما در پاسخ دادن قابل تکیه هست که این طوری نیست که حالا خلاصه چیزهای گذشته را تکرار کنید و بگویند ما کاری به علم نداریم و اینها مال اهل خبره هست. الان از این طرفش گیر کردند که باید به یک صورتی جواب بدهند، چون اگر بگویند که نتایجی که آقای سروش می‌گوید یا آقای حائری می‌گوید بر آن مترتب می‌شود، چون این نتایج را نمی‌خواهند بپذیرند، باید بیایند این طرف و را دقت کنند. این طرف را که ایشان دقت می‌کند که به طریقی نه مبانی نقض می‌شود، من بنظرم می‌رسید برای حضرت عالی خوب است که ببینید که جسارتاً

ج) من متوجه نشدم این قسمتی را که می‌گویید اینکه وارد علوم سیاسی و اینها می‌شوند.

س) یعنی بحث از علم که می‌کنند نمی‌گویند علم کاری به دین ندارد و ربطی به دین ندارد، آن مبنای قبلی را بگویند و بگویند که دین حوزه‌اش این نیست، کاری به این حرفها ندارد. من طی سه جلسه‌ای که دیدم احساسم این بود ایشان تلاش می‌کنند بقولی این چاله را پر کنند، به این معنا که بحث عقل را که می‌کنند، از یک طرف می‌گویند عقل، اما از طرف دیگر سعی می‌کنند بگویند عقل همان شرع است، بعد دلیل بیاورند که چرا نظر عقل همان شرع هست، بعد می‌گویند این نظرات که داده می‌شود، پس این نظرات شرع هست پس فاصله بین شرع و [؟] چیز نیست.

بعد من یکی دو بار تصمیم گرفتم یک چیزی بنویسیم، حوصله نکردم. این برای ما جای می‌دهد که بگوییم همه این آقایان این طرف هستند بحمدالله، و او ضد دین است، این حرفها ضد دینی است. یعنی آن نکته‌ای که قبلاً مشکلی بود، می‌توان روی شخصیت آقایان تکیه کرد.

ج) نه حالا اگر درباره این کتاب باشد، آن سیری را که هفته گذشته عرض کردیم چطور است؟

س) آن خوب هست ولی من نمی‌دانم که چقدر غنی می‌شود؟

ج) می‌توانید انجام بدهید غنی شدن آن این است که به میزانی به کتابهای

س) حضرت عالی عمدتاً تاریخچه را قوی کردید، یعنی یک بحث این است که چه آثاری دارد یک بحث این است که در تاریخ این بحثها را چه کسی زده و ربط تاریخی آن.

ج) مهمترین مطلب همین است.

س) آنچه که حضرت عالی توضیح دادید بیشتر کتابها را باز می‌کرد و تعمیق می‌کرد و کلاً بحث تاریخی بود. اما بحث آثارش تقریباً بطور کلی این است که این بحث تایید نظریه حاکمیت ظالم است و محکومیت مظلوم است.

ج) بله من قصدم همین است که اصلاً بیاییم بحث ایشان را تاریخی کنیم و اصلاً نپذیریم که شبه ایشان شبهه‌ای جدید است. درست این مطلب را بگوییم دقیق بخوانیم، بعد بگوییم در مثلاً دوره امویان چه کسانی این حرف را می‌زدند و چگونه با کسانی می‌خواستند در مقابل ظالمین بایستند مقابله می‌کردند؟



در زمان عباسیان چه کسانی این کار را می‌کردند؟ در امم قبل چه کسانی این کارها را می‌کردند؟ درست است که ممکن است زحمت برای آقایان ببرد، در حد دیدن فهرست کتاب علمایی که طرفدار حکومت‌های جائر در عالم بودند، شناسائی آنها، کتابهای مرجع آنها و فهرست کتابها. پیدا کردن اینها یک مقدار کار تبعی می‌برد و اصلاً قابل قیاس به این نیست که شما بخواهید بیابید مثلاً استناد بکنید به اینکه آقای جوادی همین طوری می‌گوید، یا اینکه حوزه می‌گوید ما یک کلی که داریم اینکه:

۱- از کتابهای مرجع غیر قابل انکار برنامه تتبع تاریخی درست کنیم، در علما حامی دستگاه‌های سلاطین جبار. یعنی ما از امم سالفه، یعنی یهود، نصاری، دوره بعد از نبی اکرم تا برسد به خلفای اموی از خلفای اموی تا عباسی از عباسیان تا برسد سلطان عبد الحمید خانی که دولت عثمانی حساب می‌شود.  
(س) یعنی تاریخچه اش را از دید آثارش ببینیم.

(ج) نه، نحوه و راه تتبع این کتابها اینگونه است که ما بیابیم سده سده جدا کنیم اول دوره‌های بزرگ را ببینیم چند دوره کلاً موضوع سوالمان هست، بعد بیابید سده سده جدا کنید - اگر در کتابخانه آقای نجفی یک مقدار تتبع کنید مطلب راحت بدست می‌آید - بعد ببینید علما معروف که در زمان هر کدام از سلاطین در هر سده‌ای از عامه و خاصه چه کسی بوده است؟ علمایی که در دربار بودند چه کسانی بودند؟ شناسایی علمایی که ثنا خوان بودند و استدلالهای اینطوری می‌آورند. از شخصیتهایی که تاریخ بلدند و با علم حدیث آشنا هستند، مثل آقا موسی زنجانی می‌توانید استفاده کنید. سایرین هم که هستند، چند نفری که می‌شود سوال بکنید، رجوع به کتابخانه هم حتماً لازم است تا کتابهای مرجع آنها را پیدا کنید. در مورد فهرست کتابها مثلاً ببینیم اشاعره چه می‌گویند، اصلاً مکتب جبر برای چه چیزی درست شده است؟ برای اینکه فرض این بود که حکومت الهی هست و خلیفه، خلیفه الله است. می‌خواستند جور و ظلم خلفای عباسی را گردن خدا بگذارند.

این مطلب را از آنجایی که این را نسبت به دین می‌دهند و نسبت به خدا می‌دهند تا آنجایی که نه اصلاً نسبت به خدا نمی‌دهند، نسبت به فلسفه می‌دهند، یعنی معقولیت ظلم را تمام می‌کنند تا برسد به الان [؟].

پس از خلفا بروید سراغ دكارت و امثال ذلك و كلاً علما و متفكرينى كه در عالم مصحح اقوال ظلمه شدند آن وقت به نظر بنده متفكرين معاصر مثل پوپر را خيلى آسان آورد، چون بنده نقل قولهايى از پوپر خوانده‌ام و معتقدم او خيلى احمقانه حرف زده است، خيلى احمقانه حرف زده است.

حكومت دين را خطرناك تعريف مى‌كند ولى حكومت ظلمه و حكومت سرمايه داري را كاملاً عادلانه مى‌داند. يعنى مى‌گويد كه اينهايى كه دعوت مى‌كنند بجنگيد تا به عدالت برسيد، از عمل آنها جز جنگ چيزى نصيب بشر نمى‌شود. خوب حالا بگذريم اين مطلب [...] ]

فكرى و مذهبي پيدا كردن مثلاً مى‌فهميد كه اشاعره به طرف‌دارى از ظالمين بحث جبر را قرار دادند. سوال مى‌كنيد بزرگترين عالم اشعري چه كسى هست؟ بزرگترين كتاب مرجعى كه در اين قضيه هست چه كتابى هست؟ وقتى مى‌خواهيد آدرس بدهيد، از كتابهاي غير مرجع ندهيد، و باز در كتاب‌هاي مرجع از مطالبى استناد بكنيد كه جز و اصول و محوري ترين بحث‌هاي آنها هست. يعنى از ما به الاختلاف‌هاي كتابها صحبت نكنيد، از قدر متيقن‌ها و محورهاي اصولى آن صحبت كنيد. ممكن است با اين سخت‌گيرى شما كلاً پنج تا صحبت را بتوانيد پيدا كنيد، ولى اين پنج تا را محور قرار مى‌دهيد، پنجاه بار به آن استناد مى‌كنيد. بايد بگويد كه اصولاً در اديان سابق هم اينطوري بوده و چيزى نيست كه الان پيدا شده باشد. معنای اسلام امريكايى را ببريد تا زمان موسى بن عمران! اصلاً اين بنده خدا مثلاً مى‌گويد كه حكومت دين ندارد، خدا ندارد، در حالى كه آيه صريح قرآن غير از اين حرف است؛ «رب هبلى ملكا لا ينبغى لاحد من بعدى» از خدا ملك خواسته است. خدا به طالوت سلطنت و ملك داد.

مى‌گويد «زادته فى العلم و الجسم». بهر حال اگر بخواهيم اينها را جمع‌آورى بكنيم خيلى مى‌شود. اول شما بايد بياييد آن طرف اثبات كنيد كه اين دست علمايى كه حامى جباران بودند چه كسانى بودند؟ بعد مرتباً بياييد در فلاسفه، كه باز آنها كه دليل فلسفى مى‌آوردند شما هم دليل فلسفى بياوريد.

بعد بايد بياييد سراغ اينكه مثلاً ببينيد آيا دين واقعاً مى‌گويد حكومت ندارد. يا اصلاً ادعاى دين اولويت بر مردم هست، در حتى بر انفس آنها، اين مالكيته را كه شما مى‌گويد صحبت از اينكه «الست اولى به

انفسکم» آیا من بر تصرف در نفس شما اولی نیستم؟ «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» اولویت! هم خدا بیان می‌کند، هم جعل خدا داریم، هم اقرار گرفتن از مردم داریم به اولویت. اصلاً معنی بیعت این نیست که بگویند ما تو را انتخاب می‌کنیم. اعلان می‌کنند، اعتراف می‌کنند به اینکه جانشان در اختیار اوست. شما روی لغت بیعت، بایعه «ان الله اشتری من المومنین انفسهم بان لهم الجنة» بحث کنید و مالکیت مشاعی که آنها می‌گویند را به باد مسخره بگیرید، این مالکیت «بأن لهم الجنة» هست؟! خرید و فروش برای آخرت هست؟! این را مسخره کنید، آن وقت گاهی هم مسخره را نیش دار بزنید، یعنی او را آیه. .. زاده خطاب بکنید، بگویند که شما لااقل یک بار این آیات را که پدرتان تلاوت می‌کرد، به گوشتان نخورده است؟! «ان الله اشتری من المومنین به انفسهم و اموالهم جاهدوا و بانفسهم و اموالهم». «آمنوا» اصلاً معنای ایمان، معنای این مسئله‌ای که خداوند متعال درباره یهود می‌گوید. می‌گوید اینها می‌گویند کارهای ما درست هست، «فتمنوا الموت» مرگ است، اینها را درباره چه چیزی می‌گوید؟ درباره روابط اجتماعی می‌گوید. شما اصلاً از اول تا آخر قرآن سیر نفی را اول آغاز بکنید، سیر دوم که اثبات آن است، که بخواهیم بگوییم که حکومت در دین است، سراسر قرآن این را نشان بدهید. «لا تاكلوا بینکم اموالکم بالباطل» اصلاً کلمه باطل در مشاع نمی‌آید، اشاعه‌ای که آقا می‌گوید. قمار و ربا که باطل نیست، طرفین راضی هستند. یعنی روابط اجتماعی که طرفین راضی باشند شرع برایش حکم «ساء السبیل» و «بطونه النار» و امثال ذلک می‌گوید. یعنی اینکه پر می‌شود ایشان رامسخره کرد و به باد استهزا گرفت «بگویند کسی که یک بار آیه قرآن را تلاوت کرده باشد برایش کافی است که متوجه باشد که حکومت از دین بر می‌آید، دین مدعی حکومت است.

س) چرا حاج آقا همه فقها این را نمی‌گویند؟

ج) نه، خوب عنایت کنید، فقها حکومت را دیگر به جعل مردم نمی‌شناسند، یک مورد نداریم که به جعل مردم بشناسد، الا سنی‌ها. کاری نداریم که بگویند در دوران غیبت مال فقیه هست یا نه، مال کسی هست، چی هست، آن را من کاری ندارم، اصل اینکه حکومت، مردمی هست و برای دنیاست؟ یا حکومت خدایی هست و پیغمبر نائیش هست. امام هم نائیش هست. آقا غلط آن قدر بزرگ نیست که بتواند از پس آن

بربیاید. منحصرأً سنی‌ها چنین رای دارند که رای مردم هست. آن وقت شما در زمان خودش آرای سنی‌ها را خوب می‌آورید و تخطئه‌ای که شیعه دارد را در مقابل آنها می‌آورید. اصلاً عدلیه که ما هستیم، در مقابل آن چه هست؟ از کتاب‌های مرجع هم مقابل کتابهای مرجع استفاده می‌کنیم.

(س) یعنی در این مرتبه اصلاً لازم نیست بحث ولایت فقیه شود؟

(ج) اصلاً، مرتبه اول این است که پایه عدل و ظلم بر می‌گردد به کمال مطلق و اینکه آیا خدا شارع است یا مردم شارع هستند؟ مردم راهش را معین می‌کنند یا خدا؟ به عبارت دیگر مطلقاً در روابط اجتماعی استغنا از وحی است یا اینکه برای آوردن راه زندگی دین حاکم است؟

حجت الاسلام نصرتی) تصریح دارد که استغنا هست؟

(ج) لا حول و لا قوه الا بالله علی العظیم.

(س) [؟] یعنی عقل محض، عقل مستقل، امور اجتماعی را خودش می‌تواند [؟] یعنی دیگر با این مبانی که از آن اول تا آخر چیدیم دیگر بحث [؟] بحث اصالت وجود و ماهیت ارتباط هست و باید اینها همه نظری و عقل عملی است. همه این پایه‌ها و مقدمات را بیان کرده است تا این نتیجه را بگیرد که وظیفه عقل مستقل و عقل نظری است.

(ج) مستقل از شرع. راهی برای آن نسیت.

آقای ساجدی) در بخش اول که بنا هست به لحاظ اثر پاسخ بدهیم و تاریخچه این فکر را در بیاوریم، به خصوص زمانی که بحث تاریخ

(ج) مبانی فکر را، به عبارت دیگر اگر تاریخی اش

(س) این مبانی تاریخی است.

(ج) بله مبانی تاریخی هست، مبانی تاریخی و تحولات آن.

(س) ریشه‌های تاریخی و سوابق تاریخی آن را در بیاوریم، عمده بحث که در اینجا باید روشن شود این است که ما چه حرفی را می‌خواهیم ریشه‌یابی تاریخی کنیم، که ببینیم در تاریخ چه گفته‌اند؟

ج) عدل و ظلم، اینکه تعریف عدل و ظلم بر می‌گردد به انبیا یا بر می‌گردد به عقلا؟ آنهايي که به عقلا بر می‌گرداند آمدند کنار دست سلاطین نشستند، هر گاه خواستند از دین هم دم بزنند، اصرار داشتند بگویند که دین هم همین حرف را می‌زند که ما می‌گوییم.

س) اینجا چون دعوا روی بحث حکومت هست و خلاصه آخر حرف ایشان این است که می‌خواهد بگوید همه حکومت‌ها بشری هستند و اصلاً ما حکومت الهی نداریم، پس همه حاکمان و کیل مردم و منتخبین مردم هستند، لذا هر وقت مردم نخواستند می‌توانند این وکیل را عزل کنند. حال این حرف چقدر سابقه تاریخی دارد؟ ما تا آنجا که می‌دانستیم یک نقطه نظر آن طرف مسئله بود که معمولاً علما درباری هم طرح کردند و آن این بود که - نقطه مقابل این - همه حکومت‌ها الهی هستند، خواه دست پیامبران باشند، خواه دست محمد رضا پهلوی باشد، که سایه خداست بر زمین. یعنی علماء تئوری مقابل این مسئله را دارند طرح می‌کنند. یعنی همه علمای درباری سعی کردند بگویند این فردی که الان ظالم هست و دارد بر مردم حکومت می‌کند، نماینده خدا بر روی زمین است و لذا باید همه از او تبعیت کنید. نیامدند بگویند، حکومت‌ها خدایی نیست، این هم نماینده و وکیل شماست و هر چه گفت باید گوش بدهید. گفتند که اصلاً این ربطی به شما ندارد، این فرد با همه خبائثی که دارد، نماینده خداوند هست، نماینده پیامبران دین هست و از طرف خدا تعیین شده است. ما در تاریخ خدایگان آریامهر داشتیم، در زمان خودمان، تا سایه خدا تا چیزهای دیگر که در طول تاریخ گفتند و اتفاقاً در این قسمت که سابقه خیلی طولانی و عمیق دارد. در هخامنشی‌ها همین تعبیر وجود داشته است، در زرتشت‌ها هم به شکلی این قضایا بوده است. این ریشه تاریخی طولانی دارد که به هر حال می‌گفتند حکومت‌ها همه الهی است و این هم نماینده خداست، لذا شما نمی‌توانید کاری بکنید. این نکته ظاهراً نقطه مقابل است.

ج) نه چند تا فرض هست، همین نکته را که می‌گویید.

س) یک شکل آن همان تئوری است که حکومت‌ها یا الهی و یا بشری است، یعنی حکومت امریکا را که ما الهی نمی‌دانیم.

(ج) معذرت می‌خواهم از حضورتان، یک تعریف از حکومت داریم که مال تصوف است. تعریف حکومت در تصوف، دقیقاً همین است. از تصوف هند حدود چهار هزار سال قبل که بخواهید سیر کنید تا اشکال مختلفی که در احیاناً در بعضی از متدین رسوخ کرده تا برسد به حالا می‌گویند السلطان ظل الله!

به عبارت دیگر ظهورات عالم را مظاهر حضرت حق ذکر می‌کنند. این اخیرشان است، بالاتر هم که بروید باز هر چیزی را حتی گزندگی مار و عقرب و شیر و سبوع و کبوتر، همه اینها را مظهر حق می‌دانند، سلطان قدرت را هم مظهر می‌دانند. در مقابل اینها حکما هستند که جمهوریت افلاطون را که می‌بینند و همه عقلا تا بیاید پایین، همه مدعی هستند که خیر، پذیرش عمومی مردم هست، حتی همین طایفه دوم و عقلا نسبت به سلاطین سعی دارند. به سلاطین بگویند اینکه شما پیروز می‌شده و رئیس قوم می‌شوید، این امر بدون اعلان وفاداری یک عده نسبت به شما امکان پذیر نیست. هر وقت هم نافرمانی عمومی پیدا شد، شما می‌شکنید. آن وقت قواعدی هم برایش ذکر می‌کنند و می‌گویند طبع مقتدای وضع هست. می‌گویند فطرت و سرشت بر قرارداد حاکم هست و اگر قرارداد اجتماعی نقیض فطرت شد، می‌شکند. می‌گویند هرگاه سلطان قرارهایی گذاشت که آن قرار نساخت، نافرمانی عمومی آغاز می‌شود و سلطان زمین می‌خورد. بعد تمام سیر آنها هم این است که روی همین دموکراسی بیاورند که ایشان می‌گویند سیر دوم

(س) بعد ما در تاریخ علما درباری هم داریم که تابع این مبنا هستند؟

(ج) بله! علما درباری که از نظر استدلالی حکیم و نویسنده بودند [...] که زیاد هم سعی می‌کنند که [...] مردم الان ایشان را می‌خواهند. شما یک اشاعره دارید یک مفوضه مفوضه، بیشتر سنی‌ها همین را دارند تمام می‌کنند. اشاعره می‌گویند خیر خدا می‌خواهد، می‌خواهند تمام بکنند. یعنی هم تصوف را از هند آوردند هم فلاسفه را از یونان. آن وقت هر دو مشرب هم ثنا خوان دربار شدند. دو مشرب و دو محور را می‌آورید.

به نظر بنده ایشان از هر دو محور هم استفاده کرده است. نشان هم می‌دهید که اینها مقابله انبیا بودند. این دو محوری را که می‌آورید، یعنی دین ساختگی شیطان میشود تصوف. عقل ساختگی شیطان هم می‌شود

فلاسفه‌ای که اینطوری بحث می‌کردند. هر دو آنها استغنا از وحی را می‌خواهند. هیچ کدامشان تابعیت از وحی را ندارند.

این دو محور را می‌آورید و خیلی قوی هم می‌توانید در هر سده کتابها و بحث‌های آنها را بیاورید و حرف‌های آنها را بیان کنید. بعد هم بگویید که حالا جنابعالی هستید و وضع فعلی سازمان ملل، حمله کنید. شنیدم که شما مصحح کشتار بوسنی هرزگوین هستید، شما مصحح غصب‌هایی که در عالم می‌شود هستید. این چیزی که شما می‌گویید نسبت به شرع بدیش بیشتر از خوبی هست، آنها بدیش کمتر است. می‌شوید آنها را در هم کوبید.

بهرحال به نظر بنده کار را سنگین گرفتن به میزانی که طرح برنامه خوب نوشته بشود، قرارداد حسابی روی آن بسته شود، مراکزی که می‌توانند باشما کار بکنند شناسایی بشود و خلاصه اگر اگر یک طرح جامع برای آن نوشته شود، می‌توان در همین دو سطح آن را نوشت، یک چیز کوچک و ساده‌ای در حدی کاری که دوستان بتوانند در کتابخانه آقای نجفی به انجام رسانند. یک کاری هم بصورت مبسوط‌تر و قوی‌تر ارائه شود. ضمناً من گمان می‌کنم می‌توان از برخی کتاب‌ها سریعتر به نتیجه رسید، یعنی بین آنها کد پیدا کرد و جوع کرد از جمله کتاب اسرار العقائد است که در هر فصلی که رسیده اشاره به مثلاً وضع زندگی آن طایفه کرده است. از جمله طایفه یهود و نصاری و احیاناً عباراتی از انجیل را هم آورده است.

آقای ساجدی) مال ابوی شما هست؟

(ج) مال جد من است.

(س) پس بحث این است انشاء الله، یعنی اگر بخواهیم شاکله کلی آن دستمان بیاید یک بحث این است که

اولین فصل که می‌گذاریم تبیین آثار - حالا با هر تعبیری - استدلالها و کار آقای حائری

(ج) یعنی عصاره حرف ایشان چه می‌شود.

(س) نتیجه این بحث چیست و بنفع کیست؟ این یک بحث هست که ما خوب تبیین کنیم که ایشان طرفدار

این نظریه است که حکومت بشری هست و وقتی هم که این حرف را می‌زند این آثار را دارد که حمایت از

ظلم و ظالمین می‌شود و حق جلوه دادن محکومت مظلومین و واقعی دانستن، این یک بحث هست. اینکه حالا به تعبیری که می‌فرمایید نمودهای عینی آن هم آورده شود که شما وقتی که این حرف را می‌زنید چه کسی خوشحال می‌شود؟

(ج) به اندازه یک جلد کتاب می‌شود در همین مورد مطلب نوشت که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ایشان را مورد حمله قرار بدهید. نتیجه حرف سروش هم همین است. یعنی به عبارت دیگر وضع فعلی دنیا را امضا کردن.

(س) این یک بحث. بعد در فصل بعدی این است که می‌خواهیم تاریخی کنیم، بگوییم همه کسانی که آمدند و از حکومت‌ها، یعنی ظلم حمایت کردند، حامیان ظلم بودند و علمای درباری بودند. این‌ها دو دسته هستند، یا کسانی هستند که آمدند گفتند حکومت در هر حکومت الهی هست

(ج) اینها علمای روحی می‌شوند، علما روحی که زیر پرورش انبیا نیستند ریاضاتی هم کشیدند، ادراکات احیانا (س) نهایتاً همه اینها سلاطین را حداقل آن ظل الله می‌دانستند، اگر بیش از این نمی‌دانستند و سعی می‌کردند این حکومت‌ها را برای مردم توجیه کنند که تابعیتشان را بتوانند، زمینه حاکمیت آنها را فراهم کنند. این‌ها یک دسته که می‌شود نمونه‌هایی برایش آورد.

(ج) یک لحظه معذرت می‌خواهم

(س) بعد بگوییم که یک دسته دیگر هستند که این دسته هم عمدتاً حکما بودند که از ابتدا از افلاطون و نظریه افلاطونی آغاز شد. مثلاً آمده تا [؟] دائماً تلاش کردند که حکومت‌های الهی را نفی کنند و بگویند مبنای هر چه حکومت هست بشری است و مبنای حکومت پذیرش مقبولیت عامه می‌باشد بعد برویم در تاریخ اینها را بیاوریم. این شاکله کلی بحث می‌شود.

(ج) در مقابل اینها شیعه را ذکر کنید، که تعبد نسبت به انبیا و «ما انزل الله» را بسیار قرص هم در مبانی بودند، اولاً که به عدل را جز ارکان اعتقاداتشان آورند و بنابراین نسبت دادن ظلم را به خدای متعال یا به دین او ممنوع دانستند. ثانیاً در تمام فصول تاریخ که بیابیم عدلیه نسبت به سلاطین ظلم حداکثر تقیه می‌کردند،



هیچ وقت امضا نمی‌کردند. یعنی هیچ وقت نمی‌گفتند این مشروع هست و در آخرت مواخذ نیست. آنجایی که سکوت می‌کردند، تقیه می‌کردند و لکن در عین حال شهیدین را ذکر کنید. اصلاً علت شهادت شهیدین چیست؟ اگر مخالف با حکومت نبودند، چرا شهیدشان کردند؟

بعد پیش می‌روید تا به علما شیعه برسید. اصلاً به تندی مورد حمله قرار دهید. که مثلاً عالم شیعه مثل شیخ انصاری. ببینید شیخ انصاری درباره سلطنت جائر چقدر مذمت در مکاسب ذکر می‌کند؟ می‌گوید روزی که در قیامت ظالم را در تابوتی از آتش قرار دهند «ثم یرمی الی النار» و در آتش بیافکنند آن وقت آن روز می‌گوید که این «الظلمه و اعوان الظلمه» می‌گویند که اعوان ظلمه چه کسانی هستند؟ می‌گوید که «لاق به دواتاً قلمی که در جوهر برای او زده باشد یا سر کیسه‌ای را برایش بسته باشد. بعد می‌گوید آیا خیاطی که لباس برای ظالم برای نوکران ظالم می‌دوزد، این می‌شود جز اعوان یا نه؟

ایشان می‌گوید اینکه خودش ظالم است، آن کسی که نخ به او می‌فروشد جز اعوان ظلمه است. این قسمت اعوان ظلمه را در تمام فقه شیعه می‌توانید دنبال کنید که اینها در زمان تقیه و عدم قول به قیام و به دست گرفتن حکومت هم، همه رای به باطل بودن حکومت جائرها دادند؛

یکدانه نگفتند که در آخرت معذور است، این صحبتی که ایشان می‌فرماید یعنی در آخرت معذور هست. یعنی اگر بنده در گوش کسی زدم در آخرت از من حساب کشی کنند ولی اگر فرمان قتلی را دادم که مثلاً ۲۰۰ هزار نفر از شیعه را در ایران بدست عوامل صدام شهید شد، صدام بگوید که ما در آن قسمت که عقلاً این کار کردیم معذور هستیم، حالا ببینیم که اگر به پسرخاله‌ام در گوشی یا لگد زده باشم، اینجا یکی دو روز نگه‌م دارید. این را باید خوب مسخره کرد. اینجا سه محور را روبروی همدیگر قرار بدهید. دو محور قرار بدهید مصحح‌های ظلم در تاریخ. یک محور هم محوری که خط انبیا بود و مقابله با ظلم کردن و حمله‌ی علوم انبیا که بعد از ائمه طاهرين فقها باشند که اینها هم هیچ وقت مصحح ظلم نبودند.

س) اینها اگر توانستند، حکومت را خود بعهده گرفتند و اگر نتوانستند، بقدر توانشان در تعبد به عقل تلاش کردند.

ج) مثل خواجه نصیرالدین طوسی که توانسته هلاکوه خان مغول را ، یعنی مرقوم بفرماید که در آنجایی که در نهایت عسرت بودند، هیچ بسط ید نداشتند. در تمام کتابهایشان یک جام نیامدند مصحح ظلم بشوند و بگویند ظالم معذور هست، حتی معذور هست را نگفتند، چه رسد به اینکه بگویند عملش صحیح هست!

س) وقتی خیلی گیر کردند مرجعیت را درست کردند، اسم خودشان را گذاشتند مرجع، بعد گفتند اگر بعد از این خواستید به دستگاه ظالم بروید، اجازه ندارید بروید مگر اجازه بگیرید و نانش حرام است.

ج) اما در مورد نان دستگاه ظلمه، آنجا که استثنا می‌زنند که آیا اگر جائز هدیه بدهد، اگر فلان بدهد آیا جایز هست یا جایز نیست؟ شما آنها را خیلی قرص می‌توانید بگویید. آن وقت در فقه شیعه ایشان را اصلاً زیر سوال ببرید که

س) یعنی واقعا حضرت عالی در زمان حکومت جور، مرجعیت را حکومت شیعه نمی‌دانستید؟

ج) مرجعیت این نکته است که حقانیت حکومت ظالم را زیر سوال می‌برد، این سوالی که کسروی می‌کند از مرحوم والد، ایشان جواب می‌دهند که شما دولت را باطل و غاصب می‌دانید ایشان می‌گویند که دولت اول مال خداست، بعد مال پیغمبر است، بعد مال امام معصوم است، بعد مال ولی فقیه است. ولی فقیه حق نصب دارد. بعد می‌گوید ما در مشروطه دولت را نصب کردیم هر وقت هم بخواهد تخلف کند عزل می‌کنیم.

س) آنکه جواب کسروی بوده

ج) آن وقت می‌گویند فاسق را می‌توانیم نصب کنیم، اگر برای ما مقذور نباشد که عادل را نصب کنیم.

س) بهر حال بحث بحث حکومت و مرجع هست، یعنی حکومت اصلی مال ماست اگر خواستیم به کسی می‌دهیم، اگر نخواستیم هم نمی‌دهیم. این طوری می‌شود که یک حسن دیگر هم دارد که ما جای انداختیم بعدا موضوعیت که در حال حاضر [؟] داشتیم چون مرجع ما رهبر است.

ج) نه، اینها می‌گویند ما نصب کردیم. این طوری حرف نمی‌زنند.

س) عیب ندارد، بگویند. ولی اگر پذیرفتند که مرجعیت همان رهبری بوده است فقط اسمش فرق می‌کرده، مرجعیت رهبری در زمان عدم بسط ید است.

ج) آن وقت قسمت دیگری که بعد از این قسمت باید تمام شود، همان برگشتن به این است که اگر واقعاً دین سرپرستی تکامل را نداشته باشد، چطوری می‌تواند بگوید جان مومنین را به بهشت می‌خرم، چگونه وعده می‌دهد؟ می‌گوید بیایید در این راه تلاش کنید؟ آن وقت سبحان اله در تمام مدت ظهور اسلام در ده سال ۸۰ جنگ شده است! این چقدر آدم احمقی می‌خواهد باشد که بگوید که دین به حکومت کاری ندارد. سر دین خدا و حاکمیت دین خدا ۸۰ سال جنگ شده است. یعنی آنها که نمی‌خواستند بپذیرند که شما حاکم باشید، نقل بیعت که به میان نبوده، کفار یک عده آدم بودند در مکه، یک عده آدم بودند در خیبر، یک عده آدم بودند، آنها نمی‌خواستند حکومت شما شما که می‌گفتید اگر نپذیرید می‌آییم دعوا، دیگر از این قرص‌تر که نداریم! این بنده خدا خیلی گیر هست در حرف زدنش. به نظر بنده واضح واضح است که باید بدست و پا بیافتد.

حجت الاسلام نصرتی) این استدلالات و برهان‌هایی هم که چیده برای آن غرضی که دارد برای آن دید باطنی که دارد حالا حکومت را نفی می‌کند ایده‌های

ج) مسأله دیگر این است که ایشان آمده از بین همه علما نراقی را انتخاب کرده است، چون نراقی در بعضی از کتاب‌های دوره جوانی اش آرائش به تصوف نزدیک است خواسته اصلاً خودش را روبروی علما حوزه قرار ندهد، بالمره خواسته نیاید در سینه مجتهدین و اینها

آقای ساجدی) خواسته روبروی امام بایستد، کسی که جز امام از حکومت اسلامی حرف نزده است، صریح مگر کسی حرفی زده

ج) نه، اصلاً نمی‌آید همین بحث جائر را ذکر کند و بگوید شیخ انصاری، شهید، صاحب جواهر، محقق و الی آخر همه رأیشان اینطوری است.

س) معلوم نیست خودش همین استنباط را داشته باشد. اگر شیطان هم جام آدم را به این تناقض حرف آشنا کند که آدم حرف نمی‌زند. حضرت عالی دارید با یک دید دیگر نگاه می‌کنید او اگر که واقعاً پول نگرفته باشد، ممکن است احساس کند که کفار اخویش نسسته است که البته من بنظرم نمی‌آید اینطوری باشد.

ج) نتیجه این سه محور این می‌شود که آقای شیخ مهدی جز فلاسفه‌ای قرار می‌گیرد که گاهی بالسان حمله به بخش تصوف به انکار حکومت می‌پردازد، اما توجه نمی‌کند به اینکه انبیا کل ادیان الهی، دعوی اصلاح جامعه را داشتند و با امپراطوریهای خوشان هم در جنگ بودند. هیچ کدام از ادیان با امپراطوری‌های زمان خود در صلح به سر نمی‌بردند.

بعد هم که مثلاً شهادت انبیا که به دست بنی‌اسرائیل واقع شده برای چه چیز بوده است؟ تا برسد به شهادت، اصلاً سوال مهم این است که ایشان که می‌گویند که دین حکومت ندارد، به نظرشان حضرت سید الشهدا (ع) برای چه قیام کردند؟ اینکه ربطی نداشت مردم هم که قبول کرده بودند. که اینها را چه کار می‌کند، این در پاسخگویی خیلی گیر می‌کند!

س) او حضرت سید الشهدا را می‌گوید به این دلیل بود که دیدند مردم از این حق را که دارند، دارند به بد کسی، به آدم فاسدی می‌دهند.

ج) چرا دفاع می‌کنند؟ به شما چه ربطی دارد؟ مال خودشان است، می‌خواهند به کسی بدهند که فاسد است. س) حضرت دلشان می‌سوخت که دین از بین نرود، یک آدم سالمتری برسد

ج) حضرت می‌گویند قیام من برای اصلاح در امت جدم، است، می‌خواهم اصلاح در دین جدم بکنم. می‌گویند «آن الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر»، می‌گویند می‌خواهم مردم را از حیرت ضلالت نجات بدهم

س) خوب مردم فکر می‌کرده‌اند یزید آدم خوبی است، می‌خواستند وکالت را به او بدهند.

فلسفه حکومت

تاریخ: ۷۵/۵/۳

۰۲۶۹ ۲۸۲۶

## جلسه ۵

میرزایی ۶۰ دقیقه

حجت الاسلام نصرتی: دوهفته گذشته چون کار بیرونی داشتم نرسیدم، یک مطالعات اکتشافی کردیم روی این قضیه که حال و هوای بحث دیگران که مثل او حرف زدند در چه فازی هست و مقالات را یک مقدار مطالعه کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دیگران چه کسانی هستند که مثل ایشان حرف زدند؟

س) دیگران امثال سروش و حرف سروش بیشتر محور بحث قرار گرفته

ج) سروش که به محکمی ایشان مطالعه‌اش شاید نباشد یا هست؟

س) او نیست، ولی خوب سر و صدایش بیشتر است یعنی.

ج) بله او منبری هست این آیت الله هست، این سخنران هست و او آیت الله هست همین طور به نظر می‌آید

یا نه؟ یعنی سروش را به عنوان خطیب، آقای حائری می‌شناسید یا اینکه مطلب قوی‌تر از آقای حائری دارد؟

س) ندارد قوی‌تر، قوی‌تر نیامده است به میدان، یعنی ایشان فقط در ثمره بحث آمده است، آقای حائری

تئوریزه‌اش کرده است در واقع.

ج) پس شما قوی‌ترین عنصری را که باز می‌شناسید آقای حائری است از نظر تحقیقات.

س) فعال بله. بعد اگر ما بخواهیم که مشابهتی هم بین نظریات آقای حائری و هم سنخ هایش با نظریات غربی‌ها ایجاد کنیم، آنجا هم که زیاد هست یعنی پوپرو دیگران، یعنی همین حرفها را در نفی حکومت دینی، خیلی مفصل و مرتب و منظم آمدند گفتند یعنی چیز جدید هم اینها خیلی نگفتند.

ج) آن وقت پوپرو اینها هم رفتند داخل ریشه معقولیتش مثل آقای حائری یا نه؟

زیرا اینکه می‌گویم برای این است که ایشان در هستی شناسی پایه‌اش را.

می‌گذارد، هستی، بعدش اصل آوردن، یعنی اول درباره وجود صحبت کردن، بعد درباره باید صحبت کردن، بعد درباره حکومت صحبت کردن، این سیر منظمی هست و این طرفش هم که شما می‌خواهید حرف بزنید، اصلاً معنا ندارد بحث ولایت فقیه را کنید جز اینکه از هست، روی معنایش تکلیفش را اول با هست روشن کنید، یعنی پایه‌اش اگر به پایه حکمت این طرف الان ما فعلاً روی آثار صحبت می‌کنیم، این برای اینکه اثر روانی بگذارد روی مستمع، ولی اثر علمی بخواهید بگذارید، خوب باید پایه‌اش در این باشد، یعنی بحث خودمان هم اساساً بر همین اساس هست که ما سعی کردیم که پایه بحث در بحث حرکت باشد، نه اینکه تکامل. تکالم جامعه فرعی از بحث حرکت هست و این مهم هست شما خود هگل و دیگران هم همین طور، بحث آنچه را که درباره جامعه صحبت می‌کنند پایش در بحث حرکت و هستی هست. اگر از آنجا بریده باشد، قطع باشد، هر استدلالی را که بیاورید قابل نقض کردن هست، یعنی استدلال به خوب بودن این ساعت هم اگر بخواهید بیاورید، باید حتماً شما بتوانید ریشه فلسفی‌اش را تمام کنید، اگر بخواهید بحث جان داشته باشد والا یک دور می‌آید و می‌رود. بله بفرمایید.

س) بعد سرانجام دیگر ما برای فهرست کتاب، البته فهرست که به آن صورت نمی‌شود، یعنی فهرست برای کتاب تنظیم کرد، برای اینکه خوب حول و حوش مطلب هنوز خوب معلوم نیست. ولی یک سر فصلهایی اجمالی می‌شود ابتدائاً سرفصلی که تنظیم کردیم، در قسمت اول قرار هست که نظریات ایشان را بیاوریم و مطرح کنیم و نتیجه‌گیری کنیم و بگوییم حرفهای ایشان چه آثاری دارد.

حرفهای ایشان نظریات را مطرح کنیم و در یک بخش هم برسیم به اینکه یک تناظری ایجاد کنیم، بین گفتارهای آقای حائری و گفته‌های کسانی که لجستیک می‌کنند، نظام‌های سلطه را، که می‌آیند شبیه همین حرفها را، در رد حکومت دینی می‌زنند، که دین دیگر به پایان رسیده است. عصر دین و اصول‌گرایی و این طور گرایشها به پایان رسیده است و مردم دیگر خودشان به این بلوغ و لیاقت رسیده‌اند که خودشان را اداره کنند و مثل این سردمداران امریکا و کسانی که حمایت می‌کنند، یک تناظری بین این حرفها قرار بدهیم و بگوییم این حرف مشابهت با حرف دیگران دارد، لذا حالا یا نتیجه بگیریم یا اینکه نتیجه را به خواننده واگذار کنیم.

آقای ساجدی: یعنی من یک توضیحی خدمتتان عرض کنم بنظر می‌رسد که چون ما می‌خواهیم از بعد آثار را با مسئله برخورد کنیم به اصطلاح خیلی. ..

(ج) لازم نیست داخل فلسفه

(س) از جهت تنوع موضوع امکان مانور نیست از نظر نوشتن، ما فکر کردیم چطوری به اصطلاح صغری و کبرای مطب را بچینیم که بتوان این نتیجه را گرفت. حالا این طوری بنظرمان رسید اگر بتوانیم چکیده یک عنوان، یک خط داشته باشیم بگوییم خلاصه و چکیده نظریات آقای حائری را ملخص نظریاتشان، بعد در کنارش بگوییم نتایجی که از این مطالب چکیده بر می‌آید نتایج را در بیاوریم. بعد در قست بعدش بیاییم آنچه که بعنوان نتیجه گفتیم شبیه آن را در حرفهای معاندین بیاوریم، که مثلا سران استکبار این حرفها را می‌زنند تئوریسینهایشان این صحبت را می‌کنند.

ایشان شبیه آنها است.

نتیجه بگیریم که این حرف به نفع استکبار جهانی هست. حالا داخل خود همین هم شد سه فصل، به این شکلی که عرض کردم سه قسمت شد. اما باز الان برای خودمان هم روشن نیست. به ایشان هم عرض کردم دقت کنند باز به نتیجه نرسیدند، که مثلا ما وقتی که آثار و نتایج می‌گوییم در حدی هست این آثار و نتایج که بتوانیم یک بخش یا ۱۵ صفحه درباره آن نوشت یا نه مخلوط می‌شود.

یعنی در نوشتن مشکلی که داریم این است که اگر مطالب به اندازه کافی نباشند، ممکن است فصل‌بندی کنیم. ولی در هر فصل دچار اختلال می‌شویم، خراب می‌شود، یعنی تفکیکی را که کردیم بی معنا می‌شود، این یک مقدار دچار مشکل در این قضیه هستیم. چون آخر قضیه از جهت خودمان آن مسئله که روشن است اینکه بهر حال ایشان مجموعه این استدلالهایی که کرده است نتیجه می‌گیرد که ولایت فقیه نداریم، طبیعتاً حکومت اسلامی نداریم.

و مثلاً این حرفی هست که آمریکا می‌زند. حالا ما می‌خواهیم این را تبدیل کنیم، به یک مجموعه. این یک مقدار مشکل دارد ولی فعلاً چیزی که بنظرمان رسیده است اینکه اگر بتوانیم چکیده را به عنوان یک بخش بیاوریم به عنوان چکیده نظریات ایشان، استنتاجات آقای حائری یا کتاب حکمت‌ها و حکومت بعد بگوییم، از این چه آثار و نتایجی گرفت می‌شود و در قسمت سوم بیاییم بگوییم که شبیه این نظریات را این افراد داده‌اند، این صحبت‌ها را هم اینها کردند. پس نتیجه‌ای که ایشان گرفته است دقیقاً همان نظریاتی هستند که آنها دارند و لذا یک حرف هست بعضی از این سه تا مقدمه.

ج) حالا اگر ما بیاییم سراغ اینکه این آثار را دارد، بلکه بجای این مطلب بیاییم بگوییم که چکیده نظر آقای حائری مثلاً شده یک پاراگراف، مشابه این پنج سطر یا نیم صفحه هم پنج تا یا ۱۰ تا نیم صفحه آرا مثل ایشان را از آنهایی که حامی حکومت ظلم هستند، در این زمانه. بعد بگوییم حالا در زمان قبل هم همین نظریات بوده است.

س) آن یک بخش دیگر است

ج) می‌خواهیم این بخش را بیاوریم اول، این بخش را ببریم تا جمهوریت افلاطون، در مقابلش مظالم تاریخی را بیاییم از آثار این بشماریم که منفصل باشد از این. بگوییم ظلم‌هایی که از نظر مالی به مردم دنیا در طول تاریخ رفته است، ظلم‌هایی که از نظر جانی به مردم دنیا رفته است، ظلم‌هایی که از نظر عرضی به مردم دنیا رفته است، الان مظالمی که در جهان وجود دارد، یعنی فصل دوم فصل آثار مستقیم کارهای اینها نباشد، فصل بیان مظالم جاری در تاریخ باشد.



فصل اول فصل حمایت اینها باشد از یک حکومت‌هایی در تاریخ. فصل دوم فصل مظالم تاریخ باشد.

آقای افکاری: این حمایت چطور اثبات می‌شود؟

ج) این نظریه گفته که انبیا نه. غیر انبیا چه طوری حکومت کردند در دنیا؟ این قضیه که لازمه‌اش به دلیل منع خلو است، جامعه که بدون حکومت واقع نمی‌تواند شود. ولکن اگر شما اخلاق را رهبریش را به انبیا ندهید، اخلاق در عالم به دست اهواء اگر سپرده شود چه چیزی را می‌آورد. شما یک سلطان مهذب در کفر پیدا نمی‌کنید. کفر ربطی ندارد به تهذیب اخلاق. کفر حتماً بگونه‌ای ظلم است اگر در یک جهت زیبایی عدالت را پوشش کار خودش قرار بدهد مثل کمونیست‌ها در بخش‌های دیگر حتماً ظلم وجود دارد. برای اینکه بشر، تعریفان از انسان این است که انسان دارای هوا و تقوی هست. هوایش بخواهد تقوی شود باید روش تهذیبش را انبیا بیاورند. هر کس دیگر روش تهذیبش را بیاورد خرابش می‌کند.

چون آنکه روش می‌آورد خودش مریض هست، روش متناسب با مرض خودش را می‌آورد.

ممکن است یک مرضی نداشته باشد. ولی مرض دیگری دارد، بدلیل منع خلو می‌شود قضیه را تمام کرد. من بذهنم می‌آید که راه دیگری تقریباً به ذهن من نمی‌رسد و الا بگوئید که آثار مثلاً اقتصادی دنیا مربوط به آقای حائری هست چه ربطی به آقای حائری دارد؟ بگوئید که اخلاق سرپرستی تکامل انسان و جامعه اگر بدست انبیا نباشد، تطبیق به مصداق، هوی می‌کند. هوی وقتی تطبیق به مصداق می‌خواهد کند، هوی بیماری است، بیماری خودش را، می‌تواند مسری کند، نمی‌تواند که سلامتی ایجاد کند.

آقای ساجدی: بله البته این خودش می‌تواند یک بخش باشد که بگوئیم حالا حکومت‌های غیر انبیا بررسی

حکومت‌های غیر الهی

ج) یعنی به عبارت دیگر ارتقا وجدان بشری که اساس کل دادگاه‌های حقوقی عالم را در مسئله مقابله با جرم را بررسی می‌کند، ارتقا وجدان بشری نمی‌تواند که از هوی پیدا شود که اخلاق اصلاً زیر سایه انبیا است. آن کسی که می‌خواهد مناسک برایش معین کند، مناسک چه فردی، چه اجتماعی، نمی‌تواند خودش بیمار باشد

و مفروض ما این است که انسان منهای انبیا بیمار است، سلامتی ندارد که این را به آثار ذکر کنید، بگویید این بهر حال دوره‌هایی که درعالم وجود داشت، حکومت انبیا نبوده است که حکومت هوا بود.

اگر الان به اصطلاح نفع آمریکا ایجاب می‌کند، ایجاب می‌کند در ملت پاناما وارد شود، در ملت بوسنی هرزگوین چه کند، یهودیها را چه طوری مسلط می‌کند، اینها همه‌اش اخلاق امریکا هست دیگر.

(س) اینها فقط اشکالشان شاید این باشد که خیلی وارد این شویم بگویند خوب حالا این رد این کتاب نیست دیگر رد حکومت‌های غیر الهی است.

(ج) نه دیگر دقیقاً باید بگوییم اینکه می‌گویند یعنی این

(س) یعنی حضرت عالی این طوری می‌فرمایید که بیاییم بگوییم آقای حائری نهایتش می‌گویند که حکومت الهی نداریم حکومت دینی نداریم.

(ج) خوب اگر حکومت دینی نداریم تکامل

(س) پس معنای آن این است که اگر حکومت دینی نداریم، حکومت غیر دینی داریم، حکومت غیر دینی هم این مظالم را دارد.

(ج) یعنی تکامل تاریخ را از دست انبیا می‌گیرد، افسار بشر را گردن خودش می‌گذارد، این مظالم تاریخ بشر که پیدا است.

به نسبتی که زیر بار انبیا رفتند، توانستند به صلاح برسند، به نسبتی که زیر نظر عیسی بن مریم «علیه و علی نبینا صلوات الله علیه علی معصومین» به نسبتی که تسلیم شدند به ایشان اخلاق دارند، به نسبتی که یعنی

اصلاً به نسبتی که تحت انبیا نباشند یعنی چه اخلاق دارند؟

یعنی یک قلم انقلابی‌گری قوی و نشان دادن اینکه مظالم موجود جهان و ابزارهای تحمیل محرومیت سیاسی، تحمیل محرومیت اقتصادی، تحمیل محرومیت فرهنگی، اینها به خاطر این است که بر اساس

پرورش انبیا این ابزارها درست نشده است و تکامل پیدا نکرده است.

بر اساس چه چیزی این ابزارها پیدا شده است؟ یعنی خود آثار محرومیت‌ها را بنویسید، ابزار محرومیت‌ها را بنویسید، مبانی این ابزار را در تعریف کمال انسان و کمال جامعه.

آن وقت بگویید که اگر زیر دست انبیا نباشد این می‌شود. اینکه کسی بگوید انبیا هم کشت و کشتار بوده است و فلان این حرفها بوده این حرف را کسی از او نمی‌پذیرد. وجود مبارک علی ابن ابی طالب (علیه افضل الصلوات المصلین) با آن قدرت بازو، با آن قدرت توانمندی که خدای متعال به او اعطا کرده بود، این با چه رقم سلوک می‌کند در زندگیش، این‌ها شواهدی هستند که حکومت انبیا را واقعاً در کل تاریخ مورد ستایش قرار می‌دهند.

س) خوب اینکه صحبت ایشان و این نوع تصمیم‌گیری ایشان سخن استکباری است و بنفع مستکبرین امروز تمام می‌شود این را نباید پر رنگ کنیم؟

ج) اول باید هم پیاله‌هایش را درست کنیم بعد بگوییم اینها می‌گویند انبیا نه، انبیا نه که معنای دیگری ندارد جز اینکه یعنی حکومت‌های بشری با آنچه را که دارند می‌بینند الان از تاریخ الان آقای حائری می‌بیند، مظالم آمریکا را، آقای سروش می‌بیند مظالم آمریکا، می‌فهمند که اگر این نه یعنی آنها.

آقای افکار: حکومت متخصصین متدین چه اشکالی دارد؟

ج) معنایش این را می‌فرمایید که اولاً خود متخصصین پرورش روحی ولو بصورت فردی تهذیب بدست انبیا پیدا کنند خیلی خوب حالا

س) آقای سروش و آقای حائری حتماً همین طور می‌گویند.

ج) این فرض را هم یک فرضی هست که خوب است این را طرح کنیم. متخصصین یعنی افرادی که اطلاعاتی را دارند که بوسیله آنها تدبیر می‌کنند حکومت را اداره می‌کنند، شما اخلاقشان و تهذیبشان را می‌گویید که از دین بگیرند خوب حالا وقتی اخلاقشان را گرفتند یک قدم بالاتری سوال می‌شود بر داریم ببینیم آیا تخصصشان را بر آیه‌اش را چه طوری بنویسند؟

یعنی وقتی می‌خواهند تخصص را بکار بگیرند یا وقتی که می‌خواهند تولید کنند برای یک کارآمدی، به کار بگیرند، یعنی اهداف برنامه را بنویسند؟ برای کارآمدی تولید کنند یعنی طرح تحقیقاتی بنویسند، بر آیه‌اش را متناسب با پرورش انبیا بنویسند یا متناسب با تمایلات و خواستها بنویسند کدامش است؟

(س) بالاخره بشر یک نیازهای فطری و طبیعی دارد اینها هم بدست علم تامین می‌شود

اینها بر آیه‌اش هم بر می‌گردد به همان نیازهایی که همه ما داریم.

(س) یعنی واقعه‌اش این است که این حکومت بنظم می‌آید یک مقداری این بحث برمی‌گردد، که حالا خیلی رقیقش مطرح شد در کارگزاران و در غیر کارگزاران ریشه‌اش به همین بحث برمی‌گردد کسانی که در خود جامعه ما، متدینی که می‌گفتند ما متخصص هستیم اما متدین هستیم ما باید حکومت کنیم؛ یعنی حرف اساسی کارگزاران همین است، که کارگزاران جامعه را توسعه می‌دهند اما آدم‌های متدینی هستند، آدم‌های نیستند که دنبال دنیای خودشان باشند کسانی هستند که دنبال سعادت‌مند کردن جامعه سعادت‌مند هستند.

کارگزاران شعارش همین بود. حالا به حساب طبیعتاً آن جاهایی که با احکام فقهی فردی تعارض و تضاد دارد، آنجا را جلویش را می‌گیرند، یعنی بالاخره اجازه نمی‌دهند شراب تولید شود اجازه نمی‌دهند شراب خواری شود اینها درست است؟

(ج) چرا ندهند؟

(س) نه بالاخره یک متدین اینها را نمی‌پذیرد.

(ج) نه ببینید من سوال دارم

(س) اولاً چه ربطی دارد به علم اداره حکومت و حکومت داری؟

(ج) سوال من را چرا جواب نمی‌دهید؟ اینکه یک متدین اجازه نمی‌دهد چرا؟ من حق دارم سوال کنم؟ یک عده زیادی از بشر دارند عرق تولید می‌کند یعنی؟؟ چه ضرری دارد به عرق

(س) می‌خواهند بگویند مسلمان پذیرفته که این متناسب با تکاملش نیست.

ج) چرا؟ تعریفان از تکامل چه چیزی است؟ در فرانسه آدم هیچ مشروبی را نمی‌خورد الان اینکه به آن الکل اضافه کرده باشند، از ده درصد و ۱۴ درصد و ۲۰ درصد تا برود بالا. آنها عاقل هستند یا عاقل نیستند؟  
 س) آنها هم عاقل هستند. اگر ما زمانی رسیدیم به اینکه فقها گفتند که آقا این در صد از الکل هم اشکال ندارد

ج) نه چه ربطی به فقها دارد؟ بنا شد که شما نیاز طبیعی و فطری را جواب بدهید. نیاز فطری را هم فطرت یک میلیارد [انسان را] می‌گویید نمی‌فهمند این دیگر چه فطرتی است.

س) نه بنیید حاج آقا من می‌خواهم از دید یک مسلمان متخصص دفاع کنیم.

ج) ما دقیقاً داریم سوال می‌کنیم که تعریف کمال اجتماعی را می‌گویید یک میلیارد نفر درک فطری ندارد؟  
 س) بله ندارد.

ج) یک میلیارد درک فطری ندارد!!!

س) نه ندارد.

ج) خوب پس این محل نزاع شد که درک از فطرت و کمال چه چیزی است؟

س) خوب بالاخره ما هم پذیرفتیم.

ج) نه ببینید اصلاً صحبت من این است که توسعه اجتماعی به اینکه آچار بکس را من با ۲۰ تا مهره درست کنم نیست جوابش این نیست. جوابش این است که ربط این آچار و بکس به کمال چه چیزی است؟ بنظرم می‌آید که قدیمی‌ترین حيله ابلیس این است، که نگذارد مطلب بیخ پیدا کند ریشه‌اش سوال شود، می‌گوید بحث حرکت می‌کنید چه کار دارید که موجودش چه کسی است، بگویید حرکت وجود دارد، قانون نسبت را پیدا کنید. دیگر موجد حرکت چه چیزی است؟

حرکت ذات ماده است. بحث در اینکه حالا اگر بخواهید بروید سراغ اینکه وجدش به چه چیزی از وجود حرکت بر می‌گردد. داخل درد سر می‌افتید. ما هم تعریف مان از کمال و تکامل و سرپرستی کمال، اگر مال خداست، خدا هم مال دین است. آن کسی که رهبری دینی را دارد، می‌تواند رهبری تکامل را داشته باشد.

س) نه کمال، کمال فردی است.

ج) نه سوال من این است که عرق را چرا فطرت عالم می‌پسندد و شما نمی‌پسندید؟

س) خدا یک راهی قرار داده است برای کمال فردی آدمها و گفته عرق نباید بخورید.

ج) نه ببینید سوال این است که این راه با فطرت دارد می‌جنگد، این راه ضد فطرت است. من مدعی این می‌شوم می‌گویم این راه، عرق نخورید، این ضد فطرت است.

معنای فطرت را یک کارش نکنید که من بلد نباشم گیج شوم. مگر فطرت غرضتان این نیست که ظهور در میل پیدا می‌کند فطرت چه چیزی هست؟

س) نه فطرت انسانی، نه فطرتی که به خلاف کشیده شده است.

ج) ای بابا! این دیگر چه رقم قضاوت کردن در مقابل مردم دنیا هست!! یعنی کارشناسی شما این است که بگویید اروپا که مترقی هست، توسعه یافته است و می‌گویید تدبیر را خوب بلد هست!!

س) در یک ابعادی واقعا خوب تدبیر کردند و در یک ابعادی به انحراف رفتند.

ج) عجب حرفی هست!! این چه قضاوتی که شما می‌کنید.

س) در راهی که انبیا مشخص کردند، نرفتند.

ج) نه این معنایش این است که شما بنا شد که بیایید عاقلانه فکر کنید عاقلانه فکر کردن معنایش این است که دست از تعصبات مذهبی بردارید.

س) نه ما دست از تعصبات مذهبی بر نمی‌داریم. ما به عنوان یک مسلمان داریم حرف می‌زنیم.

ج) راندمان کار این شده که آنها توانستند دنیا اداره کنند شما تازه بعد از «التایا و التی» اول تاریخ تا حالا پیغمبران آمدند قوی‌ترین پیغمبران هم آمدند. حالا تازه یک کشور ۶۰ میلیونی را با ضرب و زور با ضر سیلی هم صورت خودتان سرخ می‌کنید بعد می‌گویید باید با همین تدبیری که آنها درست کردند اداره کنیم. ولی حاصل کار آنها اینکه در دنیا مسلط بودند. الان حرفشان را تئوریزه کرده‌اند به تکنیکشان نظام دادن به حضورتان که عرض کنم فیبر نوری به آسمان فرستاده‌اند.

(س) خوب مسلمانان هم به دلیل اینکه از همین‌ها استفاده نکرده‌اند عقب مانده شدند. اما آنها در یک ابعاد دیگر انحراف پیدا کردند.

(ج) نه آنها فطرتشان کج بود، که توانستند فیبر نوری درست کنند، فطرت راست‌ها نتوانستند. این دیگر چه رقمی هست!!؟ معنای کمال را برای من تمام کنید تا من ببینم که از کجا باید حرکت کنم.

(س) کمال، حتماً کمال فردی است.

(ج) اگر کمال فری باشد که آقا سید کمال جلوی ما هست!! وقتی آقای عدالت گاهی می‌آید دیدنی ما آن روز آمده بود گفتم هر کس شما را نداشته باشد تقلید از اوصاف جایز نیست.

آقای ساجدی: نامشان آقای عدالت است

(ج) تقلید از اوصاف جایز نیست، هر که شما را نداشته باشد نمی‌تواند چهار تا زن بگیرد، هر کس شما را نداشته باشد شهادتش برای طلاق درست نیست. امام جماعت هم نمی‌تواند باشد حالا من می‌خواهم ببینم

این اسم و عناوین مطالب را که ما فریبش را نمی‌خوریم. فطرت یعنی چه؟

فطرت باید ظهور داشته باشد. مگر ظهورش در امیال احساس نیاز نیست؟ مگر نمی‌گویید آب خواستن فطری

است؟ من هم می‌گویم نظامات و روابط اجتماعی خواستن هم، شما می‌گویید فطری است. نظامات پیروز،

نظامات توانمند، نظامات مقتدر، علامت راندمان داشتن، کار آمد بودن، تطابق بیشترش به فطرت هست. این

علامت چه چیز است؟ آقا تطابق به فطرت با چه چیزی شناخته می‌شود؟ یک شاخصه بگذارید، بگویید آقا با

این شاخصه به فطرت می‌رسیم. ربط یک رابطه انسانی. ..

(س) همان ملاک‌هایی که در دینمان برای فطرت داریم.

(ج) خدا رحمتت کند شما که دست کشیدید از نیازهای بشری!

(س) نه نیاز بشری نیست.

(ج) نه ببینید فطرت با شاخصه نیاز و با قانون محاسبه راندمان و بالا بردن قدرت عمل. با این شناخته

می‌شود. فطرت یک چیز مجمل است. یک طوری که آدم آن را نمی‌بیند. سرشت، بافت، حالا چه طوری، کجا

پیدایش کنم که سرشت کجاست بافت کجاست؟ می‌آیم می‌گویم این جعبه هر چه که هست، یک راندمانی دارد. یک شاخصه درست می‌کنم، می‌گویم این راندمان منصوب به این چیزی است که در این هست. اینکه سرشت را می‌گوییم، نیاز را می‌گوییم نیازهای فطری، یک جعبه در بسته می‌گویید داخل چیزی هست بنام نیازها فطری علت و باعث یک گونه رفتارها و حرکتها و عمل‌هایی می‌شود.

این عمل‌ها را باید شما به یک صورتی شاخصه‌بندی کنید، بگویید که خوب حالا این فطرت پیروز است، فطرت تکامل یافته این است، فطرت تکامل یافته با فطرت ناقص، فطرت کج با فطرت راست، فطرتی که می‌تواند زیر مبنای تکامل تاریخ شود، با فطرتی که نمی‌تواند. با چه شاخصه‌ای تعریفش می‌کنید؟ آن شاخصه معین می‌کند که چه کسی رئیس باشد.

(س) نه آن لزوماً مشخص نمی‌کند.

(ج) گر گفتید ما یک جعبه‌ای داریم اینجا داخل آن یک علت حرکتی است. علت حرکتش می‌تواند کاملتر شود. یعنی این می‌تواند قوی‌تر شود. برای به قوت رساندن، شاخصه‌ی همان اثر این نیست. سبحان الله اینکه ما باید کارشناسی را بیاییم پیش شما بخوانیم یک دروه ای!!

(س) من چیزی که متوجه می‌شوم این است که تکامل انسانی لزوماً آن چیزی که مطرح می‌شود حالا در دید آقای سروش و در دید اکثر قریب به اتفاق دانشگاهیان. آن چیزی که مطرح می‌شود این است که تکامل اجتماعی لزوماً

(س) اگر تمام کردیم

(ج) نه می‌خواهم بگویم این تمام نشدنش می‌شود. ما یک بقالی را بیاوریم. بگوید هندسه با حساب ربطی ندارد

(س) آخر اینکه بقال نیست این حرف همه‌ی دانشگاهی‌ها است.

(ج) اجازه بفرمایید آنجایی که می‌گویند باید برای تخلف اجتماعی جرم برید، مجازات کرد، مگر ارتقا وجدان اجتماعی نمی‌کنند دفاع از آن می‌گویند یک آدمی در یک فشاری قرار گرفته است یک عقده‌ای پیدا کرده



است یک محرومیتی، منشاء یک رفتاری شده است. بعد می‌گویند این را بگیرد کتک بزنید، زندان کنید، حبس کنید. حبس‌های دنیا روی چه قوانین کیفری می‌گردد - نمی‌گویند معالجه اوست اگر بگویند او مریض است و معالجه او می‌گویند بدهید او را راست روان شناس. می‌گویند ببرید زندان. زندان یک جایی هست که از نظر اجتماعی برای متخلف درست کرده‌اند. می‌گویند این تادیب، اثر دارد روی توسعه امنیت اجتماعی. می‌گوییم روی توسعه امنیت اجتماعی چگونه اثر دارد؟

می‌گویید ارتقا وجدان پیدا می‌شود. می‌گویید اخلاق عمومی اصلاح می‌شود. این دانشگاهی که نتواند ارتباط بین تکامل فرد و وجدان عمومی را اثبات کند. چه طوری می‌تواند بگوید حکومت مظهر اراده عمومی هست و برای اراده عمومی تکامل قائل شود. «معذرت می‌خواهم از حضورتان این را حالا یواش در اتاق می‌گوییم» دانشگاهیان عموماً بی سواد هستند، اسمشان سواد دار هست محفوظاتی دارند. یعنی آن محفوظات را هیچ کدامشان درکی از آن ندارند. در دانشگاه شاید مثل آقای گلشنی صد نفر پیدا شود. اگر دانشجو بخواهی نزدیک یک میلیون. اگر استاد می‌خواهید حدود ۱۰ هزار تا. یعنی یک درصد شان در علم خودشان ملا هستند. حفظ کرده‌اند و نسخه تصدیق گرفتند. اسمشان ملا هست.

(س) واقعا همین طوری است.

(ج) در حوزه هم به منبری با سواد نمی‌گویند خدا آقا راستی را حفظ کند در نجف حمله می‌کرد به اینکه کسی روزنامه نویس شود و منبری شود. می‌گفت بی سواد در می‌آید. به ما هم هر وقت با حاج آقا بخواهیم «خدا حفظش کند انشاء تعالی» وقتی که می‌گویید بیایید در امور اجرایی صحبت کند می‌گوییم آقا منبری می‌شویم این معنایش همان حرف خود ایشان هست. می‌گوییم اجازه بدهید ما ملا شویم در مطلب منبری نشویم.

حالا اینها از اول مشروطیت که حساب کنید، اعوجاج‌های اجتماعی سر غرورهای بیجا مطلب را هیچ دستشان نیست هر مطلبی را می‌نویسند. شما دقت کنید مطلب را بردارید بنویسید علما علم و اجتماع برای جامعه تکامل قائل هستند یا نه؟

تعریفی را که از کمال انسان می‌کنند نه فرد. این را با تعریفی که از کمال جامعه می‌کنند ربطی به هم دارد یا ندارد.

اصلاً معنای استراتژی توسعه را که می‌نویسند فقط توسعه کمی هست که تعداد بلند گوی ما زیاد شود کامپیوترمان زیاد شود یا فلان، یا توسعه کیفی هم هست. توسعه کیفی که هست، توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی هم هست، ساختارهای اجتماعی هم باید عوض شود. ساختارهای اجتماعی عوض شود معنایش این است که تعریف کمالش با اکمال ارتباط انسان رابطه پیدا کند.

س ( حالا وقتی می‌خواهیم خود ما توضیح بدهیم اینها را جدا نمی‌دانیم از همدیگر، اما عرض من این است اگر ما بخواهیم به حساب آثار صحبت‌های آقای حائری

ج) برای ما این یقین است که آرایی در اروپا و آمریکا الان که ما خدمتتان هستیم نظام جمهوری نظامی هست که تقریباً بیش از نیمی از عالم را بلکه دو سوم از عالم با نظام جمهوری اداره می‌شود. این نظام جمهوری نمی‌تواند بگوید فطرت علی حده، نظام جمهوری علی حده، مگر اینکه شما در تعریف تکامل یک کار دیگر کنید و الا من کارشناس متدین هستم. توسعه می‌دهم جمهوری اسلامی ایران را کاری هم ندارم به کمالی که دین تعریف می‌کند، شاخصه‌ای که دین بدهد ربطی به کمال اجتماعی ندارد. این که نمی‌شود یا می‌گویید منبع این شاخصه چه چیزی است؟ یعنی وقتی می‌گویید تکامل جامعه تدبیر را، تنظیم را، بهترش کنیم. چه کارش می‌خواهید کنید؟ آن وقت مثلاً در این قسمت خوب دقت کنید چه چیزی عرض می‌کنم.

این عوامی صرف است که تدبیرات جزئی را می‌تواند درک کند، که ایران مثلاً بدهکار نباشد، مثلاً جنگل شمال هفت میلیون هکتار جنگل اصلاح شود، معادل پول نفت هم در آمدش شود معادل چطور شود؟ اینها را می‌فهمد و روی این حساسیت دارد. ولی روی اینکه مواضع جهانی ما برابر امریکا باشد، روی این حساسیت نداشته باشد اینکه نیروی انسانی ما وضعیت روانیش چگونه باید تکامل پیدا کند. جامعه بستر تکامل چه چیزی است و موضع‌گیری می‌خواهد یا نمی‌خواهد برابر رذایل اخلاق؟

می گوید خوب نصیحتشان کنیم آدم‌های خوبی شوند. این ادراک از آن ندرام. خیلی عوامل دیگر هستند اینجایش واقعاً عوام هستند. یعنی یک بسیجی خوب می‌فهمد که قدرت ایران در جنگ با ظلم هست. ولی این‌ها بیچاره‌ها در محفوظاتی که دارند گیر افتاده‌اند و نمی‌فهمند.

خیال می‌کنند که مثلاً ما اگر بله به آمریکا بگوییم، آن وقت وضعمان خیلی خوب می‌شود. ما اگر بله بگوییم که باید مثل عربستان سعودی شویم. فقرمان از الان خیلی بدتر می‌شود. چون آنها منتظر بله هستند اگر بله دادیم که به یک قدم اکتفا نخواهند کرد. نمی‌توانند اکتفا کنند.

آن وقت من بنظرم می‌آید منطق کارشناس‌ها برابرش منطق محکمی نمی‌آید. یعنی نطق فقهاتی‌ها، منطقی نیست نیست که علوم را جهت دار بدانند، تدبیر را جهت دار بدانند. منطق این طرفی‌ها بسیار عاجز است. منطق این طرفی‌ها می‌گوید که ما اداره را دست شما می‌سپاریم شما اگر اداره را بسپارید دست آنها معنایش این است که شاخصه تکامل دست آنها است.

لذا خدا انشاء الله سایه‌ی آقا حضرت ایت الله خامنه‌ای را مستدام بدارد آقا گفتند که هیچ کدام از طرفین حرف مدون و درستی ندارند. حرف دست این طرف نیست. اگر حرف دست این طرف بود که معلوم بود حاصل کار چه چیزی است.

بهر حال آنچه را که یقینی هست بنظر ما این است که ما زیاد تاکید کنیم که مفهوم نیاز با چه شاخصه‌ای درک می‌شود. اولویت در نیاز را چه کسی می‌خواهد معین کند. اولویت در نیاز را اگر بگوییم این صرف منبری ختمش کنید که آنها کج فطرت هستند و ما راست فطرت هستیم که تمام نمی‌شود. براساس چه معیاری آنها کج است. منشاء قدرت را چه چیزی می‌داند؟

آن کسی که منشاء قدرت هست می‌تواند تعیین اولویت کند، آن که منشا قدرت هم است، می‌تواند رئیس معین کند. به عبارت دیگر هر تعریفی از توسعه‌ی قدرت دادید اساس است در صحت حکومت. اگر قدرت را قدرت مادی محض تعریف می‌کنید و می‌گویید فطرت هم معنایش همین نیازهای اروپا است، اصلاً زندگی اروپایی می‌شود. اگر توسعه قدرت را به توسعه ایمان تمام می‌کنید، توسعه ایمان خوب یک حرف دیگر

می‌شود. آن وقت معنایش این است که آن‌ها حاکم بر نفس خودشان ابداً نیستند، هیچ سطحی از آن‌ها مالک نفس خودشان نیستند، آن‌ها مطیع نفس خودشان هستند.

اگر شما توانستید این را تمام کنید، می‌گویید کسی که مطیع نفس خودش باشد چرا تجاوز نکند؟ اگر بیماری منشا قدرت شد، بنا به تعریف آنها، قدرتش جز قدرت فساد که نمی‌شود. اگر سلامت منشا قدرت شد بنا به تعریف شما، اساس قدرت صلاح می‌شود. اینکه یک آدم دیوانه بتواند زور ۷ گاو را داشته باشد، اگر گفتید که این دیوانه است و درست نیست. آن وقت باید تمام کنید که بگویید که خوب شجاعتی که اسمش دیوانگی نیست، آن چگونه است؟ من بنظرم واضح هم می‌آید که بحث ولایت فقیه، بحث خوبی است که در این باره دقت شود، اولش نافع برای خود حوزه است. بعدش نافع برای دانشگاه است. حالا آن یک صحبت دیگر است.

حجت الاسلام نصرتی: تلقی از فطرت با این وضع پس فرهنگ بانک جهانی، اشتراک در نیازهای بیرونی می‌شود دیگر؟

ج) حتماً دیگر. اصلاً معنای فطرت را این طوری که شما متدین می‌گویید، عرف دنیا که یک چنین معنایی نمی‌کند. می‌گوید بشری هست مثل یک ماشین، نظامی دارد خود این نظام هم در حال تکامل است، نظام اجتماعی آن هم در حال تکامل است. فطرت و سرشتی را که یک جا نگه دارید که در کار نیست.

می‌گوید از ساختار اندام زیر ورزش تغییر پیدا می‌کند تا - بقول آقای یزدی می‌گفت همانطوری که برای گیاهان سفارش شما می‌دهید که خربزه مثلاً شیرین باشد، خربزه مدور، خربزه مثلاً چه مزه‌ای، همان سفارشات را که می‌دهید اینها بمباران می‌کنند روی تخمه این خربزه نژادش را عوض می‌کنند آن طوری که شما دلت می‌خواهد.

بعد خربزه شان این طوری در می‌آید - در حیوانات هم یک همچنین کاری کردند می‌گفت حالا انسان را هم می‌خواهند کاری کنند که دماغش مثلاً آن قدر باشد، لبش این قدر باشد. چشمش این قدر باشد، در حکومت زمان و مکان روی منبر هم ایشان گفت، خصوصی هم این را گفت.

این فطرت که شما می‌گویید چه چیزی است؟ برای من تمامش کنید. می‌گویند حساسیتهایش را شما تغییر می‌دهید اندامش را شما تغییر می‌دهید.

آقای ساجدی: اصلاح نژاد

ج) اصلاح نژاد می‌کنیم. وضعیت فکری و تفکرش را تغییر می‌دهیم. علم امروز که می‌گوید ایمان و علم مثل خاصیت سیب و گوجه فرنگی است. می‌گوید من هم با سفارشاتم عوض می‌کنم. ساختار ثابتی که بگویید این روی یک رقم جلو برود می‌گوید اصلاً نداریم. اصلاً خود اینکه یک همچنین فطرتی داریم مورد انکار است حداقلش یک سوم مردم دنیا است. حالا شما می‌گویید داریم خوب لااقل برای اینکه داریم می‌گوییم داریم یک همچنین چیزی را تعریفی که بخواهید بدهید. چه رقم تعریف می‌خواهید بدهید؟ می‌خواهید تعریفش را از انبیا بگردید یا از عقلا. از عقلا که می‌خواهید بگیرید می‌خواهید از راندمان آن بشناسی و برتریش یا می‌خواهی بگویید نه راندمانها هم خوب و بد دارد، دین باید در آن قضاوت کند. اگر دین حاکم است بر بیان و معین کردن منشا تکامل، سرپرستی تکامل بدست دین است. اگر بیان ندارد سرپرستیش بدست عقلا و تجربه است. حالا در عین حال شما نظر مبارکتان مثل اینکه فهرستی چیزی نوشتید.

س) نخیر همان است حاج آقا.

ج) پس به ما هم بدهید یک چیز هم به ما بدهید تا ما هم با سواد شویم لطف کردند آقای معلمی.

س) عرض من این بود که در قسمت اول که آثار و نتایج هست و همسویی با نظرات تئوری سازان قدرتهای شیطانی این آثار و نتایج

ج) در آثار و نتایج خیلی زود نیاید. آثار و نتایج را من بنظرم می‌آید زود نمی‌شود آورد. اینها را بیایید یک جماعت بزرگ درست کنید، ایشان از اینکه با روحانیون باشد جدا شود. ایشان را ببرید در لشکر کفر بنشانیدش. ایشان الان که کتابی را که نوشته است، خودش را خواسته بنشانند کنار دست نظریه آیت الله بروجردی استادمان را. نظریه ایشان خواسته همه‌اش علما مذهبی را بیاورد، باید ایشان را از آنهایی که آورده

جدا کنیم، بگوییم شما از دین بهره گرفتید در جهت باطل مثلاً «یهدی به کثیرا و یضل به کثیرا» از قرآن هم می‌شود استفاده باطل کرد.

از نظریه‌های شخصیت‌ها هم می‌شود استفاده باطل کرد. ما می‌خواهیم اول ایشان را بنشانیم در یک صف دیگری، بعد آن صف را محاکمه کنیم به آرا و نیایج کارشان. بگوییم در فرهنگ بشر اینها چه کار کردند. اینها گفتند بدست انبیا نباشد حاصل کارشان چه شد؟

بعد بگوییم مردم دنیا پشت کردند به این حرف. یعنی ابتدائاً نباید برویم سراغ آثار و نتایج. دائم باید از راه سخن ایشان هم پیاله‌ای‌هایش را معین کنیم. بفرمایید.

آقای ساجدی: حالا برای اینکه جمع‌بندی هم شده باشد. اگر اینها را سه محور کلی ببینیم که ۱ - نفی حکومت دینی در صحبت‌های ایشان یعنی یک مقدمه و موخره بچینیم و نظرات را بیاوریم و یک مقدار از آثار بحث کنیم و بعد هم یک مشابهت‌هایی را ببینیم و از این قسمت نتیجه بگیریم که آقای حائری حکومت دینی را نفی کرده است. ۲ - در فصل بعدی بگوییم که این نفی حکومت دینی مخصوص ایشان نیست.

(س) در علما گذشته هم سابقه تاریخی‌اش را بگوییم.

(ج) نگوید علما گذشته. اول وضعیت علما فعلی را بگوید.

(س) بله این فعلی‌اش داخل همان است، که بنفع چه کسی تمام می‌شود. یعنی بحث ملاحظه مشابهت نظرات ایشان با نظرات موجودین، نتیجه‌اش این می‌شود که این سخن در حال حاضر بنفع چه کسی هست. مقایسه‌اش با سابقه تاریخی‌اش هم راستایی و هم سویی حرف ایشان را با مظالم تاریخی نشان می‌دهد و از این دو تا نتیجه می‌گیریم که حالا اگر حکومت اسلامی نداشتیم، بنا شد حکومت ظلم باشد حکومت ظلم چگونه بوده است حکومت‌های غیر دینی منشا مظالم اجتماعی بودند و در آن سه فصل توضیح بدهیم در این سه تا می‌شود نظر حضرت عالی را جمع کرد.

عرض می‌کنم بحث اولش یک بخشی بگذاریم نفی حکومت دینی در نظرات ایشان، که بعد این را هم بگوییم این نفی در صحبت ایشان مشابه صحبت اینها هست در حال حاضر که اینها هم در سیاستمداران هم در

دانشمندان موجود و بعد طبیعتاً وقتی که ایشان از نتایجی که از نظرات آنها بر می‌آید حرفهایی باشد که آنها که مخالف دین هستند و معاندند و جز طبقه متکبرانه یا حامی استکبار هستند. وقتی جز آنها باشد نتیجه این می‌شود که در حال حاضر ایشان دارد حرف آمریکایی می‌زند. اسلام، اسلام آمریکایی است. (ج) درست است.

(س) در قدم دوم بیاییم بگوییم این حرف تازگی ندارد در طول تاریخ هم، همه آنهايي که حامی ظلم بودند این حرف را زدند. بعد بگوییم که قدم سوم اینکه حالا اگر حکومت دینی نبود حکومت‌های غیر دینی چه مظالمی را ایجاد کردند. حالا اگر بپذیریم که حکومت دینی نباشد همه مظالم موجود بشری حاصل حکومت‌های غیر دینی بود. البته یک مشکلی که اینجا است، این است که واقعه‌های بخشی از مظالم جامعه، مظالم گذشته و اینها حاصل کسانی بوده که به اسم دین حکومت کردند.

(ج) به اسم دین!

(س) ظاهرش حکومت‌های دینی بوده است.

(ج) بله این مسئله به عبارت دیگر این حرف بسیار خوبی است که باید خوب هم نقل شود.

(س) یعنی حکومت انبیا که خیلی محدود داشتیم.

(ج) که رابطه حکومت با دین باید بصورت عقلی تمام شود. رابطه حکومت و اراده‌ای که هست و تولى منطقاً باید با دین تمام شود و الا رابطه منطقی نداشته باشد، مظالم را دارد. البته باز هم این را خدمتتان عرض کنم، حکومت‌های بشری که انجام گرفته و دین را وسیله قرار دادند، در جامعه خودشان نمی‌توانستند ربط خودشان را با دین عقلانی تمام کنند. باز با رای عام تمام می‌کردند. یعنی مثلاً عمر و ابوبکر می‌آید. ابوبکر که با برهان توانست به صدیقه طاهره بگوید که من اولویت بر علی بن ابی طالب دارم. گفت اقیلونی اقیلونی من واگذارید اینها من را رئیس کردند. یعنی به آرا مردم تکیه کرد!

(س) خوب حالا می‌گویند به آرا هر کس که تکیه کرد. اما ایشان به دین تکیه کرد و ظلم کرد.

(ج) نه ربط به دین یک ظلمی داریم که تحلیل می‌کنیم.

(س) ظلم یعنی علت ظلم عمر و یا عثمان یا نمی‌دانم اینها که دین و پیغمبر را وسیله کردند ظلم کنند.  
 (ج) نه! گاهی می‌گوییم تحلیل نمی‌کنیم. گاهی می‌گوییم تحلیل می‌کنیم در آنجایی که دین با رای مردم مخلوط شود. نه دین ربط خودش را عقلاً تمام کند، مردم حامی‌اش باشند. اینکه ایشان خلیفه خداست، جانشین خداست، جانشین پیغمبر خداست، این به چه چیز تمام شد، به دین تمام شد یا به مردم؟

(س) می‌گویند از چه کسی می‌پرسید از یک عده برسید یک جواب می‌دهند.

(ج) از خود سنی‌ها می‌پرسیم. از خود سنی‌ها هم می‌گویند با آرا مردم. احدی را نداریم که بگویند که مثلاً یک عده عالم نشستند در ثقیفه بنی ساعده، به جای سران اقوام، علما بودند استنباط کردند از قرآن که بهترین فرد ابوبکر است. هیچ کس همچنین چیزی را نمی‌گوید.

می‌گویند در ثقیفه بنی ساعده روسای اقوام نشستند، انتخاب سیاسی کردند. ملت هم، همان را انتخاب را امضا کردند.

انتخاب، انتخاب علمی حتماً نبوده است. علما آنجا انتخاب نکردند. قضات انتخاب نکردند، که لا اقل بگوییم حقوق‌دانها بودند. روسای اقوام انتخاب کردند. فساد در دین آنجایی واقع شده که دقیقاً همان چیزی را که شما می‌گویید، نیاز اجتماعی را نیاوردند بر اساس دین صحبت کنند. گفتند که بهر حال اولین حرفی را که انصار زدند همین بود که نبی اکرم آمد و دین آورد و الی آخر. ولی حالا چه دلیلی دارد که بعدش حکومت به دست ما نباشد.

حتی این جمله را که از خود عمر هم نقل شده، که پیغمبر اکرم می‌خواست علی را نصب کند ولیکن مردم نخواستند. چون سران اقوام نخواستند. نخواست را به دین نمی‌چسبانند. خواست را به دین نمی‌چسبانند.

همین طور تا بیاید به خلفای اموی و بعدش بیاید خلفای عباسی به غلبه قومی بر قوم دیگر تمام می‌شد.

مثل سلطنت‌هایی که قبلاً بوده است. یک جنگجو بر سایر جنگجویان پیروز می‌شود. یک قوم جنگ آور بتواند بر قوم دیگر پیروز شوند. حکومت از قبیل سلطنت شد سلطنت اقوام.



س) این تحلیل درست است ولی بهر حال آن اطلاق را می‌کند که همه مظالم ناشی از حکومت‌های غیر دینی بوده است.

ج) نه، چرا می‌خواهیم بگوییم حکومت‌های اینها منشا قوا در اینها دین نیست، عقیده نیست. عقیده در اینجا منشا قوا نبوده است. قوم منشا قوا بوده است، تا همین قبل از قاجار، قاجار یک قوم بود. قبلش افشار، یک قوم بود. صفویه یک قوم هست، عباسیان یک قومند.

س) یک قوم دینی هستند.

س) اینها به اسم عمومی پیامبر آمدند حکومت کردند وگرنه مردم که زیر بار اینها که نمی‌رفتند.

ج) نه سوال همین جا است که

س) و مامون وقتی که می‌بیند که می‌خواهد امام رضا را خلاصه ولیعهد کند. چون می‌خواهد در نظر مردم اعتقاد دینی را حربه کند.

ج) حکومت‌های اقوام از آداب و سنن عقاید بهره می‌جستند. مربوط به ایران و اسلام هم نیست. یعنی در تمام جاها، از یک عوامل اجتماعی بهره می‌جستند. این درست است.

حجت الاسلام نصرتی: در کلیسا هم در آن ایامی که حکومت می‌کردند به اسم کلیسا و به اسم دین مسیحیت همین طور قابل توجیه بود.

ج) بله آن وقت صحبت همین است که آیا واقعا حکومت مثلاً مسیحیت و کلیسا که حکومت می‌کرد چه طور حکومتی را منسوب به دین عیسی می‌کرد. عیسی خودش آیین حکومت داری آورده بود. کلیسا یک کارهایی کرده است بصورت یک جنگ‌آورانی که استفاده از عقیده می‌کردند بود یا اینکه آیین از انجیل در می‌آمد؟

آیین حکومت داری که اصلاً از انجیل در نمی‌آید. یعنی کلیسا هم نمی‌توانست بگوید این حکومتی را که من می‌کنم، این ده تا آیه، این دو تا آیه، این پنج تا، درباره حکومت داری است. اتفاقاً این قومی که حکومت بدی را بنام مذهب در عالم جای انداختند یک قوم در رفتاری فردی هم مناسک را کامل ندارند. مناسکی از دین نبوده است.

آقای ساجدی: خلاصه این یک مشکلی است که ما حکومت دینی را یا باید نهایتاً برسانیم که حکومت دینی نداشتیم و نداریم. چون حضرت عالی تعبیر که فرمودید هم همین آقای حائری می گوید خلاصه ما از اسلام هم نداریم. یعنی سوالی که درباره مسیحیت می فرمایید.

(ج) نه ما از اسلام می توانیم.

(س) او همه حرفش این است که در اسلام هم نداریم. پس باید برویم برای ردش بحث نقلی کنیم. که گرفتار آن بحث می شویم که حضرت عالی فرمودید.

(ج) بحث نقلی یک بحث دیگری هست که ما در بحث نقلی

(س) که در اسلام داریم یا نداریم. یعنی بحث از این حالت خارج می شود. مشکلیش این است.

(ج) یعنی یک جامعه شناسی شما می کنید و تکامل تاریخ و اینکه آیا واقعاً مظالم و تجاوزها از حکومت های مذهبی بوده است یا حکومت های غیر مذهبی. این یک بحث است. یک بحث درباره این است که خوب حالا بعد از اینکه معلوم شد مظالم ها

(س) حاج آقا بیخشید این اشکالش این است که آن دسته بندی اول که می کنیم، در عرف جامعه بالاخره این دسته بندی است، که حکومت های دینی و غیر دینی و دینی ها به آنها بی اطلاق می شود که ما دینی نمی دانیم.

مشکل و گیر مهم این می شود. یعنی می گوید شما که دارید از یک چیزی که اسم حکومت دینی و غیر دینی حرف می زنید. می گوید مظالم مال حکومت غیر دینی است. اصلاً در دنیا حکومت دینی داشتیم. اگر نداشتیم که چرا دارید مقایسه می کنید. یعنی شاید بهتر باشد، یک تقسیم بندی دیگری بیاوریم که نگوئیم مظالم مال آنهاست. بگوئیم مظالم برای حاکمیت بشر و اهوای بشر است. حاکمیت اهوای بشر چه در قالب دینی و چه در قالب غیر دینی موجب فساد و ظلم شده است. حالا گاه این دین را حربه کرده است. و حکومت کرده و ظلم کرده است. گاهی هم اصلاً ضد دین بوده است و عقل را حربه کرده و علیه دین هم

حرکت کرده است. شعارش هم ضد دینی بوده است. گاه با شعار دینی بوده است و گاه با شعار ضد دینی. اما هر دوی اینها حاکمیت اهوای بشر بوده است.

(ج) بحث همین است که تکامل اخلاق و سرپرستی آن دست چه کسی باید باشد؟ پس تکامل اخلاق دست دین باید باشد یا دست غیر دین. تکامل اجتماعی با تکامل اخلاق ربطی دارد یا نه؟

(س) خوب این یک بحث ریشه‌ای‌تر است. یعنی بحث را یک پله بالاتر می‌بریم. دیگر نمود نیست. یعنی نمی‌توانیم یک بحث جامعه‌شناسانه کنیم.

(ج) می‌شود در سیر تاریخی نرویم وضع فعلی دنیا را بیاوریم و اینکه مردم چرا گرایش پیدا کرده‌اند به حکومت مذهبی؟ یعنی مظلوم حکومت‌ها - یعنی به اسلام امریکایی که برسانیم - دیگر نرویم داخل تاریخ بگوییم الان آقای حائری با مثلاً پوپر با فلان با فلانی با فلان هم عقیده است. اسلام آمریکایی هم یعنی دینی که هواء امریکایی را می‌پسندد.

البته من هنوز معتقد هستم که اگر با حکومت دینی را بیاوریم در تاریخ. یعنی جامعه‌شناسی در فلسفه‌ی تکامل بیاوریم در دوران خود انبیا و حکومت شان این مظلوم را نمی‌بینیم مبارزه ائمه طاهرین با مظلوم را پیدایش شیعه را، این را خیلی می‌توانیم درخشان ذکر کنیم.

(س) یعنی ما از حکومت نمی‌توانیم حرف بزنیم.

(ج) راه انبیا و راه

(س) از حاکمیت دین، یعنی چون نداشتیم. بدبختی‌اش اینکه حداقل یک مدتی نشد که یک حکومت الهی باشد.

(ج) چرا شما از دوره حضرت آدم تا زمان حضرت خاتم حکومت انبیا زیاد داشتیم.

(س) اگر هم باشد کجا ثبت و ضبط شده باید به قران استناد کنیم حکومت حضرت سلیمان را تاریخ نویس‌ها فکر نمی‌کنم نوشته باشند.

ج) نه. یعنی شما بهر حال درباره حکومت حضرت موسی، حضرت سلیمان، حضرت یوسف، اینها انبیائی که حکومت کردند مبارزه‌هایی که در ظلم در تاریخ واقع شده اینها را می‌شود بیاورید.

## فلسفه حکومت

۷۵/۶/۲۱

### جلسه ۶

حجه السلام نصرتی: پیش نویسی از طرح تدوین این کتاب آماده کردیم

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: الحمدا...

(س) پیش نویس است که حالا

(ج) شامل چه چیزهایی می شود؟

(س) بعد از اهداف، دلائل ضرورت و خود شرح طرح. که بعد یک کپی می گیریم، خدمتتان تقدیم می کنیم چون الان نرسیدیم که بدهیم کپی بگیرند. بعد در این سیر حالا، بعد استفاده می کنیم اگر نظریاتی حضرت عالی داشتید حتما لحاظ می کنیم. منتهی چند سوال ضمن این مباحث برای ما طرح بود که، خوب است روشن شود. گفته بودید که تاریخ تکاملی است و تکامل تاریخ رهبر و سرپرست تاریخی می خواهد و آن اولیاء الهی هستند، این یک مقدار محدوده اش روشن نیست.

(ج) یعنی در سه مرتبه به اصطلاح تاریخ در سه مرحله یکی ربوبیت مطلقه الهی که در تکوین که به اصطلاح حضرت رب العالمین، پرورش همه کائنات و افاضه فیض، حضرت حق است هر در خواستی هم از هررتبه ای، هر کسی هم مأذون باشد خالق خدای متعال هست البته سفارشات عبد اثر دارد. مرحله دوم اش پس از

ربوبیت مطلقه الهیه، که رب العالمین است. ربوبیت مفوضه، در باب خاصی، به نبی اکرم صلی ... علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرین سپرده شده و ظاهراً انبیاء دیگر هم بر حسب روایات از اینها استضاء می‌کنند. مثل این روایت البته زیاد است "بمعرفتها داره القرون الاولی" اداره شدن، سرپرستی شدن امم قبل، بوسیله استضاء بنور صدیقه طاهره واقع شده است. خوب این سرجای خودش باید یک کار به اصطلاح اصولی، معرفتی، یعنی معارف هم باید بوسیله علم اصول متناسب خودش، استنباط شود اینکه می‌گویم متناسب خودش، دیگر در آنجا اصول عملیه، مثل استصحاب و تخییر و اینها نمی‌آید، یک اصول متناسب دیگر معرفتی لازم دارد. آنچه که مسلم است، اینکه ائمه طاهرین از نبی اکرم تا وجود مبارک حضرت ولی عصر، احاطه بر تاریخ دارند، درباره «حضرت ولی عصر» صلوات ... و سلام علیه و علی ابائه الطاهرین، از امم قبل یعنی انبیاء قبل، خدای متعال بر حسب بعضی از اخبار عهد گرفته است، بر قبولی امامت و در خدمت ایشان بودنشان از انبیاء قبل. حالا این احتمالاتی که در زمینه است اینکه صاحبان نفوس کامل، همه اشان به گونه‌ای، یا حالا به حضورشان یا به حضور امتشان می‌رسند به زمان حضرت ولی عصر و همه اینها منحل بشوند در خدمت گذاری به ایشان. و ارواح آنها، مثلاً ولو مأمور به رجعت و ظهور مثل حضرت عیسی بن مریم نباشند و لکن نفوذ روحی آنها با امشان است و شاید هم مثل اوللعزم از رسول در خدمتشان بشخه حاضر باشند، حالا وارد آن بحث نشویم. آنها یک کارهای طبیعتاً نقلی دارد که باید با اصول متناسب انجام گیرد. آنوقت تکامل وجدان عمومی که معنای دقیقترش تکامل خلافت و ولایت است. تکامل خلافت و ولایت، معنایش این است که حضور اختیار در اختیار غیر، که در اختیار اجتماعی واقع می‌شود، این وحدت و کثرتش زیاد می‌شود، نهایت اگر حول ولایت ملکوتی قرار گیرد، هر روز توانائیش بیشتر می‌شود، در اینکه عبادت بالاتری، بصورت اجتماعی برای خدای متعال واقع شود و افاضه و ابتهاج بیشتری و حساسیت بالاتر اجتماعی پیدا شود، بنابر شرح صدر الکفر و شرح الایمان از اول بوده برای عبد نور و نار، للکفرش برای نار، للایمانش برای نور و لکن بصورت اجتماعی شرح صدر اجتماعی پیدا شدند. این منوط به این است که تکامل اجتماعی پیدا بشود این تکامل اجتماعی برای یک جامعه در یک زمان را گاهی می‌بینید، گاهی برای یک استمرار و

یک جریان می‌بینید. سرپرستی کل جریان به دست ائمه طاهرین و خاصه شخص رسول اکرم صلی ... علیه و آله و سلم، صلواتی که خدای متعال «ان الله یصلی و ملائکه یصلون علی النبی» این صلوات این طور نیست که بر بنی اکرم تازگی‌ها شروع شده باشد از اول صلوات خدا بر نبی اکرم بوده و دائماً صلوات ملائکه بر نبی اکرم است و دائماً به طفیل وجود مبارک ایشان خدا خلق می‌فرماید و دائماً ایشان در دستگاه قرب الهی بسط ید پیدا می‌کند آنوقت اگر اینطور به مطلب توجه کنید، معنایش اینطور می‌شود که، تاریخ اینطور نیست که بی‌سرپرست باشد. تک تک مهره‌هایش در به اصطلاح زمان که نگاهش کنیم ولایت‌هایی پیدا کند، بلکه حسب مراحل رشد، و تقاضای عمومی، البته یادمان نرود تقاضا نسبتش، فرعی و در بعضی از بخش‌ها، تبعی است، تقاضایی که روی کل تاریخ است مال خود نبی اکرم است و اهل بیت طاهرینش، تقاضاهایی که مردم دارند، گاهی در محور است، گاهی در فرع است گاهی در تبع است، محوریش در یک محدوده کوچکی است. می‌گوئید مطلق این لیوان پر است، خود لیوان قیدش است بعد می‌گوئید مطلق نسبی می‌شود. در یک جاهایی شما اختیاراتان بصوت نسبی مطلق است در یک جاهایی تعیینی، یک سهم‌هایی به نحو اشاعه، اختیاراتان فرعی است، یک سهم‌هایش هم تبعی است.

(س) یعنی حتی ممکن است که این سهم تبعی، ۱۴۰۰ سال باشد؟

(ج) در کل قوانین طبیعی که می‌گوئید کشف می‌کنم، کل اینها آن بخش تبعی شما است یعنی حق ندارید شما آنجا حضور داشته باشید، نبی اکرم صلی ... علیه و آله و سلم، آقازاده عزیزشان جناب حسن بن علی می‌فرماید: که می‌توانم مکه را مدینه کنم، مدینه را مکه کنم، این در اختیار شما نیست که، وجود مبارک خود نبی اکرم اشاره می‌کند به ماه، ماه منشق می‌شود، این در اختیار شما نیست. قوانین طبیعی عالم که شما دنبال کشفش هستید هر چند در کاربرد، در نحوه ترکیب کردن، یک مقداری که بر می‌گردد به محصولات اجتماعی، شما حضور دارید در آنجا، در اینکه چه ترکیبی کنیم چه جوری شود، دست شما را باز می‌گذارند نه اینکه باز می‌گذارند که نمی‌توانند ببندند، آن را هر وقت بخواهند می‌توانند ببندند. ولی یک مقداری دست شما را باز می‌گذارند بعد بگویند محصولی درست می‌شود که رتبه نازلتر از آن، اصل درست

شدنش است یعنی یک وقتی می‌گوئیم که در درست کردن این مداد، یک سهم محوری شما دارید یک سهم تصرفی، یا مثلاً اگر بگوئیم اصلی، فرعی، تبعی، یک سهم اصلی دارید، یک سهم مثلاً فرعی دارید یک سهم تبعی دارید و لکن در بکار گرفتنش، حتماً شما سهمتان خیلی بیشتر است مادام که نخواهند قبض کنند، بگیرند. گرفتن یا نگرفتن آنها بر اساس مصلحت تکاملی است آن چیزی که در محدوده شما دیگر نیست در محدوده اولیاء اجتماعی هم نیست، اولیاء اجتماعی هم حدشان، حد تاریخی نیست. به اصطلاح خودمان فارسی اش را بخواهی بیان کنی، همانطور که در تقلید می‌گوئید تا زنده است از این می‌توانم تقلید کنم. این هم ولایتی را که دارد در سرپرستی جامعه، تا وقتی است که در حیات است. این بخلاف اینکه، حدیث را که حق ندارد بگوید تا امام در حیات است برایم حدیث است. حدیث حیات ظاهری امام داشته باشد یا حیات ظاهری نداشته باشد، گرچه حیات واقعی امام که محال است که در آن نقص پیدا شود، مرتباً در حال تکامل است، این را به حضورتان که عرض کنم حدیث، حدیث است، حدیث بیان یک امری را می‌کند که شما به بعضی اش می‌توانید دست پیدا کنید و به بعضی اش حتماً نمی‌توانید، یعنی این خیلی فرق دارد تا صحبت یک گزارش‌گر، گزارش‌گر، می‌آید یک واقعه‌ای را می‌گوید اینجوری نیست که نقلی را که نبی اکرم عن ... تبارک و تعالی می‌کند یا نقلی که ائمه طاهرین می‌کنند مثل یک گزارش‌گر باشند به حقیقت این مطلبی را که گزارش کرده‌اند، واقف‌اند. علت اصل جعلش را می‌دانند، تأثیر این را می‌دانند برای چه چیزی این تأثیر خوب است، می‌دانند در چه مراحل چه ترکیباتی با چه چیزهایی می‌تواند پیدا کند یعنی تا عمر دنیا باقی است شما این را در صد نظام ببر، صد رقم خاصیت داشته باشد، صد تا را می‌داند، در صد هزار تا، در یک میلیارد ببر، همه با همدیگر در نزد ولی تاریخی است. اینکه می‌فرمایند علم ما در آن اضافه و کم نمی‌شود، این حتماً اگر عملشان از قبیل اینگونه بود که این را جای دیگر می‌بردید، معنای دیگر می‌داد، مثلاً می‌گویم یک تکه نوشته بگیرید که در ده تا کتاب می‌شود در جاهای مختلفش گذاشت، این اگر کسی اشراف به کل نداشته باشد، نمی‌تواند بگوید که حرف مادرش زیاده و نقصان نیست. دقت بفرمائید چه عرض می‌کنم. این که این حرف را می‌زند، معنایش این است که در همه صوری که قابل اضافه باشد، در نزد او حاضر است ولی



در نزد ما حتماً حاضر نیست ما سعی می‌کنیم، بعضی از صور اضافه‌اش را ملاحظه کنیم استنباطی کنیم و بیانی کنیم. یعنی به عبارت دیگر، حال اگر بخواهیم به همان تعبیری که روز بحث علم اصول عرض کردیم. یک حکم را، حکم رساله بدانید، یک حکم را حکمی که در کتاب و سنت است. یک حکم هم حکم اصولی، شما حکم اصولی تان یعنی حکم روشی تان، مرتباً تکامل پیدا می‌کند، خوب ادراک جدیدی پیدا می‌کنید از چه چیزی؟ از حکم که در حدیث است. بنابراین حکم رسالیه تان مرتباً می‌شود، تعییراتش تابع تعییرات در روش، ولی تعییرات این به اضافه تعییرات در روش، نمی‌توانند به گرد حکم خدا برسند. حکم ظاهری خدا درباره شما است. یعنی بلوغ و سع برای شما پیدا شده در انقیاد و اطاعت، بله. روشن روشن شد یا سؤال دارید؟

(س) حالا جای سوال در همین جا داریم با این تعریفی که فرمودید الال نظام تکوین در حیطه ولایت تاریخی؟

(ج) بله نظام تکوین اصل ایجاد است، اصل ایجاد درست است که به برکت صلوات بر محمد و آل محمد خدا ایجاد می‌کند، درست است. ولی موجد خدای متعال است معطی خدای متعال است، شما سهم در ایجاد دارید، در سفارستان، سهم دارید. شما می‌روید در صنعت، سفارش می‌کنید به آقا که برای شما یک نوع کالا خاص را بسازد، سفارش شما، به نسبت سهم در آن است حق اینکه بعد که درست شد بگوئید که من در ایجاد این سهم هستم، راست گفتید پای شما می‌نویسند، اصل موجدش که خدای متعال است. پس بنابراین یک اصل ایجاد را داریم، یک سهم بودن در ایجاد داریم. صلوات بر نبی اکرم فرستاده می‌شود خدا است که صلوات می‌فرستد اللهم صلی ... محمد و آله محمد، و ما هم که تقاضای صلوات می‌کنیم و صلوات می‌فرستیم بر نبی اکرم باز چه کسی معطی است. خدای متعال است. ملائکه هم همین طور، ما به نفسه که نمی‌توانیم موجد باشیم، به شخصه که موجد نیستیم، ولی اینکه شما عزل مطلق از ایجاد همه باشید، نیست. این دومیش هم اشتباه است بگوئید موجد هستید. مستقلاً خیر اینطور نیست. بگوئید منعزلید از ایجاد، مطلقاً آنهم نیست. چون منعزل نیستید مواخذه می‌شوید، هیچ فرقی ندارد، بین حرکت ایجاد کنید یا در

گوش کسی بزنید یک حرکت است دیگر، یا اینکه ایجاد شی کنید. هیچ فرقی نیست. شما، می‌شود دست ببری بالا بخواهی بزنی در گوش بچه یتیم، همین بالا بردی دست را، خشک می‌شود. اصلاً بخواهی بلند بکنی، بلند نشود دست، اینجوری نیست که شما خواستتان به شخصه، بدون حول و قوه الهی، خواستی باشد که خواست مؤثر باشد. شأ شما به امداد شأ الهی تحقق خارجی می‌تواند پیدا کند، تحقق در مرحله قبلش هم، در مراحل قبلش می‌رسد به نفس اراده. از اراده به پائین‌تر نیازمند به کمک است. در نفس اراده به شما استقلال نسبی داده شده که آنجا را می‌گوئیم محوری هستید، آنجا در آن ظرف که هیچ اثری، نه در نفس و روح خودتان دارد، نه در خارج دارد، نه در ذهن دارد، در آنجا شما اختیارتان مطلق نسبی است لذا صحیح هم است که به اصطلاح به شما بگویند که چرا مال تو است؟ چرا این کار را کردی؟ چرا آن کار را کردی؟ یعنی مصحح عقاب به اصطلاح. اگر نفس اراده را هم باز گردانید به چیزی که مصحح عقاب نداشته باشد در یک سطح، بلا تردید آن باطل است.

(س) پس نفس اراده هم می‌تواند عقاب داشته باشد؟

(ج) نفس اراده برای اینکه عقاب به آن تعلق بگیرد، امداد می‌شود تا خروج پیدا بکند،

(س) قبل از تحقق؟

(ج) اگر قبل از تحقق، در هیچ مرحله اش تحقق پیدا نکرده باشد، حتی در مرحله خیال، چون نفس اراده در اولین مرحله وجه است، جهت است نه اینکه فکر بد است، فکر بد که تجسم دارد، حال بد هم تجسم دارد، نفس وجه، وجه مهم است. نفس وجه، آدم وجهش طرف خدا باشد یا طرف طغیان باشد، این دیگر شکل می‌گیرد پائین‌تر که می‌آئید، می‌شود مثل وجه از قبیل تخم مطلب است. نه از قبیل میوه یا درخت مطلب. آن را شما اختیار دارید ایجاد کنید، توسعه اختیار هم در همین قسمت است. یعنی قبل از نیتی است که شما در مرحله عمل می‌گوئید. اراده را اگر به معنای تصمیم‌گیری قرار بدهید، او خیلی بعد از فکر است اراده را اگر به معنای قبلش بگیرید، نفس طرف، نفس توجه، او خیلی بالاتر است یعنی اراده البته داخل پرانتز عرض کنم، اراده در همه اینها حضور پیدا می‌کند البته، اراده تا شیء حضور در خود شیء هم پیدا می‌کند

یعنی اراده نافذ است مثل جریان برقی که وصل بکنند، بعد می‌گویند، حالا برق رفت در این و اینجا مثلاً لامپ روشن می‌کند، آنجا چطور می‌کند الی آخر، اراده جاری است تا در شیء کیفیت پیدا کند.

(س) این دیگر تحقق اراده است؟

(ج) بله تحقق است، البته شاید این را مثال می‌گوییم. من باب تقریب، نه اینکه عیناً بخواهم استناد کنم، در برزخ صرف اراده که می‌فرمائید، شیء برای مؤمن ایجاد می‌شود، نه برای کافر، کافر که ظرفیتش سعه پیدا می‌کند، یعنی طلب در آن پیدا می‌کند ولی به او داده نمی‌شود به دلیل کفرش، می‌سوزاندش، تطلع علی الافئده، آتشش می‌زند. ولکن برای مؤمن، اراده می‌کند که درخت اینجا باشد، درخت درست می‌شود. نه اینکه خیالاتی می‌شوند آن طرف، آسانیش به اندازه آسانی برای ما خیال است، آن وقت باز هم خیال هم ما یادمان نرود که در عالم افراد مختلف می‌توانند گمانه زنی کنند، مختلف می‌توانند خیال کنند، آنجا خیلی قدرت خیال کردنشان هم بالاتر از این حرفها می‌شود. آنها قدرت شأشان «ما یشائون، ما تشتهی الانفس و تلذذ العیون». آنجا شأشان محقق می‌شود. الا یک شأهای خیلی بلندی که راحت نیست. مثلاً شما آنجا میل کنید که بروید برای دست بوسی نبی اکرم، این طور نیست که فوراً انجام شود، ولی میل کنید سیب و گوجه و زردآلو برایتان فوری حاضر می‌شود یعنی به عبارت دیگر، اراده مراتب قرب در سطوح عالی‌تر هر چه برود، آنها بر حسب اینکه این طرف چه کار کردید؟ چه طوری بوده؟ آنجا می‌توانید. ولو اینکه غرضم مصنوعات خارجیه بوده است، که قلم بسازیم، دفتر بسازیم، اینها با حفظ همه مراتب تبعی و تصرفی و محوری، به نسبت در اینجا سهیم در ایجاد هستید. موجد، خدای متعال است. یعنی اینطور نیست که خاصیتها را خدا گذاشته باشد در این، شما بروید کشف کنید. استغفرالله خدا بخواهد یا نخواهد، من می‌توانم درستش کنم. [؟] کافر هم اگر چیزی را درست می‌کند، درست نمی‌شود مانند این خودکار، الا به حول قوه الهی و این زمان و مکان خاص دارد که إذن داده شود که شما یک همچنین امدادی شوید و این درست شود، درست است در نظر شما اسباب است و کشف قوانین. ولی اگر در نظام ولایت بگوئیم چیزی محقق شد، معنایش این است که قوانینی که شما باید تبعیت از آن کنید، فاعلیت تبعی دارید، تصرفاتتان تا چه اندازه در آن واقع شود والا

خیالش هم به ذهن شما نمی‌آید که گمانه زنی به این کنید. بگوئید من می‌خواهم یک مجموعه‌سازی کنم تئوری درست کنم، این را درست کنم، متغیرهایش را ببینم، اینکه می‌گوئید من کنترل می‌کنم متغیرها را، می‌رسم به این نتیجه، که قبلش این است که گمان بتوانید بزنید، نسبت به متغیرها، این در زمانی که زمانش نرسیده باشد، آن گمانه محال است بذهن شما بتواند بیاید، چرا خود گمانه را شما ایجاد می‌کنید؟ گمانه ایجاد یک نسبت است در نظام، صوری را که شما دارید آنجا ایجاد نمی‌توانید کنید الا بحول و قوه الهی بله تمام شد.

حجت الاسلام نصرتی) حاج آقا، کفار هم می‌توانند ولایت تاریخی داشته باشند یا خاص به ولایت معصومین است؟

ج) حتماً ابلیس را ببینید وقتی که می‌گوئیم به او اختیار دادند الی وقت یوم المعلوم "ابلیس دارد ولایت تاریخی می‌کند برای کفر،

س) ولایت تاریخی؟

ج) بله البته شکی ندارد که در حوزه ولایت نبی اکرم است اینطور نیست که او بتواند تاخت و تازی کند که دیگر دست کسی به او نرسد. به میزانی که لازم است برای رشد مؤمنین، دعوا ایجاد شود، این سگ افسارش شل می‌شود، هر وقت هم لازم شد سفت کشیده می‌شود.

س) پس تاریخ را باید تعریف کنیم؟

ج) تاریخ را خدمتتان تعریف کردیم! اگر در خاطر مبارکتان باشد در جلسات اول، ما هم تاریخ و هم جامعه را تعریف کردیم.

س) خوب من توفیق نداشتم. ما جلسات فلسفه تاریخ حضور نداشتیم،

ج) نه! در همین بحث هم، باز هم بحث جامعه داشتیم، هم بحث تاریخ. ببینید بنا شد که اینطور باشد که جامعه اعتباری نباشد، تاریخ هم اعتباری نباشد، جامعه وحدت حقیقی داشته باشد و تکاملش هم وحدت حقیقی داشته باشد، نوارهایی که از بحث‌ها گرفته می‌شود پاک می‌شود یا نگه داشته می‌شود؟

(س) نگه داشته می‌شود، اصلش است

(ج) من بنظرم می‌رسد به نوارهای جلسات اول و دوم نگاه شود.

(س) آنجا که تفاوت بین تاریخ و جامعه را بحث کردید

(ج) بله یک مراجعه بفرمائید اگر سوالی بود من در خدمتان هستم.

(س) به تبع تکامل مراحل تاریخی، خوب جامعه و مراحل تاریخی، رشد پیدا می‌کند حالا رهبریت و محوریت

هم همین طور رشد پیدا می‌کند

(ج) حتماً حتماً

(س) یعنی این چطور جمع می‌شود با ولایت ائمه نار و ائمه معصومین؟

(ج) نه اینطور نیست که ائمه طاهرين مطلق یا بی نیاز از خدا باشند، اول رشد نازل می‌شود بر نبی اکرم، یعنی

خدا صلوات می‌فرستد بر نبی اکرم، اول برای ایشان است، بعد سلامت همه آفاق در سلامت اوست. از طفیل

رشد نبی اکرم، یعنی قرب بالاتر. امکان پیدا می‌کند که اصلاً موجوداتی ایجاد شوند؟ یعنی وقتی که مثلاً

می‌گویم، شما رشدتان بیشتر از فرض کنید که ده پشت قبل ابویان، که بشمارید، بشمارید، بشمارید،

بشمارید بگوئید من از او رشدم بیشتر است، یک مطالبی را من امروز می‌توانم ببینم و الی آخر، همچنین

می‌توانم احتمالات اینجوری در ذهنم بیاید احتمالات آنجوری، احتمالات مسئله حکومت، نظام جهانی، بعد

می‌گوئید که محققاً در ده پشت قبل من، این چیزها را به ذهنشان خطور نمی‌کرده. بعد می‌گویم، حالا شغل

مبارک شما علاوه بر کار فرهنگی چه چیزی است؟ می‌گوئید در کار فرهنگی دارم جواب، آقا شیخ مهدی را

مثلاً اینطور می‌دهم. در سپاه هم در فلان قسمت دارم این بحث‌ها را می‌گویم، می‌گویم ابوی شما در ده

پشت قبل که همچین کاری از او نمی‌آمد؟ می‌گوئید نه. می‌گویم موضوع کارت‌ان، نحوه کارت‌ان، نحوه

ارتباطات همه اینها رشد کرده است. این آقا، خود شما، به طفیلی نبی اکرم خلق شدی این که رشدت هم

بیشتر است به طفیلی نبی اکرم است. یعنی حقیقت رشد مال ایشان است، به طفیل ایشان، یعنی برای اینکه

ایشان به رشد بالاتر برسد، یعنی قرب بالاتری برسد مثلاً می‌گویم شما می‌خواهید بلند شوید، دو رکعت نماز

بخوانی، می‌گوئید من یک استکان چای می‌خواهم تا نماز بخوانم، می‌گویی این بدن قوه داشته باشد که بلند شوی، نماز بخوانی. مثلش را دارم می‌گویم این چایی را می‌گوئید، خلق شده برای شما، خود شما خلق شدید برای نبی اکرم یعنی تاریخ آنچه را که مشاهده می‌کنید برای محورش، خلق شده این مسئله «لولاک لما خلقت الافلاک» یک چیزی نیست که اول کار باشد، بعدش نباشد، خیر! لولا نبی اکرم صلی ... علیه و آله و سلم اصلاً نازل نمی‌شد، مرتباً کمال و رشد برای عالم. هم در ایجاد و هم در تکامل عالم، به برکت ایجاد و تکامل بنی اکرم است. و زیر سایه ایشان و سر سفره ایشان همه کائنات هستند، یعنی به عبارت دیگر رشد مال ایشان است، صلوات مال ایشان است، صلوات همان رشد را می‌آورد صلوات خدای متعال رشد، قرب، ابتهاج، ابتهاج در قرب مال ایشان است، البته حضور هم دارد در همه اعمالی که مثال عوامیش، کودکانه‌اش، ما بخواهیم بزنیم! حضور جاذبه اگر نباشد، ما تکه تکه مان هم نیست، یعنی بگویم تکه تکه می‌شویم این کلمه بی‌ربطی است برای اینکه شما دست بگذار روی سلول، دست بگذار روی مولکول، دست بگذار روی میدانهای اتمی، خوب اگر جاذبه را برداری هیچ چیزی باقی نمی‌ماند چه طوری حضور جاذبه را در اندام مبارک خودتان می‌بینید؟ به «اسمائک التی ملأت ارکان کل شیء» و به اسمهایی که پر کردی، همه اشیاء را، این اسماء کدام اسماء هستند؟ در حالی که اسم اعظم خود وجود مبارک نبی اکرم است. اسم اعظم تکوینی، شخص ایشان است و آقازاده‌هایش یعنی اهل بیت طاهرین ایشان. یعنی اسماء دیگر که شما ملاحظه می‌کنید، یا اسم اسم هستند یا اسمی هستند که به طفیل آن اسم حضور دارند، اگر اینطور باشد که اصلاً شما نمی‌توانید بگوئید که مثلاً برای ایشان رشد نباشد، نه صلوات مخصوص ایشان رشد مخصوص ایشان است، قرب، یعنی آنجایی که رحمت بلا واسطه می‌رسد و دیگر شما نمی‌توانید بگوئید یک چیزی، یک شیء، واسطه است، بین مخلوق و خالق، آنجا شخص نبی اکرم است، گوجه فرنگی و خیار و اینها واسطه رسیدن رحمت به ما است. هوا و آب اینها وسیله رسیدن رحمت است حالا یک مقدار خیلی خیلی هنر کنیم اسمائی را که یک تلفظی می‌کنیم، از آن یک حالاتی پیدا می‌کنیم، از آنها استضائه بکنیم، خیلی خیلی رزقمان بالا برود دعای عرفه‌ای بخوانیم. ولی ماورای این واسطه‌ها ما نیستیم، نمی‌توانیم هم باشیم ما حضورمان

نمی‌تواند بالاتر از این اسما و این مفاهیم و این حالات باشد. یعنی آخرین درجه، که ما بتوانیم حضور داشته باشیم امام خمینی را خدا رحمت کند به فرمایش ایشان دیگر ما عالم به حجب ظلمانی را کنار بزنیم حجب نورانی را هم مثلاً برویم بالاتر، که می‌شود حجب نورانی مال عالم آخرت، بفرمایش ایشان، می‌گفتند که ما یک چیزیهایی را تقلید، نه به معنای مقلد که برای عوام‌ها می‌گوئیم، گفتند یک چیزیهایی را تصدیق می‌کنیم، تقلید می‌کنیم در تلفظ و حال آنکه نمی‌توانیم چیزی از آن بفهمیم، این عین کلمه که نمی‌توانیم چیزی از آن بفهمیم، مال خودشان است آنوقت گفتند که حتی «تصل الی معدن العظمه و تکون ارواحنا معلقه بعز قدسک» گفتند این را ما تصدیقش می‌کنیم، تلفظش هم می‌کنیم ولی نمی‌توانیم چیزی از آن بفهمیم، گفتند اینطور بگوئید روی چشم، عزّ قدس الهی که کسی نمی‌تواند متوجه اش بشود، پاکی عزت، پاکی خدا، عزت پاکی خدا که دیگر هیچ چیز نباید اضافه به آن شود که هر چه اضافه شود از آن عزت تنزل پیدا می‌کند. این مخصوص ائمه طاهرین است. گفتند ما این دعا را می‌خوانیم چون ائمه طاهرین می‌خوانند و لکن ما همگی در حجب نور خواهیم بود، اگر حجب ظلمت را بتوانیم پاره کنیم. حجب ظلمت، حجب همین شهواتی است که در عالم دنیا است، شهوات عالم آخرت را اگر بتوانیم پشت سر بگذاریم، نمی‌توانیم همه‌اش را رد کنیم. یک جاهایی از آن می‌مانیم، روی هم رفته آنچه را که به نظر می‌رسد این است که رشد قطعاً برای معصومین است. خود این عبارتی که «فانّ لدا مع الله حالات» این کاشف از این است. این را نیائیم قیاس بگیریم در اینکه بگوئیم، علمشان تغییر می‌کند!! آن علمی که می‌تواند در مرحله دنیا نازل شود مطلقش در دست آنها است اضافه و کم نمی‌شود، آن علمی را که ماورای عالم انوار است یعنی علمشان که درباره عالم انوار هم است، اضافه و کم نمی‌شود که مال عالم ملکوت است آنجایی که از عالم ملکوت بالاتر است که محل رشد آنها است آنجا برایشان رشد حاصل می‌شود. نه اینکه مثلاً عرض می‌کنم، شما به آقای معلمی می‌گوئید: شما دارید ریاضی می‌خوانید؟ می‌گوید بله! می‌گوئید چیزی هم بیشتر متوجه می‌شوید؟ می‌گوید: بله! می‌گوئید: پس بچه ات که داری به او جدول ضرب یاد می‌دهید، پارسال (گذشته) غلط یادش دادی؟ ایشان می‌گوید: فهمی را که من از جدول ضرب حالا دارم، نمی‌شود منتقل شود، نمی‌شود منتقل شود

به کلاس اول و دوّم ابتدائی، نمی‌شود منتقل شود، ایشان اگر بخواهد، یعنی می‌گوئید ظرفیت بچه‌ام طوری است که اگر بخواهم نسبت را منتقل به او کنم و معنای جدول ضرب را از موضع نسبت بگویم به او، دیوانه می‌شود. آن سطحی‌اش که مال دنیا می‌تواند نازل شود، مطلق است تا آخر تاریخ، آن سطحی‌اش که ماورای ملکوت است و مخصوص بین خودشان با خدای متعال است حتما در آن رشد واقع می‌شود. به افاضه رشدی هم که در آنجا واقع می‌شود، تمام عالم ملکوت نورانی‌تر می‌شود، تمام عالم پائین‌تر هم نورانی‌تر می‌شود. ولی آن سطح را هیچ وقت مخلوط نکنید با این سطحی که ما هستیم، مثال ساده‌اش را باز بخواهم بزنم، حالا مورچه ریزه، مورچه زردهای ریزه بخواهند بشوند مورچه سواری درشت. اگر بخواهیم بگوئیم، این چه ربطی دارد به هواپیما سازی، خوب بسیار خوب خانه‌هایشان فرق پیدا می‌کند، ساختمان آنها فرق پیدا می‌کند، نقشه شهرشان فرق پیدا می‌کند، آنها ریزه بوده یک ذره بوده، حالا اینها یک خورده درشت‌تر شود، چه ربطی دارد به آنجا؟ آنچه که در عالم دنیا که «ما نظر الیه به نظر الرحمه متد خلق» می‌تواند نازل شود برای تکامل، یک حرفی است آن چیزی که آن بالای بالای بالا است آن یک حرف دیگر است. پس تکاملی که برای آنها است از آن قسم نیست، هر چند پر در تکامل آنها بر همه عوالم جاری می‌شود و اینها را برای آن خلق می‌کنند.

س): اجازه بفرمائید یک سوالی که دارم.

ج): البته بخواهید عقلی از آن طرفی‌اش هم، که یک اشاره‌ای که ما اینها را عرض کردیم به اصطلاح گاهی است بحث را از موضع خودمان صحبت می‌کنیم. آنها نه از بحث عقلی محضش، ولی اگر بخواهید عقلی محض محضش ملاحظه کنید، آن باید در بحثی را که درباره ولایت کردیم که آیا در وحدت و کثرت باید بساطت بیشتر بشود یا کثرت بیشتر بشود؟ کثرت که بیشتر می‌شود، آیا کثرت اختیار باید بیشتر شود؟ یا کثرت اختیار لازم نیست بیشتر شود؟ آنوقت در آنجا این بحث‌ها شده است.

س) این بحث «حکم حفظ بیضه و کیان اسلام» این را در استدلالهای نقلی طبیعتاً می‌آید، عقلی که این را نمی‌آوریم؟



ج): یعنی مفهوم بیضه اسلام را، سه تا موضوع برایش قابل ملاحظه است یکی بگوئیم، به خطر افتادن اسلام تک تک افراد، بگوئیم یک شبهه‌ایی پیدا شده، کتاب ضلال نوشته شده، که کسانی که بخوانند، مبتلای به شبهه می‌شوند. یک سرگردنه‌ایی است که اگر کسی از آن راه عبور کند، یک کافری آمده آنجا را گرفته، تکی کسی بخواهد عبور کند می‌گیردش، مجبورش می‌کند به اینکه ترک کند عبادتش را و کلمات کفر آمیز بزبان بیاورد. انکار کند. این یک رقم گفتن است. یک وقتی است که می‌گوئید: نه! از این بالاترش مثلاً این است که گروهی، نه فردی، در خطر قرار می‌گیرند، یک منطقه‌ای است یک عده‌ای هجوم آوردند بر آن منطقه و محاصره کردند و از آنها می‌خواهند که دست از دین بردارند، یک وقتی است که می‌گوئید که نه! این مسلمین روی هم، نظامی دارند که اگر نظام شان تسلیم شود به خواسته‌های کفار، بدست خود مسلمین مجبور می‌شوند، خود مسلمین، دست از مواضعشان بردارند. حکمیت آنها را بپذیرند. اینجا نه فرد و نه گروه روبرو نیست، می‌گوئید سازمانی که اداره می‌کند مسلمین را، رئیسی دارد و سازمانی دارد، حالا این سازمان برابر سازمان کفر، دستش روی دست اوست یا دستش زیر دست او است؟ می‌گوئیم اینجا معنای بیضه اسلام، به خطر افتادنش این است که مظهر قدرت و توانائی اجتماعی که در این سازمان هست، که در این لشکر است، این لشکر اگر اعلان تسلیم شدن کند، آنها سلطه سیاسی پیدا می‌کنند. این سازمان اگر اعلان تسلیم سیاسی کند آنها در برتری قرار می‌گیرند.

بنابراین در سه سطح می‌شود موضوع بیضه اسلام را ملاحظه کرد که ما به ذهنمان می‌آید سطح سوم، یعنی نظام مورد نظر آقایان فقهاء سابق هم بوده، لذا می‌گویند یک سرهنگ فاسق، اگر رئیس لشکر باشد در مقابله با کفر حمایت آن واجب است. یعنی می‌گویند این درست هست فاسق است به فسق فردی، ولی الان پرچمدار مدافع از چه چیزی است؟ از اینکه کفار مسلط نشوند، یعنی حافظ سلطه است، سلطه، یعنی اختیار جامعه برای خودش، نسبت به چه کسی؟ نسبت به کفار که می‌خواهند این سلطه را آسیب بزنند، بیابند مسلط شوند. این مطلب در شرائط فعلی، موضوعاً مناطق جغرافیایی جدای از هم بصورت مستقل و منفک زندگی نمی‌کنند. شما یک سازمان مللی دارید که شده یک سازمان برای همه سازمانها، شورایی دارد به نام

شورای امنیت، آنجا به تصویب می‌رسانند که حمله کنند به عراق، وقتی به تصویب رسانند لشکر از فرانسه می‌آید، از ژاپن می‌آید، از انگلیس می‌آید، از همه جا می‌آید. یعنی تصمیم‌گیری جهانی، در اختیار یک سازمان جهانی قرار گرفته است. حضور شما چه بصورت مثبت چه به صورت منفی، چه آنقدر قدرت داشته باشید که آنها نتوانند تصمیم بر علیه شما بگیرند، مجموعه شان چه عضو آنجا باشید و حق و تو داشته باشید مادامی که نداشته باشید، اسلام در معرض خطر است الحمدا... رب العالمین تا الان که حضورتان هستیم، بعد از ایجاد نظام جمهوری اسلامی نتوانستند اینها به اصطلاح به قدرتی برسند که دستور حمله به ایران را بدهند، آن طور که به عراق دادند، اگر توانسته بودند، یک پنج ساعت وقت نمی‌گذاشتند، درست است هواپیمای مسافری را زدند، درست است ما قطعنامه را تصویب کردیم، در مرحله ضعف قرار گرفتیم، اما اگر دستشان می‌آمد، هیچ کوتاهی نمی‌کردند که هیچ چیز وجود نداشته باشد، یعنی خدا علاقه مسلمین را که به سراسر دنیابه طرف ایران آورده، تردیدی که در کفار در تئوریهایشان پیدا شده، در مجموع یک حالتی را بوجود آورده که اینها تصمیم نهایی را درباره ایران نمی‌توانند بگیرند. الحمدا... رب العالمین. یعنی در موازنه روانی قوای روانی جهان، در وجدان بشری این‌ها را می‌آورد. بله. در همین حد کافی است. آقا چیزی درست است.

آقا نصرتی: دین اسلام تنها در استدلال نقلی ما می‌آید، یا اینکه می‌توانیم در استدلالهای عقلی هم در آن سطح عالیش استفاده کنیم؟

ج: عقلی اش که خیلی بالاتر از این است، اینکه می‌فرمائید عقلی اش، عقلی اش که خیلی واضح است. ببینید این نکته را عنایت فرمائید، قدرت جامعه در عبادت، افزایش پیدا می‌کند اگر عبادت را تعمیم دهید، تعمیم عرفانی اش را من کمی ذکر می‌کنم، بعد می‌آیم در بحث دومش، وقتی می‌گوئیم که سر می‌گذارید روی سجده، یک سرگذاشتنی است مثل سجده بنده که به نرمش بیشتر شبیه است تا سجده، سجده نهایت خضوع است، دل اگر دنبال چیزی کنده شده باشد که محورش شده باشد آن مطلب، که همه کارهایش را به خاطر آن مطلب انجام دهد، این همین که می‌گوئید بخاطر آن، یعنی خاضع در برابر او، حقیقت خضوع همان

است. معاذ الله اگر کسی همه کاری کند که یک مقامی پیدا کند یا همه کاری کند که یک پولی پیدا کند یعنی چه همه کار کند؟ یعنی او از خانه بیرون می‌آید، یک نفر را می‌بیند به او سلام علیک می‌کند، دست می‌دهد، گرم می‌گیرد الی آخر، در دلش این است که این برای آن کاری که آنجا دارم. حالا زن و بچه اش به او می‌گویند مثلاً برویم امروز لباس بخریم. یک روز می‌گوید نه نخریم، بدلیل رعایت آن مقصدی که داریم، یک روز حتماً بخریم دولا بخریم. بدلیل آن مقصدی که داریم، یعنی خوبی و بدی ارزش و ضد ارزش، حول آن مطلب واقع می‌شود. در عمل نه در تلفظ. این صحیح است بگوئیم این دل کنده برای آن مقصد شده است، خاضع شده روحش، ساجد شده روحش، روحش در مرحله خضوع و سجود است شخص قوت هم پیدا می‌کند، شخص در آن مسیر قوت پیدا می‌کند؟ یعنی چه قوت پیدا می‌کند، یعنی حساسیت پیدا می‌کند، نسبت به چیزهایی که به آن مقصد می‌سازد. فکرش حرکت پیدا می‌کند نسبت به چیزهایی که با آن مقصد می‌سازد. عمل او حرکت پیدا می‌کند، لذا نسبت به آن مقصد حریص‌تر می‌شود، به آن مقصد عاشق است، یعنی بی‌قرار است. تابع است، صادق است، این مسئله که در فرد گفتم، برای کل جامعه حاصل می‌شود، و امکانات و رشد تکنولوژی اقتصادی، تکنیک فرهنگی، تکنیک سیاسی، حول محور پرستش اجتماعی ایجاد می‌شود اینکه نمی‌شود خدا بدست کفار بسپارد، این که محال است. این اگر جایز باشد، معنایش این است که برتری کفر بر اسلام جایز باشد، این حرف بی‌ربط و مزخرفی است. این اگر جایز باشد معنایش این است که دین بشود، بازیچه اهل دنیا. روانشناسها می‌گویند برای آرام کردن خودتان، باید خدا را هم بپرستید، خداپرستی که این روانشناس می‌گوید، می‌خواهد خداپرستی را وسیله کند، عرق بیدمشک، مثل عرق نسترن، غرض سلامت مزاج است غرض توانایی مزاج است، برای توانایش هم شما عرق بیدمشک بخورید، اعصابتان را آرام می‌کند، این خداپرستی که نیست اگر بنا شد نظام اجتماعی محور تکاملش بدست کفر باشد، اختیارات توسعه پیدا کند برای دنیا و پرستش دنیا، این قطعاً است.

پس بنابراین اگر این طور در زیر بنای حرکت بگوئیم، بگوئیم حرکت چیزی نیست جز تولی به ولایت ولی، که تکامل دهد، یعنی قرب به ولی مقصدش بشود، یعنی خلافتی را که پیدا می‌کند برای او آن طور که او

می‌خواهد تصرف کند، که چطور شود قربه الی الله. چون او را دوست می‌دارد. اگر این را اساس حرکت بگیریم، آنوقت محال است حرکتی واقع شود در جامعه برای تکامل جامعه، جز اینکه یا ناری باشد یا نوری باشد، نور باید سرپرستش نوری باشد. اگر آنکه مقصدش دنیاست و در دنیا، از دنیا خود دنیا را می‌طلبد، معنایش اینکه پرستش می‌کند، دلش عاشق است، آن جامعه اش عاشق دنیاست. این را شرع مساوی می‌گیرد و بگوید این را ما دادیم دست خود مردم، هر طور انتخاب کردند، که رأی آقا شیخ مهدی این طوری است. اگر این طوری باشد که معنایش این است که بستر تقرب الهی جمع شود اصلاً در دنیا، چون او مرتباً حریصتر به دنیا، دنیا را به رنگ های مختلف، طعم های مختلف، جلوه‌های مختلف مرتباً بالا می‌برد، دلها را هم به طرف آن شیفته می‌کند، بالا می‌برد بالا توسعه اختیارات هم در همان طریق واقع می‌شود. کلیه ساختارها، معاملات، همه اینها، پوشش فردی‌اش می‌تواند دین باشد. آن هم برای مدت خاصی است وقتی می‌گوئیم پرستش فردی برای مدت خاصی معنایش این است که نظام پرورشی می‌آید و تمام دین را حذف می‌کند، هیچ چیز از دین نمی‌ماند. این معنایش این است که خدای متعال پرستش غیر خودش را توسعه دهد. به گونه‌ای که برای پرستش خودش جایی نماند این اصلاً با خلقت عالم نمی‌سازد. این معقول نیست که بگوئید، خدا عالم را خلق کرده است و تکاملش را در این قرار داده است که دیگر دین خدا ابداً پرستیده نشود، نه با عالم قیامت، نه با ربوبیت مطلقه الهی، نه با ربوبیت تاریخی نبی اکرم می‌سازد، اصلاً با خود مکلف نمی‌سازد، کسی که قائل شود به اینکه نظام اجتماعی مطلقاً دست بشر است یعنی «تخذت الله هم هوی و کان امره فرطاً» در کار نیست. برای اینکه جامعه الهی مادی را به حداکثر رساندن رفاه قرار می‌دهد اینکه می‌گوئید تقلاي روح بیشتر شود، و دائم التزاید شود، دنبالش هم ساختارهای اجتماعی و غیر ذالک پیدا شود، یعنی دلهای همه شیفته دنیا شود. این اصلاً لوازم حرفش را جز با انتزاع محض و بریدن امور از هم، هیچ موحدی دچار همچنین غلط‌هایی نمی‌شود. بله وقتی کسی بیاید بگوید که، بشر احتیاجاتی دارد، یک احتیاجات مادی دارد، یک احتیاجات معنوی، اما احتیاجات معنوی‌اش دست ائمه طاهرين و خدا است، اما احتیاجات مادی‌اش، مثل اینکه به اصطلاح می‌شود بگوئیم که نه عمل اثر در روح داشته باشد، نه روح اثر در عمل

داشته باشد آیا اصلاً این حرفی است، من معتقدم که کفارِ عاقل هم همچین حرفی را نمی‌زنند که بتوانند همه جای حرفشان را بسنجند، می‌فهمند که عمل در پرورش روح اثر می‌گذارد، تفکر در پرورش روح اثر می‌گذارد. یکی خدمت وجود مبارک حضرت ابا عبدا... آمد و گفت که اهل کوفه دستشان با بنی امیه است دلشان با شماست، حضرت گفت نه بر عکس کنید. چون بر عکسش که بکنند مثل دوره منافقین و دوره رسول اکرم می‌شود معنایش این است که قوت اسلام بالا می‌رود، ولو قدرت ظاهریش بالا رود. اینکه در دل بگوئیم که اموری که مربوط به معنویات و مربوط به دین است، اموری که مربوط به دنیا است، مربوط به علما حسی است و کفار. این از نظر عقلی که  $2 \times 2 = 4$  هست، نهایت، نه در معقولِ مصطلحِ حوزه؛ آنوقت حاج آقا یک چیز دیگر شما توجه کنید، حالا از آن سطح بالای بالا یک مقدار پائین‌تر، می‌آئیم شما الگو گزینش دارید، الگو گزینش مگر بدون پرورش ممکن است، شما پرورش می‌دهید، بعد آن چیزی را که پرورش دادید در بین آن گزینش می‌کنید.

آنوقت آدقش این است که اول شما بحث ولایت فقیه را همان کلامی که عرض کردم نهایت اینکه چون نمی‌توانید کلامی دقیق فنی را که ما می‌گوئیم بیان کنید، لااقل تقریب‌های ذوقی عرفانی بکار ببرید. والا اگر می‌توانستید بحث ولایت را سر جایش، یعنی به عبارت دیگر مبانی حکمت عملی را بیان کنید، ما نمی‌گوئیم مبانی این است که بگوئیم وجدانها شهادت می‌دهد شکر منعم را، می‌گوئیم اصلاً حرکت جز در شکر منعم نمی‌شود،

این گروه اهل ایمان، اُممِ الهی بهتر است. (صفحه ۴)، گروه با امت خیلی فاصله دارد، گروه مثل یک جمع خیلی کمی ذکر می‌شود. خوب است این سرفصل‌ها خیلی خوب است. خوب می‌شود درباره اش حرف زد. من به اندازه‌ای که سریع نگاه کردم می‌شود باشد بعداً هم دقت کنم من البته زیاد هم البته سعی بر اینکه سرفصلها تغییر کند صحیح نمی‌دانم دقت کنم، حالا مثلاً بیاوریمش در نظام خاصی همین طوری که هست، من بذهنم می‌آید که خوب است انشاء... تعالی امیدواریم مورد قبول حضرت ولی عصر صلوات... و سلامه علیه قرار گیرد.

آقای \_

س): مراحل بعدی که زمانبندی طرح اینها هم هست انجام شود و اضافه شود.

ج): بیاری خداوند تعالی، صحبت خاص دیگر در نظرتان است حضرت عالی صحبت خاصی در نظرتان است.

## فلسفه حکومت

### جلسه: ۷

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیلی قبل از آدم شروع هست. آخرش هم تا قیامت و بهشت و همه چیز جلو می‌رود.

حجت الاسلام نصرتی: در قبل، استفاده می‌کردم قبل که ولایت ابلیس و اعوان و انصارش داخل محدوده ای (ج) نه، یادمان نرود که ابلیس زنده هست و یک نفر هست که هدایت کار را دارد، یک نفر جَنّی که از دوره اغوای حضرت آدم تا زمان ظهور حضرت ولی عصر است مهلتی که به او داده‌اند و در هر دوره هم حضور فعال دارد و تکامل شرارت‌هایش را هم می‌کند.

س (۱) بعد از زمان ظهور حضرت دیگر

(ج) دیگر یا غیب می‌شود یا کشته می‌شود. ظاهراً در رجعت که حتماً کشته می‌شود؛ ولی در زمان ظهور حضرت ولی عصر غیب می‌خورد. درباره «انک من المنظرین» که تو از مهلت داده شدگان هستی الی وقت معلوم، بعضی به ظهور حضرت توصیف کرده‌اند و بعضی هم به همان رجعت.

حجت الاسلام آقای نصرتی: ابلیس و اعوان و انصارش داخل در ولایت نبی اکرم نیستند؟

(ج) داخل در ولایت هستند، نه به معنای اینکه شرارت‌ها با اذن ایشان انجام می‌دهند، داخل در ولایت، هستند، یعنی حضرت می‌تواند آنها را از بین ببرد، یعنی سهم نبی اکرم ولایت تکوینی دارد می‌تواند از آنها را

بین ببرد، ولی از بین نمی‌برد. چندین بار هم که حضرت تعرض تند کردند، بلا فاصله وعده خدا را و مرتباً تکرار می‌کردند. امیر المومنین - علیه السلام - آمد سرش را از تن بکند، اطبق یک نقل پشت سر هم و مرتباً می‌گفت: «انک من المنظرین الی وقت معلوم» خدا به من وعده داده. خدا لعنتش کند که حق نمک را شناخت، برای اینکه حضرت اورا نکشت و آزادش گذاشت آن وقت بعد از رسول - صلی الله - چه فتنه هایی به پا کرده.

آقای ساجدی: به این معنا به هرحال تحت ولایت نبی اکرم و ائمه طاهرین نبوده؟

ج) همان طوری که کفار هم نیستند که اعیاد و انصارش هستند تحت ولایت اجتماعی آنها حضور پیدا کرده باشند، نه

ج) حالا در سطح تاریخی، در تکامل آمده باشند و تکامل دین انبیاء را بیاورند و اراده کرده باشند تکامل آنها را نه

س) زمینه ابتلاء باشند.

ج) آنها آمدند مرتباً کار شکنی کردند. نه اینکه چیزی را اراده کردند

س) آقای ساجدی: بستگی به این دارد که تحت ولایت را الآن در جامعه جمهوری اسلامی ایران

ج) اصلاً تحت ولایت را، معنایش را در ولایت تکوینی نمی‌کنند. حضرت نبی اکرم شأن تصرف در تکوین را دارد. آن شأن تصرف در تکوین او، حاکم بر ابلیس هست، از آن شأن بنا نیست که استفاده بکند، آلا و محال معیشت الله هست، یعنی آن چیزی را که خدا می‌خواهد انجام می‌دهد، هیچ چیز اضافه و کم نمی‌کند.

حجت الاسلام نصرتی: شأن تصرف در تکوین با تصرف تاریخی اش فرق دارد؟

ج) حتماً فرق دارد، در تصرف تکوینی، ایشان «هذا اعطاء ربک» این همه زمین و منظومه و قمر به تو

بخشیدیم «فامنن او امسک»، هر که را خودت

س) فرقیش تفویض است یک مقدار.



ج) ولی این تفویض را حضرت دخالت نمی‌کند. این سطح به نبی اکرم تفویض می‌شود، ولی و محال معیشت الله. حضرت بندگی اش در این هست که اختیار دارد و بدون نظر هیچ کاری نمی‌کند. یعنی اینکه حالت نبی اکرم با خدای متعال چه چیزی باشد، ابداً معیشتش بر معیشت الله سبقت نمی‌گیرد، در شدیدترین مشکلات، شما خزانه دار هستید و گفته‌اند که هرچه می‌خواهید خرج کنید، ولی در شدیدترین فشارها هم یک لحظه میل نمی‌کنید که من بروم در صندوق را باز کنم، می‌گوئید: هرچه گفتند، انجام می‌دهم. می‌گویند: ما که به تو داده بودیم، می‌گویید ولی من خودم برای شما بودم.

آقای ساجدی: ما به یک لحاظ از جهت تکوینی تابع ولایت هستیم، یعنی تابع ولایت تکوینی هستیم. به این معنا که مثلاً تشنه می‌شویم، بعد آب می‌خوریم و بعد غذا می‌خوریم، اینها که دست ما نیست. یعنی از این جهت که امر بین ما و شیطان و هرکس و خلاصه در اینها تابع هستیم.

ج) یعنی در ولایت تکوینی ما تبعی محض هستیم. باز ولایت هم داریم، تولی داریم، تولی تبعی داریم، اینجا تولی مطلقاً منعزل نیست.

س) بله، به یک نسبتی مؤثر هستیم در ایجاد تشنگی، ایجاد گرسنگی و رفعشان. ولی کلی اش به هر حال ما تبعی هستیم.

ج) تبعی محض هستیم.

س) بله، یعنی نسبت تأثیرمان در این قسمت بسیار کم است. دومین مرحله، در ولایت که می‌آئیم، به هر حال ما یک اختیاری داریم و الان که درد درون جمهوری اسلامی هستیم ما به یک معنا از این جهت که در نظام حضور داریم، تابع ولایت هستیم و در این ولایت هستیم. خلاصه، به یک نسبتی تبعیت می‌کنیم و به یک نسبتی هم هر فردی از این ولایت فعلی تخلف می‌کند. می‌شود گفت که به یک معنا، همه اینها که الان در جمهوری اسلامی الان هستند، تحت ولایت حضرت آیت الله خامنه ای هستند.

ج) یعنی بگوئیم؛ تابعیت ایران را دارند، یعنی قبول کردند که حاکمیت قضایی که برای آنها می‌خواهد انجام بگیرد، روی قوانین ایران انجام بگیرد. حاکمیت پولی وقتی می‌خواهد روی سیاست گذاری آقای فلان انجام

بگیرد روی دستگاه مرکزی و بانک مرکزی انجام می‌گیرد که ما این را قبول کردیم، به صرف همین تابعیت دارد یک عده‌ایی آن را نپذیرفتند و بلند شدند و به اروپا رفتند.

(س) درست است. اما می‌خواهیم بگوییم در همین ولایت و پذیرش هم نمی‌شود بگوییم که، یعنی گاهی می‌گوئیم به دلیل اینکه در بعضی جاها بنده از همین قوانینی که پذیرفتم، تخلف می‌کنم این اینجا که تخلف می‌کنم، از ولایت تبعیت کرده‌ام، از خود تبعیت کرده‌ام.

(ج) درست است.

(س) اما حالا گاهی به استناد به این تخلف، ممکن است بگوئیم این تابع ولایت نیست، اما به لحاظ کلی‌اش تابع ولایت هست. سوال من این می‌شود که وقتی که می‌خواهیم بگوئیم تابع ولایت هست یا نیست، به کدام لحاظ آن بگوییم؟ در مورد شیطان هم که پیش می‌آید، تخلف محض هست.

(ج) بله، در ولایت تکوینی اش حتماً تخلف محض در ولایت تکوینی نمی‌تواند.

(س) در مورد کفار هم عین همین قضیه می‌شود و در مورد مسلمان هم به این ترتیب.

(ج) بله، درست است.

(س) به یک نسبتی اینها وقتی بودند در حکومت حضرت امیر المؤمنین می‌پذیرند تحت لایت امیر المؤمنین هستند در یک جاهایی هم تخلف می‌کنند، مثل ما که تخلف می‌کنیم. یعنی نسبت هایش فرق دارد.

(ج) یعنی در جهت‌گیری، جهت‌گیری کلی، یک وقت هست که می‌گوئید ما تحت ولایت هستیم، یک وقت می‌گوئید در آنجایی که اصلاً درخواست سبقت نمی‌گیرد. بر فعل، تولی تبعی در یک جائی که تکوینی لقبش می‌دهیم، می‌گوئیم درخواست سابق بر فعل نیست، فعل واقع می‌شود.

شما در آب تصرف کنید، آب در درخواست شما در اینکه آن را در این لیوان یا در آن لیوان دیگر او تصرفی ندارد. بخلاف موجود مختار که تقاضا می‌کند و بعد از تقاضایش متناسب با آنچه که برای عالم لازم هست و آنچه هم که برای او لازم هست، به او اعطاء می‌شود. ایجاد به سفارش، سهم می‌دهد. این مرتبه‌ای هست که ایجاد به سفارش سهم نمی‌دهد، در اینکه کل عالم چه زمانی شروع بشود، چه زمانی مثلاً دنیا پیدا

بشود. کی آخرت به معنای بعد از رجعت آغاز بشود. چون آخرت الان هست. ولی آغاز یک دوره جدید برای عالم برزخ که دیگر هیچ سفارشات از عالم دنیا برای عالم برزخ نرود که الان برای عالم برزخ سفارشات می‌رود، کما اینکه از عالم برزخ هم نسبت به دنیا سفارشات می‌آید. ولی یک زمانی می‌رسد که دیگر از عالم برزخ سفارشات برای این دنیا نمی‌آید، برای این دنیا هم دیگر سفارشات برای عالم برزخ نمی‌رود. آن دوره‌ی جدید آخرت هست، آن دوره هم حالا به روایاتی مثلاً ۴۰ هزار سال باشد یا هر چه که باشد، بین دو «نفخ»، نفخ صور اول و نفخ صور ثانی. بعد قضیه قیامت که اصلاً عالم برزخ به یک عالم دیگری تبدیل می‌شود. یعنی اگر برای عالم آخرت چند دوره ذکر کنیم، عالم قیامتش یک دوره‌ی دیگر هست. حالا ما صحبت‌مان همین هست (ولایت نبی اکرم در همان موقعی که به آن بین دو صور می‌گوئید، ولایت دارد، در قیامت ولایت دارد، اینکه لقب تاریخ به آنها می‌دهیم و می‌گوئیم متصرف در ولایت تاریخی هستند، محور ولایت تاریخی خود ربوبیت مطلقه هست، متصرف در تاریخ هستند و همه جای ایشان می‌توانند تصرف کنند، در عالم ذرع تشریف داشتند، می‌توانستند تصرف بفرمایند، در عالم برزخش می‌توانند تصرف کنند، در عالم بین نفخین آن می‌توانند تصرف کنند، در عالم قیامتش می‌توانند تصرف کنند، در عالم جنت و نار هم می‌توانند تصرف بکنند. با نظام، تصرف می‌فرمایند. یعنی حمله‌ی عرش در خدمت ایشان هستند. علاوه بر این که ائمه طاهرین و کلاً انبیاء و مومنینی که ولایت پیدا کرده باشند، این‌ها جزو عمله (؟) و اکله - رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - هستند، حمله‌ی عرش الهی و کل ملائکه‌ای که من ذالذی یشفع عنده الا بازنه» یعنی هیچ ترکیبی پیدا نمی‌شود، مگر باذن خدای متعال هست، واسطه در رحمت نبی اکرم هست. صلوات بر نبی اکرم هم که خداوند اولین مصلی هست، به معنای این است که تکامل عالم را به طفیل نبی اکرم قرار می‌دهد. حالا در این مرتبه از ولایت، حتماً ابلیس و کفار هستند، در این مرتبه از ولایت هم نبی اکرم در دوره اختیار «لا یشءوون الا ماشاءالله» یعنی اعمال اراده نمی‌کند و ابداً بر خدای متعال سبقت نمی‌گیرد، ولی دارد و نمی‌کند، ولایت دارد و اعمال نمی‌کند، نه اینکه ندارد و نمی‌کند، کل کائنات

(س) امتیازاش هم در مرحله‌ی ولایت تاریخی که بگوئیم.

ج) ولایت تکوینی، تقومش به ولایت تاریخی که هست، حضرت متصرف در کل تکوین هستند؛ ولی اعمال نمی‌کردند. ولی پائین از آن می‌آید، د عالم اختیار می‌آید، در عالم اختیار که نازلتر از تکوینی که به آن لقب تاریخی می‌دهیم. اینجا که تشریف دارند، تصرفی از تاریخ می‌شود، نه محوری، در محوری، خدای متعال محور هست. در اینجا تصرفی در محدوده‌ای که خود خدا هم تصرفات نبی اکرم را دوست می‌دارد اینجا تصرفاتی دارند، این‌طوری نیست که نداشته باشد. نسبت به انبیاء سلف دارند، نسبت به، یعنی چه؟ یعنی از آدم در قبولی توبه اش شفاعت می‌کنند، تا برسد به همه انبیاء و تا برسد که به فرمایش آقای خمینی - رضوان الله علیه - فرمودند: همه انبیاء به شفاعت حضرت سید الموحدین نائل می‌شوند و ایشان به شفاعت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می‌رسند. رسول خدا را می‌گفتند که بلا واسطه به شفاعت خدای متعال و رحمت خدای متعال می‌رسند و، هیچ واسطه‌ای، بین ایشان و رحمت خدا نیست؛ یعنی صلوات مستقیماً بر ایشان هست.

به حضورتان عرض کنم که یک بحث هایی به این صورت داریم که حالا اینها را در یک سطح خیلی کلی می‌توانیم اشاره بکنیم، شاید اگر بخواهیم به صورت کد دادن وارد بحث آن بشویم، خیلی درست نباشد. بحث فلسفی می‌توانیم.

آقای ساجدی: نه، این در حدی که لفظ آن اشتباهی اینجا نوشته نشده باشد. یعنی لفظ را یک کارش بکنیم و اگر نه الان

ج) بله، لفظ مطلقه ربوبیه را حتماً محوری قرار بدهید، تصرفی را نبی اکرم قرار بدهید، در سطح محوری، نبی اکرم لا یشائون الا ما شاء الله» در سطحی که خدا دوست می‌دارد که ایشان تصرف کند، تصرفی هست، ایشان حتماً حضور تصرفی دارند. در سطح تبعی هم باز در ولایت اجتماعی هم خود نبی اکرم حاضرند، در هر سه سطح حاضرند در ولایت اجتماعی، تشکیل حکومت دادن در مدینه است. ولی حضرت هرگز به این شناخته نمی‌شوند، به ولایت اجتماعی شناخته نمی‌شود. به حضورشان در ولایت تصرفی در تاریخ شناخته می‌شوند. حالا صحبت در اینکه یک سطح را باید بگذاریم، سطح اول، ولایت ربوبیه مطلقه الهی و روبرویش

ولایت تکوینی. ۲) ولایت مفوضه به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرین - ولایت تاریخی

(۳)

س) در اینجا، اگر دقت شود، آقای نصرتی همه اینها را تاریخ گرفتند. اگر دقت کنید، نوشته‌اند  
ج) درست است. تاریخی تاریخی.

س) در حالی که به نظر می‌رسد، بعضی از فرمایشات شما چیز دیگری از آن فهمیده می‌شود.  
ج) ولایت اجتماعی، ولایت تاریخی، ولایت تکوینی.

س) بله، یعنی تاریخی داریم، تکوینی و مثلاً و اجتماعی داریم. بعد به این لحاظ، سه ولایت داریم که هر کدام  
از اینها سه سطح [؟] دارند

ج) زنده باد، آن وقت محوری تکوینی خدای متعال هست. تصرفی تکوینی نبی اکرم هست - صلی الله علیه و  
آله و سلم - تبعی تکوینی ولایت اجتماعی می‌شود. ولایت اجتماعی

س) اگر نخواهیم وارد مدلس برای آنها بشویم، چون اولین گرفتاری که بعد از نوشتن آن داریم این است که  
سه واژه محوری و تصرفی

ج) حالا محوری را نیاورید، لااقل عنوانش را عوض بکنید «اصلی، فرعی، تبعی» «اصلی، فرعی و تبعی» که  
بکنید خیلی راحت می‌فهمند، برای سه تایی آنها هم، «تکوینی، تاریخی، اجتماعی»، سه سطح را می‌گیرید.  
محوری، تصرفی، تبعی که بهتر است.

آقای ساجدی: برای چه کسی؟

س) یعنی آنجایی که حرف از تکوین هست، تصرف، خودش معنا دارد.

آقای ساجدی: می‌دانیم، ولی چون واژه ما هست، به زودی کسی نمی‌فهمد.

س) به نظرم می‌آید دیگران این را خیلی بهتر از تبعی می‌فهمند.

آقای ساجدی: تبعی درست، ولی اصل

ج) تبعی به معنای که به «تبعیت» است. متغیرهای اصلی هم جا افتاده است، متغیرهای فرعی و همان، متغیرهای تبعی هم باز این طوری نیست که هیچ عامل تبعی نباشد. خودمان هم که بیرون صحبت می‌کنیم، نوعاً اصلی، فرعی و تبعی می‌گوئیم. حالا در عین حال روی آن تأمل شود، بهتر است. آن وقت اگر «اصلی، فرعی و تبعی» را برای تکوین بیاورد اصلی آن خدای متعال است، فرعی آن نبی اکرم و تبعی آن... آقای ساجدی: در این صورت ۹ تا سطح می‌شود.

ج) احسنت. آن وقت من به نظرم می‌آید که مجبور هم هستید، چون مومنین را آوردید، مومنین حتماً حضورشان بسیار ضعیف هست.

س) ولایت تکوینی می‌فرمائید به ائمه هم می‌دهیم؟

ولایت تکوینی، محوری محوری محوری آن اموری هست که احیاناً نبی اکرم هم نمی‌داند، این که وقت قیامت چه زمانی هست، وقت فرج آل محمد چه زمانی هست. فرجی است بر خود نبی اکرم. خدا وعده داده و به وعده اش هم وفا می‌کند. ولی دقیقاً خود آن وقت چه زمانی است؟ فرج از عالم بالای بالای بالا شروع می‌شود و ظهورش در ظهور ولی عصر و همه با همدیگر انجام می‌گیرد. ولی به اصطلاح امروزها که می‌گویند: نقطه‌ی عطف و یک نقطه‌هایی که دگرگون ساز هست، اینها را هیچ کس جز خدا نمی‌داند، خدا به موسی می‌گوید: «اکادوا أخفیها» می‌گوید: نزدیک هست از خودم هم مخفی‌اش بکنم. در تفسیر مفسرین این طوری گفتند. این که از خودم پنهانش کنم، به ذهن می‌آید نه اینکه از خود حضرت حق است، از نبی اکرم هست که ظهور شاید نداشته باشد.

س) این گونه به حضرت موسی گفتند که دلخور نشود، حضرت موسی هم انتظار داشتند که همه چیز را بدانند. شما می‌فرمایید که در ولایت تکوینی، مؤمنین هم نقش تبعی دارند؟

ج) ولایت تکوینی، ولایة اجتماعی و مردم روی هم، در ولایت تبعی آن هستند، یعنی این که در چه مرحله‌ی از تاریخ واقع بشوند، در خواست اینها مؤثر نیست. این که آقای خمینی و دوستانش چه زمانی به دنیا بیایند، این در دست نبی اکرم می‌تواند ۱۰۰ سال جلو و عقبش بکند، ولیکن خود ایشان کاری نمی‌تواند بکند. محدوده

قدرت ایشان در این مرحله از تاریخ تا کجا باید جلو برود؟ سقف نهایی دارد و این طوری نیست که بی‌سقف باشد، هر چند اضافه و کم کردن سقف نهاییش به دست حضرت ولی عصر هست. اما مهمترین قسمتی که به نظر می‌آید که خوب می‌توانید تشریح کنید، اینکه کلیات خیلی کلی بحث هستی شناسی را که ایشان خودش هم قبول دارد، حوزه هم قبول دارد، آن را به عنوان فلسفه هستی به نحوی که مفهوم هستی از مفهوم نیستی مجرد شده برای او موضوع کلام قرار گرفته بود. از اول بحثی را که می‌کنید. صحبت از این است که مقدمه بعد از خلاصه‌ی خیلی خلاصه فلسفه هستی، تعریفی برایش می‌دهید، نه اینکه تشریح کنید می‌گوئید که در جای خودش هم انجام گرفته، بعد اجتماع لکن کسی که می‌خواهد وارد بحث شو سخن از چگونگی دارد، حق ندارد. از آنجا [؟] کند، فلسفه چگونگی غیر از فلسفه چرائی هست، شما در فلسفه چرائی صحبت نمی‌کنید و بعد گره می‌زنید که در فلسفه نیست. چرائی، شما می‌گوئید؛ موضوعاً از فلسفه تجریدی خروج موضوعی دارد چون در آن جا که بحث از حرکت تکاملی به معنای مکانیزم تکامل نیست. ساختار و ربط منطقی تکامل را که در آن جا تمام نمی‌کنید، هر چه بحث می‌کنید در مفاهیم تجریدی هست، جای خودش هم نفع دارد و ما کاری به آن نداریم. ولی هر کس بخواهد از چگونگی شروع بکند، باید فلسفه چگونگی اش را تمام بکند و فلسفه چگونگی که ما می‌گوئیم، هماهنگ با فلسفه هستی شناسی است. فلسفه‌ی چگونگی ما قطع نشده است که بگوئیم کاری به خدا ندارد، مثل غربیها بخواهیم بحث کنیم. آنچه را که در فلسفه هستی گفتید، او هماهنگ با فلسفه چگونگی هست که ما می‌گوئیم. در اینجا دیگر مقابله‌ای که با حوزه بود، اصلاً پیش نمی‌آید. صحبت از این است که ما ما فلسفه چرائی را با فلسفه چگونگی تکمیل می‌کنیم، البته در فلسفه چگونگی اثبات می‌کنیم که کلیه اشیاء و تغییرشان و ذوات و... در چگونگی که داریم صحبت می‌کنیم، به تبع یک حرکت تکاملی است. آن وقت اتفاقاً این مبنایی که دارم عرض می‌کنم ساختن آن با اصالت وجود بسیار نزدیک هست و با اصالت ماهیت نمی‌سازد، یعنی برای ذوات اشیاء خاصیت ذاتی منفصل قائل نمی‌شویم، ولی اگر در خاطر شما باشد در فلسفه اصالت وجود، چون خواص را برای ذوات ماهیات نمی‌دانند و ماهیت را انتزاع از مراتب وجود می‌دانند، پس وجود متحرکی را که ما در اینجا بیان

می‌کنیم که بعداً تولی و ولایت می‌شود، این سازگار با آن هست. این را هم اگر سر جای خود توضیح بدهید، خوب هست؟ ممکن است که ما لوازم بعیده‌ی اصالت وجود را نپذیریم، یعنی به عبارت دیگر اصل مطلب را بسیار نزدیک با صحبتی که داریم می‌کنیم. اگر این تکامل این‌طوری بشود، بحث ما تکامل فلسفه وجود در مکانیزم هستی می‌شود، آن وقت آن تقسیمات را هم می‌خورد. روشن شدن این قسمت‌ها طبیعتاً بحث را هم از نظر حوزه بسیار گیرا می‌کند و هم به عبارت دیگر غیر از اثر سیاسی، اثر فنی و عملی آن بالا هست. یعنی اصولاً مباحث شما به هم متقوم هست و نهایت هر سطحی از آن را شما یک بحثی دارید.

(س) با این ترتیبی که الان خودشان آنها را یک تقسیمی کردند، سه بحث عمده داریم: تکامل هستی، تکامل تاریخ، تکامل اجتماع و این سه سطح از ولایت هم دارد. ولایت هستی، ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی. حالا بحث این است که همین بحثی که ایشان در ولایت تاریخی و در هر کدام از اینها دارد، در ولایت هستی هم بیائیم همین بحث را بکنیم و با این حساب بگوییم که ولایت محوری آن، با خداوند متعال هست، ولایت تصرفی‌اش با انبیاء و ائمه و نبی اکرم و اهل بیت طاهربین صلوات الله علیهم ولایت تبعی شان را می‌خواهید چه کار کنید.

(ج) حالا اول العزم من الرُّسُل که دوره دستشان بوده، ما آنها را هم در تصرفی می‌آوریم.

(س) همه اشکالات را اینجا رفع نکنیم.

(ج) عیبی ندارم.

ما در ولایت تاریخی، یک سطحی از آن را برای انبیای سلف می‌دانیم؛ ۱۲ امام یعنی چه؟ پایین‌تر از معصومین خودمان در تصرف در تاریخ، حتماً اول العزم من الرُّسُل داریم؟ ولی از اول العزم پائین‌تر می‌آید، دیگر پائین از اول العزم که دینی نیاوردند؟ شریعتی نیاوردند، فقط اقامه کردند یک جا، غیر اول العزم می‌شود هم ردیف ولایت اجتماعی. حالا در یک جامعه کوچکی که بعضی‌هایشان که از ولایت اجتماعی هم در مراتب محوریش هم نیستند، در مراتب تصرفی‌اش هم نیستند، در سطح عدول مؤمنین هستند، گاهی در سطح مثلاً مراجع تقلید هستند که به آنها کاری نداریم.



س) فرمودید: «تبعی» خلاصه در هستی می‌خواهد چه کار کند؟

ج) در هستی ولایت تبعی مال جامعه می‌شود، برای آن نظام ولایت اجتماعی.

س) نظام ولایت اجتماعی هم مؤثر در تکامل هستی (تکوینی) هست؟

ج) در تکامل هستی به نحو تبعی مؤثر هست، به نحو تبعی. منزلت تبعی را یادمان نرود چقدر است

س) درست است. می‌توانیم یک مصداق جزئی برایش بگوئیم؟

ج) بله! خدای متعال بعضی از کارهایی را که یک عده کرده‌اند، علت شده که یک بلا را. یعنی یک مرحله از

تاریخ مثلاً می‌گویم، فشاری را که بنی اسرائیل قبول کردند، چهار صد سال ظاهراً طبق بعضی از نقل‌ها ظهور

موسی را جلو انداخت، این معنایش در تاریخ هست، یا اینکه مثلاً عرض می‌کنم. گاهی غضبی که بر یک امت

و بر یک جمع شده، عقب انداخته، این معنایش این است که در تصرفی تاریخ تغییر واقع شده است در آن

چیز بزرگ و بسیار محوریش نه.

آقای حجت الاسلام نصرتی: اختیار در اینجا مؤثر است؟

ج) اختیار در ولایت تکوینی به نحو تبعی حضور دارد.

آقای ساجدی: بله، همان بحث است یعنی با همان دید و زاویه‌ی جدید نسبت به مثلاً بحث اختیار و همه

اینها، همان بحث که سابق بود [؟] یعنی سر جای خودش قطعاً مبنای جدید فکری است که همه چیز را یک

جور دیگر باید ببینیم، بر خلاف دوتایی دیدن فعلی حوزه که یا مختار هست یا مجبور یا آگاه است، این‌طوری

نمی‌بینیم. همه این صفات به نسبتی می‌بینیم، اما نسبتها بسیار متفاوت هستند.

ج) خیلی فرق دارند [؟]، نسبتی را که شما می‌توانید در تکوین مؤثر باشید، خیلی کم است.

س) یعنی نسبت آگاهی گاو خیلی متفاوت است با آگاهی انسان.

ج) بله، در حالی که گاو هم مثلاً می‌گویم یک آگاهی

س) گاو هم بالاخره علف سبز را با کاه تشخیص می‌دهد.

ج) بیش از این مقدار. گاو هم به نبی اکرم برسد ادب می‌کند، خیلی هم ادب می‌کند.

س) شما دست به جایی می‌گذارید که کسی نتواند انکار کند [...] ]

ج) اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله

س) ما شهادت داده هستیم!؟

ج) بله، یعنی همه حیوانات، هیچ حیوانی نداریم که شهادت نداده باشد.

س) پس برای کدام از این قسمت‌ها اگر اجازه بفرمائید بحث ولایت را در سطح محوری و تبعی در توضیحات بیاورند که می‌آورند، که در هر کدام از «تکوین، تاریخ و اجتماع» به این گونه است.

ج) ما یک بحثی هم خیلی خلاصه، حداکثر در پنج صفحه، فلسفه چگونگی را با بیان روان توضیح بدهیم،

س) جسارتاً من نمی‌فهمیدم کجا فرمودید.

ج) بعد از فلسفه هستی، فلسفه چگونگی باشد. یک توضیح یک صفحه‌ای باشد فلسفه هستی که کلاً بحثش در مفاهیم تجریدی هست و جای خودش ضرورت هم دارد. بحث ما هم با اصالت ماهیت نمی‌سازد و با اصالت وجودی می‌سازد، این را در یک صفحه بیاورید، مثلاً در، سه پاراگراف. در تنظیم آن من در خدمتتان هستم که روان هم بشود، پنج صفحه هم پشت سرش فلسفه چگونگی، چگونگی را شما اینجا نوشتید، اسمش را آوردید. «هستی حرکت و تکامل اجتماعی» هستی حرکت و چگونگی می‌شود. این را پنج صفحه می‌گوئیم و براساس آن تعاریفمان را اعلام موضعی می‌گوئیم رجوع می‌دهیم و می‌گوئیم منابعی در این زمینه است.

س) یعنی می‌فرمائید در این زیر مجموعه، یعنی بحث تکامل هستی این بحث را بکنیم؟! یعنی در بحث محور اول که نظام هستی و حرکت آوردند، این را که می‌خواهیم بحث فلسفه هستی اشاره کنیم، می‌فرمائید که در حاشیه بحث را از هم جدا کنیم.

ج) بله، کاملاً جدا می‌کنید و می‌گوئیم یک فلسفه هستی

ج) هستی حرکت را الان در اینجا فرمودید، ما یک فلسفه هستی می‌گوئیم که در آنجا اشاره می‌کنیم به فلسفه موجود حوزه و اشاره هم می‌کنیم فلسفه‌ی این که در اصالت، ماهیت ذات اشیاء و ماهیات اشیاء را اصل می‌دانند، در فلسفه‌ی اصالت وجود، وجود را اصل می‌دانند، و ماهیات را اعتباری می‌دانند، بنابر مبنای

فلسفه‌ی وجود که ذوات و ماهیات دیگر اصل نیستند و به تبع وجود و حرکت وجود تعریف می‌شوند. و یعنی به عبارت دیگر در عین حالی که بحث به چرائی پایان می‌یابد. ولی چگونگی حتماً سازگار با این هست. آن‌وقت در اینجا یک توضیح می‌دهید که فلسفه چگونگی است که اصلاً کسی حق دارد حرف بزند که درباره جامعه‌ی خواهد حرف بزند، والا خروج موضوعی دارد.

(س) مگر تکامل، بیان چگونگی نیست؟ حرف از تکامل که می‌زنند،

(ج) تکامل، چگونگی هست؛ ولی چرایی نیست. می‌خواهم بگویم خروج موضوعی دارند.

(س) بله، [؟] یعنی اگر ما بگوئیم که اصالت وجود به چگونگی کاری ندارد و مدام حرف از چرائی می‌زند، آنها مدعی می‌شوند که نه، این حرف بی ربطی هست، ما هم از چگونگی حرف می‌زنیم هم از چرائی. وقتی ما از تکامل حرف می‌زنم.

(ج) بله، چگونگی مکانیزم دارد، مهم همین جا است. تکامل را بازهم تجریدی حرف می‌زنند. چرا تکامل هست، می‌خواهم عرض کنم که کل آنچه را که در حرکت جوهری می‌گوید، هرگز مکانیزم نمی‌دهد.

آقای افکاری: کیفی چه؟ تکامل کیفی [؟]

(ج) به هیچ وجه، بنابراین تکامل در اشیاء، تکامل در جامعه، در

(س) یعنی تقریباً اصل هستی تکامل را [؟]

(ج) اصل هستی، اصل حرکت، اصل همه اینها را که صحبتش را می‌کنند، اصلش را می‌گویند؟ وارد در مکانیزم بالمره نمی‌شود.

(س) پس در این بحث تکامل اگر این در نظرتان متیقن باشد و اگر از نظرتان تمام [؟] باشد، می‌شود بحث تکامل در هستی را تبدیل به دو بحث کرد. توضیح مدل را این‌طوری بنویسیم که بحث اصل هستی و، علت هستی،

(ج) اصل هستی، اصل حرکت، علت را می‌گذارند.

(س) علت و اصل وجود.

(ج) کلاً چرایی. چرا حرکت هست، چرا هستی هست.

(س) کیفیت و چگونگی حرکت.

(ج) احسنت، چرا اینگونه هست، یک بحث دیگر است. چرا این گونه هست، می‌شود مکانیزم یا فلسفه چگونگی، چرا اینگونه هست را آن وقت ما صحبت می‌کنیم. بعداً اینجا یکبار می‌تازیم در پاورقی بر کسی که از فلسفه که از فلسفه اجتماع خروج موضوعی دارد. موضوعاً خارج است، از این می‌خواهد مدد بگیرد، بگوید نیست! اینجا که جای بحث این نبود که نیست یا هست. در پاورقی می‌گوئیم این مغالطه هست که کسی در این فلسفه بگوید که نیست. جای این نبوده، و نباید هم باشد. ولی هماهنگ و متلاطم با این، که تکامل این فلسفه بشود، فلسفه چگونگی. آنجا نحوه

آقای حجت الاسلام نصرتی: یعنی تکلمه‌ای (؟) است بر این فلسفه!؟

(ج) بله، بنابراین فلسفه ما، فلسفه نظام ولایت، تکامل فلسفه قبل می‌شود، آن وقت خود فلسفه اش هم طبیعتاً یک فصل برایش باز کنید (پنج صفحه) که به صورت خیلی کلی بتوانیم ما مسئله اصل بودن رابطه آقای ساجدی: یعنی آن کیفیت ولایت که می‌خواهیم بگوئیم، کیفیت ولایت ربوبی را که می‌خواهیم تشریح کنیم، نظر حضرت عالی این هست که در فلسفه کیفیت بگوئیم.

(ج) قبلاً فلسفه کیفیت را بگوئیم، یعنی حالا فلسفه هستی را گفتیم، فلسفه چگونگی را خلاصه اش کنیم.

(س) الان ما می‌خواهیم بحث را شروع کنیم، چون ما باید مدل بحثمان را بنویسیم. فهرست بحثمان را بنویسیم: بگوئیم یک بحث داریم راجع به علت هستی و اثبات اصل تکامل و اصل

(ج) همان کلمه علت را که بگوئید و اصل بگوئید، نسبت به اصل هستی یا علت هستی، اصل حرکت یا علت حرکت، اصل تکامل یا اصل خودش، علت تکامل، در این ها بالمره هیچ کدامش وارد مکانیزم‌ها نمی‌شود.

(س) بیان علت مکانیزم‌ها یا خود مکانیزم؟

(ج) درباره علت مکانیزم می‌گوئیم، فلسفه چگونگی.

(س) کدامش را می‌گوئیم؟

ج) فلسفه چگونگی، علت مکانیزم.

س) علت مکانیزم یا خود مکانیزم؟

ج) علت مکانیزم هست.

س) یعنی مکانیزم تکامل را اینجا بحث می‌کنیم یا علت مکانیزم تکامل را؟

ج) اول علت آن را. یعنی فلسفه مکانیزم را شروع به صحبت کردن تا برسیم به خود مکانیزم. فلسفه‌اش را،

یعنی اصالت ربط و تعلق و فاعلیت و ولایت. اینجا که رسیدیم می‌گوئیم خود مکانیزم شد. می‌گوئیم از اینجا

به بعد دیگر بحث هست. این را ۵ صفحه خلاصه مطلب را به صورت اشاره رد بشویم، بعد از آن اول مکانیزم،

تولی و ولایت و تصرف. خود مکانیزم را یک توضیح بدهیم و فرض کنید پنج صفحه هم برای کلیات این بحث

که جمعاً ۱۰ صفحه بیشتر از کتاب را نگیرد. بعد وارد این می‌شویم که دیگر اعلان موضعی را مجبور هستیم

که توصیف کنیم. پس لازمه‌ی این بحث‌ها سر جای خودش اثبات شده، ولایت مثلاً تکوینی این‌طوری،

ولایت تاریخی این‌طوری، ولایت اجتماعی این‌طوری، اینها را دیگر شرح و بسط می‌دهید،

س) حالا برای این تکه‌اش باید یک فهرست بنویسند و حضرت عالی ببینید که ما ببینیم منظور حضرت عالی

تأمین می‌شود یا نه که تقریباً بدانیم چه می‌شود، در بحث تکامل هم تکامل تاریخی که می‌آئیم هم همین

جور بحث را به «محوری، تصرفی، تبعی» تقسیم کنیم

ج) طبیعتاً در اجتماعی‌اش هم همین‌طور است. در اجتماعی عین همین هست.

س) در تاریخ، محوری انبیاء هستند، تبعی‌اش چه کسانی هستند، تصرفی چه کسانی می‌شوند

ج) تاریخی، خدای متعال محوریش شد.

س) آنکه تکوینی بود [؟]

ج) در تکوینی. (معذرت می‌خواهم)

س) اولاً در تاریخی هستیم، دومی

ج) ولایت [؟] هم تمام شد و (دیگر)

آقای حجت الاسلام نصرتی: ولایت ربوبی، محوری می‌شود [؟]

(ج) گفتیم که قیامت را، سرفصلهای کلی تاریخ را خدا معین می‌کنند.

آقای ساجدی: بالاخره تفاوتی بین تکوینی، تاریخی از این لحاظ هست؟ ولایت تکوینی و تاریخی ولایت هایش فرقی می‌کنند از جهت محوری و تصرفی [؟]

س (ا) یعنی اگر نکند، یکی است.

(ج) بدون اذن.

س (س) می‌دانم. چه جوری پائین می‌آید؟ یعنی اگر از هر دو ولایت محوری، خدا شد، در ولایت تکوینی و ولایت تاریخی گذاشتیم ولایت محوری خداوند متعال، ولایت تصرفی اش نبی اکرم، ولایت تبعی اش مؤمنین.

(ج) ولایت تبعی اش نظام اجتماعی، نه مؤمنین.

س (س) حالا نظام اجتماعی، هر چه که گذاشتیم می‌خواهم بگویم اگر در هر دوتایش یک چیز گذاشتیم، دیگر معنا ندارد دو تا بکنیم، یکی هست.

آقای امامی: در تاریخی مگر حضرت رسول و ائمه محوری نمی‌شوند؟

(ج) در آنجا باز محوری، خدای متعال است در آنجا اولی الّا به اذن که اصلاً ایجاد نمی‌شود، در دومی تصرفاتی به نبی اکرم داده شده است.

س (س) نه، پس دوتایش یکی می‌شود.

(ج) این را یک مقدار رویش باید تأمل کنیم و یک جلسه روی آن بگذاریم شود که دوتایش یکی به نظر ما نمی‌آید که تعریفشان از تکوین درباره اصل ایجاد اشیاء هست، ولو ایجاد مکانیزم ها

آقای معلمی: یعنی در اجمال روشن است که یکی نیست؛ ولی در شرحی که الان می‌کنیم، یکی می‌شود.

(ج) نه. حالا سوال همین جاست. به عبارت دیگر حالا معنای این طوری بکنیم. بگوئیم که در مقاطع عظیم تاریخ، فقط ولایت خداست، در مراحل را که می‌آید متصرف نبی اکرم حتماً هست، البته در مقاطع آنوقتی که قیامت را می‌خواهد خدای متعال ایجاد بکند، از طریق نبی اکرم ایجاد می‌فرماید. وقتی که می‌خواهد خود

فرج آل محمد را نازل بکند، از طریق ایشان نازل می‌کند. یعنی رحمت را مستقیماً بر نبی اکرم نازل می‌کند، خاصی را که کل کائنات را با آن صلوات تغییر می‌دهد.

آقای امامی: خود موضوعات که رتبه بندی دارد باید، ولایت هایش هم رتبه بندی داشته باشد.  
(ج) حتماً همین طور هست.

(س) ولی تاریخی و تکوینی یکی شد.

(ج) با یک فرق. که تاریخی را ایشان. شما تکوینی را سه تا نمی‌کنید، تاریخی را سه تا نمی‌کنید و بگویید. ولایت تکوینی را سه تا بکنید، تاریخی را هم سه تا بکنید، آن وقت تکوین را اگر سه تا بکنید، می‌بینید محور، خدای متعال هست و رتبه بعدش نبی اکرم هست، رتبه بعدش نظام اجتماعی است. حالا اگر بیائیم سراغ مرتبه دومش که تاریخ هست، در تاریخ محور خدای متعال هست ولی محوری، محوری محوری است، یعنی باز تقسیماتش از ۹ [؟] باید بیشتر بشود تا این مطلب روشن بشود،

آقای ساجدی: در فهرست پیشنهادی به نظرم رسید که در فهرست در جزئیت محوری، تصرفی و تبعی نرویم، بگوئیم یک ولایت تکوینی داریم یک ولایت تاریخی داریم، یک ولایت اجتماعی

(ج) یعنی به هر حال سیستم

(س) بعد بگوئیم، ولایت تکوینی، اصل در آن ولایت خداوند متعال هست. در آنجا خلاصه، ولی اصلی را خداوند انتخاب می‌کند.

(ج) نه، ولی اگر بگیریم درست است، ولی می‌گیریم

(س) در دومی بگوئیم تفویض شده به نبی اکرم

(ج) فرق این دو تا را عنایت بفرمائید. یک جائی تفویض به نبی اکرم نشده هست. که گفتیم مقاطع خیلی بزرگ. یک جائی تفویض شده؛ ولی نبی اکرم اعمال اراده نمی‌فرمایند، یک جائی تفویض شده و اعمال اراده هم می‌فرمایند. این سه تا، این سه تای اینها غیر از کارهای جزئی هست که حضرت در مدینه انجام می‌دهند.  
حالا این را کجا می‌گذاریمش؟

س) این‌ها را مجبوریم مرتباً پائین‌تر برویم.

ج) یعنی تقسیماتش را ریزتر کنیم.

س) یعنی بازهم شرّ در می‌آید. شرّ که نه، خیر در می‌آید. اما خیری که در آن گیر می‌کنیم. یعنی می‌شود

بگوئیم ۲۷ تایی چون تقسیمات، خیلی حسن‌ها دارند، ولی یکی از اشکالاتش این است که وقتی بحث

می‌کردیم، یک آدمی که وارد هم نیست، زود اشکال می‌گیرد نظلم که باشد. همین که آقای عدالت گفت، او

گفت: ما نفهمیدیم، ولی اشکال گرفتیم. اشکالشهائش را می‌گیریم. [؟]

ج) شما این کتاب آقای پیروزمند را دیدید؟

س) دیدنی که دیدیم اما نه اینکه بخوانیم.

ج) ۸۱ که دارد دقت کنید ببینید تداخل دارد؟

س) کارمان زیاد می‌شود.

ج) نه، تداخل ندارد. یعنی می‌شود تنظیم کرد و مدل مندش کرد، اما کار خیلی می‌برد.

س) بله، از حوصله این بحث خارج می‌شود. اگر بخواهد یک کار دیگری را تا آخر برود، باید یک جایش را به

اجمال برگزار کرد.

ج) الان ما فلسفه‌اش به اجمال واگذار کردیم.

آقای امامی: بحثش سر جای خودش یک وجهی دارد.

آقای معلمی: ولی در فهرست اجمال باشد.

ج) نه سر جای خودش بحث بکنیم؟ یعنی در کتاب بیاید؟

س) بعد وقت داریم. بعداً می‌نشینم آنقدر بحث می‌کنیم و آنجا نتیجه می‌گیریم.

س) آقای امامی: اگر صلاح می‌دانید که بحث بشود.

آقای ساجدی: اگر صلاح بود که بحث می‌کردیم.



ج) چون چه قسمتی از می‌خواهید کتاب را حجیم کنید؟ یکی از سوالها ی مهم این است. چه قسمتی از

کتاب خوب هست که حجیم بشود؟

حجت الاسلام نصرتی: بحث اثباتی‌اش.

آقای ساجدی: اثباتی‌اش که بله، غیر از بحث اثباتی آن می‌فرمایند در اثباتی هایش کجا حجیم بشود؟

ج) می‌خواهید شما حجیمش بکنید از نظر فلسفه، حجیمش بکنید از نظر فقه، یعنی عقلی‌اش را حجیم

می‌کنید یا تقلی‌اش را؟

س) عقلی‌اش حجیم تر باید بشود.

ج) عقلی‌اش را که می‌خواهید حجیم بکنید، همین‌ها را اگر استراتژی

س) عقلی‌اش هم جاهای مختلف آن، متفاوت هست.

ج) عقلی‌اش هم همین جاها ببینید کجایش باید حجیم باشد تا آدم بداند چقدر باید، یعنی به عبارت دیگر

شما به غیر از فهرست؛ یک نظامی برای موازنه مباحث معین کنید یک فهرست معین بکنید، یک نظام موازنه

معین بکنید و بگوئید به اینجا باید ده صفحه تخصیص بدهیم.

آقای افکاری: منظورشان ایده است که به آن وزن بدهیم.

ج) وزن کمی به اینجا باید ده صفحه بدهیم، به اینجا خوب است که مثلاً ۵ صفحه بدهیم. که کتابمان مجموعاً

مثلاً خوب است ۲۰۰ صفحه باشد، خوب است ۴۰۰ صفحه باشد، چقدر خوب است باشد؟

آقای حجت الاسلام نصرتی: اینها را من مشخص کردم.

ج) احسنت، اگر مشخص کردی، نظام توزینتان بگوئید.

س) ۱۸۵ صفحه تقریباً در نظر گرفتیم که اثباتی می‌شود، ۲۰۰ صفحه مقدمه و نشانی هایش می‌شود و آن

قسمت هایش ۱۶۰ صفحه.

آقای ساجدی: با پیش بینی شما اگر درست باشد، کتاب یک کتاب ۴۰۰ صفحه ای می‌شود. یعنی دو تا کتاب

مثلاً ۲۰۰ صفحه.

ج) ۴۰۰ صفحه‌ای بشود، حجیم تر است.

س) حالا این ها را می‌بینیم. یعنی به نظرم سال اجمالی که می‌خواهیم بنویسیم.

ج) به من اگر بگوئید که چه جوری می‌خواهید بگوئید، مدلش را می‌نویسیم که تداخل نداشته باشد ریزش

هم معلوم باشد و تعریف‌هایش هم مشخص باشد حالا می‌خواهید از این بحث برویم یک مقدار

س) غیر از این چه اشکال دیگری، جای دیگری هم اشکالی ملاحظه فرمودید؟

ج) نه، من همین که معلوم بشود که بحث را چه جوری بگوئیم.

س) یعنی حضرت عالی خوب بود که جای دیگر آن را هم می‌دیدید. یک اشکالی که، البته این حسن حضرت

عالی است. یک حسنی که حضرت عالی دارید اینکه یک جایی، یک نقطه اش را می‌گیرید.

ج) البته تا آخر خواندم.

س) آن وقت من قصدم این همه اش را ببیند و چند جای آن را که به نظر تان می‌رسد که اشکال دارد بگوید

ج) توزین آن را بدهند، می‌توانم بگویم.

س) یعنی بقیه آن هم اگر جایی از آن هست که یک اشکال این طوری دارد، چون نگاه گذرا کردن هم، گاهی

۵ تا اشکال عمده دارد. حالا یکی از آنها را امروز بحث کردیم و ممکن است چهار تای دیگری باشد.

ج) مثلاً آنجایی که (صفحات آخرش هست) محدودیت ولایت مطلقه فقیه درست نیست.

س) محدودیت کجا بوده است؟

س) اطلاق ولایت که می‌فرمودید. ۵ محدود ولایت فقیه؟

ج) بله، این را عبارتش را اصلاح بفرمائید. بنویسید: قاعده‌مند بودن ولایت مطلقه فقیه، نور قاعده‌مند هست،

هر چند که نفوذش مطلق هست و همه جا حرکت می‌کند.

حجت الاسلام نصرتی: سوال این است که «ولی ما» تا کجا می‌تواند اعمال ولایت بکند؟ این پاسخی نیست؟

ج) نه، آن طرفش حد ندارد، این طرفش حد دارد. اعمال ولایت، همه جا وقتی گفتید دفاع مشروط به هیچ چیز نیست، همه جا می‌تواند اعمال ولایت بکند. ولکن قاعده‌مند می‌تواند اعمال ولایت بکند، بی قاعده و هرج و مرج به عبارت دیگر خود سر نیست.

آقای ساجدی: می‌گوییم بحث اطلاق با بحث محدودیت سازگاری ندارد. نمی‌شود بحث اطلاق را در بحث مطلوبیت

ج) بله، قاعده‌مندی ولایت مطلقه فقیه، قاعده دارد بی قاعده نیست.

حجت الاسلام نصرتی: هدم [؟] را بیاوریم و بعد دفعش بکنیم.

ج) آن را محور قرار ندهید، و اصلاً تخیل اینکه باید هم محدود باشد را آنجا خوب مورد حمله قرار بدهید، لغو قرار بدهید. بگوئید که غرض چه چیزی هست. اینکه می‌گوئید محدود باشد، یعنی اگر کفار کارهایی را هدم اسلام اصل بیضه اسلام انجام دادند، برای می‌شود ولی فقیه در یک جاهایی نتواند دفاع کند و اجازه هدم بدهد و هدم را بپذیرد؟ یا اینکه نه، به اصل اسلام که برسد، همه فقها می‌گویند موضوعاً حد بردار نیست. می‌گویند موضوعاً معنا ندارد که، حد می‌خواهند طرف دین بیاید، نسبت به اصل خود هدم خودش نمی‌تواند حد بردارد.

آقای ساجدی: آن بحث قاعده‌مندی است. قاعده‌مند بودن، درست است. نه قانونمندی،

ج) بله، قاعده‌مند بودن ولایت مطلقه فقیه.

س) اگر یک لفظ بهتر بود می‌شود جای گزین کرد. یعنی می‌خواهیم بگوئیم بی ضابطه نیست، بی حساب و کتاب نیست؛ ورها و باری به هر جهت نیست.

ج) فرقی با استبداد، یعنی قاعده‌مند بشود. باید ربط موضع‌گیری خود را نسبت به حفظ دین معین کند. بر حسب همان موضوع باید ربطش را با خدا معین بکند. اگر اصل دین هست که در خطر هست، و بعدش به دین یک‌طوری معین می‌شود، اگر فروعی هست یک جور دیگر می‌شود.

آقای افکاری: قانون و ضابطه هم دست خود ولایت هست.

ج) نه، نه، اینچنین نیست، قانون مندی معنایش این است که منطقاً بتواند حجیت مطلب را تمام بکند، این باید جای خودش انجام بگیرد، لزومی ندارد که حین ولایت انجام بگیرد. مثلاً مسائل نماز جمعه را در فصل نماز جمعه تمام می‌کنید، ولی بعد آنجا می‌آئید و انجام می‌دهید.

آقای ساجدی: می‌به نظرم می‌رسد اگر یک کمی غیر مقدس به آن نگاه کنیم، حالا متقی کردن به توضیحش را عرض می‌کنم، گیر این طوری مسئله هم رها می‌شود. یعنی گاهی هست که ما می‌خواهیم بگوئیم که ولی فقیه به لحاظ مرجعیت و به لحاظ رهبری (هر دو حالت) و به به لحاظ تفقه و به لحاظ رهبری [؟] همه چیز دست خودش هست و همه‌اش را در یک مجموعه جمع می‌کنیم.

ج) نه، ولی فقیه حق ندارد بگوید که به من وحی شد. وحی شد، نداریم.

س) درحالی که اگر گفتیم، مثلاً مسئله تفقه یک کار تخصصی هست و ممکن است که فرداً مثلاً اشتباهی هم برسد که همه اینهایی که اسمشان مرجع هستند، این‌ها شورای تشخیص فقهی (مثلاً) رهبر هستند. اینها می‌نشینند و کار می‌کنند و می‌گویند از این، این در می‌آید و این ضابطه هست و می‌دهند، حالا اینکه عموماً هم ولی فقیه در این ضابطه‌ها حرکت می‌کند، استثناء از این ضابطه‌ها، تشخیص با مصلحت بالاتر هست. غبطه مسلمین اگر موجب شد که حالا این ضابطه خاص را به طور استثناء رعایت نکنیم، ولی فقیه می‌تواند از همه‌جا [؟] رعایت نکند.

ج) که آن هم قانونمند هست. چون آن هم نمی‌گوید که من هوسم کشید، هوسم کشید ندارد.

آقای افکاری: بالاخره به تشخیص خود ولایت برمی‌گردد این چیزی که آقای ساجدی می‌فرمایند؛ مشورت ولی هست، ولی دست ولی را نمی‌بندد.

ج) نه. ببینید یک تشخیص را می‌گوئیم که برای همه جا هست، برای دکتر هم همین است. دکتر هم به تشخیص او در نسخه‌ای که می‌دهد بر می‌گردد، قانون خوانده است، دارو شناسی می‌داند، بیمار شناسی می‌داند، ولی نسخه می‌دهید نسخه که می‌دهد، به تشخیص او برمی‌گردد، کما این که اگر شما دکتر دیگری هم که بیاورید، به تشخیص می‌دهد. حالا هزاری که شما قاعده‌مندش کنید و بگویید که آزمایشگاه می‌گذارم

و چه چه می‌گذارم، یک مقدارش برای تشخیص شخص دکتر هست در تطبیق. و ایشان مجبور به جراحی مغز هستند و مردم زیر جراحی مغزی می‌میرند، بعد هم در نظام پزشکی مؤاخذه اش می‌کنند، می‌گویند: من تحصیلاتم این است و به من این اجازه را دادید من هم که دقت کردم، این نظر را دارم. ربطی به فقیه ندارد، این حکم گری‌های فرنگ مآبهایی که نظرشان این است که دین کنار برود ، مقدسین آنها این است.

آقای معلمی: در تصرفات اجتماعی هم به نظر من می‌رسد که همین‌گونه هست. یعنی به هر حال نهایتاً همه قوانین، ضوابط، مجلس و همه اینها را هم که می‌گذاریم، در یک مراحل حساسی هست که یک نظر فقط تصمیم بگیرد و آن شخص، تشخیص خودش هست، حالا اسمش را رئیس‌جمهور می‌گذارید و به او می‌گویند، سرمایه داری که پشت دست رئیس‌جمهور هست، هر چه که به او می‌گویید، این مسائل در حکومت اجتماعی به این برمی‌گردد.

ج) من کار را از اجتماعی هم پائین‌تر و آوردم گفتم؟ نسخه. نسخه چیزی نیست که شما بگویند امور سیاسی دخالت کرده است. نسخه‌ای که می‌گویم ۱- در آن تخصص هست. ۲ تخصص تجربی هست. ۳ فرمول و معادله دارد و ۴ شاخصه دارد و ۵ آزمایشگاه دارد از نظر هر کار شناسی دقیقتر هست. خون گرفتند، چه و چه گرفتند آزمایشگاه عینی هست، برای این بدن است و آوردند وقتی که آوردند، ایشان بر اساس دیدن این آزمایشها این تشخیص را داده، اعمال نظر سوء هم نمی‌خواهد بکند، نمی‌خواهد طرف مقابل را بکشد. می‌خواهم عرض کنم که این حرفی که فرنگ مآبها می‌زنند، حالا یا در چهره مقدس مآبی و یا در چهره لائیکی که این استبداد می‌شود، این اگر دست خودشان باشد، استبداد نمی‌شود، اصلاً عدالت همین هست و تکنیک این را حکم می‌کند. ولی اگر دست دین باشد، نه، این استبداد می‌شود، یعنی چه؟ (تا این قسمت در فایل صوتی وجود داشت) چرا دین را می‌خواهید متهم کنید خوب حاج امروز می‌خواستیم به را دیگر تمام کنید درباره آن مطلبی که فرمودید من یک مقدار مختصری تأمل کردم.



## فلسفه حکومت

۷۵/۸/۲

### جلسه ۸

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فضای جهتی که کشش را برای تولی، خدای متعال دائماً اضافه می‌فرماید، و وحدت و کثرتش هم، هم تعداداً و هم کیفیتاً متبدل می‌شود. اصل هستی تکامل، در آنجا صحبت می‌شود. این سطح و این نوع و این محدوده، مخصوص به ربوبیت است. این همان «سبحان الذی خلق کل شیء ثم هدی» هدایت، هدایتی است تکوینی، ربوبیت، ربوبیتی است تکوینی، یعنی کون اضافه شدن به کون، یعنی تعداد موضوعات اضافه می‌شود، تعداد روابطش هم اضافه می‌شود، نوعش عوض می‌شود. ولی در کدام از اینها جاری است و ساری است، طلب به طرف جهتی است که خدای متعال برای آن خلق فرموده و خلق می‌فرماید، و تخلف ناپذیر است. در اصل اینکه اشیاء به طرف آخرت حرکت می‌کنند، عمّر نمی‌تواند در مظالمش نگذارد به طرف آخرت حرکت کنند، نمی‌تواند کاری کند که خودش باقی در دنیا باشد خالد باشد مطلقاً، از اختیارش خارج است، در این بخش تبعی صرف است، هیچ کس نمی‌تواند مانع شود، و مراحلی را هم که دارد، مرحله‌اش را هم کسی نمی‌تواند تغییر دهد. ای پیغمبر می‌میری، همه اینها می‌میرند، همه اینها از سكرات موت باید بگذرند، تو هم باید از سكرات موت بگذری، هیچ کس نیست که از سكرات نگذرد. هیچ کس نیست که وارد برزخ نشود، وارد قیامت نشود، عقباتی، گردنه‌هایی که برای صراط است، پیغمبر سریع رد می‌شود «جُرناوهی حامدا» ولیکن باید از این مسیر عبور کنید. کسی نیست که از این مسیر

عبور نکند، برنامه کثرت و وحدت و تکاملش، نظام و تکامل تکوینی اش بدست خدای متعال است. پس یک حرکت در جهت و تکامل در جهت داریم، که هیچ کس در آن اختیاری ندارد، جز مشیت بالغه ربوبی، و پرورش هم در آن اصل است. انعام و لطف و تفضل هم در آن اصل است، یک مرتبه دومی داریم، مقومات حرکت چیست؟ در مقومات حرکت تصرفات نبی اکرم حضور دارد. شیء که می خواهد حرکت پیدا کند، البته مقومش را اول بصورت، مقوم ماهیت ذکر می کنیم، بعد در شکل مقوم وجود و بعدش در شکل مقوم ولایت. متناسب با تولی و ولایت ملکوتی چه چیزی رکن باشد؟ در وضعیت فردی چه چیزی رکن باشد؟ بعد از تولی به ولایت خدای متعال و نبی اکرم و ائمه معصومین، مثلاً صلاه در امور فردی، که این یاد خدا به یک شکل خاص با مناسک خاص، مقوم حرکت هست. حالا و اگر چیزهای دیگر هم مقوم باشد. فرضاً «بنی الاسلام علی الخمس» و امثال ذالک، مقومات حرکت مال ولایت تاریخی است. بعد من سوال می کنم که برای اقوام گذشته هم صلاه بوده است؟ می گوئید بله، متناسب با مرحله تکاملشان، از طرف نبی اکرم صلاه آنها به پیغمبرشان داده شده است.

آقای ساجدی: غرضتان از مقومات حرکت احکام و ضوابطی که پیامبر آورده است.

ج) یعنی تا آدم چشم دارد، گوش دارد، دماغ دارد، دهان دارد، جسم دارد، عقل دارد، روح دارد. تا این هیئت هست، صرف نظر از سفیدی، سیاهی، کوتاهی، بلندی، لاغری، چاقی، نژادی صرف نظر از خصوصیات قومی، صرف از نظر خصوصیات شخصی، تا این متغییرهای اصلی حرکت را دارد در تکامل، این احکام مناسب را هم در تکامل دارد.

حجت الاسلام نصرتی: سرپرستی حرکت تاریخی محورش نبی اکرم می شود.

ج) احسنت، چون ما معتقدیم و بر حسب روایات همه تمام شده است که نبوت انبیاء دیگر هم از طریق ایشان انجام می گرفت. نهایت متناسب با مرحله تاریخی اش است، یک زمانی بوده که - مثلاً بذهن اینطوری البته این صرف یک احتمال هست ابداً نسبت به دین ندارد - زمان حضرت لوط قوانین خانواده آمده است، قبل آن هم بوده قوانین خانواده، خیلی مبسوط نبوده است. بعدش مثلاً قوانین بخش دیگر از جامعه آمده



است، مثلاً خرید و فروش و اموال سایر امور. به عبارت دیگر قوانین اجتماعی متناسب با تکامل اجتماعی باید بیاید، چه چیزیهایش؟ در مقومات جامعه است. بعد سر، یک سرفصلی، جامعه به یک مرحله از مدنیت رسیده است، که حال دیگر خاتمیت باید بیاید. دیگر هر چه خواهد بالا برود، پائین بیاید، جامعه تکامل پیدا کند از اصول مقومات خروج پیدا نمی‌کند. اینجا دیگر ولایت تاریخی می‌آید اصول عناصر حرکت و کنترلش را می‌دهد، نه مقومات را مثل فرد، این خیلی فرق دارد که در فرد آدم، تغییراتش، تغییر در مقومات نیست. ولی در جامعه از یک جایی تکاملش آغاز می‌شود که تغییرش، مقومات در تکامل اجتماعی است.

خوب حالا این دیگر تطبیق می‌خواهد. تطبیق مناسک می‌آورد، تطبیقی که می‌آورد و مناسک می‌آورد یعنی مثل نماز حاضر و مسافر، مناسک با نسبت بین متغیرها یک کمیتی را می‌سازد که نسبت به آن کمیات آن امر جاری می‌شود. دین در اداره جامعه از قبیل امور، قضایای خارجی می‌شود نه قضایای حقیقیه قضایای حقیقیه تا وقتی باشد مقومات است، از قبیل قضایای خارجی که می‌شود مقوم ندارد؟ چرا مقوم هم دارد در شرع ذکر شده است. ولی اینکه منسک خاص باید ذکر شود برای سازماندهی؟ نه نباید منسک خاص باشد، باید متغیرهای اصلی از شرع گرفته شود، پیش فرضهای مدل از شرع گرفته شود، نسبت‌های تکاملی عینی‌اش، کمی‌اش از عینیت، ولی اجتماعی متناسب با ظرفیت جامعه بدست می‌آورد.

برای من فی الجمله بحث روشن است، در چند صفحه شدنش حتماً روشن نیست. ما باید بحث در اثبات خود ولایت، لااقل باید ۲۰۰ الی ۳۰۰ صفحه بحث کردیم. می‌توانیم آنجا، این بحث‌ها را چه اندازه‌اش اینجا بیاوریم، چه اندازه‌اش نیاید. خلاصه‌اش نیاید. ما خلاصه خلاصه برای خودمان می‌توانیم در ۱۰ خط هم بیاوریمش، خیلی سریع می‌توانیم بگوئیم اصالت ربط، اصالت تعلق، اصالت فاعلیت، اصالت تولی و ولایت. بعد می‌توانیم بگوئیم خوب نظام اصطلاحات، نظام تعریف، نظام شاخصه‌ها. این از این جهت روان است. حالا انشاء ... تعالی من بذهنم می‌آید که امروز دیگر دیر شده است. یک جلسه‌ای هم بعد از این جلسه دارم. یک جلسه دیگر که چهارشنبه دیگر موضوعمان دیگر در بحث اجرائی نباشد، در بحث خود فهرست باشد.

آقای ساجدی: آنجا هم باید بحث تکامل را بحث کنند یعنی بحث اصلی است، البته این نکته‌ای که بفرمائید که یک فصل بدهند، اینطوری که الان ایشان نوشتند آمده‌اند گفتند اگر بخواهیم بحث تکامل هستی را کنیم سه تا زیر مجموعه دارد: یکی باید فلسفه چیستی و چرایی را بحث کنیم، یکی فلسفه چگونگی را، یکی مکانیزم را. با همین ترتیبهایی که نوشتند. حال این نکته این که شما فرمودید من هم باید فکر کنم، برای ایشان هم روشن نشد، خلاصه آقای حائری اینکه آمده از چیزی

(ج) فلاسفه گفتند

(س) از فلسفه متکفل آن نیست، حرف زده است به فلسفه بسته است.

(ج) باید به این حمله کرد. این را ما به نظرمان می‌آید که

(س) این را که اینجا بیاوریم خوب زود هست از شروع یک بحث تا بخواهیم اینکار که طبیعتاً نمی‌شود،

(ج) اسم ایشان را نیاوردید،

(س) نه مهم نیست اسمش. می‌خواهم بگوئیم خود بحثش را.

(ج) خود بحثش حتماً باید بیاید، که معلوم شود که بحث ما درباره اصل هستی نیست. آن یک بحث دیگر

هست، بحث ما.

(س) خوب این اگر در همین فلسفه چیستی که اینجا می‌نویسم، فلسفه چرایی است، این خود بحث هستی

است.

(ج) همین را باید توضیح بدهیم.

(س) این را اگر ما اینجا توضیح بدهیم که از چه چیزی حرف می‌زند بعد مثلاً یک پاورقی بزنیم.

(ج) نه پاورقی! باید بگوئیم که اگر کسی بخواهد این را تعمیم بدهد.

(س) در پاورقی نیاوریم اما بعد بگوئیم این که حرف می‌زند نمی‌تواند از این حرف بزند.

ج) درست است. ولی باید هماهنگ باشد، آنوقت اگر بگوئیم که ما آمدیم استفاده کردیم از فلسفه متألهین، بعد چگونگی را سپردیم به کسانی که به اصطلاح ملحدین هستند. این هماهنگ با این حرفمان هم اصلاً نیست باید دنبال یک فلسفه چگونگی باشیم که هماهنگ با این باشد.

س) من یک سوال اجمالی دارم این آقایان وقتی که از بحث کیفیت وحدت و کثرت یا حرکت است، عمدتاً حرکت وقتی که حرف می‌زنند از کیفیت حرف نمی‌زنند.

ج) ابدأً درباره اینکه این سبب چه طوری می‌شود قرمز می‌شود، این بحثی را که درباره این می‌کند.

س) نه چرا قرمز می‌شود.

ج) نه ببینید این وقتی که می‌گوید که این سبب تکامل عرضش مربوط به تکامل ذاتش هست بحث می‌کند، نه اینکه مکانیزم ارتباطش چیست؟

آقای افکاری: مکانیزم ارتباط فلسفه در مورد علم است به حساب

ج) احسنت، مکانیزم علم، یعنی فلسفه فیزیک، از فلسفه فیزیک، فلسفه ریاضی، فلسفه زیست، این سه تا اصلاً بریده از فلسفه است. یعنی حیات و نسبت و فیزیک و رفتار ماده، ما می‌گوئیم که اگر شما داخل فلسفه هستی‌ات آمدید حرکت جوهری را ثابت کردید، گفتید خدا این کمال را می‌دهد. ولی در فلسفه فیزیک خودت گفتی منهای از اینکه چه کسی این کار را می‌کند. ما هستیم و ماده و رفتار ماده، این که دو چیز می‌شود، هماهنگ با آن نیست که

س) ربطی به آن ندارد

ج) بله صلی ... محمد و آل محمد



## جلسه ۹

آقای ساجدی: یک از محورهای اصلی بحث تقسیم ولایت به سه نوع یا سه محور ولایت تکوینی، ولایت تاریخی و ولایت اجتماعی هست که الان هم در بحث‌های دفتر زیاد بکار می‌رود. ما در جهت نوشتنش که آقای نصرتی زحمت بکشند روی آن کار کنند ما یک مباحثه‌ای با هم داشتیم. از جهت فهم مطلب دچار مشکل شدیم که بنا شد خدمت حضرت عالی استفاده کنیم.

(ج) حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در محضر تان هستم انشاء... تعالی

(س) و آن هم این بود که بنظر رسید با دو احتمال می‌شود این تقسیم را پذیرفت که به لحاظ هر دو احتمال یک لوازمی دارد که باید طبیعتاً روی آن لوازمش ملتزم بود. یک احتمال این است که بگوئیم این دسته‌بندی که شده است به لحاظ میزان تأثیر ولایت است در تغییرات و به تعبیر دیگر در رشد یا بگوئیم بلحاظ میزان تأثیر بوده است. یعنی یکی چون بیشترین تأثیر را، فرض کنید اگر به سطح تأثیر را بگیریم.

(ج) اصلی، فرعی، تبعی.

(س) اصلی، فرعی، تبعی، بگوئیم خیلی خوب ولایت که دارای تأثیر اصلی است، یعنی گسترده‌ترین و بیشترین تأثیر را دارد و مثلاً معنایش هم این است که حوادث مهم یا خیلی بزرگ را یا توسعه‌ای را تغییر می‌دهد، موجب توسعه می‌شود، اینها را ولایت تکوینی بگوئیم. ولایتی که به تعبیری که فرعی است و تأثیرش نسبتاً کمتر هست و تغییر در حوادث فرضاً دسته‌بندی‌های کلان جامعه را تغییر می‌دهد به این تاریخی بگوئیم و وقتی که کم است و حوادث خرد را تغییر می‌دهد اجتماعی بگوئیم. اگر این تعریف را بپذیریم قصد نهایی این بود که نتیجه‌ای که از این گرفته می‌شود، این است که این دسته‌بندی نتیجه‌اش این نیست که ما بیائیم خدا

راه، تغییراتی را که خدا می‌دهد را در یک طبقه ببینیم، یعنی یک سری تغییرات ولایت تکوینی را خاص خداوند ببینیم، ولایت تاریخی را خاص معصومین بگیریم، ولایت اجتماعی را خاص غیر معصومین یا فقهاء ببینیم. احساس می‌شود از چنین دسته‌بندی چنین تقسیمی و نتیجه‌ای بر نمی‌آید. چرا؟ چون بالاخره خیلی از تغییرات است که آدم‌های معلومی می‌دهند و تأثیر گسترده و تاریخی دارد. مثلاً فرض بفرمائید تصرفی که در بُعد منفی‌اش مثلاً عمرکرد یا به هر حال اصحاب ائمه نارّ در زمان پیامبر کردند این آثارش هست و... (ج) تصرفات خود ابلیس.

(س) تصرفات ابلیس. از این طرف تصرفات افراد غیر معصوم عادی که هستند مثلاً فرض بفرمائید مرحوم کلینی کتاب نوشته در سال مثلاً ۲۰۰ - ظاهراً باید این سالها باشد اوایل چیز هس حالا من دقیقاً تاریخش یادم نماند - الان ۱۴۰۰ است ۱۳۰۰ سال و خورده‌ای هست که کتابی است استفاده می‌شود، تأثیر دارد، تغییر ایجاد می‌کند. کتاب مثلاً لمعه نوشته شده است حالا هر چه می‌خواهید استدلال کنید که آقا این دیگر می‌شود اینطوری باشد هنوز جای دارد. از آن طرف حضرت امام رضوان... تعالی علیه انقلاب فرمودند. این انقلاب انشاء... می‌خواهد برود منجر شود به انقلاب حضرت مهدی تأثیرش تا آنجاست. پس بلحاظ تأثیر که شد ممکن است یک غیر معصوم را ببرد در تصرفات به ولایت تکوینی و تغییرات کلان و گسترده قرار بدهد و از آن طرف هم گاهی معصوم را بیاورد در ولایت اجتماعی فقط قرار بدهد یا در کوچکترین حد، مثلاً فرض کنید انبیاء بنی اسرائیل یا انبیاء دیگر بهر حال نبی بودند، معصوم هم بودند. اما تصرفاتشان در حد خانه‌شان، شهرشان، روستایشان، اصلاً حتی کسی اسمشان را نمی‌داند چه بود و نه خبری بود. یک چیز اینطوری بود و نتیجه دیگرش این می‌شود و والیانی که داریم چه در جنبه ولایت ائمه نار و ائمه نور، از همان اول می‌تواند ولایت تقسیم شود، بگوئیم دو دسته ولایت داریم: در سه سطح دو دسته ولایت داریم: ولایت ائمه نار، ولایت ائمه نور. این زمانی است که ما بیائیم نسبت تأثیر را ملاک، بگیریم یعنی علت تقسیمات و میزان تأثیرات را مبنای تقسیم قرار دهیم.

اما اگر که مبنای دسته بندیمان را گفتیم نه، مبنای تقسیماتمان میزان تأثیر نیست. تصرفات و ولایت حضرت حق، ولایت معصومین و ولایت غیر معصومین ملاک تصرفات است. ما ولایت حضرت حق را هر نوعی ولایت از حضرت حق را می گوئیم ولایت تکوینی. هر نوع ولایت تصرفی از معصومین را به دلیل اینکه فعلشان حجیت آور است و کاری را که در هر زمانی انجام می دهند، اشتباه در آن راه ندارد و برای همه تاریخ حجیت دارد به آن ولایت تاریخی می گوئیم و مال غیر معصوم را ولایت اجتماعی می گوئیم. چرا؟ چون غیر معصوم است فعلش حجیت ندارد. فعل فرد بعدی هم که می آید حتی اگر حضرت آقا خامنه‌ای باشند بعد از حضرت امام، خودشان وظیفه دارند از دوباره ببینند که حالا باید رابطه با آمریکا داشت یا نداشت که حضرت امام خودشان فرمودند نباید داشت آن در یک ظرف زمانی دیگری بود، حجیتش هم برای خود ایشان محرز است، حالا باید مجدداً این حجیت برای ایشان احراز شود. اگر شد تبعیت می کنند و همان اجرا می شود و اگر نشد نه. خوب نتیجه این می شود که دیگر بحث ولایت کفر و شرک و این دو دسته و شاخه شدن فقط می آید در ولایت اجتماعی، ولایت تکوینی، ولایت تاریخی دیگر صحیح و غلط ندارد، هر دو صحیح است و همیشه حق است و باطل ندارد. ولایت باطل و حق تقسیم شدنش می آید داخل دسته سوم، در ولایت اجتماعی طبعاً. یکی دیگرش هم، ولایتی که به معصومین نسبت داده می شود طبعاً در این قسمت است. دو دسته ولایت می شود: یکی بحث حجیت فعل و قول و تقریر آنها می شود که حاصلش می شود احکام، آنچه که از ادله فهمیده می شود. این در هر زمانی باید حاکم باشد بر کلیه رفتارها. یکی هم می شود تصرفاتی که بصورت غیر محسوس و غیر ملموس در جامعه دارند که آن در اختیار ما هم نیست. ما هم ممکن است متوجه نشویم اصلاً در محدوده تفکرات و برنامه ریزی ما نمی آید. توجه به آن یک ایمان و یک اعتقاد و پشت گرمی و پشتیبانی و اینها ایجاد می کند. اما اینکه بتوانیم برنامه ریزی کنیم در کارهایمان بگوئیم که خوب ما مثلاً این حرکت را می کنیم این بخشش با ما، و این بخش هم با حضرت ولی عصر «صلوات ... و سلام علیه» مثلاً تا اینجا ما جلو می رویم و بقیه اش هم ایشان انجام می دهد. اصلاً چنین کاری نه معقول و نمی توانیم انجام بدهیم. در عین

حال مستظهر به این خلاصه توان هم هستیم که الحمد... ایشان ما را رها نمی‌کند و اگر رها کند هلاک می‌شویم.

(ج) بسم... الرحمن الرحیم و. من ابتدا فرمایش شما را تقریر می‌کنم در خلاصه ترین سطح آن، بعدش هم وارد می‌شوم و یک اشکال می‌کنم. بعد از اشکال وارد طرح قضیه می‌شوم. فرمودید یکی اینکه ما تغییرات را به لحاظ آثار خارجی ملاحظه کنیم و مهمترین تغییرات عالم را از خدای متعال بدانیم. بعدش هم تغییرات تاریخی را مال ائمه طاهرین بدانیم و احیاناً ائمه نار هم تغییراتی ایجاد کردند که آنها را هم می‌بینیم مثل تغییرات مثلاً شیخین در اسلام یا تغییرات ابلیس در کل تاریخ بشر، تاریخ دنیایی بشر، و هکذا تغییرات اجتماعی را هم مال کسانی که در یک دوره در یک جامعه مؤثر واقع می‌شوند. این یک تقسیم است. تقسیم دوم این است که بگوئیم که همان ولایت تکوینی، تشریحی که قبلاً هم طرح می‌شد و حکومت همان را قرار بدهیم بگوئیم که ولایت مال خدای متعال است، که همان تکوینی است. ولایتی تشریحی است یعنی احکام حقی را که بیان می‌کنند برای اداره عالم و منسوب به زمان دون زمانی نیست. ولایت اجتماعی هم حکومت‌هایی هست که بوجود می‌آید که الهی و غیر الهی دارد و الهی‌اش مال ولی فقیه است و بعد هم بگوئیم تصرفات معصومین «صلوات... علیهم‌الجمعین» یک تصرفاتی است در تشریح. یعنی دینی را که از طرف خدا آوردند. یکی هم تصرفاتی تکوینی خاصی است که مثلاً انعام می‌کنند به یک عده یا از یک عده می‌گیرند یا الی آخر، و در موضوع برنامه ما نمی‌گنجد. همین هست فرمایش شما یا نه؟

(س) اجمالاً دیگر دو با عرض کردم که حضرت عالی

(ج) بر این مطلب چند اشکال است، اولاً که حتماً دخالت‌های غیر مرئی در برنامه می‌آید. یعنی برنامه ریزی ما محورش، اموری هست که ما در آن دخیل نیستیم الا به تقاضا. تقاضای «قولی» که دعا است. تقاضای فعلی که حضور در مبارزه است بدون محاسبه نسبت‌های مادی. یعنی محاسبه نسبت‌های مادی در آن ضعیف انجام می‌گیرد. یعنی چه ضعیف انجام می‌گیرد؟ یعنی نه اینکه دخیل نمی‌دانیم، ولی به نحو تبعی دخیل می‌دانیم. اصولاً اینکه بگویند «کمن فئه قلیه غلبته فئه کثیره به اذن الله» این معنایش این است که «فئت» کم هم که



باشد با محاسبه به خطر افتادن اسلام بجنگید، نگوئید، چون قدرت ندارم تکلیف ساقط است. این غیر از احکام فردی هست، در احکام فردی شما می گوئید که من خوردن شراب برایم حرام بود، مبتلائی به فلان مرض شدم حال چه کار کنم بروم توسل پیدا کنم یا دکتر که گفته شراب بخور، شراب بخورم. نخیر دکتر که گفته شراب بخورید در احکام فردی بروید شراب بخورید. در اجراء یک برنامه‌ی ولی فقیه که بروید جاسوسی در لشکر کفر بکنید ظواهر آنها را حفظ کنید آنها تو را نشناسند اگر عرق می‌خورند تو هم داخل آنها عرق بخورید ادای آنها را در بیاورید. یعنی مثل بلا نسبت، بلا نسبت، مثل یک جاسوسی که از کفار می‌آید داخل این طرفی‌ها رعایت امور جزئی را بکنید در همانند شدن مثل آنها که رعایت می‌کنند در همانند شدن. یعنی محاسبه اسباب را بیاورید در محور، دل به خدا ببند، ولکن محاسبه ابزار بیاورید در رعایت‌های انضباط‌های عملیاتی که دارید. ولی برای تصمیم گیریهای کلان می‌گوئید نه، می‌گوئید «کم من فئه قلیله غلبه فئه کثیرا باذن الله» می‌گوئید جلو بروید نترسید، «ان یکن عشرون صابرون یغلبوا مأتین»، می‌گوید که ایمان محکم باشد «بالغیب والیوم الاخر» و بجنگید بر اساس این ایمان و یقین به امداد داشته باشید. از اول تا آخر متیقن است که آدم در احکام حکومتی می‌بیند روبرو شدن نظام کفر با نظام اسلام یک همچنین عملی را مشاهده می‌کند. این غیر از روبرو شدن با مسلمین است، یادمان نرود. لذا فتوایی هم که مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید در امر تقیه، می‌گوید «فانّ التقیه الدینیة غیر مشروعه»، تقیه دینی شرعی نیست «الا لاهل الخلاف من المسلمین». بعد از بحث زیادی درباره تقیه دمیه یعنی آیا بخاطر خون می‌شود تقیه کرد یا نکرد می‌فرماید تقیه مشروع نیست مگر برای اهل خلاف بین کفار و مسلمین این تفاوت مهم را می‌گذارند. می‌گویند حکومت اسلامی اگر هست و رئیسش سنی است شما تقیه کنید، اگر کافر شد تقیه نکنید، در برابر کفر اختلاف ما ظاهر نشود و کلمه اسلام متشتت نشود. اگر کلمه اسلام متشتت شد نتیجه‌اش چه چیزی گرفته می‌شود، غلبه کفر، همین که گفت.

آقای افکاری: در برابر کفر تقیه نکن؟

ج) نخیر، ولی در برابر سنی تقیه کنید او که گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله آمد در سیاهی لشکر شما، تقیه برابر او لازم است حتی حالا اضافه کنم، حتی آنجایی که بعضی صحبت می‌کنند، اگر حتی آنجایی که ترسی هم نیست. در جماعت سنی هستی ترسی نیست از قتل و کشتن و اینها. نمی‌داند تو مسلمان هستی یا مسلمان نیستی. تو شیعه هستی یا شیعه نیستی لازم نیست که اعمال شیعه را انجام بدهید، حفظ وحدت کلمه مسلمین را کنید. پس «ان التقیه الدنیه غیر مشروع» مشروع نیست، برابر یهود، برابر نصاری برابر کفار مشروع نیست «الّا لاهل الاخلاف من المسلمین»، این حکم حکومتی است. وحدت کلمه مسلمین را باید حفظ کنید حق ندارید وحدت کلمه را بشکنید. ولی برابر کفار نخیر تقیه نکنید. حالا استثنائاً آقایان در جایی که فقط اثرش فردی باشد، اثرش مال کل و مال اسلام نباشد در مواردی اجازه تقیه برابر کفار را می‌دهند. ولی نظام اسلامی اجازه تقیه برابر نظام کفر را ندارد. که بگوید ما هم همراه کفر هستیم، این همراهی را حق ندارد ولی با سنی‌ها حتماً باید بگوید همراه هستیم، همراه شما هستیم.

آقای افکاری: آن کسی که شراب می‌خورد پس چه می‌شود؟

ج) کجا؟

س) فرمودید مثلاً برای رفتن به جاسوسی.

ج) جاسوسی عرض کردم این در مواردی خاص روی تکلیف فردی که باز برمی‌گردد به مصلحت حکومت، احياناً بعضی از فقها، موارد فردی که به مصلحت حکومت برنگردد و اثری هم نداشته باشد نسبت به اسلام، می‌گویند بصورت تکی رفتید داخل بلاد کفر، هیچ اثری برای حکومت اسلام ندارد، خوب تقیه کنید حفظ جان را کنید یا حفظ مالت یا حفظ ناموست را کنید، استفاده هم می‌کنند از «الامن اکره و قلبه مطمئن بالایمان» از قضیه عمّار. حالا من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم.

آنچه که مسلم است اینکه نظام اسلامی برابر نظام کفر نمی‌تواند تقیه کند و بگوید من کافر هستم. ولی برابر نظام سنی می‌تواند تقیه کند بگوید ما هم با شما هستیم. یعنی سازش‌پذیری با مسلمین بر حکومت اسلامی لازم است، سازش‌ناپذیری ملت اسلام برابر ملت کفر در اصل ایمان قطعی است. حالا من یک نکته‌ای را

می‌خواهم عرض کنم من می‌خواهم تاکید شدیدی روی این مطلب باشد که اگر شما دیدید که برابری دو نظام کفر و ایمان شد، محاسبه ابزار کنار می‌رود. اینکه بگوئیم در برنامه اقتصاد، در سیاسی، در فرهنگ حالا ما برابر کفار هستیم، یا باید نظامان تسلیم به کفر شود، یا خطر دارد، ما دست از حرفمان برداریم پرچمان را یک رنگ دیگر کنیم. بگوئیم ما از طرف شماها هستیم، حاضریم، با شما باشیم. این را نسبت به کفار شما حق ندارید. در درگیری با کفر شما روی یک جاهایی می‌رسید، روی یک منطقه‌هایی می‌رسید که محاسبه ابزار صد در صد کنار می‌رود، این مطلب که در برنامه‌ریزی، فقط محاسبه آثار مادی حضور دارد، که تحت اختیار ماست. این نیست. در برنامه ریزی ایمان به غیب، اساس موازنه است. در کجا؟ در دفاع. در دفاع از بیضه اسلام، در مقابل کفار محور موازنه ما توازن روحی ما است. نه توازن ابزاری، اگر بخواهیم فلسفه تاریخ بنویسیم «ان الله» خدای متعال دین خودش را یاری کرده و یاری می‌کند به «الف رجل»، ۳۱۳ تایش با طالوت بودند در مقابل جالوت، ۳۱۳ تایش با حضرت ولی عصر و ۳۱۳ تایش هم با نبی اکرم در جنگ بدر و ۷۲ تایش هم همراه حضرت سید الشهداء که از ۳۱۳ تایش که همراه نبی اکرم هستند کم می‌شود یک تعدادی که با ۷۲ تن روی هم می‌شود ۱۰۰۰ تا. مثل تعدادی از منافقین مثل شیخین و نظائرش که بودند در جنگ بدر. بدر در خاطر نیست یا احد، بنظرم بسیار زیاد می‌آید، بدر باشد که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاه و السلام در خطبه‌اش می‌فرماید «این البدریون»، اساس مطلب آنچه که متیقن برای ما است، اینکه در جنگی که شما داشتید اساساً اگر به حساب ابزار بود روز اول سپهبد غرنی گفت دعوی با عراق اینقدر مقدار دلار می‌خواهد. از اول انقلاب اسلامی می‌گفتند شما با کدام یکی از قدرتها می‌خواهید ریش کیس ببافید آنهایی که عمیق حرف می‌زدند. همه دنیا، می‌گفتند که محمد رضا که خودش نیست. محمد رضا را، پدرش را چه کسی آورده نشانده است اینجا؟ بعد هم در تقسیمات بعد از جنگ جهانی آمریکا پسرش را نشانده است. می‌گفتند شما با چه کسی می‌خواهد ریش و کیس ببافید، دنیا، وضع اقتصادیش اینطوری است حرفهایی را که حالا در تکنولوژی می‌گوئید آنوقت گفته می‌شد آدمهای عمیق می‌گفتند، می‌گفتند منابع طبیعی عالم استهسال دارد، استهسال یعنی نفت باید استخراج بشود، تصفیه بشود، اسمش یک جایی دارد

بنام پالایشگاه، معادله‌های دیگر هم همین طور هست اینها یک فنونی دارد و یک ابزار، فنونش را که کسی بلد باشد می‌شود نیروی انسانی، ابزارش می‌شود کارخانه‌های مناسبش، اینها را شما ندارید. شما اگر پول نفت از کشورتان قطع شود بقول آنها می‌گفتند که باید بروید دنبال لوله سازی، شما سفالی را می‌توانید درست کنید شما صنعت غرب را بردارند چه کاری بکنید شما خودتان، گاوآهن دارید درست می‌کنید کوزه گری دارید، مس گری دارید و صنعت گری دارید همین شغل‌های زرگری‌های و این حرفها. شما در چه عالمی دارید حرف می‌زنید اصلاً قدرت ندارید، بعضی از متدینین هم که پهلوی اینها می‌نشستند محکم می‌گفتند، می‌گفتند خدا رحمتش کند عالمی نامش را نمی‌بریم ایشان قرص وقتی آمده بودیم پهلوی صحبت عامه برداشتن بعد با یکی دیگر از آقایان برخورد کردیم می‌گفتن قدرت شرط تکلیف است شما این شرطهای تکلیف را عقلاً بر می‌دارید با کدام قدرت، تکلیف، تکلیف که نمی‌تواند بدون قدرت بیاید تکلیف به محال که نمی‌شود که، این مطلب هر گاه در برنامه بیاید حاکمیت کفر بر اسلام قطعی هست یعنی دفاع از اسلام نمی‌شود کرد قطعی هست پشت سر آن، یعنی این اصل اگر صحیح باشد دفاع غلط است. این اصل اگر صحیح باشد فرض صحت اول من می‌گذارم، این در برنامه ریزی تسلیم شدن به دستگاههای بین المللی واجب است. اساس نظریه ایی که حکومت را قائل نیست در زمان غیبت به همین برمی‌گردد. می‌گوید تکلیف تا قبل از زمان ظهور قدرت بدست اهوی هست با کدام متدین می‌خواهید کار کنید، چند نفر هستند، نفرات اینها چه نسبتی دارد به نفرات آن آقایان. یک مطلب بنیانی هست که دارم عرض می‌کنم، این اساسی هست که متدینینی که من بنظرم می‌آید نصف وصیت نامه امام مشعر به این هست، متدینینی که اینطور نظرشان هست در شکل‌های مختلف هم هستند، خوب این را باید رویش دقت کرد، ببینید اینکه می‌گوئیم فتوای دفاع را می‌گوئیم و بعد می‌گوئیم در ۱۳ قرن گفتند دفاع اگر به بیضه اسلام باشد بی برو برگرد همه ایستاده اند. این حکم قطعی اجماعی ضرورت فلان الی آخر، قطعاً معارض می‌شود با قاعده اینکه قدرت شرط عمومی تکلیف هست. تکلیف به محال، محال هست از جانب شارع صورت پذیرد، این تکلیف به محال هست که شما محاسبه قدرت را در موازنه و برتری محاسبه یا موازنه محاسبه بکنید مساوی نباشید، یا با یک مقدار کمی،

کمتر نباشید که بگوئیم حالا می‌شود تکلیف به چه چیزی، تکلیفی که با عسر و هرج دیگر می‌خواهد انجام بگیرد! اگر یک مقدار پائین‌تر باشیم مثلاً می‌گویم آنها زورشان در موازنه نیروی جهانی ۶۰ باشد ما در موازنه مثلاً ۴۵ باشیم کسر باشد دیگر حداکثرش ما ۴۰ باشیم این معنای به عسر و هرج کار کردن هست، این را در برنامه ریزی بر این اساس دو نظر است نظر اول: قدرت در دوران غیبت دست هوی هست دست اهوی هست مسلمانان داخل آنها چه چیزی در می‌آید؟ داخلشان اهل هوی در می‌آید شیعه‌ها داخلشان چه چیزی در می‌آید، اهل هوی در می‌آید، آنهایی که اهل هوی نیستند خالص، خلص صد در صدش بسیار قلیل هست. خالص، خلصی را که شما دارید بسیار قلیل هستند که نیروی اصلی شما هستند که خیانت به شما نمی‌کنند این نیرو در موازنه قابل مقایسه به هوای خلص نیست، ابزار و امکانات و اینها هم اضافه‌اش بکنید که چون اهوی هست ضغث من ذلک و ضغث من ذالک هست دستشان همراه آنهاست. فسّاق، فسّاق حکومتی، فسّاق سیاسی دستشان با آنهاست حالا یک الله و یا ربّی برای شما می‌گویند دلشان هم با شما باشد گفت یا حسین اهل کوفه دلشان با شما هست دستشان با یزید هست، فسق هم همین هست حالا به حسب مراتبش، که آدم یک اعتقاداتی داشته باشد موافق با آن عمل نکند اعتقادداشت حق هست ولی موافق با آن عمل نمی‌کند. مقدور نیروی انسانی وقتی روی آن یک همچنین علامت سوالی آمد، مقدور مالی نمی‌شود متمرکز نشود در دست هوی، مقدور ابزاری هم همین طور، مقدور منابع طبیعی هم به دنبالش، آنها در اوج قدرت قرار می‌گیرند شما در ضعف قرار می‌گیرید، برنامه ریزی بر این مبنا محور بودن امکانات، محور بودن مقدرات محور بودن قدرت مادی، در تخصیص بر می‌گردد به پذیرفتن کفر بر اسلام. آخر خط، وسط‌هایش تعارف کنیم بگوئیم رنگ و لعاب اسلامی به آن بدهیم، ظهوری نداشته باشد برای تهاجم، ظهوری نداشته باشد برای حکم دفاع، در باطن اعلان تسلیم است. منطق مدل برنامه می‌گوید من تسلیم هستم، تسلیم به چه چیزی؟ شرائط، شرائط چه چیزی؟ شرائط قدرت، محدودیت قدرت. محدودیت قدرت، یعنی قدرت من در موازنه به عنوان یک قدرت تابع از قدرت حاکم که قدرت اهوی به سرپرستی کفر هست امکان برنامه ریزی دارد. رفتارهای داخلی را هم که بخواهیم حساب کنیم، مجبور هستیم بر همین اساس بپذیریم و محاسبه کنیم.

اینگونه برنامه ریزی ما بنظرمان می‌آید، آنوقت بعد بگوئیم گشایش هایی، یک حفظ و حراست هایی، یک تعمیرهایی که موبان نشود که ما تابع کفار هستیم. حضرت ولی عصر فرمودند، اشک و آه حسرت هم بریزیم که اگر آقا بزرگواری نکرده بودند اینجا دستمان رو می‌شد. این قطعاً با آن چیزی را که بعداً خواهیم گفتیم در نقطه مقابل است حتماً در آن لیبرالیزم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌آید، حتماً معنای تبعیت در موازنه قدرت می‌آید، ولایت کفار هم بر کلمه توحید در جامعه انجام می‌پذیرد. در طبقه‌بندی اطلاعات بشری هم ارزش دین می‌آید، در بخش علوم پایه که تشریف ندارد، در علوم تجربی هم تشریف ندارد، در علوم اجتماعی هم می‌آید زیر بخش جامعه شناسی، پیدایش حتی فلسفه الهی و دین از قبیل هنر و سنن اجتماعی می‌شود پیامد یک گونه رفتار مادی. موضوع قدرت ما رفتار مادی و محاسبه آن، رفتار طبیعت، فلسفه فیزیک قرار می‌گیرد، خوب حالا من سریع برگردم.

آقای ساجدی: آن بحث‌ها را نکنید ما اشکالمان رفع شود؟

(ج) یعنی این بحث را من رویش بایستم؟

(س) حالا همین که طرح کردید ما بفهمیم بعد بحث بعدی.

(ج) بفرمائید این دقیقاً مهمترین نکته‌ای را که عرض می‌کنم این آخرین تکه‌ای بود که عرض کردم. این معنایش این است که در برنامه ما دقیقاً ما طبیعی عمل کنیم، طبیعی عمل کنم یعنی چه؟ یعنی فلسفه فیزیک را بنویسیم بالا، خود فلسفه چرایی اصلاً نباشد، چرایی یک ادراک نظری هست که قدرت کنترل عینی را نمی‌دهد، بنا به مبنا البته، علی‌المبنا ما غیر از اینکه، یک وقت شما می‌گوئید ما اعتقادی را که بالله و الیوم الاخر داریم و اعتقاد به غیبی که داریم او دارد اداره می‌کند بعد هم می‌گوئیم که ما طبق او عمل می‌کنیم در مرحله تبعی، این معنایش این است که فلسفه فیزیک اصل نباشد، یک وقتی که می‌گوئیم فلسفه فیزیک عمل می‌کند فیزیک یعنی طبیعت، رفتار طبیعت، تحلیل نظری از این رفتار طبیعت ما باید داشته باشیم اینکه خدا خلق کرده آن یک بحث دیگری هست، بعد باید قاعده مندش کنیم، یعنی فلسفه ریاضی حاضر شود، اگر قاعده مند نشود چطور هست؟ خوب رفتار طبیعی را هم بگیریم شما تحلیل هم توانستید کنید

(می‌گیرد) رفتار طبیعی را گیرم شما توانستید تحلیل دقیق هم کنید، قاعده‌مند نکنید خوب نمی‌توانید بهره بگیرید، فلسفه ریاضی می‌خواهید که آن رفتار طبیعی را قاعده‌مند کند، ریاضی‌اش کند. از فلسفه ریاضی می‌آئید پائین‌تر می‌گوئید حیات هم یک گونه رفتار طبیعی است، خوب حالا بیا، با آن فلسفه فیزیکی که داشتید، قدرت تحلیلی که داشتید، محاسبه ریاضی که داشتید حالا حیات را در جمیع شئونش بی‌آید برایش معادله پیدا کنید. این سه تا هم جزو علوم پایه در بالای همه، بعد می‌گوئید حالا بیا داخل علوم تجربی، فیزیک کاربردی. فیزیک کاربردی یعنی چه؟ فیزیک کاربردی چه دسته بندی‌هایی دارد از اشعه، امواج، اجسام بگیرید، اجسام سیال باشد، سیال نباشد، به اصطلاح استاتیک داشته باشد، مکانیزم حرکت ساختاری داشته باشد اینها را همه در دسته بندی‌های مختلف بیاورید. ولی فیزیک وسیله و ابزار، کنترل تغییرات نظام رفتار ماده است. شیمی محصولات را صحبت می‌کند، شیمی می‌گوید چه نسبتی‌هایی، چه معادله‌ای داشته باشیم چه محصولی داریم. موضوعش، موضوع تغییر نظام نیست. لذا همین که رفت داخل ملکول می‌گوید فیزیک تو بیا نظر بده که چگونه ساختارها را عوض کنیم. یعنی نظامات داخلی ملکول را عوض کنیم تا چه ترکیباتی بدهد. پس علم معادله ترکیبات آن علمی هست که در شیمی از آن صحبت می‌شود. چه این ورق کاغذ باشد به عنوان یک محصول اجتماعی، چه یک برگ درخت باشد به عنوان محصول طبیعی. شیمی در نسبت‌های ترکیبی صحبت می‌کند که می‌گوید این مرکب این آثار را دارد این تغییر را بده، این مرکب دیگر می‌شود ولی چه کار کنم خود نظام را، زیر ساختش را تصرف کنم؟ می‌گوید کار هنر هست، هنر فیزیک است. حالا برون ملکولیش نظام می‌آید درست می‌کنید، ماشین درست می‌کنید، فیزیک مکانیک می‌آید درباره‌اش صحبت می‌کند که من صحبت فعلاً درباره آن ندارم. می‌آیم می‌گویم در فیزیک کاربردی، شیمی کاربردی، زیرش می‌گویم پزشکی عام. پزشکی عام از پزشکی میکروب شناسی و بیوشیمی، امثال ذالک می‌گیرم تا برسد به انسان. اینها رفتار چه چیزی تشریف دارند؟ بخش تجربی رفتار ماده. فیزیک باشد ساختار و نظام را بخواهد عوض کند. شیمی باشد ترکیبات و محصولات را بخواهد عوض کند. پزشکی باشد ساختار خاص حیات را بخواهد عوض کند، و شناسایی بکند که این حالا بیمار یعنی چه؟ چه طوری می‌شود

ساختارش سالم شود، چه طوری می‌شود رشد، چه طوری می‌شود نکس، چه طوری می‌شود - کلش قرار می‌گیرد در علوم تجربی کاربردی آن فلسفه‌ای که بالای سرش رفتار طبیعت گفت پائین تر آن می‌شود علوم اجتماعی. علوم اجتماعی هم از روانشناسی انسان را می‌آید تحلیلی می‌کند وضعیت اثر انسان نسبت به بیرون خودش. درونش را می‌گفتیم پزشکی، رفتارش نسبت به بیرون چه چیزی هست؟ می‌گوید روانشناسی می‌گوید رفتار معقول کدام هست، درست هست که می‌آید می‌گوید این چون وضعیت حافظه اش، چون وضعیت انگیزه اش، چون وضعیت گزینش و انتخابش اینطوری غیر نرمال هست. می‌گوید نرمال شدن آن چه طوری هست؟ می‌گوید یک بخشش به بیرون بدنش ربط دارد، آن موضوع کار من هست. یک بخشش به درون است می‌گوید روانشناسی که با شیمی کار می‌کند می‌گوید او جواب می‌دهد. روانشناسی خودش دو بخش دارد، یک بخشی دارد که می‌گوید او به درونش برمی‌گردد، برو فلان دارو را به او بده می‌خندد، فلان دارو را بده گریه می‌کند، فلان دارو را بده قاطعیتش بالا می‌رود. فلان دارو بده تردیدش زیاد می‌شود. می‌گوید این یک بخش هست یک بخش دیگرش کار به رفتار بیرونی اش هست با من، در شرایط محیطی اش صحبت می‌کند می‌گوید روانشناسی هم رفتار طبیعت، پائین اش می‌آید می‌گوید که خیلی خوب حالا جامعه شناسی جامعه چه طوری هست؟ از رفتار بیرونی آدم با آدم، جامعه تشکیل می‌شود می‌گوید خوب زیر بخش جامعه بیاورید بگذار فلسفه. پس فلسفه را هرگز حاکم بر فلسفه فیزیک نکنید!! فلسفه در جامعه پیدا می‌شود، جامعه یک سیر تکامل تاریخی دارد، متناسب با آن فلسفه پیدا می‌شود. رفتار فیزیک هست رفتار طبیعت هست. دین هم می‌گوید همین طور هست. چه طوری روانشناسی می‌گفت که پیدایش حالات به بخش بالاتری ریشه هست که پزشکی هست. این هم می‌گوید دین هم به وضعیت تکاملی جامعه برمی‌گردد که با فلسفه فیزیک است.

مهم مطلب این است که شما دیگر در اینجا می‌گوئید دین و قرآن و اینها را در قدرت مادی، بروید بخوانید - و بشناسید به عنوان بخش حقی که ما قائل هستیم به حقانیتش، ولی این حقانیت دخالتش در رفتار طبیعت چقدر هست؟ می‌گوید به میزانی که قدرت طبیعی اجازه دهد ما مکلف بر آن هستیم. می‌گوید اعتقادات و



فلسفه ایی که دارم حق هست، می‌گوید حق یعنی چه؟ چه نسبتی به واقعیت دارد، به میزانی که مربوط به واقعیت هست کار می‌تواند بکند. من منتظر اشکالات شما هستم. پس علوم اجتماعی ذیل جامعه‌شناسی در می‌آید که می‌گوید که علوم سیاسی‌تان، علوم اقتصادی‌تان، مدیریت‌تان را بر این پایه بسازید. بله بفرمائید. حجت الاسلام نصرتی: اگر ما تفسیر از قدرت را بیائیم عوض کنیم یعنی دخالت کنیم، در تفسیر از قدرت و محدود به امکاناتش نکنیم فرضاً غلبه روحی را در تفسیر از قدرت بیائیم دخالت بدهیم. آیا باز هم لازم هست که به این شرطیت قدرت برای تکلیف را ما بیائیم از کارایی بیاندازیمش؟

ج) این غلبه روحی را که می‌گوئید خدا را هم حاضر می‌دانید یا می‌گوئید من خدایی را که، ذهناً ساخته بودم اگر این تراشیده ذهنی ام را خوب بپرستم، محکمی‌ام خوب هست. روانشناسهای آمریکایی می‌گویند اگر آدم تمرین کرد قدرت مکانیزم مادی بشر یک همچنین خصلت مادی دارد که می‌تواند از داخل دیوار چین همین طوری عبور کند. این عکسش را داخل تلویزیون هم نشان دادند. این را من به چشم خودم دیدم دو چیز را دیدم در تلویزیون در چیزهایی که عجیب هست یکی از آنها همین بود. این دیوار چین این طرف آوردند پروژکتور گذاشتند، و یک اتاق پارچه‌ای زدند، این طرف هم اتاق پارچه‌ای زدند نمی‌دانم چه اشعه‌ای هم بود روی خود این سدّ می‌تابید روی این سدّ می‌تابید سدّ هم پهنایش زیاد هست. پهنایش نشان داد اسب سوار روی سر این سدّ می‌تواند حرکت کند آدم را اینطوری کرد این همین طوری داخل سنگ، اینطوری مثل مثلاً شما بخواهید در آب راه بروید البته آب سفتی، چون خیلی با سختی و کندی حرکت می‌کرد. شاید مثلاً ۵ الی ۶ دقیقه یا بیشتر همین فیلم هم که نشان می‌داد شاید مثلاً ۷، ۸، ۱۰ دقیقه طول کشید تا به زحمت قدم بر می‌داشت از این طرف دیوار رفت از آن طرف در آمد. این قدرت روحی را آمریکایی هم قبول دارد. این معنای خداپرستی هم نیست، این معنای این است که ایشان چیزی را که تراشیده است از نفس خودش، یعنی انانیت نفس. حالا یک چیز دیگرش را خدمتان عرض کنم آوردن خواباندن این آدم را، آمد خوابید روی تخت دو تکه‌ای، یک تکه‌اش این طرف یک تکه‌اش آن طرف، این دو تا را با تسمه بستند به بدنش، بعد بردنش زیر اره برقی، این اره آمد این را نصف کرد یعنی از قد، از طول دو نصفش کرد، بردند آن طرفتر این

نگاه به پایش می‌کرد با دستش اشاره می‌کرد با این دو تا انگشتش، این پاهایش اینطوری تکان می‌خورد، بعد آوردنش کنار هم گذاشتن خودش اشاره کرد یک تکیه شد، تسمه را باز کردند راه رفت چشم‌بندی هم اگر بود در فیلم نمی‌افتاد که،

آقای افکاری: چشم‌بندی بود حاج آقا

(ج) نه بابا!

آقای معلمی: هر دوی آنها حقه است و هیچ کدامش حقیقت ندارد.

آقای افکاری: فیلم کالسگی بزرگ را می‌گویند

آقای معلمی: هر دوی آنها حقه سینمایی بوده

(ج) یعنی می‌خواهید بگوئید وقوعش خارجاً ممکن است یا ممکن نیست.

(س) هنوز کسی پیدا نشده که از در دیوار بتواند رد شود، دنبال این هستند که بگویند ماده اگر شیء لطیف شود از اجسام صلب می‌تواند رد شود. هنوز کسی پیدا نشده چنین ادعایی را کند، که من می‌توانم از داخل دیوار رد شوم از روی آن داستان تخیلی هم ساخته‌اند.

(ج) حاج آقا در جوکی‌های هند که نقل می‌کنند چه کارش کنیم؟

(س) جوکی‌های هند یک کارهایی می‌کنند من نمی‌گویم نمی‌کنند اما هنوز از دیوار رد شود کسی هنوز حتی جوکی‌های هند هم که با چشمش قطار نگه می‌دارد روی میخ می‌خوابد نگفته‌اند که از دیوار رد می‌شود.

(ج) تکه تکه می‌کند مثلاً

(س) آن چشم‌بندی هست. آنهایی که این کارها را می‌کنند همه‌اش چشم‌بندی است اینکه شما می‌فرمائید دو تکه می‌شود اینها اگر امکان داشت.

(ج) خدا رحمت کند مرحوم آقای شیخ حسنعلی نجابت را من درباره همین موضوع به او گفتم ایشان گفت اعتماد پیدا می‌کند من گفتم جوکی‌های هند مگر در تماس به آنها خارق عادات انجام نمی‌دهند ایشان نقل کرد تاجری را که در تصادف دستش قطع شده بوده دست هم نداشته در دفتر بیمارستانی که بوده یا هر جا

که بوده دفن کردند مدتها ایشان بی دست بود باز می‌رود آلمان و دست مصنوعی می‌گذارد، ایشان گفتند که رفت هند پهلوی فلان جوکی او بهش گفت - بهش گفت دست می‌خواهم. گفت لباسه‌ایت را در بیاور، لباسش را در آورد آب دهان انداخت جای دستش، دست در آورد، آمد با دستش کار می‌کرد و من آقا شیخ حسنعلی را آدمی نمی‌دانم که همین طوری حرف زده باشد و دروغ گفته باشد. این حالا یک کسی دیگری یک وقت حالا من نمی‌خواهم نامش را بیاورم او گفت که داشت یک هندی ردّ می‌شد در خیابان روبروی مغازه ما بانگش زدیم گفتن این جوکی هست بانگ زدیم گفتیم که چه کار از تو می‌آمد گفت چه چیزی می‌خواهید، زمستان بود روی شوخی یکی از بچه‌ها گفت خربزه - خربزه اصفهانی، گفت این شروع کرد یک وردی خواندن پاچه شلوارش بزرگ شد، بزرگ شد یک خربزه از در پاچه‌اش در آمد گفت که ما شکاندیم و شیرین هم بود بعد من یواشکی تخمه هایش را پشت این جعبه‌ها - این مغازه تعمیر باطری، - ریختم گفت این رفت گفت هنوز هم تخمک‌ها هست هرزگاهی نگاهش می‌کنم ببینیم تخمه‌ها هست راست بود خربزه‌ای که خوردیم یا خیال بود، این‌ها تصرف هست دیگر،

(س) من که نمی‌گویم اگر جوکی‌های هند یا کسانی که ریاضت می‌کشند یک کار نمی‌توانند کنند.

(ج) من می‌خواهم عرض کنم که ما اگر سطحش چقدر بوده ما در آن صحبتی فعلاً نداریم، درباره اینکه یک کارهایی انجام می‌گیرد روی ایمان، یعنی پرستیدن آنچه که خود تراشیده است. غرضتان از ایمان این است یا می‌گوئید نه خدا ولیش تصرف می‌فرماید، ایمانی که شما می‌خواهید وارد کنید در برنامه به کدام یک از این دو معنا می‌خواهید وارد کنید. یعنی منشأ قدرت را می‌گیرید «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم» خدا رحمت کند امام را، ایشان روزی که حقودانان و بنی صدر و امثالش آمده بودند شلوغ کاری کرده بودند، روزی که یک صحبتی را درباره اسلام کرده بودند که آقای خمینی بسیار رنجیده شده بود ایشان آمد پشت تلویزیون گفت «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم» بعد هم دیگر بساط این‌ها را جمع کرد، این «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم» را که پیدا بود با حضور دارد می‌گوید غیر از خطابه است این را وقتی می‌گوید در خواست کمک هم از خدا کند، و در محاسبه‌اش این باشد که عالم هیچ نیست برابر خدای متعال یا نه؟

حجت الاسلام نصرتی: تکلیف معلوم است برای متدین متعبدی که خدا را در نظر داشته باشد.

(ج) نه مهم همین است که مقدرات را چقدر بهاء بدهد.

(س) یعنی امام حسین علیه السلام.

(ج) حالا حضرت ابا عبدالله گفته و گرفته، حضرت ابا عبدالله با شهادتش پیروزی گرفته.

(س) یعنی منتجه نهایی مد نظر است؟

(ج) حتماً! حتماً! حضرت ابا عبدالله وجود مبارک علی ابن ابی طالب - علیه افضل و صلوات المصلین - خوب

اینها پیروزی تاریخی پیدا کردند.

ببینید به عبارت دیگر ما می‌خواهیم بگوئیم متدین قدرت تاریخی‌اش را با تولی به اولیاء تاریخی دارد. از

احدی الحسنین خارج نیست این چه برنامه ریزی هست؟ سوال ما دقیقاً همین است که این چه برنامه ریزی

است که می‌گوید از احدی الحسنین خارج نیست؟ و ما اگر این را حذف کنیم مقدر را، مقدر مادی

بگیریم چه چیز هست نتیجه‌اش؟ این نکته مهمی است در برنامه ریزی که داریم صحبتش را می‌کنیم. من

منتظر نظر مبارکتان هست.

آقای ساجدی: دو مسئله، حضرت عالی هر دو عبارت را هم بکار بردید در فرمایشاتتان و دو منظور می‌شود از

صحت فهمید. همین طور هم که فرمودید بسیار حساس و تعیین کننده هست بحث و پیدا هم هست

قضیه‌اش و چون سابق از خدمتتان استفاده کردیم روشن است اما از جهت اینکه تبیین شود. یکی اینکه ما

بیائیم به همین مباحث که فرمودید استدلال کنیم و بگوئیم که خلاصه محاسبه لازم نیست نفی کنیم

محاسبه را.

(ج) نه!!

(س) که اگر نفی کنیم محاسبه را، به نظر می‌رسد که با خیلی چیزها برخورد جدی پیدا می‌کند و خلاصه

آیات و روایات تسبیب و اسباب همین چیزها که همه‌اش می‌شود این طرفش استدلال کنیم که از حضرت

عالی بهر حال استفاده کردیم. یک بحث بحث نفی محاسبه است که من بنظرم می‌رسد از بخشی از فرمایشات

شما اینطور بر می‌آید که نباید محاسبه کرد. یک بحث دیگر باز در فرمایشات خودتان داشتند بحث نفی توازن هست در امکانات مادی و اینکه ما برای اینکه وظیفه مان را انجام بدهیم اجازه نداریم در محاسباتمان ملاک را توازن امکانات مادی بگیریم، بگوئیم حالا چون توازن نیست بین امکانات ما و امکانات دشمن نباید درگیر شد، نه بالعکس آن هست که ما به تعبیر دیگر در محاسبات میزان امکانات وظیفه ساز نیستند، تعیین کننده نیستند.

ج) احسنت معنایش این است که سطح قائلیم.

س) وظیفه را باید مشخص کرد، اما در این معین کردن وظیفه محاسبه باید روی امکانات هم شود و همین طور می‌فرمائید.

ج) نه می‌خواهم اشکال کنم.

س) بهر حال همین را می‌خواهم بگویم وقتی که بحث پیش می‌آید که ما محاسبه را قبول داریم دیگر باید بیائیم داخل مکانیزم حرف بزنیم. این دعوای دیگر داخل مکانیزم هست الان هم خیلی وسیع می‌شود من یک وقتی جسارت کردم به یکی از بزرگان این فرمایش شما را. اما گفتم اگر این حرفها را بزنید، پس همه چیز باطل، انقلاب باطل الان هم دارم می‌گویم. ولی از این طرفش هم بحث هست که وقتی محاسبه آمد چگونه محاسبه کنیم ما بیائیم حساب کنیم

حساب بکنیم که ۰/۸۰ در صد ما ۰/۲۰ در صد غیر نه ۰/۲۰ و ۰/۸۰ امدادهای غیبی یا نه ما کار محاسبه خودمان را می‌کنیم خدا هم خودش می‌داند چه می‌خواهد کند.

ج) عرض می‌کنم تکمیلیش را یعنی حل نسبت

س) یعنی برنامه آن که اسمش برنامه هست.

ج) برنامه چه طوری هست؟

س) که به یک معنا مخلوق محاسبات ماست. مخلوق محاسبات ماست این طوری از آخرش در می‌آید این گیر مسئله هست.

ج) خط استراتژی هرگز با محاسبه معین نمی‌شود. یعنی در موضع گیری برابر کفر استراتژی محاسبه ندارد. چه محاسبه‌ای ندارد؟ محاسبه‌ی مقدورات مادی. چه محاسبه دارد؟ تبعیت از ولایت و ولات الهی، پس بنابراین ما کجا چه محاسبه‌ای لازم هست، بحث مان است؟ در تعیین جهت گیری محاسبه لازم است، ولی نه محاسبه مقدورات، محاسبه ما نسبت به اولیاء حق، در آنجا چه چیزی اصل است؟ آنجا اصل این است که الان موضع گیری کفر کجاست، ما حرف اول را چگونه باید بزنیم؟ از استراتژی می‌آید پائین تر می‌گوئید: مناسبت این استراتژی چه سیاست گذاری است؟ می‌گویم نسبت بین عمل به آن تکلیف را با مقدورات مادی سیاست گذاری ممکن است. از سیاست می‌آئیم پائین، کلمه برنامه را ما به اموری می‌گوئیم که متوالیاً و متوازیاً انجام می‌گیرد، متوالیاً یعنی چه؟ یعنی یک فعل باید تمام شود، فعل دوم شروع می‌شود، متوازیاً یعنی همزمان چه کارهایی در هر مرحله‌ای می‌تواند انجام بگیرد. به این برنامه می‌گوئیم. برنامه چیست؟ تخصیص مقدور به امور متوالی و متوازی. بگو از اینجا می‌خواهم ۱۰ فرسخ بروم، مقدوراتم هم ۱۰۰ تومان هست همین مقدورات ۱۰۰ تومان را چه بخشی از آن را در سه فرسخ اول یا دوم یا سوم خرج کنم. من باب مثل شما می‌خواهید خانه بسازید ده میلیون دارید، شناژ تنها را اگر بخواهید فندانسیونش را خیلی عظیم بگیرید، می‌شود کاری بکنید که ۱۰ میلیون در فندانسیون تنها خرج شود، می‌شود در سفت کاری تنها تمام بشود، می‌شود بگوئیم نخیر تناسیش را بسنجید که این ۱۰ میلیون تا سفید کاری هم انجام بپذیرد، آنوقت بگو بخش سفت کاریش که شالوده باشد و دیوارهای اصلی به اصطلاح عمودهای ساختمان باشد، بعدش سقفش و چیزهای اصلی‌اش چقدر باید باشد، بخش فرعیش، تأسیساتش و در و پنجره چقدر باید باشد، بخش تبعی‌اش نماکاریش مثلاً سیمان باشد، یا کمی آهک باشد، داخلش هم سفید باشد یا کاهگل باشد. می‌گوئید امور متوالی را یعنی ساختمان ساختن همزمان با شالوده کردن سفید کاری نمی‌شود کرد، کاهگل کاری روی ساختمان را هم نمی‌شود کرد، ولی در محاسبه باید بیاید. ولی همزمان می‌شود همین طوری که شالوده را می‌کنیم سفارش برای در و پنجره را بدهیم سفارش برای اینکه چوبی را که می‌خواهیم بیاندازیم روی سقف، یا بیم آهن بدهیم سفارشات همزمان دارید شما. کارهای همزمانتان می‌شود امور متوازی، دارد در و پنجره ساز دره‌ایتان

را می‌سازد. یک وقت می‌گوئید ما دریچه را نمی‌دانیم چقدر در می‌آید مثل دهات، بناهایی هست دهاتی می‌گوید یک اتاق می‌خواهم یک ایوان جلویش باشد یک اتاق دیگر باشد یک پستون باشد یک آشپزخانه باشد، پشت سرش هم یک گله دانی باشد با قدم پس شروع می‌کند.

و السلام علی من اتبع الهدی





## فلسفه حکومت

### جلسه: ۱۰

آقای ساجدی: دسته بندی سه نوع ولایت را که عرض کردی | بحث عمده‌تاً متمرکز شد در رابطه با

قدرت تکلیف و ارتباط اینها

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: که به بی‌راهه زدید بی‌راهه یک جای دیگر رفتید.

س) به هر حال آن هم بحثی قابل استفاده بود اما مطلب اصلی مورد نظر روشن نشد با توجه به اینکه اساس

کتاب هم روی این بحث هست و روی این نگرش به مسئله ولایت استوار هست، حقیقتش بنظر می‌رسد اگر

ما نتوانیم یک تعریف روشن و قابل مفاهمه‌ای از مسئله ارائه کنیم...

ج) نه من تعریف آن روز را داشتم می‌توانستم به مسئله بپردازم من در بحث‌ها، اول آن چیزی را که بذهنمان

می‌آید که مانع روحی هست، بخش فرهنگی‌اش را موضوع صحبت قرار می‌دهم من آن کلمه را که آخر بحث

بود چنین چیزی نبود که به آن بپردازم من به نظرم آمد که آن مانع اساسی مسئله نظام ولایت هست لذا

اصلاً گذاشتن از آن را اصلاً درست ندیدم وارد بحث شدیم و موضوع بحث قرار دادیم. بله من در خدمتتان

هستم

س) بحث مان این بود که واقعه‌ش اگر تبعاً جناب آقای نصرتی آن هم در خدمتشان بخواهیم

ج) اجرائی تر نگاه کنیم.

س) بنویسیم، خوب طبیعی است که دیگر الآن باید یک کمی برای خودمان مسئله روشن شود که ما این دسته بندی را بر چه مبنا و اساسی انجام بدهیم چطور، در نظر ما چیزی وجه تمایز بوده است که آمدیم ولایت را به سه دسته تکوینی، تاریخی و اجتماعی تقسیم کردیم با توجه به اینکه نسبت به این مسئله یک ارتکاز عام و علمایی وجود دارد.

ج) بله دیگر ولایت تکوین و تشریحی

س) تکوینی و شریعی تقسیم می کنند.

ج) بله ولایت اجتماعی را بهم به معنای حکومت نه ولایت.

س) نه یعنی کسی که ولایت اجتماعی را هم معلوم نیست حالا خیلی بگوئیم، می گویند ولایت فقیه خیلی هم کاری ندارد با آن دسته بندی مهمی که سالهاست داشتیم چه ربطی دارد وگرنه خوب می آیند ولایت تکوینی، تشریحی احساس هم می شود بر این اساس که بهر حال همه چیز را خلق نمی دانند خلق را انحصاراً به خداوند متعال نسبت می دهند

ج) می شود مالک است ولی است، خالق است.

س) و تشریح را به معنای وضع قانون، قانون آوردن و این حرفها را هم جدا می بینند حالا نکته ایی که ما داریم این است که تبعاً می خواهیم یک جور دیگر قضیه را ببینیم آیا این خلاصه طبقه بندی که دادیم که آن روز عرض کردم حضور مبارکتان که دو احتمال بهر حال به نظر می رسد که گاهی ما به لحاظ نسبت تأثیر تصرفات ولی آمدیم تقسیم کردیم گاهی هست بلحاظ خصوصیات شخصیه ولی ، یعنی گفتیم ولایت اولی، ولایت خداوند است ولایت دومی ولایت تاریخی ولایت معصومین هست وولایت غیر مصومین را ولایت اجتماعی گفتیم ک البته به نظر می رسد حضرت عالی در مجموعه به دست می آید که قصدتان این نیست اما من به لحاظ اینکه می خواستم لوازم را ببینم به صورت مشخص تفکیک کردم که معلوم باشد که این مثلاً...

ج) حالا پس بنابراین دو فرض در خاطر شریف حضرت عالی است یکی تقسیم ولایت بر حسب آثار

س) نسبت تأثیر به اصطلاح، به تعبیر خود حضرت عالی

ج) نسبت تأثیر و یکی ولایت بر حسب ارتکازاتی که هست نسبت به ایجاد و تشریح و بعد اجتماعی را بفرمایش حضرت عالی به این معنا وجود ندارد به این عنوان ولایت فقیه هست نه اینکه ولایت اجتماعی.

س) حالا در این دسته بندی از جهتی که قصد م بیشتر استفاده و تبیینی بود بنظرم رسید دو دسته بندی کردم، اینجوری بود که گاهی ما می گوئیم اینکه آمدیم یکی را کردیم «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» قصدمان این است که ولایت خداوند متعال ولایت تکوینی هست، اسم ولایت خداوند متعال را گذاشتیم تکوینی بدون که حالال بخواهیم مبنایی بگوئیم، بحثی کنیم. اسم ولایت خود معصومین را گذاشتیم ولایت تاریخی و ولایت غیر معصومین را گذاشتیم اجتماعی، که از بعضی از فرمایشات و مثالهایی که حضرت عالی زدید این استفاده می شود که به نظر می رسد این مورد نظر شما نیست. این یکی، اما بعد می آید در بحثی که خیلی خوب ما قصدمان این نیست اینکه به لحاظ اینکه مثلاً ولایت را دارای حوزه های تأثیر متفاوتی می بینیم آمدیم تقسیم کردیم یا به تعبیر دیگر چون ما یک بحث هم داشتیم، اجمالاً یک کمی نزدیکتر کنم بحث را که اگر اشتباه بود حضرت عالی تصحیحی بفرمایید که ما بیاییم بگوئیم بر اساس مبنای خودمان همه چیز را تکوین می بینیم، همه چیز را نوعی ایجاد می بینیم و معتقدیم که همه چیز ایجادیه هست و نه غیر ایجادیه و این سه نوع ولایت سه نوع ایجاد است. ایجادهای نسبت تأثیر خیلی زیاد، بعد می گوئیم خیلی زیادهاش خاص خداوند هست، ولایت ما و تصرفات یا ایجادهای زیاد که مثلاً این خاص کسانی هست که تأثیر تاریخی دارد مثل ائمه نار و ائمه نور و ولایت نسبت تأثیرها و ایجادهای که تأثیرش کم هست حالا به اینکه مرز کم و زیاد و زیادتر هم کجاست، آن یک بحث دیگری هست که تا کجا راکم بدانیم تا کجا را زیاد بدانیم تا کجا را زیادترین بدانیم. اگر این است حضرت عالی در همین رابطه یک مقدار تبیین بفرمایید که ما هم برویم به این سمت شکل بدهیم و اگر غیر از این قضیه هست که باز نظر مبارکتان را بفرمائید انشاء الله سعی کنیم در فهمش و روشن و تبیین شدن آن.

ج) به حضورتان که عرض کنم که خلق منحصر به خدای متعال هست مگر به اذن یعنی باذن همه معنایش این نیست که اذن بدهند بعد بروید بخوانند، اذن معنایش این است که شما اختیار دیگری می دهید اختیار

که کرد شما خلق می‌کنید. مأذون می‌کنید او را در داشتن «شأ، خواست» والا بازهم در مرتبه امداد، کلاً «نمد، هو الاء، هؤلاء» به عبارت دیگر تصرف قبل از خلق می‌دهید، تقاضا می‌دهید نه اینکه قبل از خلق خودش، قبل از خلق مرتبه دوم خودش، خلق کمالش، خوب این را الان موضوع بحث مان نیست.

ولی ما در ولایت نه می‌گوئیم بلحاظ اثر تقسیم می‌کنیم ونه بلحاظ طبقه‌بندی خلق و تشریح، ولایت یعنی سرپرستی، سرپرستی تکامل، این سرپرستی تکامل و رشد نسبت به یک مجموعه ایی که اسمش را می‌گذاریم جامعه و آن را حقیقی هم می‌دانیم یک سرپرستی انجام می‌گیرد نسبت به کل تاریخ، محال است ابلیس حضور پیدا کند، کل تاریخ، کل تاریخ یعنی چه؟ یعنی مبداء خلقت تا ختمش «بکم بداء و الله و بکم یختم» به شما شروع می‌شود و به شما ختم می‌شود.

در این هیچ کس شریک نیست جز رسول اکرم و اهل بیت طاهرینش حضور درعالم ذر دارد، «کنت نبیاً آدم بین الماء و لطفین قبل از عالم ملکوت وجود دارد، اول ما خلق الله العقل»، آن آخر، آخرش هم دارد، ولایبقی الواجه لک ذوالجلال والاکرام. حالا دیگر وجه چه جوری هست و اینهای دیگر جایش اینجا نیست. در سراسر عالم از قبل از عالم ذر تا بعد از عالم خلود همه جانبی اکرم هستند و همه جا هم خلافت دارد، هیچ جائی از آن نیست که خلافت ایشان عزل شده باشد.

در سطح اصلی، صلوات بر ایشان فرستاده می‌شود یعنی در سطح اول ولو در عالم دنیا محدود باشد، در مثلاً عرض می‌کنم در ولایت اجتماعی گرفتاریهای شدید داشته باشد، در انزوا باشد همان آن وقت هم خدای متعال برای ایشان صلوات می‌فرستد و به برکات صلوات برایشان همه موجودات وجود دارند همان وقت هم و قبلش همه قبل از حضور در این عالم دنیا هم، جبرئیل تسلیمش هست، خدمت گذارش هست و امثال ذالک. مثلاً آن نوری که روایات می‌فرمایند: وقتی خدا امر کرد به ملائکه ابلیس هم آنجا بود گفت سجده کنید، وقتی گفت «نفخت فیه من روحی» از عالم بالاتر از عالم انوار، نور مبارک نبی اکرم را نازل فرمود بر جسد آدم و می‌فرمایند که ظاهراً وجود مبارک مولی الموحدین می‌فرمایند که اگر می‌دید ابلیس نوری را که چشم‌ها را خیره می‌کند، نفس‌ها را بند می‌آورد بر آدم حتماً سجده می‌کرد خدا پوشاندش اینجا از او، روح را دمید ولی

کسی ندید چه چیزی هست که جرأت مخالفت کردند، چون آزمایش می‌خواست کند. عین همین اختفاء در عالم ناسوت هم واقع شده است یعنی مردم جلالت نبی اکرم را نمی‌توانستند ببینند، معجزه می‌دیدند ولی خود جلالت را نمی‌دید، بهر حال حالا بگذاریم.

محور تاریخ ایشان هستند، تمام عالم تکوین به دستشان ایشان هست، صحبت جامعه نیست که بگوئیم جامعه عمرهم میتواند مثلاً هزار سال یا بیشتر یا کمتر جامعه را مثلاً خط بدهد صحبت از فلسفه تاریخ جامعه نیست، البته ما فلسفه تاریخ جامعه را هم نیازمندیم بر اساس محور تکامل ادیان تعریف کنیم ولی حتماً آنجایی که داریم تاریخ جامعه را می‌گوئیم ممکن است اشاره‌ای داشته باشیم به تاریخ کل کائنات، ولی لزوماً این را نمی‌آئیم در اینجا بیان کنیم.

آنجایی که شما می‌گوئید به هر حال اداره عالم قیامت، قبل از قیامت، بعد از قیامت، یعنی سرفصل‌های بزرگ تاریخ خلقت، مدیریتش که می‌رسد به نبی اکرم، خدا زمان خاصی برای قیامت گذاشته است بسیار خوب آن زمان هم ممکن هست نگفته باشد به نبی اکرم، بسیار خوب ولكن در آن که شد باز مدیر دستگاه چه کسی هست، همان که مدیر بوده است در عالم ملکوت، همان که در عالم برزخ مدیر بوده است همان که اداره عالم دنیا، همان که در اداره عالم ملکوت و الی آخر خوب بگذریم از این مطالب که ولایت تکوینی ربطش به ولایت تاریخی چطور هست، تاریخ کل جهان هم در آن هست یا نیست؟ آن را بگذاریم.

تعریفمان از ایجاد شدن که می‌گوئیم معنایش این است که اشقیاء نمی‌توانند. ایجاد کند الا به کمک ولی عصر الآن، یعنی کلینتون نمی‌تواند عرق بخورد، همان جوری که بدون حول وقوه خدا نمی‌تواند بخورد، همین جوری هم اگر ولی عصر هم بخواهد اوضاعش را بهم بریزد، نمی‌تواند [بخورد] ما معتقدیم که روز عاشورا شمر هم در حیاتش محتاج به حضرت اباعبدالله... و بعد به سیدالساجدین بوده، یعنی حتماً صلوات خدای متعال دائمی است بر رسول اکرم و این صلوات علت ایجاد اشیاء می‌شود، دائماً اشیاء اضافه می‌شوند، ثابت نیست مقدارشان، رزق اضافی به عالم می‌شود، نه از این عالم در می‌آید، این تا دو نظر هست.

یک وقتی می‌گوئید گندم از این خاک تغذیه می‌کند در می‌آید، یک وقت می‌گوئید به اندازه این گندم اضافه به این عالم می‌شود، آنچه را که باید ارزاق عباد باشد نازل باید شود، باید در اعطاء شود این اعطاء هم واسطه در اعطائش، البته اول اعطاء صلواتی هست که بر رسول الله فرستاده می‌شود واللهم صل علی محمد و آل محمد، آخرش هم با دستگاه عظیمی که از دستگاه ملکوت زیر دست ایشان هست، من ذی‌الذی یشفع عنده الا باذنہ ایجاد می‌شود در عالم، حالا یک دسته از صحبتها و معارف هست که اینها باید رویش کار شود، روی آیاتش، روی روایاتش، نباید اینها حذف شود. احکام توصیفی نباید حذف بشود و درباره ولایت صحبت شود. مهمترین بحث این است که آیا ما اموری را که درباره توصیف عالم هست حذف کنیم و از حکومت حرف بزنیم، یعنی دستگاه حکومت صحبت کردنش به عبارت دیگر فلسفه فیزیک مادی را اصل قرار بدهیم به عنوان رفتار طبیعت؟

آن جوهره‌ی جان‌مطلبی را که دارید همین است، که علوم پایه را بگیریم از رفتار طبیعت، قانونمندی رفتار طبیعت، و رفتار حیات مادی، این علم پایه شود یا بابا نه اینکه می‌گوئید ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی اصلش ربوبیت است، مقسم قضیه این است که ربوبیت مراتب دارد، رب در مرتبه بالای بالا، خالق اصلی است و هیچ کس هم خلق نمی‌تواند کند الا به اذن، الا به امداده، رفتار ماده نیست، رفتار طبیعت نیست که بگوئید به آدم هم که می‌رسد نیازهای اجتماعی، نیازمندیهایی این ماشینی که کار می‌کند؛ نیازهای خودش را که برآمده از رفتار ماده هست ارضاء می‌کند یعنی به یک رفتار دیگری از ماده، این است جان کلام، در اینجای آن یک مقدار صحبت کنیم، بعدش تعریفها را قشنگ و دقیق می‌کنیم.

گاهی است که می‌آئید می‌گوئید ولایت را بیایید بگیرید، ولایت به لحاظ آثار، گاهی می‌گوئیم نقل آثار نیست که بلحاظ اصل وجود، رفتاری را که شما برای طبیعت قائلید در ماده و می‌گوئید آثار ماده، چرا قبلش نمی‌گوئید این ماده مخلوق هست و دائماً هم به آن دارد اعطاء می‌شود، تفضل می‌شود، اصل در حکومت همین هست تفضل هست.

به این تفضل هم اولیاء اجتماعی کفر محتاج هستند، کما اینکه اولیاء اجتماعی الهی، حالا آیا این مسئله‌ای را عرض کردیم در جلسه قبل، بگوئیم که شیاطین کمک می‌کنند بعد از مرحله اذن البته یادمان نرود، آنها هم بدون اینکه به میدان خدا بدهد، نبی اکرم میدان بدهد، ولی معصوم میدان بدهد، تکان نمی‌تواند بخورند، چون لا یشائون الا ما یشاءالله، چون خلیقه الله هستند، چون نماینده خدا هستند، و در مشیت بالغه ربوبی، این اذن داده شده به ابلیس، این اذن حکیمانه داده شده به ابلیس حتماً نبی اکرم هم اذن می‌دهد.

حتماً امام معصوم هم اذن می‌دهد، اذن می‌دهد یعنی امداد می‌کند «قل کلاً نمود هولاء و هولاء» این امداد از طریق ایشان واقع می‌شود و این امداد به حضورتان که عرض کنم که وسیله آزمایش بشر هست در دار تکلیف، و نفس و ماسواها فآلهمها فجورها و تقواها قد افلح من زکها؛ راه حق و باطل را درست می‌کنند دعوت به حق انبیاء الهی می‌کنند تا معلوم شود کار چه جوری هست، این دعوت فقط تشریحی تنها، فقط مسئله گوئی تنهاست؟ نخیر دعوت با عمل هم هست، در مظلومیت قرار رفتن هم هست، کشتن و کشته شدن هم هست. دعوت به فعل هم هست، دعوت به فعل اجتماعی هم هست دعوت به حضور برابر مظالم هم هست، حالا صحبت مان این است که اگر ما بخواهیم بگوئیم مقسم اصل، اولین مبداء ولایت ربوبیت هست.

مراتب ولایت مرتبه نازلش، این ربوبیت مطلقه الهیه، این مرتبه نازلش ربوبیتی هست که به خلافت داده می‌شود خلافت تاریخی، نازلتر از آن خلافت اجتماعی هست، به هر حال تکامل جامعه در نظر ما محورش بر حسب تکامل ادیان تعریف می‌شود، نه بر حسب تکامل تکنولوژی، شکی ندارد که صنایع ایران که می‌توانستند تخت جمشید بسازند در ۲۵۰۰ سال قبل، از صنایع اعراب یا از صنعت ساختن خانه کعبه، از نظر تکنولوژی این جلوتر بود، نمی‌شود فکرش را کرد، صنایع یونان در طب از صنایع اعراب جلوتر بوده، دین کامل کجا ظاهر شده؟ در تخت جمشید؟ یا تازه مصر هم که آمده روبروی آمده و صنعت اهرام، اهرام در عالم خودش صنعت مهمی هست محاسبه هندسی بزرگی را دارد، اینکه شما می‌بینید روی کاغذ یک عکس کشیده یک شکل هرمی سه تا مثلث کنار همدیگر گذاشته، مثلاً می‌گویند با طول این قدر، اینکه محال ممکن است که به اصطلاح الان بگذاریدش اینجا بگوئید یک معمار معمولی نقشه اش را بکشد با یک جسم

مثلاً مثل سیمان که قابل شکل دادن است نمی‌تواند به آن صورت در بیاورد، سنگ‌ها را جوری بتراشد قالبی بگذارند که همه‌اش اینجوری در بیاید تا آخر کار، سنگ تراشی خاصی می‌خواهد، محاسبه هندسی خاصی می‌خواهد، ابزار تراشی می‌خواهد از استخراج معدنش بگیرد، که معدنی باشد که در این طول مدت خلل و فرج پیدا نکرده باشند، شناسایی خود این معدن استحصالش بعد تراشیدن خوب به حضورتان که عرض کنم که این تکنیک، بعدش حضرت کسانی را که آورده می‌خواهد سرکار بیاورد کسانی هستند که از نظر فنی اهل هیچ تکنیکی نیستند، طبقه غلام‌ها را می‌خواهد بیاورد عالم‌ها را که نمی‌خواهد جدا کند به اصطلاح خودمان تکنوکراتها را که نمی‌خواهد جدا کند، حالا به یک معنا بخواهم بگویم که آدمهایی را هم که می‌آید حمایت می‌کند حضرت موسی هم غلامند هم ترسو، «اذهب انت و ربک فقاتلا، انا هاهنا قاعدون اهنری» ندارند، زود هم گول می‌خورند، گول سامری را می‌خورند ایراد و بهانه که می‌گیرند، ناسپاس هم که هستند، پیغمبرشان را اذیت هم که می‌کنند این یعنی چه؟ یعنی عقب افتادگی به اصطلاح خودمان از نظر فرهنگی، یعنی قدرت آپتیوموم کردن و بهینه‌سازی را هم ندارند در تصمیم‌گیری‌شان که بگویند ما به وسیله این داریم عزت پیدا می‌کنیم پس حرفش را بشنویم، اینها که چهارصد سال داخل ذلت بودند، چهارصد سال که ظرف کمی نیست اینها یذبجون ابنهائهم و یستحیون نسائهم به حضورتان که عرض کنم که ظرفشان پسرشان را می‌کشتند، زنانشان را همه رقمی مورد تجاوز قرار می‌دادند هم بار اقتصادی از آنها می‌کشیدند هم تمتع جنسی می‌بردند، ذلیل، ذلیل محض، اینها را حالا آمده پیروز کرده است حالا که پیروز هم کرده می‌گویند اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون. حالا پیروز هم شدند حالا رفتند شهر را هم گرفتند و آمدند حالا تازه می‌گویند حالا تو رفتی ما گوساله پرست شدیم، این یعنی چه؟ چه چیزی هست که شما محور قرار می‌دهید در تعریف تکامل؟ چرا نمی‌روید سراغ آنهایی که فنی هستند؟ چرا محور مدن را نمی‌آیید قدرت صنعت بگیرید، پیغمبر بیاید برای آنهایی که فن‌گرایی‌شان بالاتر باشد آنها را ببرد جلو.

چرا می‌آید زیر بغل آن کسانی که مستضعف شدند تحقیر شدند، چهل بر آنها تحمیل شده است بر آنها تحمیل شده، بر آنها بی‌عرضگی روحی تحمیل شده‌است. چرا می‌آید زیر بغل اینها را می‌گیرد؟ چرا آن خط



را شما در استکبار همه اش می‌بینید، اطرفایان انبیاء الهی «اراذلنا بادی الرأی» «اینها که آمدند دور و بر حضرت نوح گرفتند، اینها افرادی هستند که نه تیز هوشند و نه هنری دارند از نظر فکری

(س) در آینده که اینجوری نیست؟

(ج) حالا من صحبت هم را بکنم، چرا اینجوری هست؟ خدای متعال که اینجوری نیست که اینها را بادی الرأی خلق کرده باشد، تحقیرهای شدید، میدان ندادن به پرورش، اینها را رانده است، حالا برای درست کردنش دوباره هوای نفس سرکشی می‌کند، دوباره می‌خواهد از در خود دین هم یک کاردیگری راه بیندازد، ولی یک خط به صورت یک جریان که ببینید که اعضايش عوض می‌شوند، در تمدنهای مختلف و حتی در ادیان هم می‌آید، خطی هستند که توجه به این عالم دارند به عنوان مقصد، یک خط دیگر توجه شان به این عالم به عنوان مقصد نیست، «یومنون بالغیب والیوم الاخر» هستند آنهايي که «یومنون بالغیب و یوم الاخر» هستند، اینها مراتب کمالشان محور قرار می‌گیرد در فرستادن. ادیان اگر دو تا جریان نگاه کنیم، جریان تکامل بر اساس کارآمدی ایمان به این دنیا نیست، به این دنیا برای ارضاء شهوات از طریق اسباب، به عبارت دیگر توسعه‌ی رفاه که اصل در تعریف تکامل مادی است، شما به هر مکتب مادی رجوع کنید توسعه رفاه مادی می‌خواهد، توسعه رفاه می‌خواهید به کمونیست بگوئید می‌گوید توسعه رفاه مادی، به سرمایه‌دار باشد می‌گوید توسعه رفاه مادی، حالا این رفاه دوتا مطلب دارد، یک مطلب ابزار ارضاءش هست که می‌شود تکنولوژی و تکاملش، یک مطلب محصولی که برای این ابزار پیدا می‌شود تکامل در پرستش می‌شود، ابتهاجات مادی، ابتهاجات همان پرستش است از نظر روانی بخواهید تکامل مادی را تعریف کنید گاهی تکامل مادی را شما می‌آئید معنا می‌کنید به تکامل ابزار که جاده‌ها، ماشین‌ها هواپیماها، وسایل و ابزار، این یک سطح هست، یک سطح می‌گوئید حالا محصولاتش را بگیریم، می‌گوئید حمل و نقلها مثلاً تنوع در چشائی و بوایی، بینائی و امثال ذلک، یک سطح می‌گویند برو بالاتر از اینجا، ببینم معنای رفاه را چه چیزی می‌بینید؟ می‌گوید حالت تحرکش وجوه بیشتری پیدا بکند و ابتهاجات هم شدیدتر شود ولوبه صورت اجتماعی تعریف کنیم، می‌گویم حالت یعنی چه ابتهاجاتش توسعه پیدا بکند؟ می‌گوئید خوب حساسیت فرد

عوض می‌شود، حالت‌هایش هم عوض می‌شود، می‌گوییم در یک جمله بگویید ابتهاج در پرستش واقع می‌شود، تکامل آیا به ماده پرستی حول محور ماده پرستی تعریف شود یا تکامل «و همتی فی روح نجاج اسمائک» این هم یک اسبابی دارد، آن هم یک اسبابی دارد، آیا دنیا، اسباب‌های دنیایی نمی‌آید در این دسته؟ چرا می‌آید نه اینکه نمی‌آید، ولی هرگز جایگاه و منزلت آن مثل جایگاه و منزلت آن طرفی نیست.

محور استراتژیک برنامه را معین نمی‌کند، محور استراتژیک برنامه را اول سوره مبارک بقر اعوذ بالله من همدات الشیطان بسم الله الرحمن الرحیم الف لام ذالک الکتاب لا یریب فیه هدی للمتقین، هدایت برای همه هست هدایت که للعقلا نیست که، بعد هم عقل را بر محور تقوی تقویت می‌کند، اول تعبد، اول به اصطلاح خود آقایان می‌گویند شاک که منصف باشد انصاف را نمی‌توانند حذف کنند از آن شاک متحفظ شاک متحفظ شاک منصف هست انصاف تقدم دارد، حالت تقدم اگر حالت، گرایش پیدا کرد به یک طرف دیگر، عقل کاری ارزش ساخته نیست، خوب حالا برگردیم ما صحبتمان را ببریم سراغ صحبتی که داریم.

ما صحبتمان این است که ولایت را ما نه به لحاظ آثار می‌سنجیم، کمال تعریفش از بیرون می‌آید نه از درون، کمال را اگر به لحاظ آثار آمدید تقسیم بندی کردید معنایش این است که کمال را از درون تعریف کنید، ولایت ما می‌گوئیم ام در دستگاه خودمان اگر بگوئید که آقا امم را شما چه جوری صحبت می‌کنید در جامعه؟ می‌گوئیم امم دارای یک اعتقاداتی هستند متناسب با آن اعتقادات تفکراتی دارند، متناسب با آن تفکراتی اعمالی دارند، بعد می‌گوئید امتی که حق تر باشد چه چیزی هست؟ می‌گوییم که آنکه هم در موضع گیری روحی‌اش رنگ نبازد برابر دیگران هم در موضع گیری نظری‌اش وحدت و کثرت مفاهیمش بالاتر باشد، پوشش بدهد آنچه را که او می‌گوید و بالاتر را که او نمی‌تواند بپوشاند.

قدرت تعجیز طرف مقابل را، یعنی متأثر ساختن آن و به بن بست رساندنش به عبارت دیگر امت بالاتر ولایت کردن بر آن را دارد، در چه چیزی؟! «امر روحی، ذهنی و عملی» می‌گویند روحی چه چیزی هست؟ می‌گوئیم که کمونیست برابر سرمایه دار می‌تواند بایستد تا سرمایه دار را بکشد، چون می‌گوید نه، حرف نه،

بالاتر از آن کسی که می‌خواهد بچشبد به چیزی. ولی کمونیست برابر مسلمان نمی‌تواند پیروز شود، مسلمان می‌گوید دنیا نه، او نمی‌تواند بگوید دنیا نه و آخر باید بگوید دنیا بله.

صدتا پیچش بدهید، پیچ صدمی باید بگوید دنیا بله، آخرش درباره تاریخ و دنیا صحبت می‌کند - یعنی حالا مثلاً بگوید من می‌خواهم اسمم نباشد فلان باشد می‌گوید می‌خواهم مرامم درد دنیا پیروز شود، مؤمن می‌گوید اصلاً من طرف معامله ام خداست این بر او پیروز می‌شود، در موضع نظری هم می‌رسد، قدرت وحدت و کثرت این نظریه که بر پایه آن اعتقادی برتری باشد پیروز است، موضوع‌گیری عملی‌اش هم غالب می‌شود اگر اجتماعی باشد.

حالا این صحبت را ما سر جای خودش داریم که اینها دلیل ولایت برتر هست، یعنی منزلت در نظام ولایت که بالاتر است، در نسبیت، در بالاتری قرار می‌گیرد. خوب اینها به درد این کتاب این حرفها شاید شما بفهمید نمی‌خورد ولکن اینها همه‌اش برای این است که تعریفی را که ما می‌خواهیم کنیم زمینه‌های ذهنی‌اش خوب برایمان روشن باشد، چقدرش را بخواهیم منتقل کنیم به شنونده آن یک حرف دیگری است، چقدر را نخواهیم منتقل کنیم به شنونده آن یک حرف دیگری هست.

چه نحوه برخورد کنیم که متناسب با ارتکازات باشد، ولی کاملاً اطراف قضیه برایمان روشن باشد. مبهم و تار نباشد. ما صحبت‌مان این است که شما برای تعریف جامعه و تکامل اجتماعی معنا باید داشته باشید، معنای شما هم به لحاظ آثار نباید باشد مثل فلسفه فیزیک حرف نمی‌زنید که بگوئید برآمده از رفتار ماده هست، شما می‌گوئید ما حاکم می‌دانیم یک مطلبی را بر رفتار ماده. می‌گویند چه می‌گوئید؟ ماده خودش رفتارش تبعی است، یک ولایت دارید، ولایت تصرفی هست، یک ولایت دارید ولایت مثلاً محوری هست. یعنی من به نظرم می‌آید که این تابلوی متناظر علوم پایه علوم تجربی، علوم انسانی باید رسم شود داخل حتی نوشته‌ایی که می‌نویسید که روبرویش ما نمی‌گوئیم، فلسفه فیزیک حاکم بر علوم پایه هست اگر بخواهیم مادی اداره کنیم حتماً باید بگوئیم همین علوم پایه است که می‌آید در علوم تجربی این علوم انسانی را اداره می‌کند، در پی اثبات جهت داری علوم نیستیم، ولی نظام‌مند بودن در حداقل، یعنی که اطلاعات جهان مادی به هم در

ستیر نیستند در کلیات، ممکن است عدم تلائم در پاره‌ایی از مسائل بین بعضی از علوم، بعضی از نظریات را پیدا کنید، ولی از نظر اصول و پایه همدیگر را تأیید می‌کنند.

در یک سیستم نظام قرار دارند، بر پایه همان قوانین هست، همان پایه‌ها هست، که رفتار مادی تکامل جامعه تعریف می‌شود چون ما نمی‌توانیم آنجوری قرار بدهیم، یعنی من به ذهنم می‌آید که ترسیم سه تابلو، در سه صفحه و توضیح دادن در یکی از سطح‌های کتاب، در یکی از مراحل کتاب و به رخ کشیدنش، به هر حال آنها می‌آیند. را داخل علوم انسانی در بخش جامعه‌شناسی به عنوان رفتار ماده آنجا دین را ذکر می‌کنند، همان‌طور که فلسفه را همان جا ذکر می‌کنند، فلسفه را حاکمی کنند بر فلسفه فیزیک، می‌گویند فلسفه فیزیک آنکه رفتار ماده را تحلیل می‌کند و به صورت علمی هم اثبات می‌کند او اصل است.

اینکه از نظر نظری می‌خواهد تلائم درست کند برایش، هرچه بتواند یا نتواند مال مرحله‌ای از تاریخ است، که آن فلسفه فیزیک حاکم بر آن هست.

می‌گویند فلسفه فیزیک هدایت نیازمندیهای اجتماعی را در دست دارد و ارضائش را، چرا، چون رفتار ماده را کنترل می‌کند، قاعده‌مند می‌کند، کنترل می‌کند، نیاز شما هم خوب نیازی هست تعریفش مادی هست، می‌گویند ولکن فلسفه نظری شما تئوریزه می‌کند نیاز اجتماعی را، در شکل نظری محض، نه رفتار طبیعت را که حاکم بر جامعه هست، رفتار طبیعت حاکم بر جامعه هست، نه رفتار جامعه حاکم بر طبیعت، بخشی از طبیعت هم جامعه می‌باشد که متأثر از شرایطش هست، شرایطش هم متأثر از اوست، ولی کل جامعه و شرائطش متأثر از چه چیزی هست؟ از قوانین مادی طبیعت، اساس مطلب این است که ما صحبتان صحبت دیگری هست.

پس تعریفمان از «ولایت تکوینی و تاریخی و اجتماعی» بازگشت می‌کند به اینکه پیدایش کلیه فلسفه‌ها مربوط به این ربوبیت است، پیدایش کلیه اشیاء مربوط به این ربوبیت است، پیدایش کلیه اموری را که می‌خواهید ملاحظه کنید در رفتار ماده تحت الشعاع ولایت تکوینی است و تحت الشعاع ولایت تاریخی است.

به نظر ما می‌آید که در مرتبه نازل هم تغییراتی در رفتار ماده تحت الشعاع ولایت اجتماعی است، یعنی حاکم بر رفتار ماده، ولایتی است که متصرف است، ماده رفتار از نظر تکوینی، تاریخی، اجتماعی، تحت الشعاع ولایت برتر بر خودش هست، لذا نظام ارزش را که این سه تا ولایت باشد، ما مقدم می‌دانیم بر نظام بینش که فلسفه چرایی و فلسفه چگونگی و فلسفه چه نسبتی است. می‌گوئیم امت چه گرایشی دارد تا چه فلسفه‌ایی داشته باشد. می‌گوئیم هر امتی درباره ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی، در چه جامعه‌ایی هست، تولی به چه ولی در حق و باطل دارد، تا به شما بگویم این تولی، تولی به ولات جور است یا تولی به وولات عدل است، اگر تولی به ولات جور شد، می‌گوئیم در وضعیت تاریخی‌اش، تکامل حیوانی را دارد پیدا می‌کند، در تاریخ که نگاهش کنیم، در قشری است که دارد تکامل حیوانی پیدا می‌کند، تکامل استکباری پیدا می‌کند، می‌گوئید تکامل استکباری در روبروی تکامل ملکوتی است، روبرو است ولی در نظام کل که نگاهش بکنید لازم است، بی حکمت نیست وجودش، تا زمان خاص، می‌گوئید خوب هر امتی باشد، اگر این گرایش را نسبت به عدل و ظلم و نسبت به کمال و نقص داشته باشد بعدش. بیائید سراغ فلسفه می‌گوئیم بله بعدش بگوئید برحسب نوع گرایشش تفکر دارد، گمانه زنی دارد، برحسب اعتقادش گمانه می‌زند، برحسب پسندش گمانه می‌زند خیلی خوب گمانه می‌زند آیا قاعده‌مند می‌شود؟ بله به نسبتش گمانه می‌زند، خیلی خوب گمانه می‌زند آیا قاعده‌مند می‌شود بله به نسبت هم قاعده‌مند می‌شود؟ به نسبت، در آن مسیر حیوانی حداقل از انسجام نظری‌اش را باید تأمین بکند ولو در پایه‌های درون متناقض هست، ولی در بخش‌ها باید بتواند بخش‌هایی را به اصطلاح داشته باشد.

حالا وحدت و کثرتش آنجوری، بنابه مال مرحله بالاتر بیاورید در فضای بینش بالاتر منفجر می‌شود حتماً، ولی در فضای طبیعی حیوانی خودش، تلائم باید تمام شود، شما یک چیزی دارید، در یک فضا، می‌بردیش فضای دیگر اصلاً پودر می‌شود. این دیگر قدرت مقاومت ندارد، یخ را شما از قطب بردارید بیاورید در استوا، آب می‌شود. بعد از آب شدن هم بخار می‌شود، این را بیاورید از فضای حیوانی بالاتر بلافاصله می‌گوید «لودنوت و احترق اگر بالاتر بیاوریدم می‌سوزم، او را بیاورید هم می‌سوزد باطل می‌شود، اگر به جُعل به

سوسک ذائقه انسانی بدهند که به طرف فضولات نمی‌رود تنفر پیدا می‌کند از فضولات حداقلش این است که می‌رود مثل زنبور عسل روی گل، ولی ذائقه او این‌طوری شده است که برایش فضولات مثل رایحه گل برای زنبور عسل است. این تمایلی که دارد نهایت به دست خودش ایجاد کرده است، توسعه پیدا می‌کند ظرفیتش تکامل پیدا می‌کند، ولی تکاملی که، تکامل مادی است در عالم برزخ از این چیزها وجود ندارد، کمال پیدا کردن یعنی سعه ظرف پیدا کردن، یعنی اشباع نمی‌شود به عدم تنوع، عالم برزخ هم جای تنوع مادی نیست، می‌شود الم حالا بگذریم از مطلب، بیاییم سراغ حرف خودمان.

بنابراین ما عرضمان این است که شما سه تا تابلو درست می‌کنید، می‌گوئید ما در تابلوی خودمان، اول می‌گوئیم گرایش آن چیست، بعد می‌گوئیم برحسب گرایش، بنش او چیست، بعد می‌گوئیم برحسب بینش، رفتارش چیست؟

ولایت اجتماعی در نظر ما در مرحله گرایش طرح می‌شود، ما فوق فلسفه، البته فلسفه «چرایی، چگونگی، چه نسبتی» معرف نظری آن چیزی هست که اعتقاد دارد، یا جلوه او به یک نفر هست. عمل او هم مرتبه نازل هست که دیگر از عالم مثال می‌آید در خارج، یعنی اگر سه تا عالم بخواهید بنویسید «وصف، نمونه، عینیت»، عالم اوصافش می‌شود گرایشها، عالم نمونه سازیش، تمثیل هایش می‌شود، عالم ذهنش، عالم حسش هم می‌شود آن چیزی که نمونه هایش درست شده و در این جهان عالم محسوس، محسوس و مثال و معقول که عقل را به گرایش تعریف کنیم، نه سنجش. اگر عقل به سنجش نگاه کنید همان عالم مثال هست، حالا چیز دیگری را شما سوال دارید یا اینکه خیلی خسته هم شدید چیزی هم از توش در نیامد.

آقای ساجدی: نه مطالب وسیعی استفاده کردیم حال دوستان بفرمایند من هم بعد نظرم را به عرض می‌رسانم

ج) یعنی مقسمی را که شما در ولایت دارید شد پرورش، پرورش اصل قرار گرفت در تعریف کل، سه نوع پرورشی که هست؛ سه سطح پرورش اصلی مال خدای متعال هست، نازل که می‌شود پرورشی تاریخی است،

که تکامل به آن تعریف می‌شود، تکامل گاهی است برای کل عالم تکوین است گاهی است برای عالم دنیاست و گاهی هم برای جامعه است.

تکامل وقتی برای جامعه هم شود، تکامل الهی فرض دارد، تکامل حیوانی فرض دارد، تکامل که ما متناسب با ربوبیت کل عالم می‌شناسیمش، تکاملی هست که انبیاء محورش هستند، و تکاملی را که برای جامعه سعادت و شقاوت یک جامعه را تعریف به آن می‌کنیم، کمال و نقصش را صحبت می‌کنیم حول تبعیت از انبیاء می‌شود.

بنابراین ولایت اجتماعی کارگزاری برای ولایت تاریخی و تکاملی است، چه بگوئید خودش باقی مانده است، البته خودش که محال هست باقی بماند، در تاریخ خود ولایت اجتماعی باقی نمی‌ماند، قواعد اصولش را می‌توانید بگوئید باقی مانده است، مثلاً ولایت را فرض کنید عمر ملعون، برای سنی‌ها، تبعیضی از قواعد اعتقادی باقی مانده است، قواعدش حضور در جامعه اصلاً به آن معنا ندارد.

بعضی از قواعد اصول اعتقادی باقی مانده است، آن هم آمده است چون کپی سازی وارونه کرده است باقی مانده است والا نمی‌توانست باقی بماند، عمر اگر اسلام نیاورده بود شرع را، و به او می‌گفتند حنیفیه ات بیاید برای همه چیز به اصطلاح قاعده بگوید، او نمی‌توانست چیزی بگوید که، اعراب شعر می‌گفتند قاعده نداشتند، نه قاعده نکاح داشتند، نه قاعده بیع داشتن، قاعده نداشتند، قاعده مند نبود زندگی آنها که یعنی اعراب مثل ارسطو و افلاطون صحبت نبود که سیاست مدون بنویسند که، فقه حنفی و شافعی هم از سیاست مدن افلاطون و ارسطو از نظر تعداد مسائل خیلی بیشتر است، ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم این به دلیل اینکه می‌آمدند می‌گفتند که خالف جعفر علیه السلام، به مخالفت هرچه سوال می‌کردند، حضرت رأیش چه چیزی است ضدش را بگوئید، این مقدار توانستند حرف بزنند، آن وقت تازه حرفی هم که زدند، همه حرفشان که نمانده است شما سنی را به اصول گرایش می‌گوئید سنی است. والا شما برای همه خصوصیاتش بگوئید سنی باقی مانده است، سنی که نمانده است، کدام اداره حکومت هست که در آنجا مدعی باشند حتی که ما برنامه ریزی‌هایشان را بر اساس مذاهب اربعه سنی‌ها درست می‌کنیم، شما مدعی

هستید که ما دنبال این هستیم که همچنین راهی پیدا شود، آنها همچنین ادعایی را که ندارند، بله این گرایش باطل در اصول منشأ یک فسادى در اخلاق شد شکی ندارد.

من می‌خواهم عرض کنم که این دوصفی را که عرض می‌کنیم یک صف، صف پیروی از انبیاء و سعادت جامعه را بتواند تعریف کند، شما به حضورتان که عرض کنم که بیاورید بگوید یک شافعی یک حنفی که عالمش مدعی تعریف توسعه شود، بر اساس مذهب حنفی، نمی‌توانند همچنین کاری کنند.

مراتب بسیار نازلش هم یعنی شهادت طلبی و به طرف شهادت رفتن و این حرفها را هم نمی‌توانند تمام کند، جنگ و صلح را اولی الامر ولو اولی الامر غیر عادل باشد یعنی غیر امین باشد، صاحب قدرت ولو غیر امین تابعش باشید، اینکه امین بود را خط می‌زنید، یعنی ربطش را به دین خط می‌زند، امانت همان تقوایی که در فرد می‌گوئید اخلاص، امانت در اجتماع، عدالت در اجتماع جای‌گزین همین صفت است، اینکه می‌گوید، لازم نیست امین باشد، لازم نیست که عادل باشد، این معنایش این است که لازم نیست که مخلص باشید در فتوا دادن، این معنایش این است که تقوی لازم نیست، لازم نیست «یومنون بالغیب والیوم الاخر» باشد، این که نشد تکامل مربوط انبیاء اسم کسی را اگر گذاشتن عرفان که معنایش این نیست که این عرفان دارد، برابر با عرفان هست، عارف اگر اسمش را گذاشتن معنایش نیست که عارف هست، خداحفظ کند حاج آقا حسین عارف را شیراز کاسب هست، اسمش عارف است نه اینکه موصوف به صفت عارف بودن هست، اسمشان اینها مسلم هستند اسمشان عمری هست چنین هست، نه اینکه حیات اجتماعی شان با حرف عمر، حرفی ندارد که بخواهد بچرخد.

مثلاً حالا تقلید از آقای خمینی را جایز می‌داند یا جایز نمی‌داند اگر جایز می‌داند درستش کنید، نخیر حوادثی هست، حوادث اجتماعی که تکرار پذیر نیست، امور حکومتی، به عبارت دیگر از قبیل از قبیل قضایا حقیقیه عقلیه نیست از قضای خارجیه ایجادش هست، قضایای خارجیه همزمان با خودش انجام می‌گیرد بله اگر کسی را حاضر بدانید در تاریخ و مؤثر و نافذ، آن را می‌توانید بگوئید، بله حالا آقای خمینی اگر جزء عمده حضرت ولی عصر باشد در اداره عالم روح ایشان از این جهت که حساب اینکه غیر محسوس و غیر مؤثر و به



اصطلاح ناکارا در برنامه ریزی هم دیگر اینجا نیست، به لحاظ ولایت حضرت ولی عصر کارائی در منطقه استراتژیک دارد، که آنجا برای ما هم دیگر حجیتی در این قسمت دخالت آقای خمینی ندارد، برای ما فرقی ندارد که آقای خمینی جزء اولیاء ایشان باشد یا مثلاً عرض می‌کنم شیخ صدوق باشد (رضوان الله تعالی علیه) یا کلینی باشد، روی فتوای خودشان که دیگر عمل نمی‌کند روی دید خوشان که عمل نمی‌کنند، حضرت دستوری می‌دهد می‌گوید الان باید فلان جا فلان کار شود، می‌گویند چرا؟ می‌گوید که خلیفه اجتماعی من با تأیید من موضع گرفت برابر آمریکا، حالا کلینی نمی‌آید بگوید به فتوای من جنگ ابتدائی با کفار جایز نبود، من را معذور بدارید از این خدمت، آنجا نقل فتوای من نیست آنجا همه جزء عمله حضرت هستند مثل ملائکه، از کلینی تا خمینی‌اش همه در خدمت حضرت ولی عصر مساوی هستند، تسلیم هرطور امر کند امشب شما این جنود از مسلمین را قلبشان را محکم کنید از طرف ما، می‌رود قلبشان را محکم می‌کند، بنا هست که قلب کفار را این‌طوری متزلزل کنی خوب می‌رود می‌کنی به هر حال امدادهای غیبی از ولی حاضر ناظر، مثل خدایی که در قید معنی اشاره به او می‌کنید، که حذف نمی‌شود از برنامه مان، حضور دارد بلکه محور برنامه مان هست، نه اینکه دل بستگی ساختگی به او داریم، یقین داریم که امداد را هم می‌رساند، وجود دارد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

(س) سوال هست، فرصت هست بحث کنیم

(ج) حالا می‌خواهید بنویسیم برای هفته دیگر

(س) سوال را طرح کنید

(ج) بله طرح کنید تا بنویسیم.

حجه الاسلام نصرتی: طیف ولایت تاریخی و تکوینی اگر

(ج) چطور می‌فرمائید

س) ارتباط بین ولایت تاریخی و تکوینی که آیا وقتی که ما یک سری فاعلیت ها داریم که در اصل وجود هست در حذف شدن ها و ایجاد شدن ها، اما بعد از اینکه ولایت تاریخی شکل و صورت گرفت یک سری چیزهایی دیگر

ج) این اولی تعطیل می شود مفوضه هستیم یا اولی جریان دارد دائماً؟

س) خوب باید بینم همین چطور هست؟

ج) حتماً دائماً جریان دارد، یعنی ابدأ ماده ایی که قاعده مند باشد بعداً یک چیزی بشود اصلاً خلق نشده است.

س) حلاً نسبتشان به همدیگر چه چیزی هست؟

ج) یعنی ماده ایی خلق نشده که بگوئید خودش خاصیت دارد، ماده ای اصلاً اینجوری نداریم، اصلاً مخلوقی نداریم اینجوری، مخلوقی که یک لحظه حول و قوه یعنی تغییراتش می شود حولش، قوه اش، اثرش منسوب باشد به خودش مطلقاً ما همچنین چیزی را مخلوق نداریم.

یک مخلوقی که تغییرش و تأثیرش بنفس خودش تعریف شود و بالله نباشد نداریم همچنین چیزی

س) خوب این دو تا نسبت دارد هم به ولی تاریخی منسوب هست، هم به ولایت تکوینی.

ج) بعد از این که معلوم شد که هر حول و قوه ای در هر جایی که هست بالله العلی العظیم هست و نفی شد غیرش، آنوقت رفتار ماده را شاخصه بندی کند تا فلان کنم ندارد، آنوقت می گوید خوب این خدای متعال چه می خواهد؟ چه کار می کند؟ چه کار باید بکنیم نسبت به ایشان؟ چه جوری باید، یعنی رابطه خودمان با خدا اصل قرار می گیرد؛ ولایت تاریخی پس بنابراین ما اول بدانیم که هیچ مرتبه ای از حول قوه مربوط به احدی نیست، نه اینکه خوب حالا اعتقادمان هست ولكن حالا بدرد نمی خورد، نه چیزی که بدرد بخورد در برنامه همین هست، چیز دیگری بدرد نمی خورد، آیا این معنایش این است که معقولیت مطلقاً حذف می شود، نخیر چون ولایت تاریخی دارد، حتماً متناسب با مراحل ولی تاریخی دستور یک کارهایی را دارد و حضور هم می تواند داشته باشد، شفاعت هم می تواند کند، واسطه در عنایت هم می تواند شود، این واسطه در عنایت

خواب و خیال و شعر نمی‌گیریم، هم تمسک به وجود شریفش پیدا می‌کنیم در دعاء، هم تولی به کلمه‌اش پیدا می‌کنیم در استبصار، خوب کلمه اش معرفی کرده که باید جنگ کنید «ان الله اشتری من المؤمنین به انفسهم» خوب بروید کنید، پس محور می‌شود استشهاد، طلب شهادت، عوامل متغیری که هست که چه جوری ما در چه زمانی شهادت را محور قرار بدهیم، معین می‌کند، سطوحش را معین می‌کند به کلماتشان، تولی به کلماتشان، بعد تنظیم مقدمات می‌کنیم در مرحله بعد، در ولایت اجتماعی ولایت اجتماعی، تنظیم مقدمات می‌شود براساس آن محور اول و دوم مکانیزم ارتباطی را ما دقیق می‌توانیم بگوئیم، ارتباط به ولایت تکوینی به ولایت تاریخی که محال معیشت و هستند خلیفه اش هستند جانشین او هستند، نماینده اش هستند مثلاً می‌گوییم البته شما می‌روید در نمایندگی آبلیمو فروشی می‌گویی قیمت آبلیمو فوراً روی کامپیوتر می‌کند می‌گوید که، مثال ساده‌اش رامی گویم مرکز اینجری دستور داده آنها قلب شریفشان محال معیشت هست. نماینده خدا هست واقعاً نماینده هست

(س) تصرفاتی که می‌کنند آیا مستقیماً تصرف الهی است.

(ج) بله بله از طرف خدای متعال آنها متصرف هستند.

(س) یعنی از کانال آنها

(ج) حتماً خدای متعال ولیّ دارد ولی نه از دل، از عجز نیست. ولیّ ولی دارد، خدای متعال قبض روح می‌کند ولی از طریق عزرائیل نه از دل و لذا نسبتش را به خودش می‌دهد، می‌گوید الله یتوفی الانفس می‌گوید، من جانها را می‌گیرم ولی یقین هم هست که عزرائیل قابض هست، حضرت قابض الارواح سلام الله علیه، حضرت قابض الارواح تازه به اذن حضرت ولی عصر هست

(س) اینجا نمی‌شود تقوّم بگوئیم که تصرفات تکوینی خداوند تبارک و تعالی در زیر مجموعه تاریخ متقوم به

تقاضا یا طلب ولی تاریخی هست، متقوم درست هست بگوئیم یا نه؟

(ج) بله حالا می‌تواند شفاعت کند، یک چیزهایی را کم و زیاد کند یعنی چه؟ یعنی تقاضا داشته باشد بله «ولسوف یعطیک ربک فترضی» این تقاضای زیادی پیغمبر اکرم فداکاریهای زیاد ایشان، در خود او هم

عبادت می‌کند خدا را، نه اینکه عبادت می‌کند خلق را، نه این که دلش برای اینها می‌سوزد در قبال خدا، یک نوع عبادت خدا هست، در زودتر بردن عالم به طرف کمال. این نوع مرارتش خیلی هست، این نو مرارتش این است که اهل بیتش شکنجه ببینند. این نحوه عبادت هم خدای متعال را عبادت می‌کند. این تحمل را هم می‌کند یک نوع عبادت دیگری هست، مکانیزم ولایت اجتماعی، ارتباطش هم تعلقات روحی اش هست هم تمثلات نظریش به کلمات آنها تولی دارد، هم تخصیص های عینی اش تولی دارد به آنها

و صلی الله محمد و آله الطاهرين.

## فلسفه حکومت

### جلسه: ۱۱

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره این است که مقسمی را که برای ولایت قرار می‌دهیم و اقسامی دارد، ولایت تکوینی، ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی. آن مقسم چه‌گونه و برچه اساسی تعریف می‌شود؟ خود ولایت یعنی سرپرستی تکامل. این سرپرستی تکامل انواعی دارد یا نه؟ بگوئیم یک نوع سرپرستی تکامل در اصل ایجاد است یعنی ایجاد تکامل، یک نوع، بگوئیم این ایجاد این‌گونه نیست که روند و مسیرش مستقل بالذات باشد؛ یعنی درست است که شما به لحاظ یک حیث، حیث وجودی، حیث پیدایشی آن را تفکیک می‌کنید، مثل حیث حجمی، جسم را از حیث وزنش جدا می‌کنید، ولی یک و بعد دیگر هم وجود دارد که آن بعد هم ولایت می‌خواهد، بگوئیم ولایت روند، جهت و بعد هم توضیح دهیم که مسیر ولایت می‌خواهد. یعنی چه؟ این هم ولایت تاریخی.

یک ولایت هم ولایت درمقطع است در یک دوره است، در یک مرحله است، شما تعبیری ذیل کلمه «رب» پرورش دهنده، می‌آورید زمانی می‌گوئید «یا خالق البیت» ای خدایی که خلق کردی بیت الحرام راه، ای خدایی که خلق کردی بلد الحرام را، زمانی می‌گوئید یا رب البیت الحرام، ای پرورش دهنده بیت الحرام؛ ای پرورش دهنده حل و حرام؛ یعنی موضوع پرورش، عناوینی قرار می‌گیرد که ابتدائاً درک آن را می‌شود نسبت

داد به این که حل و حرام پیدا نمی‌کند، انسانهایی که بوسیله حل و حرام این‌گونه تعریف و تفسیر کرد ولی می‌شود هم گفت خود حل و حرام پرورش پیدا می‌کند.

من باب مثال عرض می‌کنم، می‌گوئید دقت قواعد به کارگیری ابزار متناسب با ضریب، عوض می‌شود. اگر آن قواعد را، علت پیدایش ابزار بدانید مثل امور نظری که می‌گوئید معادلات وقتی که پیدا بشود، روابط جدیدی پیدا شود، پشت سر آن روابط جدید، صنایع جدید پیدا می‌شود. خوب این ربّ حل و حرام، حلیت در فعل، و حرمت در فعل، معادلاتی که بر فعل حاکم است. برای معادلات امم [؟] عوض شده به امم بعد. بعد ثمره آن آثار زیادی در توانمندی انسجام اجتماعی بوده. گاهی می‌گوئیم باید رشد در امام پیدا شود تا این قوانین پیدا شود گاهی می‌گوئیم این رشد باید پیدا بشود، یعنی هر حکمی، هر جا مصلحت نیست. مثلاً می‌گویم امتحان کلاس دوازده برای کلاس اولی درست نیست ولی خود امتحان در رشد کردن هم دخیل می‌شود، یعنی متفقاً به متقوماً. حالا اگر بیائیم ایجاد و روند مرحله متقوم است. یک مثال دیگر می‌زنم که درک مطلب راحت‌تر شود.

می‌گوئیم استراتژی یعنی چه؟ می‌گوئید استراتژی یعنی محور هماهنگ سازی سیاست‌های بلند مدت. می‌گوئیم سیاست چیست؟ می‌گوئید سیاست خط مشی‌های مرحله‌ای اصولی است که باید بر اساس آن برنامه درست شود. می‌گوئیم آیا استراتژی قابلیت ارتقاء دارد؟ می‌گوئید بله. در عین حالی که استراتژی است، ولی استراتژی هم محور سیاست‌های هماهنگ سازی سیاست‌هاست. مثلاً برای ۲۰ سال، برای پنجاه سال، بعد وقتی که رسیدید به ۲۰ سال یا ۵۰ سال یا دوره تکامل که گفتید، ممکن است تکاملهایی پیدا شده باشد که استراتژی جهت‌گیری و شما ارتقاء پیدا کند.

حالا آن استراتژی‌سین‌هایی که این کار را می‌کنند بر روند حاکمیت دارند، نه حاکمیت بر برنامه خرد و کلان. از این مثال باید به مسئله روند توجه کنیم. روند می‌تواند تکامل داشته باشد، پرورش داشته باشد، ولی داشته باشد، سرپرست داشته باشد، می‌تواند هم این ادراک داشته باشد اما یک مقدار با دقت بر ما می‌خواهیم بگوئیم امم سالفه و این امت و ما بعد از این، کمالی دارند که روند و استراتژی آن عوض می‌شود. کسی که در

تاریخ ولی بر رشد است صرف نظر از اینکه چه قومی و چه، ملتی خودشان را بیاورند در چه نقطه‌ایی از این رشد، به این محور رشد نزدیک باشند یا دور قرار بگیرند؟ ولی برای اجتماعی پایین‌تر است، برای خود آن قوم است. منتجه کل مسیری را در جهت دارد، که این سیر بر آمده‌ی از داخل نیست. متقوم به داخل است نه بر آمده از داخل. سهمی هم در داخل دارد، ولی نسبت تأثیر اول را، خدای متعال دارد، ربوبیت مطلقه نسبت تأثیر دوم را، ولی تاریخی دارد. این‌گونه نیست که ما مثل آنهایی که فلسفه فیزیک رفتار طبیعی ماده را اصل قرار می‌دهند، بگوئیم تکامل از درون ماده بدست می‌آید، بنابراین از درون جامعه بدست می‌آید، لاغیر. اگر قائل به تفویض بودیم که تفویض غلط است و می‌گفتیم که خدا را هم که قبول داشته باشیم آن طوری باید اندازه گیری کنیم که رفتار ماده حکم می‌کند. چون آخر خداشناسی که غربیها ذکر می‌کنند نوعاً، با حفظ قانونمندی ماده تفویض می‌شود، خدا با این خصلت‌ها خلق کرده دیگر یدالله یهود چه می‌گوید؟ دیگر خودش دخالتی نمی‌کند. دیگر این ماده و قوانین است که دارد جلو می‌برد، این شما بشر است که جلو می‌برد، نه به این صورت نیست. اَنَا فَأَنَا جهان در تکامل احتیاج به خلق دارد که ایجاد کند، هم قیوم باشند نسبت به آنچه را که قبلاً به او دادند هم تکامل را آن ایجاد کنند هم برای روند سرپرست داد سرپرست روند فقط این که تشریح می‌کند نیست ابزار اداره‌اش در مرتبه دیگر، تشریح تمام است. ولی فقط روابط را که جعل [؟]. حضور دارد همان‌گونه که خدای متعال در مرتبه بالاترش حضور دارد. در یک فعل یعنی هیچ فعل خردی هم بدون حضور قدرت ایجاد خدای متعال و قدرت مدیریت نبی اکرم ایجاد نمی‌شود، نه اینکه حوادث خرد دست ما است. بگوئیم حوادث را دسته بندی می‌کنیم، یک دسته از حوادث مطلقاً دست ما دادند به گونه‌ای که آنها اصلاً در آن حضور ندارد. حتی در حوادثی که به ما نسبت دادند، صحیح است که ما را محور حساب کنند، حتی در آنها مبتلا به که ما برابرش می‌گیریم بالایی در آن حضور نافذ است. بنابراین اگر ما این‌گونه قرار دادیم باید به چند نکته توجه کنیم.

۱- این که بگوئیم نحوه مقسم و تقسیم به این شکل نیست که فصل ممیز بیاید مطلقاً جدا کند. بله مخلوط می‌خواهد نشود، نه نشود.

خصوصیت ذکر می‌کنید؟ بله خصوصیت ذکر می‌کنیم خصوصیت می‌آید تا کنه شیء را تقسیم می‌کند در فایل دیگر می‌ریزد، یا خصوصیت، خصوصیت وصف است؟ خصوصیت وصفی نمی‌تواند جدا کند. لحاظ خود وصف می‌شود جدائی‌اش ملاحظه کرد، وصف حجم، غیر وصف وزن است. مثلاً شما می‌توانید، بگوئید حجم، موضوعش گنجایش، ظرفیت، پر کردن مکانی است نسبت به چیزهای دیگر. امتداد کشیدگی جایی که پر می‌کنند. مثلاً می‌گوئید وزن ثقل سنگینی رابطه اش با جاذبه است. بعد می‌گویم فصل ممیز بدهید تا من در خارج وزن را از حجم جدا کنم. می‌گوئید فصل ممیز، فصل ممیز انتزاعی است نمی‌گوئید مگر دو حیث در خارج نیست؟ می‌گویم دو حیث منقوم، نه دو حیث منفصل. این غیر از این است که شما بگوئید بعضی از اجسام هادی حرارت که است بعضی‌ها نیست مثل چوب و آهن حالا چوبها را در این اتاق قرار می‌دهم، آن‌ها را داخل این اتاق می‌گذارم. این‌گونه نیست که همه‌جا تفکیک فصل ممیز، تفکیک مفهومی نباشد، تفکیک موضوعی شود. گاهی تفکیکش تفکیک مفهومی است و در تعریف به درد می‌خورد، در محاسبات بدردت می‌خورد نه در تقسیم موضوعات.

در محاسبه البته، شما می‌توانید بگوئید که من چه سهمی از اختیار را به نسبت می‌توانم داشته باشم؟ چه سهمی هم برای ولایت تاریخی در نظر بگیرم؟ می‌گوئید خوب آنها قولی دادند روی قولشان هم هستند ما تردیدی در آن نداریم. این کتاب دارد می‌گوید که مثلاً «کن من فئمه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله» کتاب از اول تا آخر ذکر می‌کند درباره انبیاء همه سنتی را که دارد ذکر می‌کند، دارد ذکر می‌کند که ما عده قلیلی را بر عده کثیری غالب کردیم.

عده‌ای بدون امکاناتی را بر یک عده با امکاناتی پیروز کردیم، عده‌ای ذلیل ترسویی که قدرت پرخاشگری هم اصلاً نداشتند تا آخر هم نداشتند. بنی اسرائیل تا آخر هم لشکر فرعون را که از دور دیدند ترسیدند، علیه فرعون انقلاب نکرده بودند بنی اسرائیل بلند نشده بودند دست اسلحه ببندد و کشته بدهند برابر فرعون بعد هم تمام پیروزی‌هایی را که بر ایشان ذکر می‌شود امور خارق العاده بوده. تشنه می‌شوند، حضرت موسی عصا را به سنگ چشمه می‌زند برای رفع عطش چشم می‌پوشد لشکر فرعون نزدیک لمدرکون می‌رسد که آنها را



بگیرد، عصا را می‌زند به آب، آب می‌شکافد از آب رد می‌شوند. تازه بدن فرعون راهم روی آب دیدند، کار هم دیگر تمام شده، با وجود این از قوم قبلی فرعون می‌ترسند، به موسی می‌گویند تو با معجزات خودت، با خدایت، برو آنجا را فتح بکن. ما اینجا می‌نشینیم بعد بلند می‌شوند می‌آیند آنجا. این که یک انقلاب نیست. معذک خدا اینها را می‌شمارد اینها را برای چه می‌شمارد؟

فقط برای قصه می‌شمارد، سرگرمی شبهای زمستان باشد؟ با خارک و انجیر و گردو آجیل بنشینند قصه بخوانند؟ بگویند عجب! پشت سر آن آیاتی ذکر می‌کند که ما این‌گونه می‌کنیم، این سنت ما است. تغییرات را نسبت به خودش در سرفصل‌های تاریخی می‌دهد. جناب ابراهیم علی نبینا و علی اهل بیت المعصومین صلوات اله علیهم اجمعین تک است، سلطان ظالم هم برابرش است، تک ایستاده است، و ایستادگی کرده است. اینها چه چیز را تمام می‌کند؟ فلسفه تاریخ یعنی عوامل مغیر تاریخ و عوامل متغیری که اصلی، فرعی و تبعی داشته باشند، اصلی‌اش چه کسی است؟ فرعی‌اش چه کسی است تبعی‌اش چه کسی است؟

خود این عوامل رشدی دارند یا ندارند؟ ما به ذهن ما می‌آید که مَقْسَم اگر این‌گونه باشد، باید بگذاریم ولایت در ایجاد، ولایت در نسبت به روند یا جهت تکاملی، خود جهت تکاملی، خود روند، تکامل پیدا می‌کند یعنی استغفرالله حالا تعبیرش تعبیر قشنگی نیست، از ضیق است که بیان می‌کنم استراتژیستین دستگاه خدا. خدا موجد است، اختیارات استراتژیستین بودن را به نبی اکرم واگذار کرده است. شفاعت حقیقتش به دست استراتژیستین در برنامه واقع می‌شود. یعنی یک استراتژی است که سیاست مرحله‌ی اولش زود تمام می‌شود، یک استراتژی است که سیاست مرحله اولش دیر تمام می‌شود.

استراتژیستین دستگاه، انبیاء هستند. البته در صدر همه آنها نبی اکرم هستند. یک مجری محدود به ایجاد و استراتژی در سیاستهای مرحله‌ای قرار می‌گیرد ولی اجتماعی است. نه یک ذره می‌تواند مرحله خودش را عقب ببرد ن جلو بیاورد توی آن مرحله‌ای که است، می‌تواند ولایت بکند.

مراحل تاریخی برای ولی اجتماعی عوض نمی‌شود برای استراتژیستین عوض می‌شود. شفاعت ولی تاریخی در عوض کردن استراتژی نیست، در درون یک مرحله تعریف می‌شود ولایت او هم در درون مرحله تعریف

می‌شود. حالا سوال این است که در دستگاه استراتژیستین بودن خدای متعال، ولایت‌های بریده بریده بریده  
 ایی هم از ابلیس و غیر ذالک است، باشد. اگر شما برای تکامل انسان تعریف کردید، هوی و تقوی لازم است.  
 به هر دلیل در ایجاد آدم گفتید فالهمها فجوها و تقواها، برای جامعه اش الهام و فجور و تقوی قرار بدهید ولی  
 حاکم بر استراتژی هم، موازنه‌هایی اینها را در مراحل تکامل عوض می‌کند سهم تأثیر اینها فرق می‌گذارد. به  
 اصطلاح خودمان گاز ترمزش و امثال آن، گاز و ترمز و فرمانش دست او است. عوض کردن گاز و ترمز و  
 فرمان هم دست ولی تاریخی است. می‌گوئید هوا نقش گاز را دارد، وقتی تقوی و فرمان می‌آید، ترمز به آن  
 می‌زنند جهت عوض می‌کند، آن را می‌چرخاند. ولی به هر حال اگر شما میل را صفر کنید، حرکت صفر  
 می‌شود. میل را [؟] می‌کنید یک مسیر خاصی، منتجه‌اش عوض می‌شود. حالا برای تحریکاتی که نسبت به  
 میل است، مراحلی قائل استید. آن هم نسبت به سطوح جامعه مختلف است، خوب مختلف باشد. یعنی لازم  
 نیست انگیزش آن خانواده‌ایی که عصمهم الله من الظل و و آمنهم من الفتن و طهرهم من الذنن» از توی  
 کوچکی هوا باشد. دخترک دوساله وجود مبارک علی بن ابی طالب حضرت به او می‌گوید بابا بگو یک،  
 می‌گوید یک، می‌گوید بگو ۲ می‌گوید زبانی که ۱ گفت [؟]، یا واقعاً اینها فکر می‌خواهد یا ۴ ساله یا حداکثر  
 ۵ ساله، دختر ۵ ساله چیزی متوجه نمی‌شود بخوانند قضیه عاشورا را به او وصیت کنند، دختر ۵ ساله که  
 هیچی، ۱۰ ساله و ۱۵ ساله‌اش هم سرمیت عادی از اتاق بیرون می‌کنند، می‌گویند اگر باشد فشار عصبی  
 روی او می‌آید. حالا بیرون نکنید، بسیار خوب روحیه‌ها بالا است، ایمان‌ها بالا است بیرون نکنید. دیگر طرف  
 وصیت که قرار نمی‌گیرد، حالا طرف وصیت قرار بگیرد، طرف وصیت قضیه‌ی عاشورا را که قرار نمی‌دهند.  
 زمانی قصه عاشورا را به ام سلمه می‌گویند، او زن بزرگی است، فرضاً سن او نزدیک ۴۰ است. یک حرفی را با  
 یک دختر کوچک چهار ساله شروع می‌کند؛ آن قضایا را گفتند، و دستور دادند نیز بسیار خوب اینها  
 انگیزه‌شان حرکتشان الهی است، ولی مردم دیگر که این‌گونه نیستند، وظیفه مردم درگیری با منتجه‌های  
 جامعه که نیست، درگیری با خودشان دارند، درگیری با مشغولیات خودشان هستند. در پرستش مشغول به

خودشان هستند، در تهذیب مشغول به خودشان هستند. اگر فجور و تقوی الهام نشود که حرکت درست نمی‌شود.

هرچه را در آن جا گفتید، درباره خلقت ابلیس همان را باید گفت. معنای ربوبیت این نیست که شما بیائید معنای هوی را صفر کنید. اختیار در نظام ولایت بنا است، توسعه و مشارکت الهی پیدا کند. و تکامل پیدا کند اگر لازم‌اش این باشد که اختیار در بستر حساسیت‌های هوای و تقوی باید حرکت داشته باشد تا رشد کند، برای تاریخش هم همین است، نه اینکه ولیّ تاریخی می‌شود شیطان معنای ولایت تاریخی این است که حق پیدا می‌کند که دوره‌ها را کم و زیادش کند، شیطان که چنین حقی پیدا نمی‌کند. شفاعت امم بوسیله او است. نه شفاعت‌های دوره به معنای اینکه دوره برآمده از خودشان است. می‌تواند طلب مغفرت نسبت به کل امت بکند بعضی از آنها را عوض کند، بالا ببرد، پائین بیاورد. اختیارات، اختیارات حاکم بر کل قضیه امت است، نه اختیارات، اختیاراتی است که درون منتجه بدست آمده از افراد باشد، صاحب اختیار در روند است. می‌تواند شفاعت کند، کل یک مرحله را تأخیر و تمجیدش کند. این نحوه مطلب، به معنای نیست که حوادث کلان او درش اثر دارد، حوادث فرد مثلاً در آن اثر دارد.

این بدین معنا است که یک نظام متقومی در ولایت داریم که حدود اختیارات و قلمروشان در عین حال اختلاف، به همدیگر هم متقوم هستند. نه مثل تقوم متغیرها یک مجموعه مادی، تحت قوانین حاکم بر آن که بگوئیم متغیر اصلی چه کسی است، فرعی چه کسی است، تبعی چه کسی است؟ بگوئیم توی قوانین حرکت این‌گونه دارند حرکت می‌کنند و بالای سر تمام آنها یک قوانین حرکت حاکم است. خود قوانین حرکت به دست اینها ایجاد دارد می‌شود. این که در دسته‌بندی و فصلی را که ما تعریف می‌کنیم و مفاهیمی را که ذکر می‌کنیم، بیائیم اصل قرار دهیم، فصل ممیز قرار بدهیم، [...] این با آنجای که قانون به دست اینها ایجاد می‌شود خیلی فرق دارد. زمانی می‌گوئید قانون از مرحله بالاتر برای پائین تر ایجاد می‌شود، یک وقتی می‌گوئید قانون وجود دارد، بالاتر نسبت به پائین تر خودتحت قانون عمل می‌کند. فصل ممیزی را که در اولی

می‌گویید، می‌گوئید قانون را ایجاد می‌کند، نحوه تقوّمش با نحوه تقوم دومی زمین تا آسمان فرق دارد. بنده منتظر هستم اگر سوالی باشد طرح کنید.

یعنی بگویم زمانی می‌گوییم در مورد این تعاریف با مردم صحبت نکنیم. یک وقتی هم می‌گوئیم همین جاها است که تعاریف ما با تعاریف متداول، ممکن است فرق‌های داشته باشد.

حجت الاسلام نصرتی: ولایت تکوینی هم [؟] تصرفات تکوین؟ قائل استیم که به نبی اکرم و ائمه سپرده شده منتهی نه به طور مطلق تفویض است.

(ج) نه، این معنای تکوینی که سپرده شده به، معنای همان چیزی است که می‌گوئید خلق می‌کند «الا باذن» (س) ممیز بین تصرفات تکوینی با تصرف تاریخی آنها چه می‌تواند باشد؟

(ج) ببینید خالقیت برای خدا است الا به اذن. سپرده شده ولی بدون اذن نیست، به صورت مستقل عن الله تبارک و تعالی نیست. اذن دارد مأذون شده برای شفاعت و با اذن در زیارت جامعه می‌فرماید: «انا خالق السموات والارض الا باذن» و بکم یمسک السماء [؟] علی الارض الا باذن» اینکه به اذن می‌گوئید مثل «به حول الله و قوته اقوم و اقعده» است.

(س) همین تصرفات داخل ولایت تاریخی هم نمی‌آید یعنی مشترک نمی‌شود.

(ج) نه، اینها اصلاً کلیدهای ولایت تاریخی است. اینکه شما می‌گوئید، یعنی در این میدانها حق تصرف دارد در این به خاطر من و شما سموات والارض نایستاده است. اگر به کسی گفتند «بکم یمسک السموات ان تقع علی الارض الا باذن» معنایش این است که محدوده اختیارش خیلی بالا است.

(س) یعنی ما دیگر اینجا تصرفاتی که دیگر انسانها دارند هر تغییراتی که انجام می‌شود، اینها را اصلاً هیچ زیر مجموعه‌ی تصرف تکوینی نمی‌دانیم؟

(ج) شما تصرف تکوینی در چایی درست کردن دارید، در استکان شکاندن است.

آقای افکاری: بالاخره آن هم تصرف است، محدوده‌اش فرق می‌کند.

ج) بله، محدوده‌اش شما می‌توانید استکان خانه‌ات را مواظبت نکنید و بشکنید، می‌توانید هم مواظبت بکنید نگذارید بشکند. ولی «بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا به اذنه»، میدانش خیلی فرق دارد با این

حجت الاسلام نصرتی: از دید تاریخی هم که نگاه کنیم باز با این استکان شکاندن هم

ج) نه! آنجا تاریخی هم می‌شود ولی رنگ و لعابش خیلی کم است. محدوده آن را چه کسی معین می‌کند؟ شما دست خود نیست که در چه مرحله‌ای به دنیا بیائی، در چه مرحله‌ای از این دنیا بروی. یک کسی دست خودش است که چه زمانی موسی بیاید، کی موسی برود، کی عیسی بیاید، کی برود، کی وقت ظهور خودش باشد. این زمین تا آسمان فرق دارد. وقتی می‌گوید کنت نبیاً و آدم «بین الماء والطين»، معنای حضور خودش را در اداره‌ی عالم، نبی برای چه کسی بوده؟ [؟] و اخبار برای چه کسی می‌داد، آدم بین الماء الطین آدمی نبوده اگر شما بگوئید محدوده‌ی یک نفر این است که خودش را در چند سطح می‌تواند ببیند، ما هم می‌توانیم ماشاءالله خودمان را در چند سطح ببینیم، ما خودمان را در خواب می‌توانیم ببینیم. الان شما می‌توانید ساعت خواب خودتان را معین کنید، ساعت بیداری تان را هم معین کنید، آن وقت به زور هم بروید برای خوابیدن، اول هم عادت ندارید، کم کم آن ساعتی که اراده کردی می‌خوابید. نسبت به صور ذهنی اگر تمرین کنید، سرعت تصویر پیدا می‌کنید. محدوده اختیارات شما این‌گونه است. آن محدوده اختیاراتی که در مراحل مختلف حضور خودش، می‌تواند اختیار داشته باشد.

س) به هر حال حوادث بزرگ تاریخی، حوادث تکوینی هم هستند از یک زاویه دیگر نگاه کنیم ممیزش چه چیزی است؟

ج) یک سری از آنها اذن نمی‌خواهد، به خودش بر می‌گردد.

س) [؟]

ج) نه، وقتی می‌گوئیم ولیّ تکوینی، آنجایی است که ایجادش مأذون به کس دیگری نباشد، خودش است ایجاد به خودش بر می‌گردد.

س) که مطلقاً می‌شود برای خدا، دیگر به هیچ کس هم اذن نداده.

ج) نه، اذن داده، اذن به خودش برمی‌گردد. ببینید به این تبعید توجه کنید، آنجایی که می‌گوئیم سرپرستی تکوین با این است، اذن بدهد یا ندهد به دیگری اذن که می‌دهد معنایش خلع ید از خودش که نیست، باز هم نیازمند به حضور این است.

س) خوب همین وصف برای سرپرستی تاریخی هم است یا آنجایی که...

ج) نمی‌توانید بگوئید به استقلال بر می‌گردد، برای خدا را می‌تواند بگوید به استقلال بر می‌گردد، بنفسه بر می‌گردد. «خلق الله الاشياء بالمعیشه و و خلق المعشیه بنفسها» می‌توانید بگوئید آن معیشت برای چه کسی است؟ برای خودش است. دیگر به بالاتر قید نمی‌خورد، مطلق است. این برای احدی نیست. همه عالم را بده به پیغمبر اکرم، بگوید مال خودت. ولی قیومش خودش است. نه اینکه وقتی داد، او می‌شود خدای کوچکی که می‌تواند هم موجد باشد هم خالق باشد، خدایی‌اش را به کسی نمی‌دهد، خدایی که قابلیت تفویض ندارد. این فصل ممیز است. حقیقت تکوین به خودش بر می‌گردد والسلام.

س) حالا در زیر مجموعه‌ها

ج) نه، ببینید در اینجا شریک نیست. گونه شدن دیگری دیگران متقوم هستند، معنایش این نیست که این استقلال از بین می‌رود. بعد می‌آئیم پائین می‌گوئیم. آقا نصرتی هم شریک است، در تقاضا است و حضور هم دارد در امداد و گردن خودش هم می‌افتد. نه اینکه الهامیت او از بین رفت. نه اینکه خالقیت او از بین رفت چون به درخواست من عمل کرد. معنای آن اذن دادند که در این محدوده تقاضای او را قبول کنند، می‌توانند بلافاصله اذن را بگیرند.

س) بله. یعنی اصل قانون هم این [؟] هم برای خودش بوده. خودش خواسته آن‌گونه که بخواهد او را امداد کند.

ج) و اگر هر وقت هم نخواهد، رها می‌شود. «لا تسئل عن فعله و هم یسئلون»، در این مرحله‌اش که دیگر احدی با خدای متعال شریک نیست خوب ولیّ من الذلّ» ندارد نتواند کاری بکند مجبور باشد بگوید معاون داشته باشم، معاون هم تا مدیر داشته باشد، مدیرم هم ۱۲ تا مباشر داشته باشد، تا کار انجام بگیرد. حالا آنها

بتوانند شاخ [؟] بکشند، نه. همچنین چیزی نیست. یک مرحله از ولایت داریم، یک مرحله داریم از ربوبیت مطلق الهیه که ولایت در اصل ایجاد است و در کنه ایجاد است که آن ولایت اولاً تا پائین قطع شدنی نیست. و پایین دوم اینکه آن مرتبه‌ی از ولایت، واگذار شدنی هم نیست.

س) به طور مطلق، یعنی اذن که

ج) اذن واگذاری او نیست، این را تفکیک کنید. اذن به معنی این که الهیت را واگذار کرد هم نیست. سفارشات تورا من ایجاد می‌کنم نه اینکه شما خدای من شدید سفارشات شما را من ایجاد می‌کنم نه اینکه شما خدا شدید.

آقای افکاری: حالا با این فصل ممیزی که فرمودید تفکیک ولایت اجتماعی از ولایت تاریخی چه می‌شود؟

ج) اجازه دهید ابتدا این بحث تمام بشود. حتماً در بودن اشیاء، همه سطوح مؤثر هستند. در شدن اشیاء مؤثر هستند، ولی همه‌ی مراتب به اذن الا خود خدای متعال. همه مراتب در محدوده‌ایی که خدای متعال برای آنها قرار داده و تغییرش می‌تواند بدهد، الا خودش. خدا که دستش باز است. این روش شد؟!

پس دیگر نفرمائید آیا مقداری را که مأذون است این هم می‌تواند ایجاد کند. ایجاد می‌تواند بکند اضافه‌ی قید اذن. بنابراین موجد بودن به خودش به صورت مطلق بر نمی‌گردد. ایجادش در محدوده‌ی اذن، متوقف به خود اذن هست. خود اذن یک چیزی نیست که اول بدهند بعد زمان دوم چیزی را لازم نداشته باشند گاهی اذن را گونه‌ای می‌گیرد که مثلاً من تسبیح را می‌دهم شما دیگر دست من نیست، تسلیط کردم به شما تمام شد رفت. گاهی این اذن مثل سیم برقی که کلیدش به دست شما است. ولی دینامش دست من است کلید را شما می‌توانی بزنی تا وقتی که من دینام را گذاشتم. من دینام را وا گذاشتم، اذن من فوق اصل اذنهاست [؟] دست شما است. آب میوه‌گیری دست شما است و مرتباً آب میوه می‌گیرید، کلیدش هم دادند به دست شما تا وقتی که به فیوز دستم است شما اذنت، اذن طولی است. اذن شما هم عرض اذن من که قرار نمی‌دهد.

همیشه ولایت تکوینی در این حاکم است، البته در همه مراحل متقوم است به پائین‌تری‌ها در نظام ولایت، ولی به دلیل اینکه خودش خواست این‌گونه در نظام باشد می‌تواند اصل بساط را بردارد خوب حالا می‌آئیم سراغ ولایت تاریخی با ولایت اجتماعی.

حالا دوره را هم نبی اکرم عوض کرد، زودتر گرفت یا بیشتر مهلت داد؟ ولی اجتماعی نمی‌تواند بگوید که شما عمر این امت را زودتر گرفتید، ولی من می‌خواهم ۱۰ سال جلوتر باشد. چنین کاری نمی‌تواند بکند. خودش و تبعش داخل این محدوده هستند. امداد کرد، فرصت داد، این مرحله را طولانی‌تر کرد، شفاعت کرد، خدایا آنها را ببخش.

حجت الاسلام نصرتی: تصرفات تاریخی نبی اکرم، در تعویض دوران‌های تاریخی به خود ایشان برمی‌گردد، یانه فقط ایشان تقاضا می‌کند مثل همان که در ولایت تکوینی می‌فرمائید؟

(ج) حتماً، حتماً همه این‌ها را به تقاضا می‌کنند، خدا موجد اصلی هست ولی تقاضا از هر کسی را نمی‌پذیرد... (س) پس فارق بین تاریخی و تکوینی نداریم.

(ج) یا ابولفضل!! ما می‌گوئیم نبی اکرم تقاضا کرد که این امت ۱۰۰ سال به عمرشان افزوده شود، به تقاضای ایشان ۱۰۰ سال افزوده شد.

(س) یعنی می‌فرمائید که اگر نبی اکرم بخواهد تصرف تکوینی بکند فقط تقاضا می‌کند، خداست که در این ظرف می‌ریزد.

(ج) خدا به او می‌بخشد؛ یعنی دیگر ملک او است؛ یعنی داده به او، یعنی اگر به خاطر او نبود اصلاً انجام نمی‌شد

(س) تاریخی هم همین طور است.

(ج) تا پائین پائین که بیائید کسی چیزی بالاتر از تقاضا ندارد، ولی اینکه می‌گوئیم شریک است در ایجاد، برای اینکه محصول تقاضا، نسبت کیفی محصول تقاضا به متقاضی هم مربوط است، نه اینکه نسبتش تنها به موجد مربوط باشد.



شما تقاضای یک کار حلال یا حرام را می‌کنید، آن کسی که شما را امداد می‌کند حق دارد از شما سوال کند، می‌گوید تقاضا کردی آنگاه من به شما دارم. حق ندارید بگویید که چون تو دادی به من ربطی ندارد. می‌گویید شما تقاضای چیز دیگری می‌کردی آن وقت چیز دیگری به شما می‌دادم، این را کم نگیرید. آنوقت ولیّ اجتماعی و تمام جامعه اش قدرت تقاضای بالا بردن و عوض کردن مراحل تاریخی را ندارند، اصلاً میدان دعای آنها آنجا نیست. میدان درخواستشان آنجا نیست، میدان درخواستشان در درون مرحله محدود به چیزهای بسیار کوچکی است. می‌توانند جابجایی‌هایی را انجام دهند.

(س) یعنی تقاضای جابجایی را.

(ج) تقاضای جابجایی کنند، ایجاد هم؛ یعنی امداد بشوند یعنی وجود به خاطرشان خلق شود. تقاضا را هم یک چیزی که دیگر هیچ اعتباری نداشته باشد، نکنید. تقاضا یعنی پشت سرش که امداد می‌شو یعنی خلق می‌شود طبق این سفارش خلق شده است، سفارش دهند مسئول آن مخلوقی است که برایش خلق شده. یعنی صحیح لسا سوال کردن از سفارش دهند، که تو سفارش کردی که من این گونه خلق کردم. یعنی شدن نهایی با مشارکت شده است. یعنی تقاضا را این گونه فرض نکنید مثلاً تقاضا شد، حالا می‌خواست بشود، می‌خواست نشود. اگر بد بود می‌خواست نشود. شما تقاضایی بدهم که می‌کنید ایجاد می‌شود.

گاهی شما به گونه‌ای تقاضا می‌کنید که معنایش اصلاً سلب می‌شود. چون ما که قدرتی را نداشتیم، فقط یک تقاضایی کردیم به وجود می‌خواست نکنند، تو کننده کار بوجود یک وقت تقاضا را یک درجه بالاتر می‌برید می‌گوئید تقاضا که بکنید حتماً داده می‌شود ولی چیزی خلق نمی‌شود، یک تغییراتی متناسب با تقاضای شما داده می‌شود. گاهی می‌گوئید به تقاضای شما، موجود تبعی خلق می‌شود، یا برای نبی اکرم موجود تصرفی خلق می‌شود. حالا می‌گوئید در کل (نه در زیر بخش) مشیت خدای متعال مشیت مطلقه است. بعدها می‌گویید در بخش که می‌رسیم نبی اکرم محوری هست، در تقاضا کننده‌ها محوری هست، انسانها متصرف هستند، اشیاء تابع هستند. ولی در کل که نگاه می‌کنید در کل مشیت انّ الله خالق امره» حالا برمی‌گردیم

به صحبت اول

بنابراین تفاوت ولیّ اجتماعی که فرمودید در چه چیزی است؟ ولیّ اجتماعی در محدوده‌ی مرحله خاصی که نه خودش می‌تواند مرحله را طولانی‌تر نکند نه کمتر، اگر همه شان شهید بشوند یک دست مرحله را نمی‌توانند طولانی بکنند. اگر همه شان فاسق شوند نمی‌توانند کوتاه کنند، آلا اینکه ولیّ تاریخی شفاعت کند. همه‌ی آنچه را که برای خدای متعال بیاورند گفت حرف اول از حقی را که باید بدهند نیست، کسی طلب کار از خدا نمی‌شود. اصل مرحله برای شفاعت او به عهده اینها نیست، مرحله شفاعت او برای بالاتری است. او که بالاتر است می‌تواند مراحل را تأخیر ببیندازد، [؟] ببیندازد، احیاناً عوض کند حاکمیت بر دوره‌ها را ارتقاء دهد. دست او باز است پائین‌تری دست در محدوده مرحله باز است. اینها سقف عالی عالی که بیابند که دیگر از آن عالی تر نباشد، مثلاً می‌گویید اگر متدین خوب عمل کند و هیچ خلاف نکنند، می‌گویم تازه ایشان مستحق بهشت که نمی‌شود، شکر آن چیزی را که دادند به او هنوز نتواسته به جا بیاورد، بهشت حتماً تفضلی هست. حالا خدای متعال بهشت را برای انسانی که عمل صالح انجام دهد قرار داده، این از باب تفضل خدا است نه از باب طلبکاری انسان شما بدهکارید می‌آیی بدهی‌تان را می‌دهید که می‌توانید هم بدهید، که [؟] هم می‌شوید در اینکه بدهی‌تان را بدهید، حالا بدهی‌تان را دادید، دیگر ، طلبی ندارید، طاعت که طلب نمی‌آورد. اگر انسان به کسی ظلم نکنند که از بابت ظلم که نکرده طلبکار نمی‌شود. اگر انسان به کسی ظلم نکرد، مگر بنا بود ظلم بکنند. طلبکار که نمی‌شود. حالا اگر خدا گفت من به کسانی که ظلم نکردند من احسان می‌کنم، این تفضلی است از ناحیه حنا.

اگر این‌گونه بود که مثلاً به امم اعطایی شود اعطاء، تفضلی است، یا نبی اکرم آمد ضامن شد، شفاعت کرد، طلب آمرزش کرد، طلب بخشش کرد. این به آنها اعطائی شد، خودشان که نیست حالا فرق بین اینها کاملاً واضح شد یا نه؟ دیگر حوادث خرد، کلان، توسعه نمی‌گوئیم، نمی‌گوئیم که حادثه‌های خیلی خیلی بزرگ برای خود خدا است. حادثه‌های ردیف ۲ برای پیغمبر است، حوادث ردیف ۳ برای چیز است. بعد هم بگوئیم حالا حوادث ردیف بزرگ هم برای شیطان است. حکومت بر تاریخ نبی اکرم دارد. در این حکومت لازم می‌شود که در دوره‌های آن، موازنه بین ابلیس و جنود آن، کفار و جنود آن، تغییراتی بکنند. ایشان از طرف

خدای متعال رئیس است ، بله در ولایت اجتماعی و مادونش حضور شیطان است. در ولایت اجتماعی که می‌رسید همان‌گونه که برای نفس خیر و شر لازم داریم، برای جامعه هم که در اینجا موضوع تکامل است، دارید ولی برای تاریخ چیزی لازم نیست.

(س) ولایت اجتماعی را که وقتی می‌گوئیم اجتماعی منظورمان از اول بشریت است.

(ج) اجتماع از اول بشریت است. بله یعنی اجتماع آن چیزی که مربوط به عالم ماده است و جوامع مرحله مرحله در اینجا دیده می‌شود نه روند. اختیارات کلمه‌ی جامعه‌ی که می‌گوئیم تاریخ ندارد، از درون خودش تاریخ بر نمی‌خیزد. تفاوت در این است. تاریخ بر آمده از جوامع است و جوامع علت پیدایش تاریخ هستند، بگویند زیر ساخت آن از درون ماده بر می‌خیزد، حالا یا ابزار را بگیریم اصل مثل کمونیست‌ها می‌گوییم از درون جامعه چیزی می‌شود، بگویند چه چیزی می‌شو جامعه؟ می‌گوئیم سبزی خوردن نان، گوشت ، ماست، شیر و برنج می‌شود، تغذیه، بعد از تغذیه می‌شود نطفه می‌شود، بچه می‌شود، آدم آدمها جامعه می‌شوند، زیر ساخت آن چه چیزی شد بنابه این تعریف ماده و تاریخ را چه کسی می‌سازد خصلتی را که ماده دارد، چنین غلطی را که کسی نمی‌تواند بکند؟ نان و گوشت و آب و برنج که تبعی هستند به خاطر شما خلق می‌شود. محدوده اختیارات شما هم که روی هم بریزید، ولایت اجتماعی می‌شود. تاریخ را شما می‌سازید؟ شما چه کاره استید که تاریخ بسازید. تاریخ را بشر از اولی که بدنیا آمده ساخته است. چه کسی ساخته؟ بشر که نساخته، بشر که نمی‌تواند تاریخ بسازد. تاریخ حاکم دارد، حاکمش ساخته است. از بالا به طرف پائین آمدن و متقوم ذکر کنید، با از درون ماده رفتن به طرف تاریخ، و مفوضه فرض کنید، فرقی همین است، تاریخ به تفویض ایجاد شده، تفویض یعنی سپردن به قوانین ماده یا تاریخ به تفویض پیدا نشده است. تاریخ رئیس دارد الان هم رئیس دارد. و السلام علیکم و رحمته الله برکاته

(س) این ولایت اجتماعی با این قیود خاصش که می‌گوییم یعنی با آن ولایت اجتماعی که حالا ملول تاریخ بشری است که تفاوت دارد.

ج) ولایت اجتماعی که برای تاریخ بشر نیست. مهره‌های این تسبیح یک رقم کار می‌توانند، یک جاذبه‌ایی حاکم بر این هست، که آن تغییر بکند هم این مهره هیچ چیز نیست.

س) یعنی الان بین ولایت ابلیس با ولایت

ج) ولایت ابلیس حتماً ولایتی اجتماعی است، حضورش در جامعه بشری بدون داشتن یک نیروی انسانی، محال است. قدرت این را ندارد که تولد نبی اکرم انجام نگیرد یا کسی را ایجاد کند روبروی نبی اکرم قرار بگیرد این مسئله که مطلق نکنید که خیر و شر از پائین برود تا بالا، بلکه بگوئید این مهره مهره مهره و او در همه مهره‌ها ابلیس حضور دارد، ولی حضورش نمی‌تواند ظهور پیدا کند، مگر در انسان، انسان نمی‌تواند عمل کند مگر در مرحله، ولی ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر کل مرحله حاکم است.

## فلسفه حکومت

### جلسه: ۱۲

حجه الاسلام نصرتی) در رابطه با مباحثی که تا حالا از خدمت شما استفاد کردیم، فهرست و اجمالی از بحث را نوشتیم و حال سؤال این است که تقسیم بندی ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی از نظر مفهومی بیشتر برای ما روشن بشود و اصولاً مرزبندی و شاخص تقسیم بندی اینها چه چیزی هست؟

وقتی که در سطح [؟] از زاویه اینکه خداوند ولایت تکوینی دارد، از آنجا نگاه می‌کنیم، اینطور تعریف می‌کنیم در کلی‌ترین [؟] اما وقتی که در سطح نبی اکرم و ائمه علیهم السلام نگاه می‌کنیم، در تعریف ولایت تکوینی می‌گوئیم که ولایت تکوینی خاص خدا ولی مفوضه

آقای سجادی) البته نه تفویض مطلق، نبی اکرم و ائمه در تقاضا مأذون هستند تقاضا می‌کنند، خداوند ایجاد می‌کند. این یک نحوه ولایت تکوینی هست که سطحی از ولایت تکوینی دارند. در مورد ولایت تاریخی هم طبق فرمایشات حضرت عالی، ولایت تاریخی دارند یعنی در واقع در سطح - تفضیلاً می‌گوئیم - استراتژی یک قضیه ولایت دارند. مرز بین این ولایت تاریخی که پیامبر دارد با ولایت تکوینی چیست؟ شاخص آن چیست؟ مثلاً در مورد یک قضیه بگوئیم که جزو ولایت تاریخی ایشان هست، یا ولایت تکوینی ایشان هست؟ چه

چیزی شاخص هست؟ و همچنین ولایت اجتماعی را به ولایت مجموعه انسانی تعریف کردید، لذا ابلیس هم آمد در سطح ولایت اجتماعی قرار گرفت. بهر حال او هم در مجموعه انسانی دارد کار می کند و ولایت می کند، لذا ولایت تاریخی ندارد. در اینجا فهم این مرزها کمی مشکل ایجاد می شود که چطور می شود که ابلیس ولایت اجتماعی داشته باشد، فرضاً صدام هم ولایت اجتماعی داشته باشد؟ در اینجا مرز چیست؟ یعنی ما توجه به چه چیزی داریم؟ صرفاً در مجموعه انسانی هست؟ اگر به این صورت باشد، دیگر ابلیس هیچ سطحی و هیچ رتبه ای از ولایت تاریخی ندارد؟ یا اینکه نه، او هم ولایت تاریخی دارد، منتهی در یک مرتبه نازلتری. اینجا لازم می شود که ولایت تاریخی را سطح بندی بکنیم؟ چطوری می شود؟ اگر بخواهیم تعاریف روشن تر بشود، اگر به همان ولایت ربوبی، ولایت معصومین و ولایت غیر معصومین تقسیم بندی کنیم آیا به مقصود نزدیکتر می شویم یا نمی شویم؟

حجه الاسلام والمسلمین حسینی)

اصل بحث را چند رقم می توان مورد دقت قرار داد، یکی بحث تکامل، یک وقت هست که شما مسئله تکامل را به عنوان یک امر ضروری و قطعی در جهان آفرینش مورد توجه قرار می دهید. بدین صورت که در ابتدا آن را بدون توجه به اینکه چه کسی متصدی آن هست، چه کسی نیست، مورد توجه قرار می دهید. منهای اینکه بگوئیم ولایت اجتماعی، ولایت تاریخی، ولایت تکوینی، یا اینکه اصلاً می شود بگوئیم تکامل در کار نیست؟ یا اگر تکامل هست فقط تکامل فرد است؟ یا اینکه نه. برای کل، کلی که اعم از انسان و جامعه و اشیاء است - حتماً یک مراحل تکاملی قائل هستیم، بر حسب تکامل کل هست که عالم دنیا بوجود می آید و عالم دنیا هم از بین می رود. عوالمی به وجود می آید. این اولین سوال است. یعنی جای اینکه بپردازیم که تشریحی هست، تشریحی نیست، مسأله این است که خداوند تبارک و تعالی خلقت که فرموده است، این خلقت باید تدریجاً کامل بشود؟ اول هم می توانسته مراتب کمال آخر را داشته باشد، به صورتی که دیگر سیر لازم نباشد؟ یا اینکه این سیر حتماً باید باشد؟ این را باید اول تمام کرد.

اگر بخواهیم پیش فرضها را دقت بکنیم این است که وضع کمال چطور هست؟ حالا یک مرحله دیگر آن اینکه خوب اگر شما تعریف برای تکامل و مراحل کمال کردید، بگوئید که آیا آن چیزی که محور در تکامل هست و بخاطر آن، چیزهای دیگر هم درست می‌شود و از بین می‌رود. مثلاً شما می‌گوئید که محور تکامل تقرب به سوی خدای متعال هست، حالا به خاطر این مطلب، یک حیوانیتی هم مثلاً خلق می‌شود نه اینکه شأن حیوانیت و شأن تقرب یکی باشد. شما باید به مشهد مشرف بشوید، برای مشهد رفتن هم ماشین لازم دارید، مرکبی لازم دارید. نه اینکه مشهد رفتن، با ماشین سوار شدن هردوش هم عرض هم هستند. اینها هم عرض قرار نمی‌گیرند، به تبع، یعنی اگر نمی‌خواستید مشهد بروید اصلاً ماشین لازم نبود.

حالا این مراحل متعدد تاریخ که ابلیس هست و حلقه‌هایی مثل صدام و امثالش دارد، لازم نیست پیوستگی آنها هم عنان با پیوستگی ادیان باشد، آنها عکس‌العملی هم می‌توانند کار کنند. در دستگاه خدا بگوئیم خدا این را که ایجاد می‌کند، آن عکس‌العملی، انفعالی، بدلش را می‌سازند. لازم نیست بگوئیم بدلها هم در یک محور دارند تکامل پیدا می‌کنند. اوضاع بدلها بهم می‌خورد، نیست می‌شوند، ولی مهلتش سلب نشده است، طوری که دیگر حالا رتبه دوم توحید که پیدا شد، کمالی که پیدا شد، آن عکس‌العملی نتواند یک چیزی را درست بکند. اینکه ما بگوئیم ابلیس عکس‌العملی در طول این عالم مرتباً هر پیغمبری که آمده او هم آمده یک چیزی دیگر را، بدلش را درست کرده و چون محور کامل شده، بدل هم به دلیل اینکه ولو انفعالی بوده، ولی خوب انفعال در برابر یک چیز کاملتر بوده است، این به این معنا نیست که آن هم حالا یک ولایتی داشته باشد که کاملترش را درست بکند و رهبری بر تاریخ داشته باشد. این مسئله سرجای خود مسئله مهمی است که مراحل تاریخ به دست ابلیس نیست.

سرپرستی مراحل تاریخ، مراحل تکامل بدست نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه طاهرين هست. البته ابلیس مرتباً مجبور هست عکس‌العملی کارش را کاملتر کند، با شیاطین انس بهم بیبوند چیز جدیدتری را بیاورد. این به خالف در یک مرحله هست. در یک مرحله را که ولایت اجتماعی می‌شود، او به میزانی که حول دستگاهش - خوب عنایت بفرمائید در اینجا - قلوب انسانها را می‌تواند همراه بکند، آن شدت درست می‌شود،

صنایع درست می‌شود، اشیاء درست می‌شود، فعالیت‌های تبعی درست می‌شود. این غیر از مراحل تاریخ هست. چه بسا شیطان اصولاً دوست نداشته که بعد از آن شهر هفت طبقه‌ای که درست کرده بود در بابل، آن شهر نیست شود، ولكن خدای متعال نیست کرد.

چه بسا ابلیس چه بسا اصلاً دوست نداشت و نمی‌خواست که تمدن فراعنه نیست بشود. خداوند تبارک و تعالی درباره امم می‌گوید ما نیست کردیم، هلاک کردیم، از بین بردیم. حالا بعد بیایند دقت بکنند و بگویند، این سنگ‌ها را همچنین تراشیده‌اند که ذره بین باید خطوط بینش را پیدا کرد - واقعاً سر جای خودش یک تمدنی اینکه بتوانند سنگ‌های سختی را گیر بیاورند که مثلاً برابر آفتاب و باد و برف مقاوم باشد، بعد هم آنقدر ظریف اینها را بتراشند و روی هم نسبت کنند که خطوطش را فقط با ذره‌بین پیدا کنند. خبری از این ابزارها نیست! خداوند متعال این‌ها را اقوام را از بین برده، ولی انبیاء را پشت سر همدیگر کتبشان را تکامل داده، الان شما کاملترین کتاب دستتان هست. شرایع را، امم را کاملترین آن دستتان هست. خیلی از تمدن‌های سابق اصلاً هیچ چیز از خصوصیات آنها در اختیار نیست. تمدنش و اهلس را زیر و زبر کردند و از بین رفته‌اند.

بهر حال یکی باید اصل خلقت و مسئله تکامل، موضوع بحث قرار بگیرد، به عبارت دیگر فلسفه فیزیک الهی تمام بشود. در فلسفه فیزیک الهی دیگر نمی‌آئیم بگوئیم که اصل حرکت مال ماده و مال همین جهان طبیعت است. تکاملش هم باید تعریف بشود. بعد از تعریف تکامل حالا می‌گوئید، نقلی آن، روایاتی که داریم، اینها سر جای خودش جوابهای محکمی برای آقای شیخ مهدی است. به هر حال از آیات و روایات بر می‌آید که اسلام درباره خلقت عالم حرف دارد. از اول خلقت را هم صحبت می‌کند تا آخرش هم صحبت می‌کند. دنیا را هم یک قسمتی از این مراحل می‌داند. این قسمت را هم از اول تا آخر قرآن درباره آمدن امم و رفتن آنها خیلی زیاد بحث داریم. اینها که قصه و اسطوره و داستان و نقل شب و این حرفها که نیست. برای دهان گرمی و درویشی نگفتند، بلکه حقایقی هست که خدای متعال بیان می‌کند، و اینطوری نیست که تکامل شرور اینطوری محور داشته باشد، شما انبیاء را و ادیان را محور می‌بینید. یک ذره آشفستگی هم در آن نیست.



واضح واضح هم هست که از جناب آدم علیه السلام تا زمان حضرت نوح، از زمان نوح علیه السلام، تا زمان ابراهیم از زمان ابراهیم تا مثلاً موسی ابن عمران و بعد عیسی بن مریم و بعد هم نبی اکرم، شما در دستگاه شیطان چگونه پیوستگی تکامل این رقمی می‌توانید پیدا کنید؟ محال هست پیدا بکنید! انفعالی شما هر زمانی برابر اینها بر طرف عمل کرد. این غیر ولایت اجتماعی هست. ولایت اجتماعی در یک مرحله همینطور که حالا مثلاً صنعت هست، کامپیوتر و غیر ذلک داریم، آنوقت هم مثلاً محلقات سبع را داشتند. شهر هفت طبقه بابل درست کرده بودند! هفت طبقه شهر ساختن از اعجاب است! سبع دنیا زیر و زبر شده و از بین رفته است. هیچ چیز از آن نمانده است. همین تخت جمشید چیزی از آن نمانده، از آن اهرام مصر هم چیزی نمانده است. یعنی خود اینها که مانده‌اند نه اینکه نمانده‌اند، اما تمدنی که توانسته این را بسازد، چیزی از آن نیست. بله در خدمتتان هستیم.

آقای ساجدی) با این بحثی که شد، می‌توان از زاویه تکامل به بحث نگاه کرد. اما قدم اولیه این بحث خدمت دوستان یک بحثی داشتیم راجع به خود مفهوم تکامل هست که بوسیله تکامل چه چیزی می‌خواهد بگوید؟ حال در اینجا یک برداشت عرفی و اصطلاحی از مسئله هست که چنین چیزی به درد ما نمی‌خورد، اما اینجا چون می‌خواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم و به تکامل هستی و مثلاً تاریخی و اجتماعی تقسیم کنیم. احیاناً هم در کنارش ممکن است در جامعه نظیر این طبقه بندی‌های باشد. قاعدتاً باید حرفی که در این مورد می‌زنیم، و یا آنچه که می‌خواهیم بنویسیم هم برای خودمان اتقان‌ش تمام بشود، هم بتواند در مقابل طبقه‌بندی‌های معارضش ایستادگی کند و برتری خودش را نشان بدهد. لذا اولین بحث این است که مقصود ما از تکامل چیست؟ مثلاً در بحث تکامل هستی گاهی حداقل اینطور گفته می‌شود که مجموعه جهان به سمت یک هدف مشخصی که حضرت حق قرار داده، در حرکت هست و له بک معنا هم نهایتاً اینطوری جمع می‌شود این قضیه که این حرکت اجباری و اضطراری هست. یک حرکت جبری است، از یک جایی که اسمش آغاز خلقت هست به یک جایی که حالا احیاناً هر تعبیری که شده باشد، چون پایانی که ظاهراً برایش تصور نیستیم، به یک سمتی که خداوند قرار داده که در مثلاً

(ج) بسوی فرجام مثلاً

(س) فرجام، آخرت، مثلاً یک چنین چیزی و این را هم هیچ کس نمی‌تواند دستش بزند و این قطعی هست و یک مفهومی از تکامل ممکن است باشد که اینجا از نظر خودم کمی فهم چیزی که اسمش تکامل هست، سخت است. چون یک حرکتی بذهنم می‌رسد این حرکت را اگر در کل مجموعه نگاه کنیم، حرکتی است که از یک جایی، بدون اختیاری و بدون دخالت کسی به عنوان کسانی که می‌خواهیم تکاملی را به آنها احیاناً نسبت بدهیم، آغاز می‌شود و به یک جایی هم ختم می‌شود. یک حرکتی هست، تکامل هم هست، اگر اسمش هم تکامل هست باید یک تعریف متناسب با خودش داشته باشد. حال این کل مسأله است، یا بخشی از مسئله هست؟ من فکر می‌کنم بحث‌های زیادی دارد که این باید روشن بشود.

(ج) بنابراین به نظر ما اولین بحثی که باید طرح شود، مفهوم نقص و کمال است.

(س) بله، مفهوم نقص و کمال در جاهای مختلف. چون عرض کردم عادی که می‌گوید، در یک مراتب پائین‌تر که بیائیم می‌گوئیم حال در جامعه و شرائط عادی، نقص و کمال یعنی چه؟

نقص و کمال یعنی اینکه قبلاً ساختن استکان و مثلاً رنگش اینطوری بوده، حالا سفید رنگ شده است پس این کامل‌تر شده است. ضبط صوت مثلاً اینقدری بود، اینقدری شد - مثلاً فیزیک قضایا منظور است -

خانه‌های خشت و گلی یافته، حال این اسمش تکامل است، این را می‌گوئیم تکامل در امکانات؟

تکامل مثلاً در افکار مثلاً اینکه رشد اطلاعات چطوری بود یا حجم اطلاعات چطوری بوده، عمق اطلاعات و مفاهیم چطوری بوده، و حالا مثلاً بر عمق و حجم و کیف اطلاعات افزوده شده است. افزایش کمی و کیفی مفاهیم را تکامل در دایره مفاهیم می‌گوئیم. در دایره مثلاً امور قلبی و روحی بیائیم بگوئیم که مثلاً دوست داشتن‌هایی که الان داریم، میزان تعلقات و حب و بغضهایی که الان هست، نسبت به حب و بغضهایی که قبلاً بوده، به تعبیرهای مارکسیستی پیچیده‌تر و به تعبیر ما متکاملتر شده است.

(ج) بله همان مفهوم کمال مقصود است.

س) تک تک اینها را که نگاه می‌کنم همین مورد نظر ماست. ما دنبال این هستیم در این صورت آیا به تعبیری که گفتید اگر اینطوری نگاه کردیم، آیا کمال ما دو جته هست یا یک جهت؟ یعنی حداقل حالا یا قراردادی یا مفهومی، چطوری می‌پذیریم؟ آیا برای کفر هم کمال را قائل هستیم؟ برای باطل هم کمال و رشدی قال هستیم، یا فقط این را برای حق می‌دانیم؟ و آن را عکس العمل می‌دانیم به نظر می‌رسد که اینها مفاهیمی هست که اول باید کمی در بحث تکامل به آن بپردازیم، یعنی یک کمی از این برداشت عرفی و فهم عرفی خارج بشویم و به یک معنای دقیق‌تر در این زمینه بحث کنیم.

ج) آن وقت ما در تعریف تکامل، (تعریف نقص و کمال) اینطوری بحث کردیم، شدت ربط، شدت تعلق، افزایش پیدا کند، حالا ظرفیت افزایش پیدا کردن شدت تعلق یعنی ارتباط با خدا شدیدتر شدن، چون همه اینها را که در عالم هست، همه را برایش به عبارت دیگر قائل می‌شویم؛

اول اینکه می‌گوئیم شیئیت اشیاء در ارتباط مشخص می‌شود. بعد می‌گوییم ارتباط در تعلق، بعد می‌گوئیم تعلق ممتنع هست مگر به فاعلیت، بعد فاعلیت می‌شود تولی و تولی هم تعلق یک فاعل به فاعل بالاتر هست که آن فاعل بالاتر در بیشتر شدن تولی این فاعلیت کند، این تولی بیشتر برایش پیدا نمی‌شود، مگر اینکه فاعل دیگری برای آن خلق شود که متعلق به خودش باشد.

حال این شدت بوسیله کثرت بیشتر تعداداً، وحدت بیشتر انسجاماً، پیدا می‌شود. یک تعریفی را درباره مفهوم کمال داریم که این تعریف حاصل و منتهی افزایش وحدت و کثرت، شدت ارتباط هست. حاصل شدت ارتباط، شدت ابتهاج است. سرپرستی هم همین که این بیشتر شدن را به آن اعطاء کنند. این معنای شدت ارتباط، قرب، قرب مسافتی و فاصله‌ای نیست قرب رحمت، یعنی اضافه‌تر شدن رحمت بر او. این معنای کمال را در ساده‌ترین و جهش است. همین معنا زیر بنای کلیه تعاریف دیگر می‌شود. البته می‌شود یک جلسه کامل را

س) یعنی حتی در بحث تکامل هستی هم همین را می‌گوئیم؟

ج) بله یعنی این تعلق پیدا می‌کند.

س) اینکه در انسان تغییر پیدا می‌شود، تأثیری در تغییراتش ندارد؟

ج) بله این تعلق پیدا می‌کند به من، از ابتهاجات این هم مبتهج می‌شود. البته یک چیزهایش را خیلی ملموس حس می‌کنید. می‌گوئید یک لقمه غذا من می‌خورم، جزء بدنم می‌شود، حالا در صیحه زدن، سرخه زدن بر عزاداران حضرت ابا عبدالله (ع) می‌گوئید انرژی آن غذا حضور دارد و همراه جسم من آن هم حضور دارد، همراه فکر من هم حضور دارد، همراه تألم روحی من حضور دارد، بلندگو را آن طوری نمی‌گوئید، بلندگو هم همان طور هست. بلندگو هم در جاذبه من قرار دارد. تا وقتی که متصرف فیه من هست، آنهم همین طور هست.

بنابراین ما یک بحث داریم درباره اینکه ملحق می‌شود، مضم می‌شود به من. البته انضمام بعضی از چیزهای خیلی واضح و روشن است، مثل انضمام کلمات که شما به دلیل حالت خاصان، نحوه تموج خاصی را در فضا در فضا ایجاد می‌کنید و به گوش طرف می‌رسد و طرف هم گریه می‌کند. حالا تبعیت عین این کلمات نسبت به شما، تبعیت بلندگو به ذهنتان نمی‌آید. ولی این برای جامعه آن طوری هست. پیدایش و زوال این برای جامعه همان طوری هست که کلمه برای شما است. ملحق می‌شوند این الحاقی هم که دارند، در بحث فلسفه فیزیک، باید بحث تکامل را تمام کرده باشید، اگر تمام نکنید نه فقط در اینجا در هیچ جای دیگر هم نمی‌توانید کار کنید.

حالا برای کل عالم شما لازم می‌دانید یک حرکت‌های انفعالی هم حتماً باشد، عین اینکه می‌گوئید برای فاعلیت من یک مقدار، اگر علت حرکت فاعلیت شد، به هر حال تخلف پذیری دارد، تطابق دیگر معنا ندارد، تطابق می‌شود یک توهم، تخلف‌پذیری را برای کل عالم هم شما باید قائل باشید همانطوری که برای انسان می‌گوئید هوی و تقوی و تخلف‌پذیری هم برایش قائل می‌شوید، برای نظام اجتماعی هم قائل می‌شوید. آنوقت این معنای این نیست که کمال را به تخلف تعریف بکنیم. تخلف‌پذیری حالت انفعالی هست که لازمه فاعلیت هست. اگر بخواهد فاعلیت اصل باشد، تخلف‌پذیری نسبی هم باید باشد. نه اینکه خیال کنید که آن می‌شود محور تکامل، تخلف‌پذیری به عنوان یک امر تبعی فاعلیت هست نه اینکه امر محوری باشد.

خوب اگر ما بحث کمال و نقص را به چند جلسه قرار بدهیم روی آن باز خیلی خوب هست تا برای دوستان تسلط پیدا بشود. روی ریشه مطلب، یعنی این چیزی نیست که ما اسمش را بگذاریم کمال. اضافه شدن تفضل، بدون تردید احسان نسبت به مخلوق هست، یعنی بیشتر شدن اعطاء است، بیشتر شدن اعطاء معنای تکامل هست.

این بیشتر شدن حتماً با نشدنش فرق دارد، حتماً معنای کمی یا بیشتری داخل آن هست. نهایت اینکه در یک شکل کمی و کیفی ثابت نیست، در همه وجوهش بیشتر می‌شود.

کمال چیزی نیست جز اعطاء مولی، احسان مولی، احسان خالق، اضافه‌تر شدنش، می‌شود کاملتر شدن احسان. اول خلق فرموده، می‌شود دیگر بیشتر اعطاء نکند، بیشتر اعطا نکند، حتماً این بنده، در حرمان بُعد خواهد بود. اگر فاعلیت برایش قائل باشیم، درک حرمان می‌کند. اگر فاعلیت قائل نباشیم، درک حرمان نمی‌کند. همینکه می‌گوئید تولی دارد به مولی، درخواست دارد از مولی، که باو اعطاء بکند، اگر درخواست وجود درخواست کننده داشته باشیم، به درخواست او پاسخ داده نشود، این معنای رنج است. [...]

گفتید وجود متعلق هست، آنجا که خلق کردند، خلقت تعلق کردند. این خلقت تعلق، خلقت تولی خلقت در خواست، اگر به آن اعطاء نکنند، خوب رنج می‌برد، یافت از درخواست، اگر به او اعطاء نشود، رنج می‌برد. تکامل، احسان، تفضل این است که مرتباً به او اعطاء کنند. هرچه هم اعطاء کنند با عائله بیشتری درخواست می‌کند، پس از اینکه دوباره به او اعطاء می‌کنند، حین اعطاء، یک ابتهاجی دارد. دوباره درخواست بعدی را دارد. این بار در خواست او کمأ و کیفاً بزرگتر از درخواست قبلی هست. نقص و کمال در آن فرض دارد نقص و کمال معنایش این است که کثرت آن تعداداً، وحدت آن اینجا، ارتباط آن منتجه آن هم شدتاً بالا می‌رود.

س) این تحلیل که می‌فرمائید حداقل بحث اختیار در آن شفاف نیست؟

ج) در اصل درخواست مجبور است

س) نه در تکامل که الان تحلیل می‌کنید.

ج) عرض می‌کنم که در اصل اینکه به طرف کمال حرکت کند که اختیار نباید داشته باشد. یعنی مجبور هست به مختار بودن.

س) مجبور هست به کامل شدن.

ج) مجبور است به مختار بودن و مجبور است به طرف کمال رفتن. نرود، رنج می‌برد. یعنی این غیر از این است که اختیار را آنقدر توسعه بدهید که مثلاً اختیار هم داشته باشد که اصلاً حرکت نکند، اختیار هم داشته باشد مخلوق نباشد، این هم یک نحوه اختیار است بگوئیم نقص در اختیار است، که آدم اختیار نداشته باشد، مخلوق نباشد. می‌تواند ادای کسی که مخلوق نیست در بیاورد، ولی نمی‌تواند مخلوق نباشد. می‌تواند انانیت بورزد، یعنی ادای غیر مخلوق را در بیاورد، ولی خودش هم می‌داند که تجزم می‌ورزد و ادا دارد در می‌آورد. اینکه انانیت دارد، کنه فقرش را نمی‌تواند انکار بکند. انانیت می‌ورزد، ولکن در خود انانیت ورزیدنش، سستی منزلت خودش را خوب درک می‌کند. می‌داند که نمی‌تواند آب نخورد، نمی‌تواند نان نخورد، نمی‌تواند نفس نکشد، نمی‌تواند محتاج نباشد. انانیت می‌ورزد، حالا نفس را حبس هم بکند (۱۰ دقیقه) می‌فهمد که دارد زور بی‌جا می‌زند.

آقای افکاری) پس تکامل برای کفر هم مطرح هست؟ یعنی ما اینجا با این تعریف در حقیقت کفر و ایمان را نمی‌توانیم تفکیک کنیم. چون تکامل را تعریف کردیم به ایجاد فاعل متناسب با خواست و امدادی که حضرت حق می‌کند، برای کفر هم عیناً همین هست، یعنی آنهم متناسب با خواستی که دارد خدا امدادش می‌کند و فاعلی را برایش خلق می‌کند و کاملتر می‌شود. رشد بیشتری پیدا می‌کند، وحدت بیشتری پیدا می‌کند، بنابراین در این جا اصلاً تعریف جهت نیست.

ج) اگر شما در این تعریف توجه کنید، ما یک چیز فی الجمله‌ای را اول تمام می‌کنیم که در مفهوم کمال بنا شد شدت ارتباط باشد. یعنی شدت تولی باشد، شدت درخواست باشد. این شدت درخواست اگر طرفش رحمت هست، به صورت نهایی، ممتنع است که کفر بتواند با ایمان مساوی باشد. شدت درخواست، شدت تولی، باید ببینیم در چه سطحی در چه مرحله‌ای می‌تواند کفر و ایمان باهم بخواهند. یعنی این شدت تعلق

این شدت تعلق که می‌فرمائید «کلا نمود هولاء و هولاء» آیا به معنای اینکه برای سیر کل عالم، این اول الکلام هست. ممکن هست برای بعضی از مراحلش هم همین طور که می‌فرمائید به صورت مطلق نفی نمی‌شود که درخواست کافر هم پاسخ داشته باشد، نه اینکه هر دو مساوی هست. آیا شدت درخواست، متناسب با کمال هست یا متناسب با ایمان هست یا ایمان و کفر مساوی هست؟ این محل کلام هست. گاهی هست که می‌گوئیم مطلقاً ایمانی تعریف می‌شود که هیچ درخواست الحادی در آن جای ندارد، نه اینطوری نیست که بعداً خواهیم گفت در ولایت اجتماعی کفر هم می‌تواند درخواست داشته باشد. گاهی می‌گوئیم برای کل، نسبت به کل تکامل، ایمان و کفر مساوی هست؟ می‌گوئیم نه، شدت تعلق که نمی‌تواند برابر باشد، در قرب ابتهاج کفر و ایمان مساوی باشد اینکه محال هست که

(س) از نظر موضوعی ما چرا در کنار کل عالم خلقت جامعه و تاریخ می‌گذاریم یعنی مثلاً جامعه و تاریخ به اضافه چیز دیگری می‌شود کل عالم خلقت؟ اینطوری تقسیم می‌کنیم؟

(ج) خوب اگر شما آمدید اول کار، فلسفه فیزیکتان را گفتید یعنی به اصطلاح امروزها فیزیک کیهانی تان را گفتید. فیزیک کیهانی، فیزیکی هست که می‌گوئید بزرگتر از این هست که درباره کره زمین صحبت کند. می‌گوئید اصل بحث آن در مورد پیدایش کهکشانها است. هیچ وقت کهکشان را نمی‌گذارید کنار کره زمین، بگوئید کهکشانها، کره زمین، ایران، مثلاً شیراز، لارستان، می‌گویند چطور شد؟ کهکشان با لارستان چه فرقی دارد حالا یک مرتبه شما بیائی بگویی که نه فیزیک اتمی هم می‌گوید که اتم هم مثلاً عین کهکشان هست. ما حلوایی که درست می‌کنیم پر از اتم است! مثلاً این را می‌گویند نشد.

(س) حالا از این مثال چه جوری می‌آید اینجا؟

(ج) بنده عین مثال حضرت عالی را تکرار کردم، بصورت دیگر. در فیزیک کیهانی که صحبت می‌کنند قواعد عام حاکم بر تبدیل را باید آنجا تمام بکنید صرف نظر هم بکنید از امور جزئی. راست هست حلوای لارستان بهتر از حلوای نشاسته قمی هست و کاملتر است ولی بحث حلوا با بحث کهکشان دوتا است.

قواعد عام را شما تمام می‌کنید. حالا انشاء الله تعالی یک بحثی داریم بیاری خدا اگر درست بشود ریاضیات اسلامی را دو بخشش نسبت عمومی اسلامی را تقریباً تمام شده هست، نسبت خاصش هم انشاء الله تعالی امیدواریم که به زودی تمام بشود. قواعد کلی آن را شما در فیزیک کیهانی ذکر می‌کنید. بعد از قواعد کلی شما می‌آئید درباره کره زمین و زیست صحبت می‌کنید.

یعنی اگر علوم مثلاً می‌گوئیم این سه تا را اگر بنویسیم ما بگوئیم علوم پایه، بعد بگوئیم فلسفه فیزیک، فلسفه ریاضی، فلسفه زیست. اگر شما بحث فلسفه فیزیکتان را تمام نکرده باشید. معنا ندارد که از فلسفه زیست حرف بزنید. پیش فرض بحث کره زمین و چگونگی حیات مادی را باید از فلسفه فیزیک بگیرد. اگر نتوانسته باشید رفتار طبیعت را قاعده‌مند کنید، یک مرتبه می‌خواهید درباره حیات مادی چه بحث کنید؟ شما اگر رفتار طبیعت را قاعده‌مند کردید، ولو به صورت کلی

آقای ساجدی) یعنی می‌فرمائید طولی هست نه عرضی.

ج) حتماً! شما می‌گوئید اول کار درباره مفهوم نقص و کمال بحث می‌کنم می‌گویند مال دنیا هست؟ می‌گویید نه! می‌گویند مال کافر هست؟ می‌گویید نه! می‌گویند مال چیست؟ می‌گویید اصل مفهوم چکاره هست؟ از مفهوم کمال و مفهوم نقص چه تعریفی دارید؟ اگر شما بحث وحدت و کثرت، زمان و مکان را نتوانید جواب بدهید، یعنی اینکه بگوئید ربط امور متعدد به امر واحدی که آنها را به صورت یک مجموعه در بیاورد، نداشته باشید، مکان یعنی چه؟ بگوئید اگر این را داشته باشید، مکان را هم داشته باشید، زمان را نداشته باشید، اگر زمان را داشته باشید معنایش این هست که دارید از کمال صحبت می‌کنید.

شما اگر بتوانید مفاهیم پایه و مفاهیم اصلی تان را تمام بکنید، صرف نظر از اینکه بخواهید بگوئید حالا تطبیقش می‌کنم به عالم دنیا و جامعه الی آخر. می‌گوئید این پایه های فلسفی‌ام هست، که به نظر ما مثلاً این شش تا مفهوم که سه تا ربط را تمام می‌کند و نسبت بین وحدت و کثرت، نسبت بین زمان و مکان، نسبت آگاهی و اختیار، این سه تا، سه تا امری هست که پایه‌های اول تعریف شما را تمام می‌کند. می‌گوئیم این سه تا را نمی‌شود معنای هماهنگ کرد، مگر به تولی و ولایت در تصرف. یعنی در حقیقت برای پاسخ



گفتن به وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی - آن وقت سر جای خودش نشان هم می‌دهیم - می‌گوئیم اگر با منطق انتزاعی بیائید یا در زمان گیر می‌کنید، یا در مکان گیر می‌کنید یا در نسبت آنها. بعد وحدت را علی حده ذکر می‌کنید، کثرت را علی حده ذکر می‌کنید، مکانیزم نسبت بین آنها را هم نمی‌توانید را بدهید. اگر بخواهید مکانیزم بدهید، این سه تا ربط را هماهنگ معنا بکنید، می‌رسید به تولی، ولایت، تصرف. آقای ساجدی) سوالی که بعد از بیان مفهوم اجمالی کمال که فرمودید باید روشن بشود این است که حضرتعالی در تبیین این مسئله کمال چه راجع به اصل هستی چه راجع به یک انسان.

(ج) چه راجع به یک شیء

(س) سؤال این است که آیا مسئله فاعلیت به معنای اختیار، آیا شما نحوه‌ای از اختیار را در همه این مراحل جاری می‌بیند، یا اینکه می‌فرمایید بخشی از این تکامل در اختیار هیچ کس نیست و هیچ کس هیچ نوع تصرفی در آن نمی‌تواند بکند؟

(ج) آن وقت اختیار خداوند حتماً آنجا هست و مشیت آنجاست.

(س) آنکه مشیت حضرت حق هست.

(ج) نه، نه!

(س) این همان بحث جبر است، یعنی ببینید

(ج) چرا می‌گوئید جبر هست، می‌خواهم بگویم این جا دو معنا است، نه می‌خواهیم

(س) حالا نظرتان چه چیزی هست بعد بحثش را می‌کنیم

(ج) نه نه یک معنایی دارد. همین جا بحث بکنیم. گاهی می‌گوئید خدا مجبور هست مثل خورشید نور داشته باشد.

(س) نه، خدا فاعل هست.

(ج) همین که گفتید معنایش این است که در همان هم اختیار را دخالت بدهید.

(س) عیبی ندارد اختیار خدا را من حرفی ندارم. اسمش را می‌گذاریم اختیار خداوند.

(ج) نه، جبر هم می‌توانیم بگوئیم.

(س) عیبی ندارد، اصلاً به لفظ کاری نداریم. گاهی می‌گوئید بخشی از این تکامل - طبق همان مثالها که زدید - صرفاً در اختیار حضرت حق هست و مخلوقات هیچ تأثیری در تغییر آن ندارد و تابع فاعلیت حضرت حق هست، بخشی از تکامل خیر، تابع فاعلیت مخلوقات هست و فاعلیت حضرت حق است. جمع این دو فاعلیت هست حالا با هر تعبیری همان ولایت تولی تصرف یا هر تحلیلی که داریم. اگر این دیدگاه را پذیرفتیم از همان اول کار تکامل را دو قسمت کنیم، دوتا تعریف هم پیدا می‌کند؛ یک تکامل، تکاملی هست که تابع اختیار حضرت حق هست. می‌توانیم اسمش را قرار بدهیم تکامل جبری، می‌توانیم بگذاریم تکامل اختیاری حضرت حق. یک بخشی از آن هم تکاملی است که به نسبتی هم متأثر از اختیار مخلوقات و فاعلیت مخلوقات است. این دسته‌بندی را باید بپذیریم. اما اگر این را نپذیرفتیم، به نظر بنده اگر این دومی را پذیرفتم، آنوقت آن بحث فاعلیت که مطرح می‌کنید خیلی با بحث رایج حوزه فرقی نمی‌کند، اسم جبر را گذاشتید فاعلیت خداوند. می‌شود به آنها هم گفت بگوئیم این جبری که شما می‌گوئید یعنی آن جبری که آنها می‌گویند معنایش این است که این خواست خداست و خواست امثال ماها هیچ دخالتی در آن ندارد، یعنی خیلی نزدیک می‌شویم و مسئله قابل جمع می‌شود اما اگر در تعریف اول برویم و بگوئیم تکامل چیزی نیست جز حاصل فاعلیت‌ها، یعنی همه جایش فاعلیت هست در این صورت از آن بخش از فرمایشاتان که نمی‌توانی یک جایی از آن را تغییر بدهیم عیناً باید بپذیریم و ناگزیریم و اینها خدشه‌دار می‌شود. فکر می‌کنم جای بحث است.

(ج) به نظر بنده مسئله جبر را باید اول کار بحث کنیم.

(س) یعنی بحث جبر و اختیار؟!!

(ج) نه! یعنی باید بتوانیم چند تا تقسیم بکنیم، بعد بگوئیم که وارد بحث آن نمی‌شویم.

یک جبری را برای خدای متعال قائل هستند که می‌گویند که خدا اختیار ندارد که شعاعی داشته باشد یا نداشته باشد، خورشید نمی‌تواند نور نداشته باشد، خورشید نور داشتن ذاتی خودش دارد را مرید نیست،

مشیت ندارد. اینکه قطعاً باطل هست. یک جبر دیگر جبر نسبت به ماهیات هست می‌گویند نه، خدا می‌تواند وجود بدهد به ماهیتی، می‌تواند وجود ندهد، پس مثل خوردن نیست که مجبور باشد ضوئ خاصی داشته باشد، مرید هست، اراده می‌کند. اراده‌اش را هم ایجاد می‌کند. اما آنچیزی را که ایجاد می‌کند، آن ماهیتی خواهد بود. اگر دایره ایجاد کرد دایره قواعد انحاء ۳۶۰ درجه کامل دارد. اگر مربع را ایجاد کرد قواعد انحاء را ندارد. این هم یک حرف هست که این راهم شما نمی‌گوئید.

پس بنابراین قاطی نکنیم؟ بگوئیم این شد مثل همان!! از اینجا می‌آئیم پایین‌تر می‌گوییم حالا خیر، نه ماهیات، نه جبر، نه خدا مجبور هست و مرید نیست. اینجوری نیست، این باطل هست، خدا مرید هست و اراده دارد. مجبور به ماهیت هم نیست. حالا چون اراده دارد، بگوئیم مطلقاً ما اراده نداریم، یا بگوئیم آن چیزی که در خارج واقع می‌شود، اراده بالاشاعه متساوی هست، اراده بالاشاعه متساوی مال مخلوق هم نیست، شما در حوزه‌ای که اراده دارید در اداره، اراده شما با اراده مراتب پایین‌تر که مساوی نیست. چون حق تصمیم‌گیری شما، اختیارات تصمیم‌گیریتان بالاتر هست، تخصیص را شما درست می‌کنید. مشهدی حیدر حفظ الله چایی را می‌تواند درست کند که شما بودجه‌اش را تصویب کردید. چای قلمی درجه یک سیلان بخريد، چای بنده خدا خوش طعم می‌شود. چای لاهیجانی متوسط بخريد، چای او هم بدمزه می‌شود. حالا شما بگوئید پس مشهدی حیدر اختیارش از بین رفت، دوتا کمال شد. یکی خوب چای دم کردن، یکی چای خوب خریدن. چون اختیار چای خوب خریدن به دست من هست، چای خوب دم کردن او دیگر از اعتبار می‌افتد، نخیر هم چای خوب خریدن شما، اختیار شما و هم اختیار او. شما ممکن هست بگوئید من بر حسب سیر کمالی که کار فرهنگستان پیدا می‌کند نوع چای را تغییر می‌دهم مثلاً بعدش می‌رسانم به چای قلمی سیلان چنین و چنان می‌خرم، آن هم چایی درست کردنش را خوب درست می‌کند، بعداً آن وقت یک چای دیگر می‌شود. شما تکلیفی را که از مشهدی حیدر الان می‌خواهید بیش از آن چایی که در اختیار او قرار می‌دهید که نیست. اینکه دو تا کمال نشد! شما می‌گوئید، خواست خدای متعال و خواست شما در این شیء که در خارج واقع می‌شود بالاشاعه حضور دارد. بنده در آن دایره خاصی که فعلاً میدان تحرک به او دادم، در

آن شریک هستیم. حال اگر چای لاهیجانی برای او خریدید، دیگر واقعاً چای جوشیده غیر جوشیده ندارد؟ نمی‌شود چای خوب درست کند؟ چرا چای لاهیجانی را هم می‌شود طوری درست کرد که مثل جوشانده بشود، از دور که می‌آوری طرف صورت از آن برش گرداند، بگوید من سرم درد می‌گیرد اگر مجبور شوم آن را بخورم. می‌شود این طوری هم نباشد. چای تازه دم و خوب درست می‌کند، البته طعم چای سیلان را ندارد.

بنابراین این یک مسئله هست که نسبت به مراحل تاریخ، نسبت به تکامل کل عالم، مشیت بالغه حضرت حق جلت عظمته حاکمیت دارد، البته حاکمیت محوری نه مطلق. فرق حاکمیت مطلق هست یا محوری چیست؟ تعاریفی که داریم را اگر تعاریف انتزاعی بگیرید، انتزاع یعنی سلب و ایجاب، ببردش هست یا نیست. نه اینطوری نداریم که، یا هست یا نیست یعنی چه؟ شما یک حضور با الاشاعه دارید که سهم اصلی آن مال مشیت بالغه الهی هست. البته بقیه سهم‌هایی هم که به شما داده شده به اذن هست. می‌تواند همه را قبض کند به گونه‌ای که هیچ چیز نداشته باشید.

(س) عرض این بود که راجع به تکامل اصل هستی آن را هم باز

(ج) نقشه اصلی اش را

(س) نه، گاهی هست که در این تبیین سیر تکامل یک جاهایی را حضرت عالی قرار می‌دهید که می‌گوئید که این صرفاً و صرفاً بستگی به فاعلیت حضرت حق دارد و فاعلیت مخلوق در اینجا هیچ تأثیر و تغییری نمی‌تواند ایجاد کند، گاهی این تحلیل هست. من فعلاً از جهتی که می‌خواهیم.

(ج) در کلیات حتماً

(س) گاهی اینطوری می‌فرمائید و بعد در بخش دیگری از تکامل می‌گویید نه، فاعلیت هست نسبت‌هایش هم به مراتب متفاوت هست کاری نداریم. گاهی می‌فرمائید در کل سیر تکامل فاعلیت اصل هست به نسبت، فاعلیت خالق و مخلوق هست، تقوم فاعلیت هست. به نسبت هم فرق می‌کند. یعنی این بحثی که حضرت عالی می‌فرمایید فقط سوال من این است که به هر حال همه اش دقیقاً همین قضیه ایی که در نسبت چای

درست کردن واختیارات مثلاً مدیر و مثلاً اختیارات زیر مجموعه هست این را تعمیم می‌دهیم به کل سیر خلقت و هیچ جا را مستثنی نمی‌کنیم یا خیر مستثنی می‌کنیم؟ این نکته اصلی هست.

(ج) نکته هم همین جا هست که گاهی شما می‌گوئید وقتی که بنا شد خدای متعال اولیایی داشته باشد، اولیای من الذل هست یعنی دیگر دستش بسته می‌شود، گرفتار است، نمی‌تواند کاری بکند، مگر با آنها. چنین چیزی نیست. گاهی می‌گوئید نقشه‌ای هم دیگر ندارد، دیگر می‌گذارد ببیند هر چه پیش آمد خوش آمد، دیگر حالا این‌ها شریکی هر وقتی یک قلی می‌زند! گاهی می‌گوئید خیر، اینطوری نیست، حتماً عالم دنیا هست، عالم برزخ، عالم قیامت، عالم جنت و نار، اینها هیچ نمی‌تواند جلوگیری بکند. این هیچ کس یعنی بلا فاصله سلب و ایجاب بیاوریم بگویم، بنابراین در هیچ کدام از اینها هیچ حضوری از مخلوق نیست، غلط است! نحوه برخورد می‌گویم غلط است ببینید حاج آقای... ..

(س) نتیجه و اینها را متوجه هستیم مشکلی ندارد، اما اینکه می‌فرمائید هیچ حضوری، حضور را می‌پذیریم اما آنجاهای ش که به یک معنا می‌فرمائید هیچ حضوری را دارم عرض می‌کنم

(ج) نه ببینید هیچ حضوری، بگویم پس قیامت محو بشود همه با هم متحد بشویم قیامت بی‌قیامت! نه همچنین چیزی را نداریم، همه با هم متحد بشویم بگوئیم صراط بی صراط ما از خودمان بیائیم

(س) نه حالا می‌گوئیم می‌خواهیم عوض کنیم

آقای افکاری) دموکراسی، رأی می‌گیریم؟

(ج) دموکراسی، رأی می‌گیریم صراط بی صراط، عالم موت بی‌موت! همچنین چیزی نیست. بنابراین شما ببینید معنای این حضور اختیار و شأ حضرت و شأ عموم بودن این نیست که محور شأها خدا نباشد، برنامه اصلی را

آقای ساجدی) محور همه شأها خداست، حرفی نیست. این طرفش را بفرمائید. بحث این است که آیا اصلاً معتقد هستید که ما باید در اعتقاداتمان طوری حرف بزنیم که در تغییرات هستی، تغییرات تاریخی، تغییرات

اجتماعی، تغییرات فردی، هرجایی از اینها یک جاهایی هست که این مطلقاً و صرفاً تابعیت فاعلیت حضرت حق هست ولا غیر، یا نه؟

(ج) مجبورید برای محور همچنین چیزی بیاورید، برای یک حکومت هم مجبورید بیاورید.

(س) بله بعد [؟] دیگر مثلاً بهر حال تابع من هست با مشهدی حیدر آنجا که مشهدی حیدر در این شریک نیست وقتی من - به تعبیر حضرت عالی - چای لاهیجانی دادم به مشهدی حیدر که فاعلیت مشهدی حیدر در خرید چای لاهیجانی نیست،

(ج) من می‌خواهم بگویم همه همین طور هستند، همه مراتب چیز همین‌طور است. من می‌گویم اصلاً وقتی نظام ملاحظه می‌کنید، همین‌طور هست. درست هست که محصول، محصول بالاشاعه هست، یعنی چای که می‌آوردند بهر حال یک نوع چای شما انتخاب کردید یکنوع پخت هم او انتخاب کرده است.  
(س) یعنی فاعلیت تقومی هست.

(ج) این تقومی هست ولکن این در اینکه چرا این صفت را ندارد، در واجدیت و عدم واجدیت یک مقدارش به تقوم بر نمی‌گردد. همین چایی را که آوردند، همین چایی را که می‌گوئید به تقوم هست، همین را بگوئید چرا خصوصیت چای قلمی سیلان را ندارد؟ می‌گویم برای اینکه آقای ساجدی انتخاب نکرده است. می‌گوئید شما گفته بودید تقوم، باید مشهدی حیدر هم اختیار نکرده باشد، می‌گویم بله، در اینکه اینجا می‌بینی، در این هر دو متقوم هستند نه در خصوصیتی را که داریم می‌گوئیم می‌توانست داشته باشد. در آن یک خصوصیتش که بدست آقا بود، آن خصوصیت اعمال نشد. بنابراین حتماً در نظام فاعلیت، شأنی را که برای محور قائلید در همه سطوح، از سطح کل کائنات تا سطح یک نظام اجتماعی، تا سطح یک نظام کوچک، توزیع اختیارات که می‌کنید به این معنا است که اختیارات محوری همیشه بر اختیارات تصرفی حکومت دارد اختیارات تصرفی نسبت به اختیارات تبعی. تخصیص‌ها را چه کسی می‌دهد؟ اختیارات محوری می‌دهد همیشه، محور در خانه باشد، محور در فرهنگستان باشد، محور در عالم باشد، محور هر کجا باشد، یک تخصیص را می‌دهد، بقیه در

آن تخصیص کار می‌کنند. بنابراین من به نظرم می‌آید ما صورت مسئله را با طرح سوال عوض می‌کنیم این درخواست [...] ]

(س) [؟]

(ج) ببینید شما یک پیش‌فرضی شما در کمال می‌گیرید که باید اختیار باشد، آن زیر سوال می‌رود. این غلط هست. اینکه کمال نیست مگر به اختیار این یعنی چه؟ این حرف حرف بی‌ربطی هست. شما کمال را تقرب تعریف کنید، آنوقت کمال می‌شود. الآن در مفهوم کمال سوال هست. یعنی سوال این است که آیا کمال فقط اختیاری هست.

(س) ولی تقرب بدون اختیار و تقرب منهای فاعلیت، اگر بقیه اختیار تنها را قبول دارند حضرت عالی فاعلیت را قبول دارید؟

(ج) نه، ببینید شما فاعلیت بالاشاعه، شما اول عنایت بفرمائید مطلب قاطی می‌شود یکی اینکه ما اول در مورد مفهوم کمال صحبت کنیم قبل از اینکه بحث اختیار را بکنیم، نقص و کمال یعنی چه؟ اول ما نقص و کمال است، بعد می‌آئیم درباره اینکه حالا لازمه این کمال چه چیزی هست و چه چیزی نیست. اگر گفتید که مثلاً در کمال وجود اصل هست، و عدم و نبودن اصل در نقص هست. آیا شما اول کار می‌آئید بحث آن را بکنید یا نه؟ یعنی به عبارت دیگر اولین بحثی که شما دارید، بحث نقص و کمال هست، نه بحث اینکه عالم کمالش دست خدا هست یا نیست. حالا انشاء الله تعالی من بازهم در خدمتتان هستم.

(س) ببخشید امروز یک کمی هم خسته بودید. البته ما گاهی وقتها که بحث باعث می‌شود شما سرحال بیائید.

(ج) بله من یک مقدار گیجیم کمتر شد، اول کار گیجتر بودم. بهرحال جمع‌بندی خیلی کلی بحث از اول تا آخر این می‌شود که یک مفاهیم پایه‌ای داریم که باید آن مفاهیم تمام بشود تا شما بتوانید بعدش بگوئید، ما ولایت یا سرپرستی، چون شما بحثتان این است که سرپرستی تکوین، هستی، سرپرستی تاریخ، مراحل کمال، سرپرستی جامعه، خود اینها را مثل فلسفه فیزیک، بعدش فلسفه مثلاً تاریخ اجتماعی، بعدش هم

می‌آید بحث جامعه را می‌کنید. این منوط به این هست که یک بحث‌هایی پیش فرض داشته باشید که راحت بتوانید بعداً در تقسیم بندی هایتان دخالت بدهید. اگر بخواهیم بگوئیم که مثلاً سرپرستی تکوین، هستی، محوری‌ترین سرپرستی هاست این به معنای این است که سرپرستی مراحل تاریخ درکار نباشد، سرپرستی مراحل تاریخ غیر از سرپرستی مراحل درونی جوامع هست که ولایت طغیان و ولایت الهی می‌تواند باشد، طاغوت می‌تواند باشد، غیر طاغوت هم می‌تواند باشد، حتماً ولایت‌های طاغوتی ولو ابلیس از اول تاریخ تا وقتی که خدا مهلتش بدهد - که به زمان ظهور موقور السرور حضرت ولی عصر ختم می‌شود - زنده هست. در عین حال باید در نظر داشته باشیم که مثل ادیان مراحل کامل تکامل را بدست ندارد و برابر ادیان انفعالی عمل می‌کند ولی در جامعه چرا. انسجام ارواح را در بر باطل ایجاد می‌کند، سلطنت درست می‌کند، تمدن درست می‌کند، صنعت درست می‌کند، علم درست می‌کند، همه اینها را درست می‌کند،

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»



جلسه: ۱۳

آقای ساجدی: هر کدام از این بحث ها جای دیگری نظر مبارکتان باشد که این بحث شده باشد که احیاناً حالا یا پیاده شده باشد یا متنی داشته باشد آنهم ارجاع بفرمائید دوستان می روند آنها را هم مطالعه می کند در صورت رفع شده اشکال و اینها دیگر نیازی نباشد مجدداً بحث ها تکرار بشود از آنها استفاده بشود. علی ای حال در رابطه با بحث تکامل که تکامل هستی که شروع بحث مان بود بحث به مفهوم تکامل کشیده که در رابطه با مفهوم تکامل پیرو فرمایشات حضرت عالی کی جلسه ایی خدمت دوستان داشتیم که بحثی شده که هنوز به نظر می رسد یک ابهام و اشکالاتی برای ما وجود دارد که اگر بتوانیم از خدمتتان استفاده کنیم و به مفهوم روشنی از بحث تکامل برسیم با توجه به اینکه این پایه ایی ترین و ریشه ایی ترین تقریباً بحثی هست که در این زمینه بحث می خواهد و بقیه بحث ها می خواهد بر اساس آن جلو برود و روشن بشود مفید خواهد حالا جناب آقای نصرتی زحمت می شکند اشکالها را بیان می کنند.

حجه الاسلام نصرتی در صورتی که در مفهوم تکامل فرمودید اگر بخواهیم تعریف بکنیم تکامل را به کثرت ارتباط و شدن هماهنگی و انجام تعریفش می کنیم و در جای دیگر فرمودید که

حجه الاسلام والمسلمین مبنی

(س) شدت ارتباط و انسجام کثرت ارتباط شدت هماهنگی و انسجام، در جای دیگر فرمودید که ما کمال را به اضافه تر شد اعطاء و احسان مولی و خالق تعریف می کنیم خوب ما اگر این تعریف را، یعنی دو بیان را از

تعریف کمال در نظر بگیریم، اینها نسبتشان با همدیگر چیست؟ یعنی در واقع می خواهیم بگوئیم که اینها هرکدام

(ج) بیان دوم را هم بفرمائید؟

(س) بیان دوم اعطاء و اضافه تر شدن اعطاء و احسان مولی و خالق یکی اینکه دو بیان از معنای کمال ارتباطشان با هم چیست آیا هرکدام یک خصوصیتی جدا هستند یا اینکه این تعریف اول که تعریف کثرت و انجام بود تفسیر می کند احسان و اعطاء را، یعنی تفسیر از آن تعریف دومی هست، حالا اگر ما این تعریف را بپذیریم در فرض که انسجام اگر نباشد در یک حالتی اگر تشتت و پراکندگی باشد آیا کمال بیشتر به کم کردن کثرتها نیست اگر کثرتها کم بشوند باز کمال می شو یعنی یک مرحله از این تکامل یا نه اینکه بهرحال این تکامل را به جوری تنظیم کنیم که اینجا را هم بپوشاند.

یعنی اینجا ما هم یک جاهایی ما بیائیم کثرت را زیاد نیم در عین نشست خوب نقص بیشتر است اگر کثرتها را کم بکنیم با همین فرض تشتت آیا یک مرحله این کامل تر از مرحله قبل که کثرتها زیاد و تشتت بود نیست و دیگر اینکه بستر کمال چه چیزی هست آیا حرکت هست یا خلق و ایجاد هست یعنی اینجا را چه می گیریم به عنوان بستر کمال، یعنی آیا لازم می شود که ما بحثی از حرکت هم به میان بیایدو در عین اینکه

(ج) دیگر

(س) در عین اینکه ما وحدت و کثرت را اگر کمال بگیریم یک بار فرمودید که یعنی به جهت معنا می کنیم یعنی در واقع اگر شدت هماهنگی در جهت می شود یعنی در بستر تقرب قرب به الهی یا اینه نه هر وحدت و کثرت بدون جهت، هر کثرت اگر وحدت پیدا کرد این کمال می شود یعنی یک جهت می شود یا اینکه چند سویه، بستگی دارد به اینکه حالا وحدت، هر وحدتی باشد در عین کثرت می شود کمال یا اینکه فقط در یک جهت خاص که بستر تقرب باشد کمال صورت می گیرد، همین سوالها بود

(ج) اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

کمال دو تا معنی برایش هست یک معنی بالذات و بالاصاله که تعدد بردار نیست. کمال مطلق مثل هستی مطلق حد بر نمی دارد یعنی ۱- هم نیست احد هست نه واحد هر جا یک بیان کردید یعنی فرض ۲ هست یعنی قبول حد کردید یک اول و آخر دارد عقلاً هر یک برایش فرض ۲ هست ولو فرض را نفی کنید ولی احد برایش فرض ۲ نیست اگر یک وجودی باشد که لا حد له که هیچ حدی برایش فرض نداشته باشد نمی توانید به آن بگوئید واحد.

واحد آن است که در مقابل اثنین قرار دارد واحد واحدتی هست که در برابر تعدد قرار دارد از نوع خودش می شود فرض دومیش را کرد فرض سومیش را کرد فرض ائمی اش را کرد فرض صدامی اش را کرد. می شود خودش را انتخاب کرد به عنوان مقیاس هر چه بزرگ هم باشد شما به اندازه یک کهکشان باشد. ده تا کهکشان باشد یک میلیارد کهکشان باشد یک افق دو افق سه افق آنجایی که احد باشد فرض حد نداشته باشد فرض حد که نباشد یعنی فرض نقص نیست، فرض نداشتن نیست، فرض ناتوانی نیست.

فرض تعدد صفت هم نفی می شود اول حد در برابر یک در برابر دو بعدش این صفت غیر از صفت آخر غیریت اوصاف هم حذف می شود. کمالی را که درباره کمال مطلق ذکر می کنیم از سنخ کمال برای مرتبه دوم ذکر می کنیم که می گوئیم کمال بالذات نیست کمال به خودش نیست، کمال بالغیر هست، کمال بالغیر برای شما قابلیت فهم دارد کمال بالغیر معنی تغییر و تکامل برایش فرض دارد کمال بالذات همه اوصاف باید نفی بشود.

اگر هر وصفی را فرض کردید دون وصف آخر معنایش قبول حد هست ولو نوع قبول حد از قبیل نوع تعدد در وصف باشد غیر از اینکه وصف و موصوف دو تاهست وصف همین هم کچه گفتید معنایش این است که وصف آخر هم قابل لحاظ باشد، لذا اگر گفتیم علم دارد، معنایش این نیست علمش غیر از قدرتش هست سنخ آن با علم ما فرق دارد. سخنش با علمی که بالغیر هست فرق دارد، اگر گفتیم قدرت دارد قدرتش با قدرتی که ما برای بالغیر کمال بالغیر می گوئیم فرق دارد بنابراین کمال مطلق، هیچ گونه سنخی درباره اش نیم توانیم بگوئیم که آن معرف حقیقت ذاتش باشد، بلکه هر گونه ادراکی از آن را باید چکار کنیم؟ به بنزیه باید بکنیم

از آن تکبیر بکنیم من این یوصف این شد کمال مطلق کمال بالذات کمال حقیقی، حالا کمال حقیقی را دست بر می داریم می گوئیم کمال اضافی، به وسیله اضافه به کمال مطلق شایستگی دارد که مال به آن اطلاق بشود. بوسیله نسبت داشتن به و و اعطاء او به این می تواند واجد بشود بالغیر بوسیله اعطاء غیر چیزی را خوب این کمال عالی ترینش خلافت هست، نیابت هست اراده این هست که از طرف او واسطه قرار بگیرد برای همانگ سازی غیر بسوی او، خیلی خوب حالا می خواهیم یک مقداری کمال بالغیر و معنایش را دقیقتر بفهمیم.

دوتا معنا برای کمال بالغیر شه و اختلاف دقیق ما در همین جاست که ما کمال بالغیر را موضوعاً تعریف می کنیم می گوئیم هرچه کثرتش بیشتر باشد یعنی تعدد بالاتر تعداد بالاتر، و وحدتش هم بیشتر باشد. انجامش در جهت بیشتر باشد می گوئیم این کاملتر هست ولی اگر تعدد بیشتر شد انجام بیشتر نشد، یعنی خلافت در هماهنگی متناسب با میزان کثرت نبود، ای را می گوئیم کمال نیست، منشأ تشتت اضطراب می شود منشأ ابتهاج نمی شود. پس کفار کثرت را پیدا می کند اعطاء به آنها می شود قول کلاً نمود هولاء و هولاء هم به مؤمن اعطاء می شود هم به کافر ولی اعطایی که به کافر می وشد جهت پرستش را آورده به طرف عالم ماده از طریق لذات مادی دارد خدا را می پرستد یعنی خودش نمی فهمد که خدار می پرستد دارد اسباب را می پرستد مثل بره ولی بره هماهنگ هست اضطراب ندارد چون کثرتش متناسب با مرحله بره اش هماهنگ هست، تعداد کارهایی که بره میتواند بکند خیلی محدود هست، تعداد اراده ایی که بره می تواند بکند خیلی محدود هست. بره ها نمی توانند اراده بکنند برای توسعه تکنولوژی حتی اگر حیوانات هم با نظام زندگی کنند مثل زنبور عسل و مورچه و امثالش نظام آنها تکامل بردارد تکنولوژی آن نیست، نیاز مندیهایشان در آن کثرت جدید قرار نمی گیرد، حدت جدید پیدا نمی کند، تعداد نیازهایشان اضافه نمی شود وقتی تعدادش اضافه نشد انجامش هم هر مقدار که باشد می گوئید متوقف هست درجا می زند در یک سطح.

می گوئید این تکامل ندارد. تکاملش مگر منحل بشود به یک دستگاه دیگر می گوئید دستگاه دیگر یعنی چه؟ می گوئیم هیچی، زنبور عسل را قبلاً تولی و تکثیر را خودشان انجام می دادند، ظرفیت عسلی را که می

تونستند تحویل بدهند مثلاً در کل دنیا فرضاً هزار تن بوده در سال حالا هزار تن یک کارخانه کوچک که عسل را تبدیل می کند به محصولات مختلفی می گوئید یعنی چه؟ می گوئید یعنی تکثیرش را آمدند مکانیزه کردند چای آنها را دارند مکانیزه می کنند وقت آنها صرف خانه ساختن نمی شد، همه اش صرف عسل می شود غذایشان و امثال ذالک اینها را برایشان مهیا می کنند که حجم تولید عسل را جای هزار تن برسانند ب ۱۰۰ هزار تن.

نرخ رشد همبرای آن تعریف می کنند و درباره اینکه چه جور عسل هم مرغوب بشود چه گیاهانی را کنار دست اینها بگذارند چه کار بکنند کار می کنند، شرایطش را مرتباً عوض می کنند. خوب این کار را می کند کفارویی اینها منشؤ ابتهاج نمی شود جز ابتهاج حیوانی، ابتهاج حیوانی انجام در جهت ندارد.

امجام در جهت که نداشته باشد، به حضورتان که عرض کنم که به آن می گوئیم لقب تکامل برایش نمی شود. گستردگی دارد، روی تعدادش ولی وحدت ندارد. وحدت خلافت نمی تواند پیدا کند منافع این قشر که دارند این یک خصوصیت دیگر را به اصطلاح ایجاد می کنند باهم درگیر هستند، اگر مشتریهای تلفن و موبایل و فلان افزایش نسبی پیدا کند باهم درگیر هستند، اگر مشتریهای تلفن و موبایل و فلان افزایش نسبی پیدا کنند به نسبت مشتریها مثلاً ضبط صوت و کاغذ و قلم و دفتر و استکان نعلبکی اینها، آن یکی ورشکست می شود اینها با همدیگر منافعشان در حال چه چیزی است؟ در حال تنازع است.

در فرد متنازع هست در جامعه هم متنازع هست. انگیزه ها در فرد نمی تواند به وحدت برسد. کسی که عاشق دنیا و حریص برد نباشد حین ابتهاج به یک چیزی که مشروب هست شرب دارد می کن دلش دنبال آنچیزی هست که مأكور هست، حیین که مشغول آن غذای به اصطلاح غیر نوشیدنی که جویدنی هست دلش دنبال مشروب هست، اینکه هر دوی اینها را سر سفره نشسته در ارزو و آز مثلاً لذت جنسی هست و حینی که در لذت جنسی هست در ارزو و آز لذت ریاست هست.

هیچ کدام از ابتهاج ها برای او آرامش آزادی از دغدغه نیم آورد. در فرد حساسیتها نظام نمی یابند، هر حسی دعوتی جداگانه و مستقی و تحریکی جداگانه دارد. شخص در برابر هر کدام از اینها به تراح با دیگری برخورد

می کد و دل از هیچ کدام نمی تواند بکند حذف می کند بعضی را به نفع بعضی دیگر ولی با حفظ دغدغه، با حفظ اینکه دوست نمی دارد که این را نداشته باشد مجبور هست این را ترک کند برای دومی

س) در واقع انجام اینجا یک جهت معنای می شود دیگر، یعنی تنها در صورتی که نتیجه اش تقوم باشد.

ج) اینجا ضد انجا را دارم فعال صحبت می کنم درباره کافر، می گویم این را ترک می کند ولی ترک اضطراری دومی را ارتکاب می کند ولی ارتکابی که توی انتخاب بهینه مجبور به ان شده، فعلاً درباره چه کسی داریم صحبت می کنیم درباره کافر از این آدم دغدغه جد شدنی نیست الله متفرقی دارد، الا متفرق معنایش این نیست که تعدد ابتهاج باشد نداند که حالا چه کار بکند بین بتها، این همین دعوتها نفس به طرف امور مختلف در نظام حساسیت همین ها ابدهایش اورا تحریک می کن زیاد می شود.

تیز حرکتش می شود شرح صدر للكفر پیدا می کند زود بهینه می کند لی آرام که نمی شود تحرک شدید هست همراهش هم اضطراب بالا هست و من غرض عن ذکری فلسه معیشه ظاهر می شود. در جامعه اش هم عین این تنازع وجود دارد.

توافق نامه می نویسند بین کارگر و کارفرما بین این شغل و شغل آخر، بین اعضاء یک شرکت با اعضاء شرکت مشابه در اینکه رقابت ها سر یک مرز خاصی که منافع ملی باشد آنجا متوقف بشود ولی همه مقنن شدنها این انجام صوری را می آورد کثرت در اینجا منشأ تکامل و آرامش و شدن ارتباط الهی نمی شود چرا چون بشر مختار هست اگر انتخاب کرد که مثل گوسفند زندگی کند برای علف زندگی هدفش را قرار بدهد رفاه مادی این بدتر از گوسفند می شود چون ظرفیت کثرتش خیلی بیشتر هست گوسفند تعددش در حال اضافه تر شدن نیست، نیازهایش احساساتش ادراک هایش در حال اضافه شدن نیست، این در حال اضافه شدن منعکس شدن و تفاهم و من درکی را بکن از چیزی به آقا بگویم اقا چیزی را درک بکند به من بگویند مرتباً دارد اضافه می شود این حتماً به اضطراب ختم می شد حالا آیا در مقابل کفر مفهوم ایمان اینکه کثرتها حذف بشود ابداً

این دو مشرب هست در تعریف تکامل بالغیر یک مشرب می گوید که هرچه بسیار تر بشود تعداد کمتر بشود کارآمدی بالاتر می شود یک مشرب ، مشرب هست رابطه اش تعریف بشود وحدت بیشتر باید در کثرت بیشتر بتواند تعریف خودش را تمام بکند نه در حذف کثرت حذف کثرت اصلاً ما نمی گوئیم ابداً.

می گوئیم اگر حول جهت واحد و تعلق واحد کثرتها به وحدت رسید نظام یافت و حدت نظام کثرت موضوعات، هرچه کثرت بالاتر، وحدت نظام باید شدیدتر بشود، ۱۰ تا عضو در یک مجموعه داریم هر عضو حول جهت و احد به ۹ تای دیگر بسته شده آنوقت می گویم یک عضو را نمی خواهیم.

بکنم از این مجموعه چند تا نه به ان بسته شده می گوئید ۹ تا می گویم حالا صد عضو دارد یک مجموعه و هر عضو به همه ۹۹ تای دیگر بسته شده حالا می خواهیم یک عضو را بکن به چند عضو می خورد، می گوئید به ۹۹ تا می گویم پس ارتباطشان به همدیگر بیشتر هست دیگر اگر ارتباط حول جهت واحد شدن یعنی شد نظام خلافت؛ شد مجرا برای جریان فیض عضویت نظام واحد را پیدا کردن حول محور نظام خلافتی که هست انجامشان بالا می رو انجام که نمی شود اگر شائیتی را که برای محور قائل شدید گفتید از طریق تعلق به موجودی که برای خلق می شو تحت خلافتش از طریق همان زور اراده شخص خلیفه وارد می شود در جای دیگر بنا به طلب خود او انوقت چیزی که خلق شده برای او، وسیله حضور اراه او در منزلت دوم و فعل دوم می ش ود، یعنی مجرای می شود برای هدیات او و مجری می شود برای شفاعت او، چرا مجری می شود برای هدایت چون فرض اینکه این تعلق دارد با ان بالاتری به محور و تعلق آن اساس هست در تعیش وقوامش و این را برای او خلق کردند تعلق این به اراده او می شود مجرای حضور اراده او اراده محور در اینکه تولی دار به محور.

حالا که اراده اش تعلق به اراده بالاتر پیدا کرد و شد مجرا برای حضور اراده بالاتر در خودش عبادت می کند همجهت با اراده او خدا را می خواهد ولی متناسب باموضوع خودش مریض هست دارد می گوید یا الله دومی باهکار هست می گوید یا الله سومی در حال غرق شدن هست می گوید یا الله چهارمی در حال سوختن هست دارد می گوید یا الله این تعلقاتی که دارند به محور به پنج نیاز خدا را التماس می کنند و لسان فقر

دارند. کسی که هدایت می کند اینها را بطرف خدا و واسطه هم می شود در قبولشان همان محور هست دیگر به تعدد و کثرت لسانی که پیدا م یکنند به کثرت لسان دارد عبادت می کند خدا را عیناً همان جور که با و حدت کل ه که خودش محوریش هست، خودش هم یک یالله می گوید که غیر از یا الله اینها هست (س). ...

(ج) من حالا اجازه بفرمائید تما کنم. فرض کنید یک نفر دارد دعای جوشن کبیر را می خواند با صد نفر هر کدامشان توی یکی از بندها هستند این با تک نفری که یک دانه بند بخواند بعد بند آخر، فرق دارد دیگر، این خودش جمع همه را دارد، یعنی خودش در یک صفت همه اوصاف را می بیند با آن هم حضور دارد در تک تک اسماعی که می خواند.

بنابراین کثرتی که برای محور فرض می شد و وحدتی که برای محور فرض می شود تقومی که دارند به آن و آن هم در شفاعت تقوم دارد به وجود در اینها شفاعت می کند اگر اینها نباشند ه شفاعت چه چیزی بکند، این میگوئید شما در اینجا کثرت و وحدت هر دو افزایش یافته هست.

حجه الاسلام نجفی

(س) آقای افکاری: کمال را تعریف فرمودید به اینکه کثرت بالاتر انجام هم بیشتر در جهت خاص

(ج) در جهتی که بتواند این وحدت یدا بشود

(س) حالا چون تعاریف فلسفی را باید جریانش بدهیم توی به اصطلاح مواردی اگر بیاورمش پائین به مرز ابهام می رسد در حال ما می بینیم که مثلاً اگر نگاه کنیم به ۱۰۰ سال پیش تکنولوژی را که مثال بزیم تکنولوژی موجود را آیا نسبت به آن علوم می خواهیم بگوئیم آیا واقعاً اینها کثرتش بیشتر نشده که شد انجام ندادند که دارند، حتماً انجام دارند همین تکنولوژی که هست اگر که خواهیم بگوئید که توی جهت نبوده قاعدتاً بر مبنایی که حضرت عالی می فرمائید توی جه هم نبوده بنابراین این وضعیت موجود نسبتب ه مسائل دینی که نگاه می کنیم همین تکنولوژی های رادیو ضبط، بلند، و غیر ذالک اینها هم وحدت پیشرفته هست هم کثرتش هر دو این را چه جوری تفسیر می کنید با آن تعریفی فلسفی که می کنیم ابتدائاً و می



خواهیم جریان‌ش بدهیم در اینجا چه جوری این را این را می‌گوئیم ناقص تر هست کاملتر هست چه کارش می‌کنیم.

آقای ساجدی به تعبیر تکمیل کنم.

حجه الاسلام والمسلمین حسینی، چرا که این که سرعت تصمیم‌گیری را بالا می‌برد تصمیم چه کسی تصمیم دوتا تاجر دوتا تولید‌گری که روبروی هم هستند و تنازع پیچیده تر می‌شود حساس تر می‌شود و آدم‌کشی در آن سهل تر انجام می‌گیرد با کمترین زمان تصمیم‌بهبینه برای اینکه چه کسی را باید از سر راه برداشته بشود تا شرکت شما موفق باشد قبلاً با حساب رتکه بود دو روز طول می‌کشید تا مدیر به تصمی برسد، اگر تصمیم فله‌ای و بدون محاسبه می‌گرفت زود شکست می‌خورد حالا با کمتر از دو دقیقه تصمیم‌بهبینه برای اینکه چه کسی را باید از سر راه برداشته بشود تا شرکت شما موفق باشد، قبلاً حساب چرکه بود دو روز طول می‌کشید تا مدیر به تصمیم برسد اگر تصمیم فله‌ای و بدون محاسبه می‌گرفت زود شکست می‌خورد حالا با کمتر از دو دقیقه تصمیم‌بهبینه برای بقای نسبی گمی‌گیرد همه جوانبش را هم محاسبه می‌کند.

موضوع وحدت نظام هست و نمی‌توانید تعریف بکنید کارآمدی اعضاء را جز در وحدت نظام نیم‌توانید بگوئید ضبط صوت کاملتر شد جزء در کارآیی در کل کارای در کل را که حساب کنیم که تنازع را بیشتر کردیم. لا یزد سرعه المیسیر برای کسی که خارج از جهت هست الا بعداً جز اضطراب چیزی نمی‌آفریند. بله کار کفار بهم ربط دارد حتماً ربط دارد، ولی ربطش منشأ این می‌شود که اراده‌هایشان به وحدت برسد، یعنی منافع آنها به وحدت برسد، یعنی تنازع در آنها کم بشود یعنی ددو محبت در آنها شوید بشود همدیگر را عوض هم بدانند بخاطر هم بگذرند و همه در جهت واحد خدای متعال سیر داشته باشند ابداً موضوع مطلب موضوع تنازع سیر تکاملی وحدت نظام را بگیرید بعد بگوئید این نظام منسجم تر شده کفار، مرتباً مجبور است تئوری عوض کند، نه تئوری را کامل بکند، از ما سوال می‌کند ملا صدرا چه می‌پرستید می‌گوئیم خدا، شما چه کسی را می‌پرستید شما فرقتان با آنها چه چیزی بود؟ آنها بحث را درباره مکانیزم رابطه بین

وحدت و کثرت نمی آوردند شما چه کار می کنید توی بحثان می آورید مادر بحث کنترل تغییرات ر جهت بندگی خدای متعال صحبت می کنیم، زمان ما شبهاتش این دسته هست در جهت واحد معنای کمال پیدا می کند.

من برای گذشتاگنا صطلب مغفرت می کن خدای اول همه درسها اول همه بحثها علما و صالحین امت را شهدا را خدایا ببخش خدیا به آنها اعطاء کن خدایا مستغیضشان کن رحمتی را که برما نزل می کنید در بحث عین این رحمت را بر آنها نازل کن به صورت دیگری رحمتهایی که داری آنها سهیم باشند متنعم باشند از نعمتی که در این زمان نازل می شود، این برای افراد عادی مان هست اما آنهایی که محور تاریخ هستند که قبلاً هم جدایشا کردیم محور تاریخ که معنا ندارد که الان عالم شد کند او تشریف نداشته باشد که ما وجد مصنوعی امیرالمؤمنین وجود کتبی امیرا لمؤمنین را مثل وجود کتبی ابن سینا نمی دانیم، که بگوئیم ابن سینا در صده فلان از دنیا کی تولد پیدا کرده کی مرده، وجود مبارک علی بن ابیطالب من الان به او متوسل می شوم الان کارگزار دستگاه حق می دانم اورا امامت مال حضرت ولی عصر، ولی ضرت ولی عصر هم به شفاعت نبی اکرم در خواست از خدا یمتعال می کند یعنی حضرت هم وجود فعال می داند و نبی اکرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را نمی گوید حالا محمد بن عبدالله که درکار نیست من خودم بلاواسطه از خدا صحبت می کنم و حرف می زنم ایشان هم صلوات بر نبی اکرم می فرستد: یعنی صله بر نبی اکرم اللهم صلی علی محمد و آل محمد اساس تکامل خودش می داند، صلوات که می خواهد، یعنی دائماً صله خدا بفرستد یعنی دائماً افاضه مستقیم داشته باشند با نبی اکرم، این افاضه که قطع نشده که افاضه اول می شود بر نبی اکرم بعد از هم اکرم به وجود مبارک علی ابن ابیطالب فاطهم زهرا صلوات الله علیها ائمه طاهرین بعد می رسد به وجود مبارک صاحب الامر اینجوری نیست که آنها دیگر استعفا داده باشند از اداره عالم بله تی اداره عالم دنیا بوسیله حضرت ولی کار کنند توی اداره جناب جبرئیل که اینجوری نیست.

حضور فعال دارد نبی اکرم تازگی قبل از اینکه جناب عبدالله تشریف بیاورد عالم را که شما محدود به عالم دنیا که از ین کهکشان هایی را که ما چشم مان را می بینید به کره عرض ختم بشود که نمی دانید که عالم

را همین الان عالم ملکوت فائلید همین الان عالم جبروت فائلید و نبی اگر عصر جبروتیش که عمر دنیوی نبوده و نمی تواند باشد که ، عمر جبروتی ایشان که به خاطرش ملائکه خلق شده و همه دارو دستگاه عمر جبروتی ایشان که اول خلقت ایشان هست آخرش هم ایشان هست لحظه ایی نیست که ایشان نباشد. ولایتی را هم که ایشان در آنجا دارند ولایتی نیست که بشود قابل عزل باشد از طرف به اصطلاح مخلوق البته بدست خدای متعال هست ولکن از طرف مخلوق کسی بتواند به ایشان منازعه کند.

ابوجهل بتواند منازعه کند یعنی چه که منازعه می تواند بکند کسی منازعه ندارد آنجا ایشان در منصب خلافت الهی و خلیفه الهی و اسم اعظم تکوینی بودن خدای متعال واسطه در اعطاء به جمعی عوالم هستند رحمت للعالمین هستند همه عوامل مرتزق خودشان هستند رحمت برای یک عالم نیستند، اگر شما گفتید که یک سلطانی را فرض کردید یک تصمیم گیری را فرض کردید در سلطنت ظاهریه حضرت آیه الله خامنه ایی فردا صبح از تهران تشریف بردند مشهد، چون در تهران نیستند، حضور ولایت ایشان نیست در تهران، مثل تشریف بردن نبی اکرم از این عالم دنیا به عالم دیگر مثل رفتن از تهران به مشهد آقای خامنه ایی هست حضور فرماندهی ایشان که هست در این عالم یعنی جناب عزرائیل قبض نمی کند الا به اذن ایشان میکائیل رزق نمی دهد الا به اذن ایشان جبرائیل عطاء علم نمی کند به اذن ایشان شیاطین در محدوده ایی که ایشان جلویشان را نمی گیرند قدرت تحرک دارند هرگاه که جلویشان کامشان را بکشند مثل شما که یک حیوا گزنده این را بتوانید لجامش را بکشید دیگر نمی تواند آنجا برود بزند هرچه هم دلش بخواهد اینکه ما کمال را بخواهیم برای عناصری که خلافتشان در مرحله اول که نیست هیچی ، در مرحله شهداء و صدیقین هم نباشد جز حسن اولئک رفیقا نباشند ولا اگر جزو شهدا و صدیقین هم که شدند جزو و عمله نبی اکرم هستند با مردشان از این عالم که ول نمی شود کارشان.

کسانی که سمت کارگزار منصب پیدا می کنند توی دستگاه خدا اینها معنا ندارد که بگوئی وقتی که مردند تمام شد کار وقتی مردند فعال هستند انقال پست خدمتی آنها از تهران رفته مشهد از همان مشهد توصیه که بنویسید برای تهران کارایی دارد.

کار انجام می دهند در تکاملی که نازل می شود برای بنده در علم خودم اگر این علم الهی باشد تمام سابقین منتفع هستند قبل از خود من یعنی اول به پیش کسوتان می رسد بعد می رسد به دست ما نه اینکه پیش کسوتها در جا بزنند مرزوق هستند عندالرب شهید مرزوق عندالرب هست عمرش که تمام نشده که و حضور دارد برای داره عالم صدیقین هم همین طور کسانی که در یاد در باب معرفت یا در باب شهادت رسیده باشند به این جزء کارگزاران این دستگاه نبی اکرم باشند. البته طبیعی هست که در حوصله سعه حکومتی حضرت در منزلت خاصی را که در دنیای می توانستند خدمت کنند برای حضرت فرمان فرمائی در عالم هست که برای احدی دیگر نیست. این چه ربطی دارد به اینکه بگوئیم که کمال ما با کمال علی ابن ابیطالب هیئات! این دیگر چه جور صحبت کردن هست مگر شما مشهدی علی بقال را داری مثل محازنی که گویی او کاملتر هست یا من کمال اگر کمال مال علی ابن ابیطالب هست که می گوید انا خالق السموات والارض الا باذنہ شما توی دعای جامعه می گوئید توی زیارت جامعه می گوئید بم و سمیک السماء الا نه اینکه آنوقتها به وجود مبارک که می گویند والی اخیک بعثت الروح الامین اتاکم الله ما لم یوت احداً من العالمین همین الان هست یکم فتح الله و بکم یختم همین حالا بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنہ حالا الان که بوجود بنده آسمان به زمین نیم ایستد که الان شما خطاب می کنید اولتان آخرتان نور هستید همه تان چنین هستید.

پس بنابراین برگردیم موضوع وحدت اولاً کل نظام تکامل را که می گوئیم تکامل آن وحدت و کثرت هست و نسبت به بخش که می گوئید تا کار آمیش در تکامل کل تعریف نشود و بخواهید خدش ببرید از بقی حتماً دچار غفلت می شوید هیچ چیزی در دستگاه کفر نمی آید که به تکامل کل تنازع نداشته باشد، البته اشخاصی را که می گوئید برای کافر هست رابطه بین فرهنگشان و تکنولوژی شان بله ولی این انسجام تا کجا می رود جلو تا کلمه مرحله می گوئید یعنی چه؟ می گوئید یعنی اگر بخواهیم خط منحنی تاریخی برایشان درست کنم حتماً باید تئوریهایشان همدیگر را نقض کنند حکومت هایشان باید همدیگر را به اضمحلال

بکشانند، مرحله بعد تکامل مرحله قبل نباید باشد فرو بپاشد دوباره کفر عکس العملی خودش را احیاء کند برابر با ایمان ولی ایمان تکامل پیدا می کند.

(س) این تکه اش خیلی روشن نیست

(ج) اول اینکه ما با علی ابن ابیطالب قابل قیاس نیستیم

(س) کی مقایسه کردیم هروقت بخواهی یک را بزنی سرش که دیگر تکان نخورد ما که مقایسه نکردیم اما واجب انسان های دیگر اجمالاً پذیرفته می شود.

(ج) انسان های دیرگهیم بشرطی که جزء مرزوق عندالرب نباشند

(س) بهرحال شهدای بعدی ما با این حساب مقدم تر می شود

(ج) نخیر این دقیقاً اشتباه هست منزلت حضرت ابولفضل العباس منزلت مرزوق بودن عندالرب در قضای حوائج الی الله من الحسین هست. هیچ شهیدی نمی تواند جلوتر از این بیافتد.

شهدای ما شهدای درجه یک خوب آنتیک، از او بهر نباشد این ها توی حدت و کثرتی که هستند کجایش هستند؟ کجا؟ می گوئید اینها حول محور آقای خمینی می گوئیم آقای خمینی اش کجا هست نسبتش به ابولفضل می گوئید خیلی پائین تر هست می گوئیم یعنی چه؟ می گوئید یعنی به شفاعت ابولفضل نازل شد بر آقای خمینی می گوئیم یعنی؟ می گوئیم یعنی حضرت آقای خمین می رفت کربلا. بعد می رفت خدمت باب الحوائج الی الله ابولفضل بابا الوائج الی الحسین الی الله تعالی آنجا التماس می کرد، حضرت واسطه شدن در نزد خویشان نزد حضرت ابا عبدالله الی الله رحمتی نازل شد که ولی عصرمأذون شد به حمایت ایشان پس توی انقلاب ایران حضرت ابولفضل نقش دارد؟ بله که نقش دارد بزرگترین نقش را دارد، واسطه شفاعت بود.

شهدای ما مرزوق هستند ولی نه اینک آن رتبه فاصله شان با محور زمین تا آسمان هست. وحدت و کثرت اجتماعی غیر از وحدت و کثرت تاریخی هست، ابولفضل علیه السلام در وحدت و کثرت تاریخی حضور دارد حضور نزدیک به محور، شهید بهشتی نزدیک به محور ولایت اجتماعی هست نه ولایت تاریخی بله ایشان مرزوق هستند نسبت به انقلاب ایران حضور دارند در حل مشکلاتش باذن الله تبارک و تعالی، و لی حالا

انقلاب ایران یک قدم برویم بالاتر یک انقلاب دیگری آن طرف دنیا بشود حضور جناب بهشتی به همان اندازه هست که در انقلاب ایران بود؟ نه. حضور ابولفضل چطور؟ هر انقلابی که در هر جای جهان پیدا بشود که محورش معصوم هست ابولفضل آنجا حضور دارد هر انقلابی که هر جای تاریخ واقع بشود قبل از اسلام امم سابق علی ابن ابیطالب درش حضور دارد، انبیاء به نبوت نمی رسیدند تا از خدا عهده می گرفتن از آنها چه چیزی را به اقرار به ولایت نبی اکرم تا کجا تا وجود مبارک حضرت ولی عصر این عهده را که انبیاء دادند در امتشان تسلیم می شوند زمان ظهور حضرت ولی عصر، این عهد که شوخی نبوده که، یعنی ارواح انبیاء گذشته ارواح روح مبارک حضرت موسی بن عمران علیه و علی نبینا صلوات الله نسبت به یهودی که تابع و مخلص و مرید موسی باشند نه یهودی که مصنوعی باشند در زمان ظهور تسلیم هستند و در زمان ظهور اسلام هر کدامشان خواستند که حق را توجه کنند به موسی توجه کنند به صورت حقیق، موسی هدایتشان کرد و به محمد الهم صلی علی محمد و آل محمد و روح مبارک حضرت موسی آنها را ترغیب کرد به تبعیت از نبی اکرم و هکذا عیسی بن مریم اینجوری نیست که عیسی بن مریم دست نداشته باشد که امتش بروند دنبال نبی اکرم یا فعالیت برای این جهت نکند آن دسته از این امتش که فاسق هستند، عیسی بن مریم زورش نمی رسد که آنها را بیاورد در خانه نبی اکرم، آنهایی که افسق نباشند عیسی کمک می کند به اینها که اینها بیایند و هدایت بشوند رها نمی گذاردشان ولایتی را که ایمان آورده آن ولایت در عالم دنیا هم به حضورتان که عرض کنم آثارش هست در عالم آخرت هم آثارش هست بعد برگردیم حالا ان سوالی را که دارید بفرمائید.

س) سوال بعدی که اششاهر کردید آن بحثی که واجب نظام کفری می فرمائید آن منسجم نیست یا انجامش ادامه پیدا نمی کند.

ج) انجامش انسجام بهتی نیست یعنی تکامل نیست انسجامی که تکاملی نباشد از یک مرحله که گذر می کند به مرحله بعد شما در هر مرحله کمالی که الان دارید نقص هم همراهش هست یعنی نیازهای معلوم می شود که قبلاً معلوم نبود چون این فضا طرح نشده بد در فضایی که طرح می شود نیازهایی طرح می شود و

در این فضا نیازها، یعنی نقص ها یعنی احتیاجات برای اینکه اینها ارضا بشود باید شما یک قدم توی جهت بروید بالاتر توی جهت خودش

(س) توی جهت خودش

(ج) توی جهت خودش توی جهت خودش که بخواهد برود بالاتر تئوری قبلی قدرت آمدن توی جهت دوم را ندارد

(س) این باید ثابت شود

(ج) حالا این مهم هست

(س) جریان عینیت ضد این را نشان می دهد

(ج) بله حالا این را یک صحبتی می کنیم

(س) یعنی این فرمایشی که شما می فرمائید ما می بینیم که غرب و دنیای کفر برای رسیدن به تعتمعات مادیش سیر به اصطلاح کمال نه، سربالایش رشد هرچه اسمش باشد پیموده

(ج) افزایش

(س) یعنی امروز به تعبیری که می فرمائید خود حضرت عالی با انواع شکل‌های مختلف از مسائل جنسی متمتع می شود از مسائل مثلاً فرض کنید که ریاستی متمتع می شود و این رشد داشته هست

(ج) افزایش کثرت

(س) نوع ریاست نوع تلذذی که امروز مثلاً دارد

(ج) تنوع آن افزایش داشته

(س) مرد آمریکایی دارد این چیزی که اوسفیان داشت اصلاً قابل مقایسه نیست

ج تلذذ قابلیت اضافه دارد به اصطلاح

(س) یعنی در جهت تلذذ مادی و ارستش ماده که پرستش هم به معنای خضوع مادی او هست دیگر یعنی به میزان که تلذذ

(ج) خوب عنایت بفرمائید

(س) می برد خاضع می شود در مقابل ماده

(ج) یک وقتی میگوئید که حرض مرتباً افزایش پیدا می کند و ارضاء این درست هست یک وقت می گوئید حرض و ارضاء مرتباً افزایش پیدا می کند این درست هست. یک وقت می گوئید که این وحدت جهت ارضاء منشأ ایمان محکمتر به حرف عالم سابقتر می شود

(س) یک بار دیگر بفرمائید منشأ را

(ج) بله منشأ ایمان محکمتر به حرف عالم سابقتر، یک وقت می گوئید حرف عالم سابق را کامل می کنند، می گویم محور جهتی اش نقض نشده هست می گوید ابدأ محور جهتی اش سخت تر شده یک وقت می گوئید این باور همراه با تغییراتی را که می کند از عالم قبل اصل بنیانش شکسته می شود می گویند یعنی چه؟ می گویم دیروز مؤمن بود که بشر یا جامعه بر پایه دموکراسی اداره می شود امروز یک نظری دیگر باید بدهد دیروز می گفت اختیار و انتخاب اصل در وحدت اجتماعی است امروز می گوید تئوری انتخاب در عمل دچار مشکلاتی شده ایمان به حقوق بشر باید تغییر پیدا بکند ایمان بیک نظریه جدید باید بیاورد

(س) آخر این تغییر را که مادر هر دو طرف می بینیم روشن می کنیم تغییر

(ج) جهت یادمان نرود تغییر ملاصدرا با این بوده که او نماز را رو به قبله می خوانده ائمه اثنای عشر را قبول داشته من هم قبول دارم او بیک کتاب معتقد بود من هم به یک کتاب معتقد بودم، او مقنن یک گونه استفاده می کرد من در قانونش تغییر ایجاد می کنم، می گویم آن قانون پاسخ الان را در وحدت و کثرت نمی دهد.

می گویم او مکانیزم برای اینکه چه جوری کارهای مختلف را هماهنگ بکنیم نمی داد، می گویم سوال بلا فاصله می کنید هر دوی شما چه چیزی را مطلق می دانید؟ می گوئیم هر دوی ما هم خداوندوهم علم نبی اکرم هم معصومین را مطلق می دانیم می گویند هر دو توسل به چه کسی را منشأ نجات می دانید؟ می گوئیم او که چهارصد سال پانصد سال قبل بود توسلاتی دارد به وجود مبارک حضرت صدیقه طاهره ماهم همینطور،



می بینید خط اعتقادی را که نگاه کنیم در قضیه نبوت از اول تاریخ تا حال نشکسته هست، رسول عوض شد

دین دیگری آمده ولی دین دوم نگفته و خدا را نپرستید آتش را بپرستید

(س) آخر آنها که در این سمت امام ندارند که بخواهند این کار را بکنند

(ج) نه تمام تمام بکنید مطالب را

(س) ولی می شود یک اشتراک هایی آن طرف پیدا کرد

(ج) محور جهت اخلاق هست حساسیت نازله اخلاق هست در کل از اول آدم تا الان که ما نشسته ایم

خدمتتان محور اخلاق انبیاء یکی هست دو نشده هست محور اخلاق تابعین آنها علما و حمله علومشان هم

یکی هست یک عالم ندارید که لقبش عالم شیعه باشد دعوت کرده باشد به آن چجیزی که آدم ابالبشر یا نوح

یا ابراهیم یا موسی یا عیسی یا وجود مبارک نبی اکرم گفته هست یک عالم ندارید ولی علماء آنها محور

اخلاق را نمی توانند واحد ذکر کنند، اخلاق اجتماعی، یادتان نرود قیدش را مثل موضوع وحدت هست اخلاق

محور اخلاقی واحد بر آنها محلا هست نمی تواند اگر محال باشد تنازع آفریب نباشد تنازع در اینجا به قوای

نفس هست یعنی فسق یعنی خروج آنوقت بعد می گوئید این خارج شدن مطلق نیست، سربرنگاه که می

رسد وحدت پیدا می کند البته می گویم یعنی چه؟ یعنی فلانی با فلانی بدهست فحش می دهد اوقاتشان

تلخ هست روز عاشورا همدیگر را دیدند داشتند سینه می زدند آنها توی هیئت آنها تو یک هیئت دیگر،

نسبت به هم قلبشان نرم شده توی مکه همدیگر را دیدند دارند طواف می کنند از هم حلالیت طلبیدند.

پشت مرده او رفته این نماز خوانده طلب مغفرت کرده به سقف که می رسد محور را اخلاقی انجام اصل می

شود آنها یادمان نرود اخلاق نظامشان محور واحد نمی تواند داشته باشد اخلاق نظام، نه اخلاق فرد، بعد به

اخلاق فرد می رسیم یعنی عشق ورزیشان به ولایت اجتماعی شا تکامل تاریخی نمی تواند داشته باشد امروز

نظام استبداد لوله ها را قبول دارند و این را منشأ غرور ملی فرانسه می دانند.

فردا می شود دموکراسی ان می رود امروز دموکراسی را قبول دارند فردا در دموکراسی تردید می کنند، این که ولی شان را ولی تاریخی برای خودش قائل باشند اصلاً نیستند، شما به کفار بگوئید آقا ولایت تاریخی چه کسی را قبلو دارید می گویند کا ما به ولایت تاریخی نداریم هرکس بتواند بیشتر برای خودش برایمان بیاورد. می گوید هرکس چه کسی هست کدام آدم هست می گوید حالا هر فکری می گوید کدام فکر برای شما خوش بیاورد؟ میگوید فکرها عوض می شود مرتباً مالها من قرار شجره احسنیت من فوق الارض و شجره خبیثه اجتممت من فوق الارض مالها من قرار

(س) یعنی برای آنها هم آیه قرآن می خوانید که قبول کنند

(ج) نه آنها اضطرابشان جوری هست که الان ود نارند ود ندارند یعنی چی؟

(س) اعتقادیش را من قبول ندارم.

(ج) نه ابدأ در خارجی اش نه دارم خارجی اش را عرض می کنم ود ندارد درعینیت این کلمه را که دارم عرض

می کنم این آخرین قسمت بحث هست روی آن دقت بکنید تا هفته آینده

ود اساس کلیه التذاذات هست. بنودش حتماً اضطراب هست. یعنی چه؟ یعنی شما خوب عنایت کنید، شما

شربت آناناس دوست می دارید، شربت توت فرنگی هم دوست می دارید طرف دوست شما شیء هستو طرف

عشق شما شیء هست سفارش می دهید می کارند، شیره اش را می گیرید شربت درست می کنند می آورند

تناول می فرمائید چشائیتان را نوازش می دهید، این را قائل برایش نیستید که این هم محبت به شما دارد،

رابطه متقابل محبت در اینجا صفر هست، شما دارید از این لذت می برید ولی لذت از ود نیست لذت از

محبت نیست لذتتان شبیه لذت کسی هست که بخود ارضائی دست می زند.

دارید نفس را ارضاء می کنید بوسیله قوت خود نفس قوت نفس چه چیزی بود؟ اینک آناناس کاشت بعد

شیره گرفت بعد خود این عین کسی هست که لذت خودارضایی جنسی دارد می برد. این لذت محالست

اضطراب نیاورد نمی شود. اینکه نمی تواند پناه ببرد به اینکه چه جوری پناه ببرد به این که مقهور اراده این

هست تکیه گاه که نمی تواند باشد که شما به چیزی که مقهورتان هست نمی شود که پناه ببرد، پناه یعنی

تولی جستن تولى جستن وولایت پذیرفتنمال دوتا آدمی هست که متصرف هستند، محبت در اروپا و دراروپا و در دنیای غرب وجود ندارد، خود ارضایی را اجتماعی هست. خود پرستی است.

خود پرستی و انانیت لذت دارد ولی ابتهاج نارد لذتش معذرت می خواهم با این تعبیر عرض کنم سگ دوی می زند مثل سگ هم بستر می شود با سگ های دیگر ولی که می تواند معنای محبت را درک بکند مثل حیوانات روبروی هم هستند، آنها که نمی توانند اعتماد که نمی شود که در آنها پیدا بشود که زندگی در آنها اعتماد نباشد، پناه گرفتن و پناه دادن نباشد وحدت که در آن محال هست بوجو بیایدو وحدت اراده که نمی شد بوجود بیاید اراده از سنخ ترکیبات شیمیایی نیست که شما بگوئید ترکیبات شیمیایی افزایش پیدا کرده پس اینها خوش تر هستند آنها که خیلی بدبختند خدا می داند خدا م یداند من نم یخواهم حالا کسی قبول بکند توی بحث ولكن من حتما خودم را از همه اروپائیان خوش تر می دانم.

خود را از همه ثروتمندانی که به صرف اراده شان ممکن است من کلی قرض داشته باشم ولی قرض دارم خوش، آنها مال دارند ناخوش، من قرض دارم و غنی و آنها مال دارند و فقیر، ودپ در آنجا خختی بین مادر و فرزند نیست. این چیزی که حتی خوی حیوانات هست توی حیوانات که مرتبه این هست که اینها پرستشان پرستش حیوانی هست حیوان با بچه اش رابطه دوستی دارد، محبت دارد، ولی بچه غربی مادرش را هوس ران می داند و خودش را ثمره هوس رانی مادرش و نسبت به مادرش اوقاتش تلخ هست، اعتماد اصلاً وجود ندارد حب اصلاً وجود ندارد، تولی وجود ندارد. ولایت وجود ندارد یعنی عهده پذیری و عهد سپاری بر اساس نمی شود در آنجا وجود داشته باشد آنجا هر مرئوسی حاضر هست به نسبتبه بالاتر تازه ژاپنی ها که به اصطلاح یک نوع عقیده مذهبی دارند ما در بحث مدیریت ژاپن و بحران آینده اش که پیش بینی می کنیم توی بحثی را که برای آقای مرعشی گفتیم برد برای آنجا گفتیم آنجا چون تعریفشان از توحید تعریف کاملی مثل انبیاء نیست، محال هست منشأ جهت بشود، توی مراحل تکامل می شکند نه اجتهاد را می تواند بپذیرد و نه تکامل را در اعتقاد می تواند بپذیرد تشکل به اصطلاح درویسی خاص را می تواند بپذیرد که تنسک خای می شکند توی مرحله تکامل نیست بر گردیم.

ارضا نیاز و تکامل را برای وحدت وقتی موضوعش را قرار بدهیم مجبور هستیم تمایلات اجتماعی را اساس قدرت بدانید و تمایلات اجتماعی وقتی می تواند در جهت واحد منش. انجام بشود که ود ومحبت آن قابلیت تفسیر داشته باشد. ودّ برای کسی که مرتباً ایدئولوژی‌اش را تغییر می دهد نمی تواند همچنین ایمانی را بیاورد و خاصه اینکه تازه ایدئولوژی‌اش را که تغییر می دهد مطمئراً مقصد راهمین چیزی معرفی می کن که سرش تراعی هست.

یعنی رقابت را اصل قرار می دهد و لذا اروپا در اینکه دست بکشند از آن چیزی را که شما می گوئید دارند خیلی آماده هستند، ما یک ذره زبان سخن گفتند با آنها را پیدا کنیم، پاسخ سوالاتشان را بدهیم آنها موج می آیند این طرف و دست می کشند از آن کار ما آنچه را که در خارج درباره آنها ادعا داریم و حاضریم ثابت بکنیم اینکه محوراخلاق اجتماعی آنها تکامل پذیری نیست یعنی مثل روش انبیاء نیست، باید اخلاق نسبی تغییر بکند، پشت سر تعریف نیازها، اخلاقی که پشت سر نیاز باشد، نه امام نیاز باشد هرگز اخلاق هماهنگ کننده نیست در خاطر شریفان این را یادداشت بفرمائید اخلاق اگر پشت سر نیاز قرار گرفت متمتع هست بتواند هماهنگ بکند اخلاق باید جلوی نیاز قرار بگیرد امام نیاز باشد یعنی تعریف اینکه چه می خواهیم و به چه نیاز دارم باید از اخلاق برخیزد نه اینکه نیاز تکلیف بکند و تحریک بکند که چه چیزی را به پسند تحریکات خارجی اگر اصل شد که نمی شد که این ودّ اراده ها را بیاورد اراده ها را به هم منسجم بکند، اراده که سر نیازها با هم در می اندازند اراده ها اگر مقصدشان قرار گرفت نیاز ها که در انداختن با همدیگر اصل می شود.

(س) حاج آقا از جهت کلمات یم شود یک مشابهاتی پیدا کرد، یعنی اصل اعتقادش را که قبول داریم یعنی می خواهیم جمع کنیم این تعارض که در ذهن هست

(ج) ببینید ما این ت عراض را دو سطح داریم الان می دانید که من بالمره توی سطح فلسفی اش بحث نکردم به دلیل مان اشاره این که اول کردم یعنی اینکه ما بگوئیم که ۱- اگر بخواهد کامل بشود حتماً باید به دوری

متعلق برسند اگر برایش ایجاد نشود کامل نمی شود چه جوری آنها اصلاً ما و ارد آن بحث نشدیم خیلی خیلی معذرت می خواهم عفو می فرمائید با این تعبیر بازاریش کردیم.

آوردیم مطلب را توی عینیت ملموس، می گوئیم آنجا محسب نیست اگر محبت نباشد هرگونه التذادی التذادی هست که از نانیت بر می خیزد و معنای ارضای نفس به نفس هست، ارضای نفس به نفس ایجاد اضطراب می کن اتکاء ایجاد نمی کند، چون آدم خودش را مطلق که نمی کند که هیچ کس که نمی تواند خودش را مطلق بداند که وقتی خودش را مطلق نمی داند ۱۱ الی رکن الوسیق تکیه چه رکنی که بتواند به صاطلاح اعتماد بکده نداشته باشد دیگر چیزی باقی نمی ماند برایش که بنده برای خودم فرض خطاء قائل می شوم ولی از آن طرف اتکاء به مولایی قائل هستیم که قائم که مولای ما که بلند بشویم سلام به او بکنیم می شنود جواب می دهد، لطف دارد به اصطلاح دستمان جایی بند هست او که دستش جایی بند نیست چرا اضطراب از او برداشته بشود او که معنای ودّ و ولایت را نمی تواند داشته باشد به اب و نان و اینا می شود آدم پنپها ببرد اینکه مصنوع من هست من که خودم را حاکم می دانم بردرس کردن یک کاغذی ر لوله بکنم بعد بگویم به این کاغذ لوله کرده تکیه بکنم.

این که محال ممکن است که خوب من بنابراین جرم می شود و مرتباً اراده من با اراده شما روبروهست در آنجا محلا است اخلاق اجتماعی پیدا بشود کلمه اخلاق اجتماعی یعنی یک نظام ولایتی که من بتوانم به آن تکیه کنم در جامعه، حقو باطل گاهی هست می گوئید سرزور و رزی می رسیم آنجایی که مرز زور دوتایمان هست، این یعنی حق می گویم این معنایش این هست که وقت زور من بیشتر شد پاره کنم بگویم یک قدم جلوتر، اینکه معنای حق نداد که یک وقتی هست که می گویند شما تولی دارید به کسی که او گفتند حق اینجاست شما به دلیل قبول می کنید می گویم درست شده

(س) خوب حضرت عالی اینجا دست می گذارید معنایش این است بسته می شود بحث

(ج) یعنی دین

س) یعنی از روز اولش پذیرفتم آنها در دنیا می رود کردن همه چیز را وفاق ماده را واقعاً قبول ندارند همه این حرفها را توی آن می توان دید اما حالا بحث این است که گوی بحث آوردیم که بالاخره ما این دوجوعه داریم مجموعه ایی که معتقد هست به خدا و ولایت الهی ولایت معصومین و مجموعه متمسک هست به مادیان، می گفتند

ج) ببینید این دقیقاً مقل اینکه گفتم با ترب نقلی می خواهید با شاه بجنگید، شاه کادر نظام ویژه، مخصوص دربارش این قدر تعداد هست تعداد نظامی ها و لشکرش این قدر هست، تعداد تانک هایش این قدر هست تعداد اسلحه هایش این قدر هست شما با کلانتریش هم نمی توانید بجنگیر کلانتری اش هم می آید بزرگترین رهبر مذهبی شما چهار نفر می آیند با اسلحه برمی دارند می برند. زوردستانشان هست اسلحه وا می کنند یک مرتبه هزار نفر را می کشند توی میدان ۱۷ شهریور با چه چیزی می خواهید بجنگید ما گفتیم با ارواح وقتی تغییر بکند آنها پوک هستند هیچ چیزی توی آنها نیست حالا هم در اینجا عرض می کنیم آقا جان اینها نمی تواند اینها ارواح را به صورت تکاملی رهبریش را بدست بگیرند

س) حالا انقلاب را از شما می پذیرند چون شده اما این دومی را نمی پذیرند چون هنوز نشده

ج) تا یعنی می گوئید وقتی که آنها فروریختن وقتی شیره را خوردیم شهادت می دهیم شیرین هست بفرمائید باید بشود تبیین کنیم

ج) بحث می ما تبیین چیزهای گذشته را می توانیم بکنیم ها می تانیم بگوئیم آرمانها اخلاقهای اجتماعی گذشته کافر زیر وزبر شده نظام و تمدشان به دنبالش عوض شده هست شما می گوید حرص آن بیشتر شده می گویم چه کسی گفته حرصش بیشتر نمی وشد می گوئید تعدد و تنوعش بیشتر شده حرص هم بیشتر شده خوب مگر ما گفتیم نمی شود معنای وحدت نظام نشد که معنای بهم پیوستگی که نشد که معنای پیوستگی تکاملی که نشد که می گویی خیلی صنعت دارند می گویم مگر کسی گفت صنعت نداشته باشند می گویم همه چیزیش با همدیگر می خواند می گویم در مرحله توی مراحل قبلی ه توی دوره فرعونها توی مراحل همه چیزشان با همدیگر می خواند

ج) بهر حال این خواندن بیشتر از خواندن زمان فرعون هست

می باید بیشتر باشد می گوئید بیشتر هست مثل حرص بیشتر

س) در زمان فرعون نیامدن نظام حقوقی

ج) عیبی ندارد هیچ عیبی ندارد و کلن آیا ایمانشان را می تواند بصورت

س) یعنی مفهوم درون مستت بودن درون چه جوری بخواهیم

ج) انتزاع

س) اینکه دل‌هایشان با هم نیست اینکه همین تعبیری که می فرمایید این اگر فرصت بکند همه چیز اورا

چون منفعت شخصی اش هست به طرف خودش می کشد

ج) یعنی وحدت اراده اجتماعی نیست

س) آن تعبیری هم که می فرمائید و د و محبت نیست درست هست با آن دیدی که شما از محبت دارید و

تعریفی که از محبت می کنید در آنجا هم خبری نیست یعنی آنها انی نیستند که ما هستیم ما خوشبختی و

فلاح را در این می بینیم آنها آن خوشبختی و آن آسایش و فلاح را ندارد اما او یک پیوند دارد که با هم یک

جامعه درست کرده و ای جامعه اش با هم منسجم شده این پیوند را نمی گذاریم و د مثلاً هر چه

ج) نه ماسوالی داریم نه اینکه شوروی می پاشد از هم و یک مرتبه می شود فرضاً ۲۰ الی ۳ چه می دانم چند

تا کشور شد می شود کشورهای متعدد این مال چه چیزی هست

س) عوامل مختلفی دارد

ج) نه ببینید این عوامل مختلفی دارد مهمترین مطلبی که داریم اینکه وحدت اخلاقی که منشأ این بشود که

انسجام این افراد را حفظ کند وجود نداشته

س) بسیار خوب یعنی این پیوند لازم برای حفظ آن به تعبیری حضرت عالی و د که نیست مدی که بتواند آن

را حفظ کند نیست. ج) نه نه چرا آن و د از بین می رود؟

س به همان دلیل که جوامع اسلامی که نمی توانید ببینید؟

(ج) فرقتش همین است

(س) میزان چربی که لازمه آن هست کمتر می شود اینجا بیشتر می شود

(ج) نه نه ببینید شما هزار سال گذشته بیش از هزار سال می گویند توی مسلمین بوسنی هرزگوین گفتند الله اکبر جنگیدند، شما اینجا گریه می کنید وحدت اخلاقی شما پیوندی بین شما و آنها داده که گریه می کنید  
ولکن چچن اگر بکشد ولی اگر

(س) قبول می کنم آنها یک آرمانها مشترکی دارند

(ج) نه نه آرمانهایی را

(س) وسالهای مختلف هم که می گذرد با هم فاصله می گیرند اینها را به هم ربط می دهند

(ج) از هم نمی پاشند

حجه الاسلام نصرتی: بعد از یک مدتی زمانی دولت عثمانی هم دولت اسلام هست از هم می پاشد

(ج) نه دولت عثمانی که از هم می پاشد بوسیله تخلفش از این نظام اخلاقی هست نه حضورش در نظام اخلاقی، فاسقی که برایش محبت دیگر بی معنا می شد بدلیل فسق او هست نه به دلیل معرفت آنکه معرفتش بیشتر هست محبت او شدیدتر هست آنکه رو بر می گرداند آدم فاسق است نه اینکه مکتب مشا در آن جا شکست خورده گفتند یک کسی گفت که اصلا عمود الدین گفت بله گفت که خوب این نمازی که عمود دین شما هست به یک باری می شکد گفت نماز که نمی شکند نماز که سر جای خودش هست شما شایستگی برای اینک مصلی باشی می شکند، چه ربط به نماز دارد نماز که نمی شکند نماز عمود هست برای هردین برای هر اعتقادی که بخواهد واقع بشود ارتباط با خدا رکن در آن هست. شایستگی شما برای حالت نمازگذار از بین می رود چون نماز طاهر دارد.

حالا من می خواهم عرض کنم بهر حال رد و محبت اساس ولایت اجتماعی هست، ولایت اجتماعی رکن هست در تکامل جهت، تکامل جهت چه چیزی؟ وحدت، می گوئید مسلمین می شود که دست از این تکامل بردارند می گوئیم مگر بنا بود که اگر دست بردارند به اصطلاح گفت که مشتق حقیقت من تبلس قضاء عنه



المبدأء هست یعنی بگوئیم چون اینها یک روزی مسلمان بود به اصطلاح آن روزی هم که فاسق می شو اثر فسق پیدا نمی شود فسق اثر هر وقت پیدا شد وحدت اجتماعی شان از بین می رود تا زمانی که وحدت تاوقتی که در جهت انبیاء هستند وحدت اجتماعی دارند بشکدن این وحدت ندارند حالا اگر داشته باشند تکامل وحدت و کثرت پیدا می کند یعنی چه؟

یعنی شدت محبت افزایش پیدا می کند شدت ایثار افزایش می کند قدرت همدلی، همفکری، همکاری اجتماعی بالا می رود این مطلب یک تبعیت هست که حتماً باید کثرت افزایش پیدا کند در موجود متغیر وحده نظام و تولی و لایت هم افزایش پیدا کند، تا کمال برای نظام حاصل بشد، کمال برای آن وحدت پیدا بشود در نظام کاملتر شما حضورتان چه جوری هست کار آمدتر هست پس بنابراین آن سوالی را که اول فرمودید که وحدت و کثرت شدت ارتباط هست ما اعطاء بله این اعطاء می شود بیشتر چه زمانی؟ وقتی که شما ول محور بندگی خدا راسخ باشید چه چیزی اعطا می شود؟ بیشتر چه زمانی؟ کارآمدی بیشتر به جامعه تان که آن کارآمدی بیشتر به جامعه متناسب با قرب بیشتر هست اگر وحدت جه را حفظ کرده باشید اگر اخلاق تکاملی حاکم باشد بنظر بنده

حجه الاسلام نصرتی؟ آمادگی های مقطعی دیگر اینجا

(ج) مقطعی آنجا می دانید که معنایش این است

(س) مقطعی را حاج آقا بردند تی نظام؟

(ج) نه ببینید حسین مقطع هم که دارید که می گوئید هستند می گویم دلهايشا با هم نیستند دلهايشان نیستند یعنی محبت ندارند یعنی تولی وولایت ندارند یعنی تکلیه به ندارند، کسی که تکیه گاه نداشته باشد زیر پایش سست هست دیگر

(س) یعنی اگر که ما دو لشکر از مؤمن و کافر در نظر بگیریم این لشکر کافر اگر

(ج) خوفاً و طمعاً برای دنیا مثلاً می جنگد او همین که برای دنیايش بخطر بیافتد دیگر خوف و طمع مادی نباشد در روهست.

س) خوب حالا اگر کم این تعدادشان بیشتر شد و تیو فرماندهی منسجم شدند و به اصطلاح رعایت چیزهایی را کردند منضبط شدند آنوقت غلبه کردند بر لشکر مؤمن

ج) خوب حالا این فرقی همین حالا فرق همین جاست عنایت بفرمایید آنکه تکاملی نیست اگر دور هم جمع بشود ناپلئون بخواهد بجنگد نه اینکه ناپلئون نمی تودن صف آرای می بکند نه اینکه نمی تواند اصلاً بجنگد ولی ناپلئون بناء تاریخی ندارد باید منتظر این باشد که ملتش بر علیه اش بجنگد بکشند او را راه و رویه اش را عوض کنند، ولی مسلمین حالا شکست خوردند پره شدند پس فردا جمع شدند دوباره همین راه و همان روش فکری قبلی، یعنی همان جهت گیری قبلی را دوباره درش هستند خوب عنایت کنید اینکه شما می گوئید خوب عنایت بفرمائید این نکته این که دارم عرض می کنم نکته ظریفی هست اینکه می گویند اگر ۱۰ اینها بر صد نفر آنها غلبه می کنند معنایش انی است که می گوئید وزن مخصوص مقاومت ملکوتی ایها ۱۰ برابر آنها هست این همان بودن معنای وده هست شما می گوئید که اگر آنها تعدادشان اینقدر زیاد شد که جای وزن مخصوص را گرفت می گویم عیبی ندارد جای وزن مخصوص را می گیرد اینها را از بین می برد ولی خودش باقی ماندنی نیست.

س) یعنی انجامشان حتماً باید تاریخی باشد

ج) یعنی انجام اگر تاریخی نباشد حتماً در معرض زوال و شکست هست انجام اگر تاریخی باشد صدها بار هم که اره شود دوباره جمع می شود

س) این صلاً اسمش انجام نیست یا نه انجام هست منتهی انجام نسبی هست

ج) نه ماورا وحدت برایش قائل نیستیم چون باطناً اینها باهم دشمن هستند اینها فعلاً خوف و طمع مادی اینها را به هم تکیه به مدادند این آقای ناپلئون همین که معاونش اگر دست پیدا کند یک شب مهلتس نمی دهد تا صبح نمی خواهد سربه تنش باشد دلش می خواهد که او رئیس باشد. توی این قاعده مند شدن گیر هست مجبور هست فعلاً بند پرورش نه اینکه آرزو دارد بقایش را تو کلی سطوح شادشان می خواهد اگر بتاند پا بگذارند پیش پای ریششان بخورد زمین خودشان صندلی او را سوار شوند حالا.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم... بحث ما در باب این بود که ما چگونه نمی‌توانیم به کار کفار تکامل بگوئیم؟ با حفظ اینکه تنوع کارآمدی آنها گسترش و، توسعه پیدا می‌کند. فرض کنید که انسجام یک مجموعه به قدرت جاذبه آن میدانهای انرژی باشد، مثلاً اگر در یک مجموعه‌ای اگر زور، انرژی، و قدرت این تولید جاذبه، اعضاء را به همدیگر منسجم‌تر، محکمتر و پیوسته‌تر کرده و میزان قدرت و مقاومت مجموعه مثلاً بیشتر بشود، ولی اگر این مجموعه در حال تجزیه شدن، پوسیدن و از دست دادن مقاومت باشد، مقاومت، قدرت نقطه تنش و کشش آن و نقطه پاره شدن این مجموعه خیلی زودتر پیدا می‌شود، یعنی برابر عوامل مختلف می‌شکند. برای جامعه هم شما همین فرض را بکنید، بگوئید اگر تمایلات از کلمه ارضاء نیازهای فردی در آمد و موضوع تمایلات نیاز اجتماعی شد، تمایلات اجتماعی نسبت به موضوعات اجتماعی، یعنی برای آدم دو نوع میل قائل شوید، دو نوع لذت قائل شوید، یک لذت از گذشتن، فدا شدن و فانی شدن، یک لذت هم از خود محور بودن، ارضاء شدن. ارضاء اولی به اعدامش است، ممکن است کسی بگوید جامعه‌ای که افرادش اعدام خودشان بشوند می‌پوسد و دیگری بگوید خیر، این‌گونه نیست! اگر مصلحت عضو با مصلحت کل درگیر باشد بدانید می‌پوسد. اگر بدلیل اضطرار آدم برای کل کار کند، می‌گویند چرا می‌روی خانه دشمن؟ می‌گویند دوستم در گروگان آنها است. می‌گویند چرا مصلحت نظام را

رعایت می‌کنی؟ می‌گویند برای اینکه می‌خواهم پول بگیرم، ارضاء دوستم پول است، دوستم ارضاء نفس خودم هست.

این جامعه حتماً از هم می‌باشد معنای از هم پاشیدگی این نیست که جامعه تشکیل نشود، نظام بوجود نیاید، همکاری نشود، که آن جامعه باید در استمرار تاریخی مرتباً عوض شود. مرتباً شیوه‌ها و رویه‌ها باید عوض شود و هرچه هم عوض می‌شود، علت ثبات نمی‌شود. دغدغه و اضطراب در کنه این جامعه وجود دارد، «تחסبهم جميعاً و قلوبهم شتى»، هرکس سعی دارد دیگری را بفربید ولی نه بگونه‌ی که او را از منزلت اجتماعی تضعیف کند. حرص و حسد علت همکاری است ولی چه نوع همکاری؟ همکاری که مطلقاً از محبت ابداء دارد و اضطراباً همکاری می‌کند. حاضر است همه چیز را در هر سطحی که متناسب باشد فداء کند. همه چیز چه چیزی را فدا کند؟ همه چیز را که مقوله شرافت، کرامت و صیانت باشد. برای چه چیزی فدا کند؟ برای به دست آوردن قدرت، اطلاع، ثروت، برای حاکمیت، برای استثنا، طلب ایثار غیر نسبت به خود به صورت قهری. ولی دریغ از ذره‌ای ایثار ابداً استثنا عبارت الاخری عبارت مصطلح استعمار است. نهایت در کلام منصوب به مولی الموحدين نقل می‌شود لقب استثنا ذکر می‌شود. استثنا دارد، طلب ایثار غیر یعنی چه؟ یعنی قبول دارد که [فلان حق] حق غیر است، اما می‌خواهد [طرف را تحت فشار] بگذارد تا او را مضطر بشود و از حق خود بگذرد. برای او گذشتن صرف کند نه اینکه گذشتن را یک مقوله ارزشی می‌داند و می‌خواهد او با ارزش تراز خودش باشد. برای او ارضاء ارزش است نه ایثار،

لذا می‌خواهد خودش حد اکثر ارضاء را پیدا کند و طبیعی هست که ارضاءها اگر به استثنا کشید، یعنی هرکس به حق خودش قانع نبود، این اخلاق، اخلاق تنازع است، تمایل اجتماعی را می‌شکند. توضیح بیشتر در مورد تمایل اجتماعی، یعنی میل به وجود هویت کل. انسان هویت خودش را در هویت کل ببیند. یعنی بگوید این مکتب قدرتمند باشد حال در سطح نازل دنیائی آن این قوم، این ملت قدرتمند باشد. می‌گویند مسایل خودش را سه سطح می‌داند؛ یک خانه شخصی برای خودش قائل است، یک خانه دوم که آن شرکتی است که در آن کار می‌کند، یک خانه سوم هم ژاپن است. می‌گویند همیشه منافع شرکت را تابع منافع ژاپن

می‌بیند، یعنی رقابت شرکت‌ها باهم توجیه شده هست البته مادامی که به سقف آسیب زدن به منافع ژاپن نینجامد. آنجا مرز ایستادن هست. منشأ منافع ژاپن حاکم هست. منافع شرکت هم بر منافع خانه حاکم هست. یعنی هر ژاپنی این ادراک را پیدا کرده است که اگر هویت جمعی نپذیرد تکه تکه می‌شود، ولو اضطراراً خودش را به این هویت بسپارد ولو ایثار باطنی نباشد، اضطرار عینی باشد. این انسجام نسبی و توسعه نسبی مدیریت را می‌آورد. می‌گوئیم تمایل اجتماعی، می‌گوئیم این میل چه میلی است؟ می‌گوئید این میل ولو از روی ادراک اضطراری منفعت کل را مقدم می‌داند می‌گوئید این تمایل اجتماعی مبداء حب است یا نه؟ می‌گویم چون موضوع آن دنیا است، نه! می‌گوئید چرا؟ مگر موضوع آن دنیایی باشد چه می‌شود؟ می‌گویم دنیا محل تنازع هست. دنیا که از نظر قدرت ارضاء بی‌نهایت نیست، محدودیت منابع و محدودیت قدرت تولید، ایجاب می‌کند که قدرت مصرف محدود شود. حال اگر من به کل تخصیص دادم به این معناست که از تخصیص خود بگذرم حال از این تخصیص که نسبت به خودم می‌گذرم، برای دنیاست یا برای آخرت؟ می‌گوئید برای دنیاست. می‌گویم «ترک الدنيا لدنيا» اضطراراً واقع می‌شود. چون نتوانستیم آن را جمع جمع کنیم، یک نفع کوچکتر را فدای نفع بزرگتر کردیم. ولی مرغوب و مطلوب و ملائم با طبع و منشأ لذت نیست. چرا؟ چون دغدغه دارد، برای اینکه نمی‌داند آیا به همین ستون ختم می‌شود یا اینکه ستون دوم هم که ببرد، دوباره باید همین کار را بکند.

بنابراین ما می‌گوئیم هرگاه هدف توسعه موضوعی قرار گرفت که تنازع و محدودیت ذاتی آن باشد، اگر تنازع ذاتی آن شد، منشأ کرامت نفس نیست. چه موقع تنازع ذاتی آن می‌شود؟ وقتی که محدودیت ذاتی آن باشد. وقتی محدودیت باشد، [طبیعی است که] این مشکلات را دارد. ولکن منافی را که حالا اسم آن را بگذارید تخیلی، واقعی و یا حقیقی [به هر حال] حسب درجاتی را که نگاه می‌کنید. یعنی دین را می‌شو با مدل‌های حسی ارزیابی کرد و گفت تخیلی اصل قرار نداد دین است، می‌شود حس را در ارزیابی و تصدیق کردن‌ها گفت که نه، با مدلی که حس را هم به حساب بیاورد ولی مطلق در حس‌گرایی نباشد، با آن دید نگاه کن. بگویی نه واقعی است. با آنجایی که می‌گوید حس و عالم محسوس به تبع عالم حقیقت هست می‌گوید اصلاً

حقایق آخرت که نقل توهم نسیت، نقل واقعیت نیست، وقوع حقیقت به تبع آن است. ما اصلاً در این عالم ناسوت وقوعی نداریم بدون اینکه تابع آن حقیقت های عالم باشد. بعد می گوئید از دید عالم حقایق که عالم آخرت نمی تواند ما به النزاع باشد.

حال چرا داریم این دلایل را می آوریم؟ می خواهیم بگوئیم اگر بخواهد معنای ارزش و انگیزه تکامل پیدا کند یعنی اخلاق دنبال تکنیک نباشد، اخلاق جلو باشد، امام تکنیک باشد، ارضاء متأخر از اخلاق باشد، اخلاق به ارضاء تعریف نشود، اگر اخلاق به ارضاء تعریف نشود، حتماً در معنای کرامت و صیانت انسان حبّ واقع می شود. اگر اخلاق، مؤخر از تکنولوژی و ارضاء باشد، حتماً حب برداشته می شود. حال اگر ما گفتیم تکامل تاریخ، فقط وحدت و کثرت نیست، گاهی شما می گوئید که وحدت و کثرت والسلام! گاهی هم می گوئید که وحدت و کثرت که ما نگفتیم و السلام، بعد آن هم گفتیم زمان و مکان، بعد آن هم گفتیم اختیار و آگاهی. اگر گفتید که وحدت و کثرت یکی از مقومات تعریف توسعه است. تکاملی که بخواهد در تنوع موضوعات پیدا کند و کار آمدی که می خواهد پیدا کند، حسب مرحله تاریخی این مطلب قسمت دومی و سومی هم دارد. (خوب عنایت بفرمائید به این مطلب) حضور اراده در مجموعه، یعنی پذیرش تمایلات سیاسی اسلامی. یعنی من قدرت را که توزیع می کنم حضور اراده ی غیر در همه کارها باشد. این حضور اراده ی غیر در تولی و ولایت که پیدا می شود. در شکلی از آن که مبتنی بر محبت باشد، یعنی اخلاق در جهت الهی واقع شده باشد، یعنی مقدم بر تکنولوژی واقع شده باشد. یعنی نظام حساسیت ها که مبدأ انگیزش فرد هست،

به تبع اختیارش که تولی نسبت به آخرت کرده است، حساسیت ها الهی شده، میل آن به مصلحت کل است و خودش را فانی در کل می بیند، منافع خودش را در عالم محدود، به خاطر عالم نامحدود می تواند قید بزند، ایثار را هم می تواند به عنوان پایه اخلاق بشناسد، به نسبت از حرص جدا می شود، ولایتش ولایتی است که حرص و حسد و بخل را تضعیف می کند، می گوئید به ولایت مولی الموحدین تولی دارد. می گویم به نسبتی - که نمی گویم مطلقاً - این تولی پیدا شده باشد، ایثار هم به همان نسبت پیدا شده است. «علی ولکل مأموم

امام یقتدی به» به نسبتی که این تولی علوی نباشد، اموی باشد، به همان نسبت حسد حضور دارد، به همان نسبت بخل حضور دارد به همان نسبت استعمار وجود دارد.

قاطبی است قاطبی باشد. انسانی است دو شخصیتی. برخورد اجتماعی او ضعیف است به آن نسبتی که علوی باشد، انسانی با گذشت و با کرامت نفس است.

بنابراین انسانیت باید در تاریخ دنیا تکامل پیدا بکند. مفهوم سرپرستی الهی، این است که انسانیت کمال پیدا می کند، از خود گذشتن تنوع پیدا می کند، شئون حضور اراده انسان در وحدت اجتماعی تعدد و کثرت پیدا می کند در جهتی که در آن جهت به شئون مختلف می گذرد. تعداد گذشتها او مرتباً افزایش پیدا می کند. معذرت می خواهم تکت برای اینکه در تطبیق، دچار ضعف در تفاهم نشویم، باید این مثال را عنوان کرد. گاهی یک نفر همه حقوق های حقیقی اداره اش را اخذ می کند. یکی دوجا هم تخلف می کند، به هر حال از هویت اداری اش سوء استفاده می کند، اما نه اینکه فکر کنید در همه زندگی اش سوء استفاده هست، خیر، در ماه رمضان علاوه بر اینکه روزه می گیرد، مقداری از مال خود را هم به فقراء می بخشد، خلاصه تا حدودی به فقراء رسیدگی می کند، حال اگر بخواهی تعداد کارهای خوب او را، تا آخر سال بشماری می گوئی این آقا در ده تا کار خیر شرکت داشته است و و بدین ترتیب ماهی یک کار خیر در ۱۲ ماه انجام داده است. گاهی می گوئی که روزی یک کار خیر انجام داده است، یعنی سالی ۳۶۰ تا گاهی می گوئی ایشان در خیرات حضور دارد به نفس زدنش! می گویم چطور می شود آدم در هر نفس خیر بکند؟! می گوئی در موضعی موضع می گیری کرده است که مرتباً دارد از برای پرچم اسلام خطر استقبال می کند، آن وقت می گویم خواب این پرچم را حمایت کرده و خودش را در معرض خطر قرار داده است، خواب است. آیا برای او خطر هست؟ می گوئی بله، دشمنان الان که خواب هست اگر دست پیدا بکنند او را می کشند اگر به او دست پیدا کنند، آبروی او را می برند، اگر دست پیدا بکنند او را در مضیقه های مختلف قرار می دهند. می گوئی چرا؟ می گوئیم برای اینکه پرچمدار است، رهبر است، امید دلهایی را به طرف این پرچم دارد گرم می کند.

من معتقدم که دعا به آقای خامنه‌ای، کما اینکه دعا به امام - رضوان الله تعالی علیه - در اینکه خدا اینها را حفظ کند از سوء، مشکلی برای ایشان پیدا نشود الا اینکه راه حل آن را خدا به آنها آموخته باشد، قلب ایشان را مرتباً محکم کند، پرچمی که بدست ایشان را مرتباً برافراشته تر نماید. این [به معنی] سهیم شدن در این پرچم است. هرکس به اندازه سهمی که در این پرچم سهیم شده به قول عوام تا باد به این پرچم نخورد، این پرچم در اهتزاز هست. شما خوابید، در آنطرف عالم روز است مردم بیدارند، حرف می‌زنند صحبت می‌کنند، به اسلام گرایش پیدا می‌کنند، این گرویدن به اسلام شما سهیم هستید. چطور می‌شوید سهیم نباشید، نفس زدن رهبر که پرچم‌دار است، نفس زدن هست که حضور در خیرات دارد. نه برای یک خیر، چون خودش مطلع هم نیست، پایه‌ای را که محکم گرفته است، و از دشمن نمی‌هراسد بحول الله وقوته خداوند گریه‌های ملت‌مسانه ایشان را به آستان خودش در شبهای عزیز عمیق‌تر و باسوزتر قرار بدهد و او را متمسک‌تر هر لحظه قرار بدهد و برکاتش را بر او نازل کند - معنویاً و ظاهریه - و نفوذ کلمه ایشان را بالا ببرد هر وقتی که پرچم دار برابر کفر موضع می‌گیرد برابر کفر، شکی ندارد الان مثلاً آمریکا می‌گردد این طرف و آنطرف بهانه در می‌آورد سر خلیج فارس و غیروذالک آن کسی که مقابل آمریکا می‌ایستد، من باب مثال آمریکا بعد از امام یک برآوردی داشته و پیش خود گفته، ایشان سواد آقای خمینی را ندارد، بنابراین در نظام فرهنگی مذهب، حرف ایشان خدشه بردار است و آسیب‌پذیری آن خیلی بیشتر از حرف امام است. امام اگر چیزی می‌گفت و حکم می‌داد، بهر حال آسیب‌پذیری آن در فرهنگ شیعه کمتر بود. [اما در مورد ایشان می‌توان نظر] می‌شود مراجع [را از ایشان برگرداند] ملت هم ایشان بعنوان به وجود آورنده انقلاب، مقابله‌کننده با شاه و بیرون‌کننده شاه محسوب نمی‌شوند، بنابراین در بین ملت هم جایگاه ایشان، جایگاه وابستگی به انقلاب است، نه مؤسس انقلاب بودن.

بنابراین مؤسس انقلاب بود

یک برآوردهایی می‌کند می‌گوید حال ایشان در شرایطی صلح هم هست، باید به مجریان ایشان که در پی ارضاء نیازهای مردم هستند، وام هستند قرض بدهیدم، بدهیدم وبعد که آنها به ما وابسته شدند، برنامه



[اصلی] خود را شروع می‌کنیم. می‌گوییم باید این قضیه فلسطین را حل کرد. اما ایشان روی مطلب می‌ایستند.

ایشان دلگرم می‌کند و حزب الله را دلگرم می‌کند و آنها مقاومت می‌کنند. من معتقد هستم اگر دلگرمی محکم آقای خامنه‌ای نبود، ممکن بود آنها به تضعیف و انزوا کشیده شوند. طبیعی است وقتی ایشان دلگرم می‌کند، آمریکا بدش می‌آید. در قضیه بوسنی هرزگوین که ایشان مقابله کردند، آمریکا بدش آمد.

خود ایشان هم می‌فهمند که باید مناطق آسیب پذیر مرزها را درست کنند. مثلاً به شمعخانی می‌گویند باید وضع جزایر عوض شود، شمعخانی می‌گوید آقا! شمعخانی بسیجی را می‌فرماید یا شمعخانی فرمانده نیروی دریایی را آقا! شمعخانی می‌گوید باید سه جزیره را کاملاً مسلح کنی! می‌گوید اما سازمان برنامه بدون بودجه کافی نمی‌دهند. آقا می‌گوید من خودم می‌آیم آنجا و نمی‌گذارم اینها در این کار سستی کنند، شخصاً بلند می‌شوند حالا سفر مخفی می‌روند آنجا، قرص می‌ایستند که این کارها باید بشود. بدین ترتیب یک تاسیسات نظامی قوی زیرزمینی و بساط و پایگاه و غیره به وسیله مسافرت ایشان درست می‌شود. این را مردم نمی‌فهمند، در سپاه هم فقط رده‌های خاصی آنجا می‌فهمند، دولت هم می‌فهمد که آقای خامنه‌ای رفت به فلان جزیره، قرص ایستاد و گفت باید این کارها بشود. آمریکا که زودتر از همه می‌فهمد، می‌فهمد که ایشان دارند سنگرسازی می‌کنند، ایشان محاسبه دعوا می‌کنند.

این عمل ایشان ولو سخنرانی نباشد به این معناست که ما جنگ را از یاد نبردیم، ما کاری به بدهکاری‌ها نداریم، و زمانش که برسد به تعهدات دولت احترام نمی‌گذاریم. اگر این قضیه به محاکمات بین المللی بکشد ما می‌ایستیم مثلاً ایشان بحث تهاجم فرهنگی را زمانی شروع کردند که تنوکرات‌ها روی کار آمده بودند. این به جای اینکه بگوید علوم کفار با دین نمی‌سازد، این رفاه طلبی‌ها باید کنترل شود. اگر این را می‌گفت اختلاف پیدا می‌شد [...] پس اینگونه بحث نکردند، بلکه دولت را هم تقویت کردند ولی مرتباً بحث تهاجم فرهنگی، را مطرح نمودند. کم کم این مطلب - مثل خدا رحمت کند آقای خمینی را و طول عمر بدهد به ایشان - آقا همین که پشت تریبون می‌رسیدند می‌گفتند، طی این پنجاه سال، این پدر و پسر چه کار کردند،

این اگر کسی عوام بود و نمی‌فهمید که آقای خمینی دارد چه کار می‌کند، می‌گفت شما که آنها را بیرون کردید، دیگر حرفی ندارید، مطلبی نیست که مرتباً از این پدر و پسر می‌گویید؟! ایشان می‌خواستند مسئله محبت شاه را از ارتکاز عمومی بیرون بکنند.

ایشان می‌دانستند که حضور کلمه شاه در طول ۲۵۰۰ سال برای ذهن و قالب درست کرده است برای حساسیت و میل، و بعد از مدت کمی که مردم از شور انقلابی بیرون آمدند و به مشکلات رسیدند، بلافاصله آنچیزی که قالب ذهنشان است باز می‌گردد و روبروی مشکلات موجود می‌ایستد. ممکن است مردم بگویند مثل اینکه شاه بهتر بود، ایشان حدوداً ۵ الی ۶ سال بعد از پیروزی انقلاب، مکرر صحبت از شاه و شاهنشاهی می‌کرد.

حتی جنگ، جنگ را تقویت می‌کرد روحیه و نشاط همه چیز را می‌داد بعد یک مرتبه می‌رفتند پهلوی امام یک دسته درباره حقوق می‌خواستند صحبت کند ایشان شروع می‌کرد نقل این پدر و پسر چه به سر این ملت آوردند. گاهی حتی از قاجار شروع می‌کردند که - شما جوانها یادتان نیست ما پیرمردها یادمان هست - چطوری طیول بود، این قسمت‌های استانهای کشور و چگونه شاهان ظلم می‌کردند و بعد هم این پدر و پسر چه کار کردند. آقای خامنه‌ای دقیقاً همین کار را در مسئله تهاجم فرهنگی انجام دادند. ایشان به جای اینکه در موضوعات برنامه درگیری پیدا کنند، مرتباً قضیه تهاجم فرهنگی را جای انداختند و با بحث از فرهنگ مهاجم، اجازه ندادند دعوا را منسی شود. این به نظر من تدبیر بزرگی از جانب ایشان است. در عین تجلیل از آقای هاشمی، ایشان فرهنگ کار آقای هاشمی را در کشور [لوث] کرده است. مردم دچار یک مشکلات ذهنی می‌شوند، ولكن خوشی دنیایی مورد حمله آقای خامنه‌ای قرار ایشان وقتی تقویت کنند، به خوبی می‌دانند که آمریکا بدش می‌آید، از این همه پافشاری روی انقلاب، روی تهاجم فرهنگی. را به نظر تا حدی کار را جلو براند که حتی در کشورهای اروپائی هم منعکس شد، یعنی آنها هم برای هویت ملی خود مثلاً شبکه آمریکا را مضر می‌دانند. حال از طرف دیگر فراموش نکنیم و اشتباه نکنیم آنها که کلینتون را سر کار می‌آوردند و او می‌گوید من همجنس باز هستم، این اتفاقی نبوده که نبوده که یک آدم ملوطی را ملوط‌های دنیا رئیس

جمهور کرده‌اند! خیلی احمقانه هست که کسی این گونه فکر کند که در امریکا زود می‌شود رئیس جمهور را روی کار آورد! محال هست همچنین چیزی باشد! آمریکا را شرکت‌ها می‌چرخانند و شرکتها هم نوکرهای متفکر خیال و عمرو عاص‌های زمان دارند! شما خیال می‌کنید کیسنجر [؟] و امثال آن در کار بچه هستند؟ ابداً! اینها می‌خواهند اخلاق را قربانی کنند. [آنها هم] می‌گویند دین سرپرستی اخلاق و سرپرستی تکامل را بر عهده دارد، مثل همین چیزی که ما می‌گوئیم. اما می‌گویند ما که نمی‌توانیم بگوئیم که ما پیغمبر آخرت هستیم؛ چه کسی می‌گوید؟ کیسنجر، می‌گوید ما که نمی‌توانیم بگوئیم ادعای آخرت کنیم و برای شما خبر از آخرت بیاوریم.

ایثار درون جبهه‌ها مال ایمان به آخرت هست، ما باید اخلاق [را قربانی کنیم] بگوئیم اینها دروغ هست. ما باید تعاریفی که شرافت را به محدودیتی تعریف می‌کند که آن محدودیت رابطه به دین دارد، این را باید بشکنیم. «می‌گوید نیاز جنسی ارضاء نامحدود» مادی اخلاق جلو باشد، خلاف شرافت است، این باطل است. بعد به نظر بنده به اصطلاح خودمان التزام هم از رئیس جمهور می‌گیرند که باید خودت را مفتضح و با این اخلاق باید مقابله بکنید! حال چند نفر را هم معین می‌کنند که نق بزنند و بگویند این خلاف فلان هست، و غیره اما در واقع این‌ها بازیهای دموکراسی مآبانه است ولی قصه، قصه اینها نیست بلکه قصه این است که فعلاً شخصیت حاکم بیاید اخلاق را مورد حمله قرار بدهد.

یعنی شرافتی را که سر نخ آن به دست انبیاء است را بشکنند. خط شکنی بکنند. حالا مثلاً یک متفکر دیگرشان بگوید که انحطاط آمریکا و زوالش قطعی است چون به اخلاق بها نمی‌دهد. رابطه دین و علم و فلان این حرفها را هم درست کنند و حرف بزنند. این مثل مخالف، موافق خوانی مجلسهای دموکراسی است، این حرف واقعیت ندارد در واقع اینها خودشان را برابر دین می‌بینند و باید کلیه اموری را که برتری را دینی تعریف می‌کند، بشکنند. ابزار آن راهم باید بسازند. ضد آن هم شما هستید.

حالا من صحبت‌م این است که کلینتون یک طرف، رهبر اخلاق تکنولوژی، آقا خامنه‌ای هم یک طرف، طبیعی است که حتی برای نفس کشیدن این مرد هم عبادت می‌نویسند! چرا که حضور اراده اسلام در عالم است.

دعایی که شما می‌کنید، کمکی که به ایشان می‌کنید، در آن شریک می‌شوید. اراده به وحدت نمی‌رسد مگر تمایلات اجتماعی باشد. اراده متنازع هست اگر تمایلت بر اساس ارضاء، یعنی به عبارت دیگر اگر خود محوری و انانیت نفس مبداء اراده باشد، طبیعی است که تنازع هست. تمایلات، تمایلات اجتماعی نیست، اضطراراً تمایلات اجتماعی را می‌پذیرد. «اضطراراً ترک الدینا لدنیا» می‌کند این اضطرار می‌کند که نمی‌تواند تکامل تاریخی داشته باشد. اینکه اضطراراً می‌کند محبت و ایثار در آن نیست که نمی‌تواند تکامل داشته باشد. اینکه حتماً به یک سقف که می‌رسد، باید در مراحل تکامل تاریخ منفجر شود، دین فرعون و شداد و نمرود و کلینتون نمی‌تواند یکی باشد. آنها واحد است ولی همبستگی تاریخی که نمی‌توانند داشته باشند. اینکه «مصدقاً لیما بین یدیه» که نمی‌تواند باشد. که اینکه نمی‌شود شما بگوئید که این تمدن، حاصل تمدن قبلی‌ها است، یعنی تئوریهای پرستش قبلی در اینجا حضور دارد. بله! این پرستش دنیا است و آن هم پرستش دنیا سنخ و نوع و همه چیزی آن فرق دارد.

نظام حکومتی را که این دارد، مثلاً اسم آن را گذاشته دموکراسی، حالا قبلش یا بعدش مثلاً نظام حزبی مادی که دموکراسی در آن نیست و آرمانگرایی مثلاً به یک صورتی در آن است. اینها با آن نظاماتی که قبلاً بوده که یک نفر می‌آمد می‌گفت «أن ربکم العلی» فرق دارد. در اینجا حداقل ادای حضور اراده جمع را در می‌آورند، اما در آنجا که در نمی‌آوردند. حالا بگذریم از این مطلب و نتیجه بگیریم.

به نظر اخلاق تکامل پیدا می‌کند وقتی که جهت آن اخروی باشد. علامت و شاخصه آن این است که ایثار و محبت که مبدأ تمایلات اجتماعی است در آن هست، یعنی فرد نسبت به غیر و دارای محبت و عاطفه و گرایش است و این گرایش نسبت به غیر منشأ به وحدت رسیدن اراده‌ها می‌شود، به وحدت رسیدن اراده‌ها هم منشأ مشارکت عمومی است [البته] به نحو هماهنگ و سازگار نه متنازع حول حق قرار دادن و قول فصل قرار دادن قول دین انجام می‌گیرد.

یعنی در مرحله تکاملی مرتباً رضایت آنها به این که دین در فصل خصومت حاکم باشد، بیشتر می‌شود. به اصطلاح عوام دستی که قاضی خون ندارد. اگر قاضی الهی باشد این طوری است. اگر قاضی مادی باشد که

همچنین چیزی مورد اتفاق طرفین واقع نمی‌شود. قاضی الهی که باشد طرف می‌گوید خوب واگذارم کردم برای قیامت. فعلاً این مطلب را با طیب قلب می‌پذیرم، اگر قاضی درست تشخیص نداده باشد، قاضی روز قیامت درست تشخیص می‌دهد. این در مراحل کوچکش می‌شود در مراحل بزرگش هم می‌شود.

هر قدر فصل حق و باطل وحی شود، حالا البته اجتهاد باید در آن باشد، چه باشد و غیره الان موضوع بحث ما نیست، لوازم مطالب دیده شود، موضوعات تکامل آن و الی آخر، همه اینها را قبول داریم و ما نمی‌گوئیم نه ولی حقایق به بیان انبیاء برگردد و نهایتاً به این برگردد که چون این فرد آخرت گرا است، این مطلب را حق می‌داند. این شاخصه محبت و گرایش به حق، محبت اگر فی الله، اول خدمتتان عرض کنم، ثبات محبت مادی بسیار بسیار ضعیف است، یعنی در دستگاه کفار اولاً محبت نیست تنازع هست، ثانیاً محبت‌های وهله‌ای کوتاه که پیدا می‌شود نسبت به فرزند، بسیار زودگذر و بسیار سست است. حتی در خارج محبت مادر به فرزند و فرزند به مادر هم دچار آسیب پذیری است. محبت‌هایی که در اینجا هست مبدأ پیدایش ایثارهاست ایثار مبدأ پیدایش تن دادن به حق و فصل خصومت بودن وحی پیدا نمی‌شود. جزء بر اساس چه چیزی؟ گرایش به جهت آخرت.

حجت الاسلام نصرتی: بحث تکامل از آنجا به میان آمد که خواستیم بگوئیم که لازمه تکامل سرپرستی است و ولایت اجتماعی را نتیجه بگیریم، یعنی اثبات بکنیم که ولایت اجتماعی ضرورت دارد و لازمه تکامل است. خوب اگر ما تکامل را این گونه معنا کردیم یعنی چه؟ یعنی اینکه نظاماتی که در کفر درست کرده‌اند تکاملی نیست در نتیجه یعنی

(ج) توسعه دارند

(س) نمی‌تواند که سرپرستی را بکند

(ج) نه، این نتیجه گرفتن چون آنجا بحث را مطلق می‌کنید این‌طوری می‌شود. هم با همدیگر همکاری می‌کنند، رئیس معین می‌کنند، چون اضطرار است. بله! شما می‌گوئید چیزی که مایه ایثار داشته باشد آنجا نیست. اینکه چیزی که مایه ایثار داشته باشد نیست، غیر از این است که بگوئیم مطلقاً سرپرستی نیست.

سرپرستی اگر ربوبیت الهیه باشد، سرپرستی انسان را به طرف ملکوت می‌کند، ولی اگر الله ولی الذین آمنو نباشد والذین کفرو اولیائهم الطاغوت، کسی که کفر ان منزلت انسانیتش را بکند و حیوانی خدای متعال را عبادت کند طاغوت بر او مسلط می‌شود او که راهی ندارد جز اجتماعی زندگی کردن، او که مضطرب است که مجموعه‌ای زندگی کند و نظام داشته باشد.

اینکه بهتر تمام می‌کند. یک مرتبه از داری و تکامل قهری است، کافر و مسلم نمی‌تواند از آن فرار کند. عین قهری بودن خاصیت آب و آفتاب و سبزی و غیره. در ا بخش که تبعی است [؟] اگر نباشد مضمحل می‌شود و در جریانات آخر از بین می‌رود.

آقای ساجدی: سوال این است که لازمه همین قسمت تکامل نیست، با این تعریفی که حضرت عالی می‌فرمائید.

(ج) نه، دارم عرض می‌کنم. این قسمت توسعه پذیر مادی هست. توسعه پذیری استمرار است و مناسک لازم ندارد.

حجه الاسلام نصرتی: یعنی اینجا تکامل ارزشی دیگر معنا نمی‌شود؟

(ج) نه فقط ارزشی و اخلاقی معنا نمی‌شود، نه فقط انسانی و تعریف انسان در آن اصل نیست، انسان شیء می‌شود، انسان ارزشش ارزش شیئی می‌شود.

(س) در همین حد شیئی آن مشترک هستیم.

(ج) نه، قهری آن که حتماً مال همه عالم است، و در بخش تبعی یعنی تولی تبعی و ولایت تبعی که دارید شما قهری هستید، نمی‌توانید در آن نباشید. کی به دنیا بیائید، کی بمیرید، آب تشنگی تان را برطرف کند؛ نان گرسنگی تان را برطرف کند. این که دست خودتان که نیست آب نجس یا پاک، تعریف از تمییز کردن، استریل کردن با تعریف از طهارت اینها می‌تواند فرق داشته باشد برگردیم سریع شما این تکاملی را که اسمش را می‌گذارید تکامل تکنولوژی دیگر قطعاً تکامل نیست، بلکه توسعه تأثیر است، توسعه تأثیر محدود

به عالم دنیا هم هست. آدم را که شیء می‌کنید حتماً باید از نظر محور اخلاقی و انسانی، متناسب با عوض شدن تکنولوژی تعاریف ارزشی شما هم عوض شود، به این دلیل شیء است.

اگر امام اخلاق، تکنولوژی و ارضاء قرار گرفت اله هوی شد، «امر فرطا» اخلاقش باید مرتباً به تبع از تکنولوژی نسبی شود یعنی حق و باطل در آن به تبع از تکنولوژی نسبی شود، [البته نه بر طبق] پروسه تاریخ مارکس، چون مارکس هم همین حرف را بگونه دیگر می‌زند که ابزار رشد می‌کند به دنبال ابزار، روابط اجتماعی لازمه آن ابزار روابط تولیدی، یک روابط تولید داریم، روابط تولید یعنی ساختمان تراکتور، زمینی شخم زدن، کود دادن، پیدا شدن گندم. یک رابطه‌هایی که منسوب به تولید است، قوانین اجتماعی حق و باطلی که چقدر تخصیص بدهیدم، به چه کسی چقدر بدهیدم، به مهندس چقدر بدهیدم، به ابزار چقدر بدهیدم، سهم سرمایه مثلاً بفرض اگر سهم سرمایه را به یک عنوانی بنا شد حفظ کنند استهلاک کارخانه را چطور بدهیدم، این بحث یعنی حق و باطل، اخلاق در پایان، اخلاقی که دنبال تکنولوژی باشد مثل رومانی می‌شود. که آقای معصومی آمده بود می‌گفت آنجا می‌گویند هرکس نه ندوزد میمون است.

دیگر این عرف در رومانی پذیرفته شده است. آدم سوار تاکسی یا اتوبوس می‌بیند استاد دانشگاه دست درازی می‌کند، در جیب بغل دستی‌اش طرف دستش را می‌گیرد، می‌گوید عجب فهمید یعنی اگر نفهمیده بودی حلال بود. این فرهنگ، فرهنگی است که در اداره هم هر قدر بتواند می‌دزد. این فرهنگ آدم را می‌کند شیء و آدم اگر شیء شد حتماً تکنولوژی امام او است.

آدمی که نرخ او به قیمت ارضاء شد. ارضاء خوب با یک حجمی از ماده انجام می‌گیرد. اگر قیمت آدم شد شیء خودش هم تعریف به آن شیء می‌شود. اگر قیمت شیء بشود معنای تکاملی را نمی‌تواند اصلاً پیدا کند. یعنی ارزش در اینجا شده کارآمدی ابزار. اگر جایی کارآمدی ابزار بر اراده حاکم شد، اراده که مبداء وحدت اجتماعی نمی‌شود. اضطرار مبداء اراده اجتماعی می‌شود. و اگر اضطرار مبداء اراده اجتماعی باشد به این معنا که جاذبه انسانی حاکم نیست. بازگشت جاذبه ابزاری به جاذبه مادی محض است. این اولاً با عنایت خلقت نمی‌سازد. و حال اگر فرض کنید که در عالم دنیا می‌تواند مرتباً توسعه پذیر باشد و گفتید با عینک

جامعه‌شناسی مادی حس‌گرا هم به این می‌گویند تکامل. این اولاً بنا به اعتقاد ما با ربوبیت الهی که این عالم را برای یک جای دیگر ساخته، نمی‌سازند. این کمالی نیست که مبداء پیدایش کمالاتی شود که ما در آخرت منتظر آن باشیم. این باید سعه وجودی در ولایت اجتماعی درست کند شرح صدر درست کند، ولی سعه پوک و حریص درست کند، که ظهور آتش حرص در عالم آخرت حتماً باید پیدا شود. حرص رنگ به رنگ و گسترش یافته هم باید باشد. رذائل اخلاقی به تکامل باید در اینجا برسد ولی معنای به تکامل رسیدنش یعنی به توسعه رسیدن یعنی به شرح صدر للكفر رسیدن. این شرح صدر للكفر رسیدن با ربوبیت الهی که بگوئیم عالم را خلق کرده، سرپرست گذاشته، پیغمبر فرستاده، ولی بگوئیم برای ولایت اجتماعی فکری نکرده است اصلاً می‌سازد به این معناست که بستر و شرائط عینی را برای حاکمیت طاغوت قرار داده بعد به من دست و پا بسته در نظام اجتماعی می‌گوید چرا درست کار نکردی؟! اگر اخلاق جمعی را خدا به دست کفر سپرد (این جان‌مطلب را عنایت کنید) اگر گفتیم تعریف تکامل به توسعه تأثیر تکنولوژی است، تکامل را دو بخش کردیم گفتیم تکامل این جهانی دست سرپرستان مادی، به دست «قیصر کار خاقان را به خاقان واگذار» شما در شرایطی که خاقان درست کرده که نمی‌توانید الهی و انبیائی عمل کنید، که مگر اینکه ولایت اجتماعی الهی فرض کنید و تعریف تکامل را هم اخلاق را امام تکنولوژی قرار بدهید، و تکنولوژی را پشت سر او قرار بدهید نه پیش روی او. نگوئید نیازهای تکنولوژی حکم می‌کند که اخلاق چه باشد، بگوئیم نیازهای تکامل اخلاق و تکامل دینی حکم می‌کند که چه نیاز داریم و چه نوع تکنیکی را می‌پسندیم. اگر بحث وحدت و کثرت شما خط الهی سازگار با غایات را تا ولایت اجتماعی درست نکند، خلقت عبس می‌شود. اما اگر بیاید درست کند بعد بگوید که تکامل مادی داریم الهی داریم هر دو را کمک می‌کنیم، می‌گویم تا کجا؟ بگوید تا عالم دنیا. می‌گویم این درست است که در آن یک اشکال‌های کوچک تاریخی شناسنامه‌ای وجود پیدا می‌کند، معنایش این است که چیزی که تمایل اجتماعی نبود، جای تمایل اجتماعی اخذ می‌شود ولی یک درجه اشکال آن کمتر است. حال سوال می‌کنید که نظر خودت چیست؟ می‌گوئیم و «ما ارسلنا من نبی الا اذا تمنا من رسول (یا نبی الان من در خاطر من نیست)، علق الشیطان فی امنیه» این کار شیطان را عکس



العملی را نشان می‌دهد بعد از اذ تمنای رسول است که علق الشیطان فی امنیتہ، آن وقت چطور می‌شود؟ آن وقت می‌آید گرد و غبار می‌کند، بعد آن چیزی که اصطلاح یک عده‌ایی را جلب می‌کند - الآن آیه مبارک در خاطر نیست - آن چیزی که یک عده‌ایی را جذب می‌کند و دور خودش جمع می‌کند از آنهایی که سوسه داشتند، آن را خدا از بین می‌برد، بعداً آن چیزی که تمنای پیغمبر بود، آن رشد را می‌آورد. بعد هم می‌فرماید که «لتسقی افئده» کسانی که ایمان نیاوردند، آنها را هم ما سیراب می‌کنیم نه اینکه سیراب نمی‌کنیم و لکن کار [آنها جلو نیم رود] امر آنها «قوما بورا» هستند اینها را در آیاتی است که اگر جامعه شناسی اسلامی را بخواهیم انشاء الله تعالی - ارائه دهیم، در خدمتتان هستیم.

آقای ساجدی: احساس من این است که بخش عمده فرمایشات امروز حضرت عالی روشن کننده این معنا (ج) تفسیر اینکه اخلاق جلو است یا عقب است.

(س) در بحث تکامل حتماً بایستی در جهت [حفظ] اخلاقیات اسلام [؟]

(ج) اخلاق الهی نه اسلامی، الهی که بگوئید آن وقت می‌گوید لا نفرق بین احد من رسله و قالو سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر».

(س) درست، تبیین هم کردید، به هر حال ما نمی‌توانیم تکامل را غیر الهی بدانیم، چنان چه تمام تغییرات غیر الهی تکامل نیستند. این حاصل کلام است، این را قبول داریم. یعنی در بحثی که خدمت دوستان داشتیم می‌گفتیم خیلی خوب به این معنا رسیدیم که حالا دوتا گیر پیدا می‌کند منظور ایشان این است که نظر جناب عالی را در مورد آن گیرها داشته باشد که آن رفع گیرها درست رفع گیرهایی است یا نه؟ بهر حال همین طوری که ملاحظه حضرت عالی فرمودید در بخشی از بحث هایتان فرمودید ما جوامع کفر را داریم و اینها هم تشکلی دارند، یا وحدتی دارند یا رشدی دارند تکامل هم ندارند من این کلماتی را که عرض کردم ممکن هست هر کدام از اینها را بپذیریم که

(ج) آنها توسعه حتماً دارند، وحدت دارند، دارند و لکن این وحدتشان بگوئیم وحدتی هست که اینها را

(س) نه، آن را نمی‌گوئیم، همین را فقط می‌خواهیم بگوئیم در این حد دارند و دبطعاً سرپرستی هم دارند.

(ج) بله حتماً دارند.

(س) حکومت دارند و سرپرستی دارند. حالا بحث دوتاست یکی اینکه چون می‌خواهیم بحث را عقلی جلو برویم، تا این مرحله‌اش را بگوئیم مثلاً از نظر ظاهر هر دو مجموعه وحدت دارند اما دو نوع وحدت هستند، یا تا این مرحله‌اش الان واژه‌ای که رایج است، رشد است. دیگر می‌گوئیم رشد همه کشورها را باهم می‌سنجیم. رندهای آنها با هم متفاوت است، اما ما باید حواسمان باشد که رشد به معنی تکامل نیست. ما برای

(ج) حالا اجازه بدهید

(س) چون ممکن هست حضرت عالی رشد را هم همین چیزی

(ج) نه، می‌گوئیم پایگاه میل و نفرت اگر دنیا شد، وحدت براساس ترس ایجاد می‌شود نه براساس امید. می‌گوئید یعنی چه؟ می‌گوئیم حکومت‌هایی که بر اساس ترس از خوانین در عالم بوجود می‌آمده تا حالا هم می‌گوید اگر این کار را نکنم

(س) این تعبیر بیشتر به تشمت که نزدیک است آن هفته بحث آن بود.

(ج) احسنت.

(س) یعنی گاهی می‌گوئیم اینها متشمت هستند، گاهی می‌گوئیم نه، اینها گرگ‌هایی هستند که بدلیل منافع شخصی

(ج) «تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى»

(س) و برای رسیدن به آن وحدت دارند واقعاً الان متشکل می‌شوند. دل‌هایشان باهم نیست، هر کدام منافع شخصی خود را دارند، اما فعلاً منافع شخصی آنها ایجاب می‌کند که در یک حرکت علیه نظام اسلامی با هم متحد شوند این همین باید یک اسم داشته باشد تا ما بتوانیم حرف بزنیم و در همین حد تفاهم بکنیم. این یک بحث است که حال مثلاً بگوئیم اینها در یک چیزی به اسم رشد مشترک هستند اما رشد در آنها را تکامل نمی‌دانیم.

ج) ما اگر یک قدم در عرفان برویم - خیلی سریع یا نه اینکه بایستیم و توضیح زیادی بدهیم - بگوئید که تعریف شما از حکومت های کفر در عرفان چیست؟ می گویم حکومت های بر مبنای غضب. یعنی آنها را به حضرت حق ربطی می دهید. می گوئیم عجباً!! می گوید بله، حکومت اگر بر مبنای رحمت باشد حتماً وصول الی الله پیدا می کند، اگر بر مبنای غضب باشد، این حکومت بر مبنای غضب (خوب عنایت کنید) به دلیل سوء انتخاب است، عبد واقع می شود نه این که خدا از اول غضب می کند. این خودش را می برد زیر سایه سخط. وحدتی که او دارد او باید از روی ترس باشد، وحدتی که، بر اساس غضب پیدا می کند می شود وحدت از روی ترس، جوهره ی عرفانی اش برمی گردد به اینکه «والذین کفرو اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» مرتب در [او ظلمت] تاریکی بیشتر فرو می روند ولی این به انتخاب خودش واقع شده است.

س) دومین نکته آن اینکه با این حساب اصل حکومت، نه حکومت اسلامی، همان مقدارش که قهری است، لازمه رشد آن می شود نه تکامل یعنی می گوئیم ما یک رشد داریم یا یک وحدت داریم، هر چه که هست آن لازمه این حکومت است، لازمه حکومت اسلامی، تکامل است.

ج) تکامل الهی است.

س) همان تکامل، غیر الهی که ندارد. با این تعریفی که می کنیم تکامل یعنی الهی یعنی باید برای ما که حداقل داریم بحث می کنیم این جای بیافتد که ما کلمه تکامل که داریم می گوئیم یعنی افزایش وحدت و کثرت در جهت تعبد الهی و تقرب الی الله

ج) درست است، احسنت.

س) و این لازمه حکومت اسلامی است، اما صرف افزایش وحدت و کثرت که هم در جناح کفر هست هم در جناح ایمان این لازمه حکومت است. هر جا نباشد که وحدت و کثرتی باشد و اثری بدهد و به نتیجه ای منتج شود، این لازمه اش سرپرستی است و این چیزی است که هیچ کسی نمی تواند آن را نفی کند.

ج) یعنی «لابد للناس من امیر برّ او فاجر»

س) در این حدش بحث اصل حکومت است و لذا الان هم که ما می‌گوئیم این لازمه رشد است، می‌توانیم جوامع را باهم احیاناً بسنجیم و در یک جایی هم به نتیجه برسیم که رشد جمهوری اسلامی کمتر از رشد آمریکا است، اما تکامل را وقتی که حساب می‌کنیم نه. اصلاً در یک جهت دیگر می‌گوئیم آمریکا هیچ چیزی از تکامل یعنی رشد الهی ندارد، به تعبیری یعنی رشد منفی دارد، یعنی رشد در یک جهت است، از این پایگاه که نگاه می‌کنیم اصلاً این طرف نیست، بدون توجه به جهتش که نگاه کنیم، صرف رشد را که می‌بینیم و آن لازمه حکومت است را هردو دارند، این نکته بی بود که به این ترتیب بحث را ببندیم.

ج) بله، درست است مؤید منصور باشید.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»